



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عزیز ما صاب

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

في بيان مَصائب  
سببِ خَيْرِ الْأَنْامِ

# جواهر الكلام

مختار لآلِ هادي مَرْحوم  
آية الله سيد عبد السلام موسوي آلِ مطيب



تأليف و تحقيق  
سيد محمد كاظم موسوي آلِ مطيب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# جواهر الكلام في بيان مصائب سبط خير الانام عليه السلام

نويسنده:

السيد محمد كاظم الموسوي آل طيب

ناشر چاپي:

مؤلف

ناشر ديڄيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

فهرست	۵
جواهر الکلام فی بیان مصائب سبط خیر الأنام علیه السلام سخنرانی های مرحوم آیه الله سید عبدالسلام موسوی آل طایب رحمه الله	۱۸
مشخصات کتاب	۱۸
اشاره	۱۸
فهرست مطالب	۲۲
مقدمه محقق	۶۵
مجلس اول	۶۹
اشاره	۶۹
شأن نزول آیه شریفه أجمعتم سقایه... ..	۷۰
اولین کسی که به رسول خدا صلی الله علیه وآله ایمان آورده است	۷۱
تعریف ایمان	۷۱
خداوند وعده بهشت را به مؤمنین داده است	۷۲
مراتب ایمان	۷۳
طمع شیاطین عدیله نسبت به ایمان مؤمنین	۷۴
علامت ایمان	۷۵
اولین اثر محبت	۷۶
دومین اثر محبت	۷۶
سومین اثر محبت	۷۶
چهارمین اثر محبت	۷۶
وداع یا قبر جدش	۷۹
خواب دیدن سید الشهداء جدش را	۷۹
مجلس دوم	۸۱
اشاره	۸۱
دنیا محل گرفتاری است	۸۱
اهل دنیا هدف تیرهای پلایا هستند	۸۲
فردگان به وطن خود انس نمی گیرند	۸۳
مقربان درگاه خدا در دنیا گرفتار بودند	۸۴
گرفتاری های حضرت آدم علیه السلام در دنیا	۸۴
اول: مفارقت بهشت	۸۴
امتحان شدن هابیل و قابیل	۸۵
کشته شدن هابیل	۸۶
دوم: ابتلا به مصیبت فرزندش هابیل	۸۷
گرفتاری حضرت نوح علیه السلام	۸۸
گرفتاری حضرت ابراهیم علیه السلام	۸۹
حضرت موسی علیه السلام و پلایای دنیا	۹۱
حضرت عیسی علیه السلام و پلایای دنیا	۹۱
مصائب انبیاء گذشته و امام حسین علیه السلام	۹۲
مجلس سوم	۹۷
اشاره	۹۷
دنیا محل گذر است آخرت سرای حقیقی	۹۷

۱۰۱	گفتگوی دو مُلک
۱۰۱	باید مهتای سفر آخرت شد
۱۰۲	به جز مؤمن صالح همه ضرر می کنند
۱۰۳	توصیف ضرار امیر المؤمنین علیه السلام را برای معاویه
۱۰۴	اسامی سیدالشهدا علیه السلام غریب الغریاء او را می گویند، سیدالشهدا باو می گویند، مظلوم کربلا باو می گویند، ولی اسم مخصوص، اسم خاصش که تأثیر مخصوصی در دلهای دوستانش دارد هو الحسین المظلوم، مسافرت کرد آقا از مدینه بمکه، از مکه بکربلا، از کربلا بکوفه از کوفه تا بنه
۱۰۴	خبر دادن حضرت از شهادتش
۱۰۵	زراره بن صالح و ابو محمد واقدی در خدمت حضرت
۱۰۶	تفأل حضرت علیه السلام سفر عراق را با قرآن
۱۰۷	حرکت حضرت به سمت عراق
۱۰۸	عذرخواهی محمد حنفیه از حضرت
۱۰۸	منزل ذات عرق
۱۰۸	ملاقات فرزندی با حضرت
۱۰۹	منزل ثعلبیه
۱۰۹	خواب قبولوه هنگام جاشت بود حضرت برای خواب قبولوه قدری استراحت فرمود، خواب قبولوه خواب قبل از ظهر است . آن ساعت برای خواب و خوابیدن خیلی خوب است . برای خواب قبولوه قدری استراحت فرمود ، وقتی بیدار شد فرمود: در خواب دیدم هاتنی می گفت این جماعت سرع:
۱۰۹	علی اکبر خدمت پدر
۱۱۰	ایا هره ازدی خدمت حضرت علیه السلام
۱۱۰	منزل زباله
۱۱۰	طلبیدن حضرت زهیر را
۱۱۱	منزل زرود
۱۱۱	احوالبرسی عبدالله بن سلیمان و منذر بن اسماعیل از سواری که از کوفه می آمد
۱۱۱	خبر دادن عبدالله و منذر به حضرت از شهادت مسلم
۱۱۲	ملاقات دوم فرزندی با حضرت
۱۱۲	رسیدن خبر شهادت مسلم به خیمه ها
۱۱۳	خبر شهادت عبدالله بن یقطر
۱۱۴	قصر مقاتل و عبدالله بن جز جعفی و طلبیدن حضرت او را
۱۱۴	تشریف فرمایی حضرت بر سرابره عبدالله
۱۱۵	خودداری عبدالله از یاری حضرت
۱۱۵	پشیمانی عبدالله بن جز و اشعارش
۱۱۷	بطن العقیبه و ملاقات عمرو بن بوزان باحضرت
۱۱۷	منزل خزیمه وعلیا مخدره زینب خدمت حضرت
۱۱۸	تکبیر گفتن یکی از اصحاب
۱۱۸	منزل ذو خشب و خیمه زدن حضرت
۱۱۸	رسیدن جز با لشکرش
۱۱۹	آب دادن حضرت به جز و لشکرش
۱۱۹	اتان گفتن حجاج بن مسروق
۱۲۰	امامت حضرت نمازظهر را برای هر دو لشکر وسخنرانی حضرت
۱۲۰	امامت حضرت نماز عصر را برای هر دو لشکر و سخنرانی مجدد حضرت
۱۲۱	بیان کردن جز مأموریت خود را برای حضرت
۱۲۱	ممانعت جز از برگشتن حضرت به مدینه
۱۲۲	خواهش جز از حضرت
۱۲۲	منزل عذیب الیهجانان

۱۲۲	نامه این زیاد به حر
۱۲۳	ورود به کربلا
۱۲۴	دستور توقف در زمین کربلا
۱۲۴	خیمه زدن حضرت
۱۲۵	اشعار حضرت
۱۲۵	علیا مختاره زینب خدمت برادر
۱۲۵	توصیه حضرت خواهرش را به صبر
۱۲۶	بی تایی زینب
۱۲۸	مجلس چهارم
۱۲۸	اشاره
۱۲۸	مغرور شدن انسان به پروردگار
۱۲۹	فکری به حال خود کنیم
۱۲۹	مؤمن خدا ترس است
۱۳۰	خداوندت بین دو ترس جمع نمی کند
۱۳۰	گریه انبیاء و اولیاء از خوف خدا
۱۳۰	گریه حضرت شعیب علیه السلام
۱۳۰	گریه حضرت داود علیه السلام
۱۳۰	گریه حضرت یحیی علیه السلام
۱۳۲	موعظه نمودن حضرت زکریا علیه السلام
۱۳۳	خوف از خدا سبب رستگاری می شود
۱۳۳	حکایت کفن دزد و خوفش از خدا
۱۳۴	وصیت کفن دزد از ترس خدا
۱۳۵	عملکرد مؤمن خداترس
۱۳۵	گریه بر گناهان در دنیا سبب حضور در سایه در محشر
۱۳۶	گریه از خوف خدا مانع جهنم رفتن
۱۳۶	گریه امام سجاد علیه السلام از خوف خداوند
۱۳۷	گریه های امیر المؤمنین علیه السلام از خوف خداوند
۱۳۸	گریه های رسول خدا از خوف خداوند
۱۳۸	افضلیت گریه برمصائب امام حسین علیه السلام از گریه خوف
۱۳۹	مسمع بن عبدالملک خدمت امام صادق علیه السلام
۱۴۰	اشعار منسوب به امام سجاد علیه السلام
۱۴۰	مقایسه اعیاد برای مردم و اهل بیت
۱۴۲	فرمایش امام رضا علیه السلام درباره ماه محرم
۱۴۲	ریان بن شبیب خدمت امام رضا علیه السلام
۱۴۳	گریه امام هفتم در دهه عاشورا
۱۴۳	نگاه امام حسین علیه السلام به زوار و گریه کنندگانش
۱۴۳	امه: روضه خوان داشتند
۱۴۴	خبردادن رسول خداصلی الله علیه وآله شهادت حسینش را به دخترش فاطمه علیها السلام
۱۴۴	سبب تفضیل امت اسلام بر سایر امم
۱۴۵	خدمت به مجلس عزاداری سبب نجات گنجهکار
۱۴۶	عظمت پاداش گریه بر مصیبت حضرت

۱۴۷	خواهش علیا مخدره زینب از برادر
۱۴۷	خبر شهادت قیس بن مسهر به حضرت
۱۴۷	مرثیه خوانی خداوند و گریه موسی بن عمران علیه السلام
۱۴۷	مرثیه خوانی جبرئیل و گریه آدم صلی الله علیه السلام
۱۴۷	انبیاء مجلس روضه تشکیل دادند
۱۴۸	خود حضرت هم مجلس روضه تشکیل داد
۱۵۱	مجلس پنجم
۱۵۱	اشاره
۱۵۱	بنده ضعیف و آتش جهنم
۱۵۲	گفتگوی دو ملک
۱۵۳	تأثیر موعظه حضرت داوود
۱۵۳	بیدار دلان در دنیا
۱۵۴	شرکت در ثواب عمل شهداء کربلا
۱۵۵	برداشتن بیعت از گردن اصحاب و بنی هاشم
۱۵۵	اصحاب و اظهار مراتب اخلاص خود
۱۵۶	اخلاص مسلم بن عوسجه
۱۵۶	امتیاز حزمین یزیدریاحی
۱۵۷	مذاکره حز با ابن سعد
۱۵۷	حرکت حز جهت توبه خدمت حضرت
۱۵۸	رسیدن حز خدمت حضرت
۱۵۹	گفتگوی مهاجر بن اوس و حز
۱۵۹	ورود حز به میدان و موعظه لشکر ابن سعد
۱۶۰	آغاز مبارزه حز
۱۶۰	شهادت حز
۱۶۲	حبیب بن مظاهر خدمت حضرت
۱۶۲	حبیب در میان عشایر
۱۶۳	جنگ حبیب و همراهان با ازرق شامی
۱۶۴	حبیب در میدان
۱۶۴	فرمایش حضرت درباره حبیب
۱۶۴	مسلم بن عوسجه و خواب همسرش
۱۶۵	شدت علاقه مسلم به حضرت
۱۶۵	حبیب خدمت حضرت بر بالین مسلم
۱۶۵	وصیت مسلم به حبیب
۱۶۶	عابس بن شیب شاکری
۱۶۶	عابس خدمت حضرت برای اجازه گرفتن
۱۶۶	عابس در میدان
۱۶۶	ترس لشکریان از عابس به جهت شجاعتش
۱۶۷	لشکر عابس را سنگ باران می کنند
۱۶۷	تهاجم لشکر و شهادت عابس
۱۶۷	ابو نمامه صیداوی
۱۶۷	طلبیدن ابن سعد عروه بن قیس را



۱۶۸	اعلام آمادگی کثیر بن عبدالله به ابن سعد
۱۶۸	گزارش ابو ثمامه به حضرت راجع به کثیر
۱۶۸	گفتگوی ابو ثمامه با کثیر
۱۶۹	خواهش ابو ثمامه از حضرت
۱۶۹	نماز ظهر حضرت با اصحاب
۱۷۰	هلال بن نافع
۱۷۰	جدیدت هلال در حمایت از امام علیه السلام
۱۷۰	حضرت در تاریخ شب بیرون از خیمه ها
۱۷۲	تقاضای هلال از حبیب جهت خاطر جمع نمودن اهل بیت
۱۷۲	ای اصحاب باوفا! عصر عاشورا کجا بودید
۱۷۴	مجلس ششم
۱۷۴	اشاره
۱۷۴	ای کمیل! این دلهای طرفند
۱۷۵	مردم سه دسته اند علمای رتانی و فراگیرندگان علم
۱۷۶	افراد بی اراده
۱۷۷	علم بهتر از مال است
۱۷۸	دنیا سرای زحمت است و بهشت سرای آسایش
۱۷۹	نیابت مجتهد از حضرت ولی عصر علیه السلام
۱۸۰	مسلم بن عقیل نائب خاص
۱۸۰	مقامات حضرت مسلم
۱۸۱	معرفی حضرت مسلم توسط سیدالشهداء علیه السلام
۱۸۱	دعوت کوفیان امام حسین علیه السلام را
۱۸۲	اعزام حضرت مسلم را
۱۸۲	حرکت مسلم
۱۸۳	فردن راهنماها از تشنگی
۱۸۳	ورود حضرت مسلم به کوفه
۱۸۳	بیعت کوفیان با مسلم
۱۸۴	اعتراض هوا خواهان بزید به استاندار
۱۸۴	نامه منافقین به بزید
۱۸۴	عبدالله بن زیاد استاندار می شود
۱۸۵	این زیاد از بصره به کوفه آمد
۱۸۵	این زیاد شب وارد کوفه شد
۱۸۵	تصور کوفیان از ورود حسین بن علی علیهما السلام
۱۸۶	این زیاد بر درب دار الاماره
۱۸۷	آمدن ابن زیاد به مسجد
۱۸۷	مأموریت معقل
۱۸۷	مسلم بن عوسجه و معقل
۱۸۸	هانی مریض است
۱۸۸	پیغام گلایه هانی به ابن زیاد
۱۸۸	عبادت ابن زیاد از هانی
۱۸۹	پدگمانی ابن زیاد از هانی

۱۸۹	آگاهی ابن زیاد از حضور مسلم علیه السلام در خانه هانی
۱۹۰	ابن زیاد از نیامدن هانی پرسید
۱۹۰	ورود هانی بر ابن زیاد
۱۹۰	برخورد ابن زیاد با هانی
۱۹۰	انکارهانی و آمدن معقل
۱۹۱	هانی: مسلم را تحویل نمی دهم
۱۹۱	مجرور و زندانی شدن هانی
۱۹۱	خروج حضرت مسلم
۱۹۲	حضرت مسلم شب در مسجد برای نماز
۱۹۳	پراکنده شدن کوفیان
۱۹۳	تنها شدن حضرت مسلم و حرکت برای خروج از کوفه
۱۹۳	بسته بودن دروازه ها
۱۹۳	حضرت در خانه محمد بن کثیر
۱۹۳	شهادت محمد بن کثیر و فرزندش
۱۹۵	حرکت مسلم برای بیرون رفتن از کوفه در شب
۱۹۵	پناه بردن مسلم به مسجد خرابه
۱۹۵	خروج مسلم در شب از مسجد خرابه
۱۹۶	مسلم و طوعه
۱۹۶	جا دادن طوعه حضرت مسلم را
۱۹۶	بلال ملعون به خانه آمد
۱۹۷	خواب مسلم
۱۹۷	بلال درب دارالاماره
۱۹۷	خلعت ابن زیاد به بلال
۱۹۸	فرستادن محمد اشعث برای دستگیری مسلم
۱۹۸	شجاعت حضرت مسلم
۱۹۹	سرزنش ابن زیاد محمد اشعث را
۱۹۹	معرفی ابن اشعث مسلم را
۱۹۹	سنگ باران کردن مسلم
۲۰۰	خفر گودال برای دستگیری مسلم
۲۰۰	مسلم در گودال
۲۰۱	مذاکرات مسلم بر درب دارالاماره
۲۰۲	ورود مسلم بر ابن زیاد
۲۰۲	وصیت نمودن مسلم
۲۰۳	هرزه گوئی ابن زیاد
۲۰۴	مسلم و پشت بام قصر
۲۰۴	مصائب مسلم پشت بام قصر
۲۰۵	شهادت مسلم و هانی
۲۰۵	تشییع جنازه مسلم و هانی
۲۰۷	مجلس هفتم
۲۰۷	اشاره
۲۰۷	یادها و نیابدها

۲۰۸	رویدادهای پیش از قیامت
۲۰۸	صور و اسرافیل
۲۰۸	دمیدن اول در صور
۲۰۹	نفخه دوم همه می میرند
۲۱۰	تنها ذات پاک پروردگار می ماند
۲۱۱	اراده خداوند جهت زنده کردن خلق
۲۱۱	زنده شدن و دمیدن اسرافیل
۲۱۲	زنده شدن مرده گان
۲۱۳	خلق اولین و آخرین در صحرای محشر
۲۱۳	هفتاد اسم در قرآن برای روز محشر
۲۱۴	امت اسلام ده صنف محشور می شوند
۲۱۵	اعضای وضوی مؤمن در محشر نور می دهند
۲۱۵	تولی و تبری
۲۱۶	وظیفه مؤمن برادری است
۲۱۶	نگرانی حضرت و محمد حقیقه
۲۱۷	حقوق برادری
۲۱۷	جسارت به مالک اشتر
۲۱۷	شجاعت مالک
۲۱۹	برادری کردن دو سبط رسول خدا صلی الله علیه وآله حسن و حسین علیهما السلام
۲۱۹	امام حسین علیه السلام وشهادت برادرش امام حسن علیه السلام
۲۱۹	نوحه گری امام حسین علیه السلام بر سر قبر برادر
۲۲۰	خشنودی حضرت به یادگاری برادرش قاسم
۲۲۱	اسباب محبت
۲۲۱	صفات کمالیه قاسم
۲۲۲	گفتگوی قاسم با سید الشهداء در شب عاشورا
۲۲۳	اجازه گرفتن قاسم از عمو
۲۲۴	اجازه ندادن حضرت به یادگار برادر
۲۲۴	تعویذ امام مجتبی علیه السلام بر بازوی قاسم
۲۲۵	وصیت امام حسن علیه السلام به برادرش
۲۲۶	مقایسه دو عروسی
۲۲۷	اجازه یافتن قاسم
۲۲۷	ورود قاسم به میدان
۲۲۸	بازگشت قاسم خدمت عمو
۲۲۸	استغاثه قاسم از عمو در میدان
۲۲۸	حضرت بر بالین قاسم
۲۳۱	مجلس هشتم
۲۳۱	اشاره
۲۳۲	نعمت آب
۲۳۲	احکام مخصوص آب
۲۳۳	ثواب آب دادن
۲۳۵	بستن آب به روی

۲۳۶	نامه حر به ابن زیاد
۲۳۶	نامه ابن زیاد ملعون به حضرت
۲۳۷	جواب حضرت به مأمور ابن زیاد
۲۳۷	ابن زیاد و ابن سعد وفرمان استانداری ری
۲۳۹	تفکر عمر سعد درباره جنگ با حضرت
۲۴۰	اشعار عمر سعد راجع به سر انجاش
۲۴۱	اعلام آمادگی عمر سعد برای رفتن به کربلا
۲۴۱	ورود عمر سعد به کربلا
۲۴۲	ملاقات ابن زیاد و شریح
۲۴۴	فتوای شریح
۲۴۵	تقاضای عمر سعد از حضرت برای ملاقات
۲۴۶	نامه خوبی به ابن زیاد
۲۴۶	نامه ابن زیاد به عمر سعد
۲۴۶	بستن عمر سعد شرعیه فرات راه روی حضرت
۲۴۷	چهار سقا برای ابن لب تشنگان اول: حضرت رسول صلی الله علیه وآله
۲۴۸	دوم: خودامام حسین علیه السلام
۲۴۸	سوم: شیعیان
۲۴۹	چهارم: ابا الفضل علیه السلام
۲۵۰	صفات صوری ابا الفضل علیه السلام
۲۵۰	صفات معنوی ابا الفضل علیه السلام
۲۵۱	اجازه گرفتن ابا الفضل برای میدان رفتن
۲۵۲	حضرت اول فکرای کن
۲۵۲	حرکت ابا الفضل به طرف شرعیه فرات
۲۵۳	هجوم لشکریان و حمله ابا الفضل علیه السلام بر ایشان
۲۵۳	رجز خوانی حضرت برای معرفی خود
۲۵۳	شجاعت ابا الفضل و فرار دشمنان
۲۵۴	تصرف فرات و پر کردن مشک
۲۵۵	بالا آمدن ابا الفضل از شرعیه و هجوم دشمنان
۲۵۵	ابا الفضل هشتصد نفر از لشکر به جهنم فرستاد
۲۵۵	جدا کردن دست راست ابا الفضل
۲۵۶	جدا کردن دست چپ ابا الفضل علیه السلام
۲۵۶	تیر به مشک آمدن و ریختن آب آن
۲۵۸	بلند شدن ناله ابا الفضل و صدای سید الشهداء
۲۶۰	مجلس نهم
۲۶۰	اشاره
۲۶۰	فضیلت وصف صبر
۲۶۰	تعریف صبر
۲۶۱	اقسام صبر و صبر بر طاعت
۲۶۱	صبر بر ترک معصیت و صبر بر بلا و افضل اقسام صبر
۲۶۲	خواص صفات
۲۶۳	پاداش و خاصیت و قوت صبر

۲۶۴	صبر بر ترک معصیت
۲۶۵	یادش صبر بر بلا
۲۶۵	مهمانی رفتن رسول خداصلی الله علیه وآله
۲۶۶	بهشت دری به نام باب البلاء دارد
۲۶۷	صبر بر فوت فرزندان
۲۶۸	یادش بر فوت فرزند بشرط...
۲۶۹	شخصی که زن نمی گرفت
۲۷۰	بالتر از صبر وصف رضا
۲۷۰	جابر خدمت امام محمد باقر علیه السلام
۲۷۱	گریه حضرت شعیب از خوف خدا
۲۷۲	سید الشهداء علیه السلام مرحله صبر و رضا را گذرانید
۲۷۲	تعجب ملائکه از صبر حضرت
۲۷۲	علاقه سید الشهداء علیه السلام به علی اکبر
۲۷۳	لذیذترین و تلخ ترین چیزها
۲۷۳	صفات کمالیه علی اکبر
۲۷۴	تسلی دادن به پدر
۲۷۵	شباهت علی اکبر به جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله
۲۷۵	جمال رسول خدا صلی الله علیه وآله
۲۷۶	خلق رسول خداصلی الله علیه وآله
۲۷۶	آواز رسول خدا صلی الله علیه وآله
۲۷۷	شباهت علی اکبر به جده اش فاطمه زهرا و جدش امیرالمؤمنین و عمش امام حسن علیهم السلام
۲۷۷	مصائب سید الشهداء هنگام عزیمت علی اکبر به میدان
۲۷۸	وداع علی اکبر با اهل حرم
۲۷۹	سید الشهداء علی را از دست زنها رها کرد
۲۸۰	علی اکبر روانه میدان شد وسید الشهداء به دنبال فرزند
۲۸۰	نفرین سید الشهداء علیه السلام به عمر سعد
۲۸۱	علی اکبر در میدان
۲۸۱	جنگ و شجاعت علی اکبر
۲۸۲	تشنگی سبب مراجعت علی اکبر خدمت پدر
۲۸۳	رزم علی اکبر
۲۸۴	ضربت شمشیر بر فرق علی اکبر
۲۸۴	افتادن علی اکبر بر زمین
۲۸۵	سید الشهداء علیه السلام بالین علی اکبر
۲۸۸	مجلس دهم
۲۸۸	اشاره
۲۸۸	امشب چه شیئی است؟
۲۸۹	اشعار ابن حماد رحمه الله
۲۹۲	اشعار سید رضی رحمه الله
۲۹۴	جهت امتیاز از دیگران چه عملی انجام بدهیم؟
۲۹۵	قبر سید الشهداء را زیارت کنیم
۳۰۱	قضیه مرد نصرانی

۳۰۳	شهود نصرانی در حالت بیداری
۳۰۵	سید الشهداء دو قبه دار
۳۰۵	قضایای شب عاشورا
۳۰۷	حضرت بعداز نماز صبح دست به دعا بلند کرد
۳۰۷	صف آرایی حضرت لشکر خود را
۳۰۷	صف آرایی ابن سعد ملعون لشکر خود را
۳۰۷	آتش زدن هیزم های خندق به دستور حضرت و هجوم لشکر ابن سعد
۳۰۸	سخنان ابن ابی جویربه ملعون و سرانجامش
۳۰۸	سخنان تمیم بن حصین و عاقبتش
۳۰۹	هرزه گوئی محمد بن اشعث و نفرین حضرت علیه السلام به آن ملعون
۳۱۰	شهادت اصحاب و بنی هاشم و تنها شدن حضرت
۳۱۰	عزم حضرت برای میدان رفتن
۳۱۱	زینب و ام کلثوم مرکبش را آوردند
۳۱۱	مرغ سفیدی با منقار رکایش را گرفت
۳۱۱	هیبت و شکوه این سوار بزرگوار
۳۱۲	حضرت به میدان آمد
۳۱۳	استغاثه حضرت
۳۱۳	اول اجابت کننده حضرت
۳۱۴	اجابت ملائکه و جنیان حضرت را
۳۱۵	اجابت فرزند بیمارش زین العابدین
۳۱۶	تاله اهل حرم
۳۱۶	وداع حضرت با اهل حرم و دخترش سکینه خاتون
۳۱۸	طلب نمودن حضرت کهنه جامه از خواهرش زینب
۳۱۸	وداع حضرت با فرزند شیرخواره اش علی اصغر
۳۱۹	شهادت علی اصغر در آغوش پدر
۳۲۰	طلبیدن حضرت ابن سعد را و بیان سه حاجت
۳۲۱	عزم حضرت بر جهاد و معرفی خود با رجز
۳۲۲	اول کس تمیم بن قحطبه ملعون به جنگ حضرت آمد
۳۲۳	بعد از او یزید ابطحی ملعون آمد
۳۲۳	هنوز شجاعت الحسینیة بروز نکرده است
۳۲۴	فرمان عمر بن سعد ملعون به تهاجم عمومی به لشکر
۳۲۴	عزم حضرت علیه السلام برای جهاد و رجزهای آن حضرت
۳۲۶	درهم شکستن حضرت میمنه لشکر را
۳۲۸	پراکنده شدن لشکر، هنوز شجاعه الحسینیة ظهور نکرده است
۳۲۹	تکیه بر نیزه بی کسی به جهت استراحت
۳۲۹	جمع آوری لشکرو حمله به آن لشکر بیکران
۳۳۰	هجوم لشکر به خیمه ها و ندای حضرت بی غیرتان را به جنگ با خودش
۳۳۰	اشعار سید بحر العلوم رحمه الله
۳۳۱	چرا اینطور برای کشتنم جذبت می کنید؟
۳۳۲	دل سید الشهداء علیه السلام یک دریای از غصه
۳۳۲	روز عاشورا همه عبادات را بجا آورد

۳۳۲	.....	استغاثه حضرت از شهدای زنده دل
۳۳۳	.....	چیره شدن تشنگی بر حضرت و حرکت به طرف فرات
۳۳۴	.....	تصرف حضرت فرات را
۳۳۵	.....	دروغ گفتن ملعونی به حضرت
۳۳۵	.....	حضرت بردرب خیمه ها و وداع آخرین
۳۳۶	.....	وصیت حضرت به خواهرش زینب
۳۳۷	.....	وداع با زین العابدین علیه السلام
۳۳۹	.....	حرکت حضرت به طرف میدان و آمدن زینب عقب برادر
۳۴۱	.....	حضرت زیر خیمه خواهرش زینب
۳۴۱	.....	آمدن حضرت به میدان و غضب بر اشقیاء
۳۴۱	.....	ظهور شجاعه الحسینیه
۳۴۳	.....	تیرباران کردن حضرت
۳۴۴	.....	باشیده شدن شیرازه لشکر و تکیه حضرت بر نیزه بی کسی به جهت استراحت و آمدن سنگ بر پیشانی
۳۴۶	.....	آمدن تیر سه شعبه بر روی دل حضرت
۳۴۶	.....	ضعف حضرت و ترس لشکر
۳۴۷	.....	نیزه بر پهلو و افتادن حضرت از بالای اسب
۳۴۷	.....	صورت بر خاک
۳۴۸	.....	ریختن لشکر دور حضرت
۳۴۹	.....	حضرت روی زمین و آمدن عبدالله بن حسن نزد عمو
۳۴۹	.....	جسارت و ضربت شمشیر مالک بن یسر
۳۵۰	.....	خوابیدن حضرت روی خاک به واسطه ضعف
۳۵۰	.....	مناجات حضرت
۳۵۰	.....	چهل نفر از اشرار دور نمش حضرت
۳۵۱	.....	قاتلان حضرت
۳۵۲	.....	حرکت شمر ملعون به طرف قتلگاه
۳۵۲	.....	شمر در قتلگاه
۳۵۲	.....	بهم خوردن اوضاع عالم
۳۵۴	.....	خورشید بر بالای نیزه
۳۵۶	.....	مجلس یازدهم
۳۵۶	.....	اشاره
۳۵۶	.....	ترس امیرالمؤمنین علیه السلام از ستم نمودن
۳۵۸	.....	حسن و قبح عقلی احسان و عدوان
۳۵۸	.....	آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام فرمان به عدالت می دهند
۳۵۹	.....	پاداش یک ساعت عمل به عدالت میان رعیت
۳۶۰	.....	رسیدگی ملکشاه به شکایت پیره زنی و نتیجه آن
۳۶۱	.....	فوائد دنیویه عدل و داد
۳۶۳	.....	مجازات ظالمین در قرآن
۳۶۴	.....	مجازات ظالمین در کلام معصومین علیهم السلام
۳۶۵	.....	اقسام و مراتب ظلم
۳۶۵	.....	ارتکاب اهل کوفه و شام تمام اقسام ظلم را نسبت به اهل بیت
۳۶۶	.....	ذوالجناح یا کاکل خونین بر در خیمه ها و سر انجامش

۳۶۷	غارت اسلحه و البسه حضرت
۳۶۸	آتش زدن خیمه های حضرت
۳۶۹	مردن دو طفل از تشنگی
۳۷۰	عرض تسلیت به رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی:
۳۷۰	پاسداری زینب و ام کلثوم خیمه ها را در شب یازدهم
۳۷۲	مجلس دوازدهم
۳۷۲	مسلمان برادر مسلمان است
۳۷۳	بهترین خلق
۳۷۳	شاد کردن دل مؤمن و اذیت کردن او
۳۷۴	خواص شاد کردن دل مؤمن
۳۷۵	اذیت کردن مؤمن
۳۷۶	احترام میت مؤمن
۳۷۶	پاداش تشییع جنازه مؤمن
۳۷۷	پاداش غسل دادن میت مؤمن
۳۷۷	پاداش کفن کردن میت مؤمن
۳۷۷	پاداش حفر قبر مؤمن
۳۷۸	رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه سعد بن معاذ
۳۷۸	مراتب ثواب تشییع جنازه مؤمن
۳۷۹	ابوذر و دخترش در ریذه
۳۸۰	خبردادن رسول خدا از مرگ ابوذر
۳۸۰	گریه اصحاب پیامبر بر جنازه ابوذر
۳۸۱	ندای زنان بنی اسد برای دفن شهدای کربلا و آمدن بنی اسد به کربلا
۳۸۲	آمدن سوار تقابدار
۳۸۲	دستور ترتیب دفن شهدا
۳۸۲	دفن امام علیه السلام و فرمایشات آن ناشناس
۳۸۳	دفن ابوالفضل علیه السلام و دو نفر دیگر
۳۸۶	ضمیمه
۳۸۶	اشاره
۳۸۸	شهادت طفلان مسلم
۳۸۸	اشاره
۳۸۸	دنیا سرای ناخوشی ها
۳۹۰	لرزش عرش از گریه یتیم
۳۹۲	همراهی محمد و ابراهیم با پدر در سفر کوفه
۳۹۲	ورود به خانه شریح قاضی
۳۹۳	اندیشه شریح برای فرستادن پسران مسلم به مدینه
۳۹۴	نرسیدن طفلان به کاروان و گرفتار شدن ایشان
۳۹۴	زندانی شدن طفلان مسلم نزد ابن زیاد
۳۹۵	طفلان مسلم خود را به زندانبان معرفی کردند
۳۹۵	اعزام زندانبان طفلان را به قادسیه نزد برادرش
۳۹۶	طفلان راه را گم کردند
۳۹۶	دستور کشتن زندانبان توسط ابن زیاد



۳۹۷	شهادت زندانیان
۳۹۷	کنیز حارث پسران مسلم را دید
۳۹۸	پسران مسلم در خانه حارث
۳۹۹	ورود حارث به خانه
۳۹۹	خستگی حارث و مردن اسبش از جستجو برای پسران مسلم
۴۰۰	خواب دیدن محمد و تعبیر وی به شهادت
۴۰۰	متوجه شدن حارث به پسران مسلم
۴۰۱	تلاش حارث برای کشتن پسران مسلم
۴۰۲	کشتن غلام
۴۰۲	حارث پسر و زن خود را هم کشت
۴۰۳	شهادت فرزندان مسلم توسط حارث
۴۰۵	منابع
۴۱۵	درباره مرکز

**جواهر الكلام فى بيان مصائب سبط خير الأنام عليه السلام سخنرانى هاى مرحوم آيه الله سيّد عبدالسلام موسى  
آل طيّب رحمه الله**

**مشخصات كتاب**

جواهر الكلام فى بيان مصائب سبط خير الأنام عليه السلام سخنرانى هاى مرحوم آيه الله سيّد عبدالسلام موسى آل طيّب رحمه الله

تنظيم وتحقيق : سيد محمد كاظم موسى آل طيّب

تعداد صفحات: 372 ص

ص: 1

**اشاره**



بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3



مقدمه محقق 31

مجلس اول 35

شان نزول آیه شریفه أجعلتم سقايه... 36

اولین کسی که به رسول خداصلی الله علیه وآله ایمان آورده است 37

تعریف ایمان 37

خداوند وعده بهشت را به مؤمنین داده است 38

مراتب ایمان 39

طمع شیاطین عدیله نسبت به ایمان مؤمنین 40

علامت ایمان 41

آثار محبت حضرت ابا عبدالله علیه السلام 41

اولین اثر محبت 42

دومین اثر محبت 42

سومین اثر محبت 42

چهارمین اثر محبت 42

وداع باقبر جدش 45

ص: 5

خواب دیدن سید الشهدا جَدش را 45

مجلس دوم 47

دنیا محل گرفتاری است 47

اهل دنیا هدف تیرهای بلاها هستند 48

مردگان به وطن خود انس نمی گیرند 49

مقربان درگاه خدا در دنیا گرفتار بودند 50

گرفتاری های حضرت آدم علیه السلام در دنیا 50

اول: مفارقت بهشت 50

امتحان شدن هاییل و قابیل 51

کشته شدن هاییل 52

دوم: ابتلا به مصیبت فرزندش هاییل 53

گرفتاری حضرت نوح علیه السلام 54

گرفتاری حضرت ابراهیم علیه السلام 55

حضرت موسی علیه السلام و بلاهای دنیا 57

حضرت عیسی علیه السلام و بلاهای دنیا 57

مصائب انبیاء گذشته و امام حسین علیه السلام 58

مجلس سوم 63

دنیا محل گذر است آخرت سرای حقیقی 63

گفتگوی دو ملک 66

باید مهیای سفر آخرت شد 66

به جز مؤمن صالح همه ضرر می کنند 67

توصیف ضرار امیر المؤمنین علیه السلام را برای معاویه 68

اسامی سیدالشهدا علیه السلام 69

خبر دادن حضرت از شهادتش 69

زراره بن صالح و ابو محمد واقدی در خدمت حضرت 70

ملاقات محمد حنفیه با حضرت 71

تفأل حضرت علیه السلام سفر عراق را با قرآن 71

حرکت حضرت به سمت عراق 72

عذرخواهی محمد حنفیه از حضرت 73

منزل ذات عرق 73

ملاقات فرزندق با حضرت 73

منزل ثعلبیه 74

خواب قیلوله 74

علی اکبر خدمت پدر 74

ابا هره ازدی خدمت حضرت علیه السلام 75

منزل زباله 75

طلبیدن حضرت زهیر را 75

منزل زرود 76

احوالپرسی عبدالله بن سلیمان و منذر بن اسماعیل از سواری که از کوفه می آمد 76

خبر دادن عبدالله و منذر به حضرت از شهادت مسلم 76

ملاقات دوم فرزندق با حضرت 77



رسیدن خبر شهادت مسلم به خیمه ها 77

ص: 7

خبر شهادت عبدالله بن یقطر 78

قصر مقاتل و عبدالله بن حرّ جُعی و طلبیدن حضرت او را 79

تشریف فرمایی حضرت بر سراپرده عبدالله 79

خودداری عبدالله از یاری حضرت 80

پشیمانی عبدالله بن حرّ و اشعارش 80

بطن العقبه و ملاقات عمرو بن بوزان با حضرت 82

منزل خزیمه و علیا مخدره زینب خدمت حضرت 82

تکبیر گفتن یکی از اصحاب 83

منزل ذو خشب و خیمه زدن حضرت 83

رسیدن حرّ با لشکرش 83

آب دادن حضرت به حرّ و لشکرش 84

اذان گفتن حجاج بن مسروق 84

امامت حضرت نماز ظهر را برای هر دو لشکر و سخنرانی حضرت 85

امامت حضرت نماز عصر را برای هر دو لشکر و سخنرانی مجدد حضرت 85

بیان کردن حرّ مأموریت خود را برای حضرت 86

ممانعت حرّ از برگشتن حضرت به مدینه 86

خواهش حرّ از حضرت 87

منزل عذیب الهجانات 87

نامه ابن زیاد به حرّ 87

ورود به کربلا 88

دستور توقف در زمین کربلا 89



## اشعار حضرت 90

علیا مخدره زینب خدمت برادر 90

توصیه حضرت خواهرش را به صبر 90

بی تابی زینب 91

مجلس چهارم 93

مغرور شدن انسان به پروردگار 93

فکری به حال خود کنیم 94

مؤمن خدا ترس است 94

خداوند بین دو ترس جمع نمی کند 95

گریه انبیاء و اولیاء از خوفِ خدا 95

گریه حضرت شعیب علیه السلام 95

گریه حضرت داود علیه السلام 95

گریه حضرت یحیی علیه السلام 95

موعظه نمودن حضرت زکریا علیه السلام 97

خوف از خدا سبب رستگاری می شود 98

حکایت کفن دزد و خوفش از خدا 98

وصیت کفن دزد از ترس خدا 99

عملکرد مؤمن خدا ترس 100

گریه بر گناهان در دنیا سبب حضور در سایه در محشر 100

گریه از خوف خدا مانع جهنم رفتن 101

گریه امام سجاده علیه السلام از خوف خداوند 101



- گریه های امیر المؤمنین علیه السلام از خوف خداوند 102
- گریه های رسول خدا از خوف خداوند 103
- افضلیت گریه بر مصائب امام حسین علیه السلام از گریه خوف از خدا 103
- مسمع بن عبدالملک خدمت امام صادق علیه السلام 104
- اشعار منسوب به امام سجاده علیه السلام 105
- مقایسه اعیاد برای مردم و اهل بیت علیهم السلام 105
- فرمایش امام رضا علیه السلام درباره ماه محرم 107
- ریان بن شیب خدمت امام رضا علیه السلام 107
- گریه امام هفتم در دهه عاشورا 108
- نگاه امام حسین علیه السلام به زوار و گریه گنندگان 108
- ائمه علیهم السلام روضه خوان داشتند 108
- خبر دادن رسول خدا صلی الله علیه وآله شهادت حسینش را به دخترش فاطمه علیها السلام 109
- سبب تفضیل امت اسلام بر سایر امم 109
- خدمت به مجلس عزاداری سبب نجات گنهکار 110
- عظمت پاداش گریه بر مصیبت حضرت 111
- خواهش علیا مخدره زینب از برادر 112
- خبر شهادت قیس بن مسهر به حضرت 112
- مرثیه خوانی خداوند و گریه موسی بن عمران علیه السلام 112
- مرثیه خوانی جبرئیل و گریه آدم صلی الله علیه و آله 112
- انبیاء مجلس روضه تشکیل دادند 112
- خود حضرت هم مجلس روضه تشکیل داد 113



مجلس پنجم 115

بنده ضعیف و آتش جهنم 116

گفتگوی دو ملک 117

تأثیر موعظه حضرت داوود 118

بیدار دلان در دنیا 118

شرکت در ثواب عمل شهداء کربلا 119

برداشتن بیعت از گردن اصحاب و بنی هاشم 120

اصحاب و اظهار مراتب اخلاص خود 120

اخلاص مسلم بن عوسجه 121

امتیاز حرّ بن یزید ریاحی 121

مذاکره حرّ با ابن سعد 122

حرکت حرّ جهت توبه خدمت حضرت 122

گفتگوی مهاجر بن اوس و حرّ 123

رسیدن حرّ خدمت حضرت 123

ورود حرّ به میدان و موعظه لشکر ابن سعد 124

آغاز مبارزه حرّ 125

شهادت حرّ 125

حیب بن مظاهر خدمت حضرت 127

حیب در میان عشایر 127

جنگ حیب و همراهان با ازرق شامی 128

حیب در میدان 129





مسلم بن عوسجه و خواب همسرش 129

شدت علاقه مسلم به حضرت 130

حبیب خدمت حضرت بر بالین مسلم 130

وصیت مسلم به حبیب 130

عابس بن شیب شاکری 131

عابس خدمت حضرت برای اجازه گرفتن 131

عابس در میدان 131

ترس لشکریان از عابس به جهت شجاعتش 131

لشکر عابس را سنگ باران می کنند 132

تهاجم لشکر و شهادت عابس 132

ابو ثمامه صیداوی 132

طلبیدن ابن سعد عروه بن قیس را 132

اعلام آمادگی کثیر بن عبدالله به ابن سعد 133

گزارش ابو ثمامه به حضرت راجع به کثیر 133

گفتگوی ابو ثمامه با کثیر 133

خواهش ابو ثمامه از حضرت 134

نماز ظهر حضرت با اصحاب 134

هلال بن نافع 135

جدیت هلال در حمایت از امام علیه السلام 135

حضرت در تاریک شب بیرون از خیمه ها 135

تقاضای هلال از حبیب جهت خاطر جمع نمودن اهلیت 137



ای کمیل! این دلها ظرفند 139

مردم سه دسته اند علمای ربانی و فراگیرندگان علم 140

افراد بی اراده 141

علم بهتر از مال است 142

دنیا سرای زحمت است و بهشت سرای آسایش 143

نیابت مجتهد از حضرت ولی عصر علیه السلام 144

مسلم بن عقیل نائب خاص 145

مقامات حضرت مسلم 145

معرفی حضرت مسلم توسط سیدالشهداء علیه السلام 146

دعوت کوفیان امام حسین علیه السلام را 146

اعزاز حضرت مسلم را 146

حرکت مسلم 147

مُردن راهنماها از تشنگی 148

ورود حضرت مسلم به کوفه 148

بیعت کوفیان با مسلم 148

اعتراض هوا خواهان یزید به استاندار 149

نامه منافقین به یزید 149

عبیدالله بن زیاد استاندار می شود 149

ابن زیاد از بصره به کوفه آمد 150

ابن زیاد شب وارد کوفه شد 150

تصور کوفیان از ورود حسین بن علی علیهما السلام 150

ص: 13

ابن زیاد بر درب دار الاماره 151

آمدن ابن زیاد به مسجد 152

مأموریت معقل 152

مسلم بن عوسجه و معقل 152

هانی مریض است 153

پیغام گلایه هانی به ابن زیاد 153

عیادت ابن زیاد از هانی 153

بدگمانی ابن زیاد از هانی 154

آگاهی ابن زیاد از حضور مسلم علیه السلام در خانه هانی 154

ابن زیاد از نیامدن هانی پرسید 155

ورود هانی بر ابن زیاد 155

برخورد ابن زیاد با هانی 155

انکار هانی و آمدن معقل 155

هانی: مسلم را تحویل نمی دهم 156

مجروح و زندانی شدن هانی 156

خروج حضرت مسلم 156

حضرت مسلم شب در مسجد برای نماز 157

پراکنده شدن کوفیان 157

تنها شدن حضرت مسلم و حرکت برای خروج از کوفه 158

بسته بودن دروازه ها 158

حضرت در خانه محمد بن کثیر 158



حرکت مسلم برای بیرون رفتن از کوفه در شب 159

پناه بردن مسلم به مسجد خرابه 159

خروج مسلم در شب از مسجد خرابه 159

مسلم و طوعه 160

جا دادن طوعه حضرت مسلم را 160

بلال ملعون به خانه آمد 160

خوابِ مسلم 161

بلال دربِ دارالاماره 161

خلعت ابن زیاد به بلال 161

فرستادن محمد اشعث برای دستگیری مسلم 162

شجاعت حضرت مسلم 162

سرزنش ابن زیاد محمد اشعث را 163

معرفی ابن اشعث مسلم را 163

سنگ باران کردن مسلم 163

حفر گودال برای دستگیری مسلم 164

مسلم در گودال 164

مذاکرات مسلم بر درب دارالاماره 165

ورود مسلم بر ابن زیاد 166

وصیت نمودن مسلم 166

هرزه گوئی ابن زیاد 167

مسلم و پشت بام قصر 168





- شهادت مسلم و هانی 169
- تشییع جنازه مسلم و هانی 169
- مجلس هفتم 171
- بایدها و نبایدها 171
- رویدادهای پیش از قیامت 172
- صور و اسرافیل 172
- دمیدن اول در صور 172
- نسخه دوم همه می میرند 173
- تنها ذات پاک پروردگار می ماند 174
- اراده خداوند جهت زنده کردن خلق 175
- زنده شدن و دمیدن اسرافیل 175
- زنده شدن مرده گان 176
- خلق اولین و آخرین در صحرای محشر 177
- هفتاد اسم در قرآن برای روز محشر 177
- امت اسلام ده صنف محشور می شوند 178
- اعضای وضوی مؤمن در محشر نور می دهند 179
- تولی و تبری 179
- وظیفه مؤمن برادری است 180
- نگرانی حضرت و محمد حنفیه 180
- حقوق برادری 181
- جسارت به مالک اشتر 181



برادری کردن دو سبط رسول خداصلی الله علیه وآله حسن و حسین علیهما السلام 183

امام حسین علیه السلام و شهادت برادرش امام حسن علیه السلام 183

نوحه گری امام حسین علیه السلام بر سر قبر برادر 183

خشنودی حضرت به یادگاری برادرش قاسم 184

اسباب محبت 185

صفات کمالیه قاسم 185

گفتگوی قاسم با سید الشهداء در شب عاشورا 186

اجازه گرفتن قاسم از عمو 187

اجازه ندادن حضرت به یادگار برادر 188

تعویذ امام مجتبی علیه السلام بر بازوی قاسم 188

وصیت امام حسن علیه السلام به برادرش 189

مقایسه دو عروسی 190

اجازه یافتن قاسم 191

ورود قاسم به میدان 191

بازگشت قاسم خدمت عمو 192

استغاثه قاسم از عمو در میدان 192

حضرت بر بالین قاسم 192

مجلس هشتم 195

نعمت آب 196

احکام مخصوص آب 196



ثواب آب دادن 197

بستن آب به روی... 199

نامه حر به ابن زیاد 200

نامه ابن زیاد ملعون به حضرت 200

جواب حضرت به مأمور ابن زیاد 201

ابن زیاد و ابن سعد وفرمان استانداری ری 201

تفکر عمر سعد درباره جنگ با حضرت 203

اشعار عمر سعد راجع به سرانجامش 204

اعلام آمادگی عمر سعد برای رفتن به کربلا 205

ورود عمر سعد به کربلا 205

ملاقات ابن زیاد و شریح 207

فتوای شریح 208

تقاضای عمر سعد از حضرت برای ملاقات 209

نامه خولی به ابن زیاد 210

نامه ابن زیاد به عمر سعد 210

بستن عمر سعد شریعه فرات رابه روی حضرت 210

چهار سقا برای این لب تشنگان 211

اول: حضرت رسول صلی الله علیه وآله 211

دوم: خود امام حسین 212

سوم: شیعیان 212

چهارم: ابا الفضل علیه السلام 213



صفات معنوی ابا الفضل علیه السلام 214

اجازه گرفتن ابا الفضل علیه السلام برای میدان رفتن 215

حضرت: اول فکر آبی کن 216

حرکت ابا الفضل علیه السلام به طرف شریعه فرات 216

هجوم لشکریان و حمله ابا الفضل بر ایشان 217

رجز خوانی حضرت برای معرفی خود 217

شجاعت ابا الفضل و فرار دشمنان 217

تصرف فرات و پر کردن مشک 218

بالا آمدن ابا الفضل از شریعه و هجوم دشمنان 219

ابا الفضل هشتصد نفر از لشکر به جهنم فرستاد 219

جدا کردن دست راست ابا الفضل 219

جدا کردن دست چپ ابا الفضل 220

تیر به مشک آمدن و ریختن آب آن 220

بلند شدن ناله ابا الفضل علیه السلام و صدای سید الشهداء علیه السلام 221

مجلس نهم 223

فضیلت وصف صبر 223

تعریف وصف 223

اقسام صبر و صبر بر طاعت 224

صبر بر ترک معصیت و صبر بر بلا و افضل اقسام صبر 224

خواص صفات 225

پاداش و خاصیت و قوت صبر 226





صبر بر ترک معصیت 227

پاداش صبر بر بلا 228

مهمانی رفتن رسول خدا صلی الله علیه وآله 228

بهشت دری به نام باب البلاء دارد 229

صبر بر فوت فرزندان 230

پاداش بر فوت فرزند بشرط... 231

شخصی که زن نمی گرفت 232

بالا تر از صبر وصف رضا 233

جابر خدمت امام محمد باقر علیه السلام 233

گریه حضرت شعیب از خوف خدا 234

سید الشهداء مرحله صبر و رضا را گذرانید 235

تعجب ملائکه از صبر حضرت 235

علاقه سید الشهداء علیه السلام به علی اکبر 235

لذیذترین و تلخ ترین چیزها 236

صفات کمالیه علی اکبر 236

تسلّی دادن به پدر 237

شباهت علی اکبر به جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله 238

جمال رسول خدا صلی الله علیه وآله 238

خلق رسول خدا 239

آواز رسول خدا 239

شباهت علی اکبر به جده اش فاطمه زهرا و جدش امیرالمؤمنین و عمش امام حسن علیهم السلام 240



مصائب سید الشهداء هنگام عزیمت علی اکبر به میدان 240

وداع علی اکبر با اهل حرم 241

سید الشهداء علی را از دست زنها رها کرد 242

علی اکبر روانه میدان شد و سید الشهداء به دنبال فرزند 243

نفرین سید الشهداء علیه السلام به عمر سعد 243

علی اکبر در میدان 244

جنگ و شجاعت علی اکبر 244

تشنگی سبب مراجعت علی اکبر خدمت پدر 245

رزم علی اکبر 246

ضربت شمشیر بر فرق علی اکبر 247

افتادن علی اکبر بر زمین 247

سید الشهداء علیه السلام بالین علی اکبر 248

مجلس دهم 251

امشب چه شبی است؟ (اشعار صاحب معالم رحمه الله) 251

اشعار ابن حماد رحمه الله 252

اشعار سیّد رضی رحمه الله 254

جهت امتیاز از دیگران چه عملی انجام بدهیم؟ 255

قبر سید الشهداء را زیارت کنیم 256

گناه مقبل 257

مریض شدن مقبل 257

توبه مقبل 258



خواب دیدن مقبل 258

مرثیه خوانی محتشم به دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله 258

مرثیه خوانی مقبل به دستور فاطمه زهرا علیها السلام 259

خلعت سید الشهداء برای مقبل 261

قضیه مرد نصرانی 262

شهود نصرانی در حالت بیداری 264

سید الشهداء دوقبه دارد 266

قضایای شب عاشورا 266

حضرت بعد از نماز صبح دست به دعا بلند کرد 268

صف آرائی ابن سعد ملعون لشکر خود را 268

صف آرائی حضرت لشکر خود را 268

آتش زدن هیزم های خندق به دستور حضرت و هجوم لشکر ابن سعد 268

سخنان ابن ابی جویریہ ملعون و سرانجامش 269

سخنان تمیم بن حصین و عاقبتش 269

هرزه گوئی محمد بن اشعث و نفرین حضرت علیه السلام به آن ملعون 270

شهادت اصحاب و بنی هاشم و تنها شدن حضرت 271

عزم حضرت برای میدان رفتن 271

زینب و ام کلثوم مرکبش را آوردند 272

مرغ سفیدی با منقار رکابش را گرفت 272

هیبت و شکوه این سوار بزرگوار 272

حضرت به میدان آمد 273



اول اجابت کننده حضرت 274

اجابت ملائکه و جنیان حضرت را 275

اجابت فرزند بیمارش زین العابدین 276

ناله اهل حرم 277

وداع حضرت با اهل حرم و دخترش سکینه خاتون 277

طلب نمودن حضرت کهنه جامه از خواهرش زینب 279

وداع حضرت با فرزند شیرخواره اش علی اصغر 279

شهادت علی اصغر در آغوش پدر 280

طلبیدن حضرت ابن سعد را و بیان سه حاجت 281

عزم حضرت بر جهاد و معرفی خود با رجز 282

اول کس تمیم بن قحطه ملعون به جنگ حضرت آمد 283

بعد از او یزید ابطحی ملعون آمد 284

هنوز شجاعت الحسینیه بروز نکرده است 284

فرمان عمر بن سعد ملعون به تهاجم عمومی به لشکر 285

عزم حضرت علیه السلام برای جهاد و رجزهای آن حضرت 285

درهم شکستن حضرت میمنه لشکر را 287

پراکنده شدن لشکر، هنوز شجاعه الحسینیه ظهور نکرده است 288

تکیه بر نیزه بی کسی به جهت استراحت 289

جمع آوری لشکر و حمله به آن لشکر بیکران 289

هجوم لشکر به خیمه ها و ندای حضرت بی غیرتان را به جنگ با خودش 290

اشعار سید بحر العلوم رحمه الله 290



چرا اینطور برای کشتنم جدیت می کنید؟ 291

ص: 23

- دل سید الشهدا علیه السلام یک دریای از غصه 292
- روز عاشورا همه عبادات را بجا آورد 292
- استغاثه حضرت از شهدای زنده دل 292
- چیره شدن تشنگی بر حضرت و حرکت به طرف فرات 293
- تصرف حضرت فرات را 294
- دروغ گفتن ملعونی به حضرت 295
- حضرت بردرب خیمه ها و وداع آخرین 295
- وصیت حضرت به خواهرش زینب 296
- وداع با زین العابدین علیه السلام 297
- حرکت حضرت به طرف میدان و آمدن زینب عقب برادر 299
- حضرت زیر خیمه خواهرش زینب 301
- آمدن حضرت به میدان و غضب بر اشقیا 301
- ظهور شجاعه الحسینیه 301
- تیرباران کردن حضرت 303
- پاشیده شدن شیرازه لشکر و تکیه حضرت بر نیزه بی کسی به جهت استراحت و آمدن سنگ بر پیشانی 304
- آمدن تیر سه شعبه بر روی دل حضرت 305
- ضعف حضرت و ترس لشکر 305
- نیزه بر پهلو و افتادن حضرت از بالای اسب 306
- صورت بر خاک 306
- نائبه الزهراء بالای تلّ معروف 306

ریختن لشکر دور حضرت 307

حضرت روی زمین و آمدن عبدالله بن حسن نزدعمو 308

جسارت و ضربت شمشیر مالک بن یسر 308

خوابیدن حضرت روی خاک به واسطه ضعف 309

مناجات حضرت 309

چهل نفر از اشرار دور نعش حضرت 309

قاتلان حضرت 310

حرکت شمر ملعون به طرف قتلگاه 311

شمر در قتلگاه 311

بهم خوردن اوضاع عالم 312

خورشید بر بالای نیزه 313

مجلس یازدهم 315

ترس امیرالمؤمنین علیه السلام از ستم نمودن 315

حُسن و قبح عقلی احسان و عدوان 317

آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام فرمان به عدالت می دهند 317

پاداش یک ساعت عمل به عدالت میان رعیت 318

رسیدگی ملکشاه به شکایت پیره زنی و نتیجه آن 319

فوائد دنیوی به عدل و داد 320

مجازات ظالمین درقرآن 322

مجازات ظالمین در کلام معصومین علیهم السلام 323

اقسام و مراتب ظلم 324

ارتکاب اهل کوفه و شام تمام اقسام ظلم را نسبت به اهل بیت علیهم السلام 324

ذوالجناح با کاکل خونین بر در خیمه ها و سر انجامش 325

غارت اسلحه و البسه حضرت 326

آتش زدن خیمه های حضرت 327

مردن دو طفل از تشنگی 328

عرض تسلیت به رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی علیهم السلام 329

پاسداری زینب و ام کلثوم خیمه ها را در شب یازدهم 329

مجلس دوازدهم 331

مسلمان برادرِ مسلمان است 331

بهترین خلق 332

شاد کردن دلِ مؤمن و اذیت کردن او 332

خواصِ شاد کردنِ دلِ مؤمن 333

اذیت کردنِ مؤمن 334

احترام میتِ مؤمن 335

پاداش تشییع جنازه مؤمن 335

پاداش غسل دادن میت مؤمن 336

پاداش کفن کردن میت مؤمن 336

پاداش حفر قبر مؤمن 336

رسول خداصلی الله علیه وآله در تشییع جنازه سعد بن معاذ 337

مراتب ثواب تشییع جنازه مؤمن 337

ابوذر و دخترش در ربذه 338

خبر دادن رسول خداصلی الله علیه وآله از مرگ ابوذر 339

گریه اصحاب پیامبر بر جنازه ابوذر 339

ندای زنان بنی اسد برای دفن شهدای کربلا و آمدن بنی اسد به کربلا 340

آمدن سوار نقابدار 341

دستور ترتیب دفن شهدا 341

دفن امام علیه السلام و فرمایشات آن ناشناس 341

دفن ابوالفضل علیه السلام و دو نفر دیگر 342

ضمیمه 345

دنیا سرای ناخوشی ها 346

شهادت طفلان مسلم 347

لرزش عرش از گریه یتیم 349

همراهی محمد و ابراهیم با پدر در سفر کوفه 350

ورود به خانه شریح قاضی 350

اندیشه شریح برای فرستادن پسران مسلم به مدینه 351

نرسیدن طفلان به کاروان و گرفتار شدن ایشان 352

زندانی شدن طفلان مسلم نزد ابن زیاد 351

طفلان مسلم خود را به زندانبان معرفی کردند 353

اعزام زندانبان طفلان را به قادسیه نزد برادرش 353

طفلان راه را گم کردند 353

دستور کشتن زندانبان توسط ابن زیاد 354

شهادت زندانبان 355

کنیز حارث پسران مسلم را دید 355

پسران مسلم در خانه حارث 356

ورود حارث به خانه 357

خستگی حارث و مردن اسبش از جستجو برای پسران مسلم 357

خواب دیدن محمد و تعبیر وی به شهادت 358

متوجه شدن حارث به پسران مسلم 358

تلاش حارث برای کشتن پسران مسلم 359

کشتن غلام 360

حارث پسر و زن خود را هم کشت 360

شهادت فرزندان مسلم توسط حارث 361

منابع 363

ص: 28







## مقدمه محقق

حضرت آیه الله العلامه الفهّام آقا سید عبدالسلام آل طیب (قدّس الله نفسه الزکیّه) فرزند الفاضل الممتّعی السید محمد تقی رحمه الله واز احفاد علامه کبیر، محدّث شهیر آقا سید نعمت الله جزائری قدس سره، در ماه مبارک رمضان سال 1330 هجری قمری در خاندان علم و فقاہت در شهر دار المؤمنین شوشتر دیده به جهان گشود.

تحصیلات ابتدائی را در خدمت والد ماجدش و سطوح نهایی را خدمت اخوی بزرگ خود آیت الله العظمی آقا سید محمد مهدی آل طیب و آیت الله العظمی حاج شیخ محمد کاظم حفید آیت الله العظمی حاج شیخ جعفر شوشتری به پایان رسانید، سپس به دزفول مهاجرت نمود و از محضر آیت الله العظمی حاج شیخ محمد رضا معزی دزفولی - مرجع تقلید وقت مردم شریف استان خوزستان - استفاده نمود و به درجه اجتهاد نائل گردید.

ایشان از آیات عظام آقا سید محمد مهدی آل طیب و حاج شیخ محمد کاظم شیخ و حاج شیخ محمد رضا معزی دزفولی و حاج شیخ محمد علی معزی دزفولی اجازه اجتهاد دریافت نمود و مرحوم آیت الله العظمی آقا سید محمد حجت کوه کمره ای در تقریظی که بر حاشیه معظم له بر عروه الوثقی مرقوم نمودند تایید مقام علمی ایشان را به بیانی نگاشته که از حکم اجتهاد بالاتر است.

در سفرهائی که به نجف اشرف، قم و مشهد مقدس علی مشرفها آلاف التحیّه والثناء نموده با مراجع و آیات عظام اصفهانی، حکیم، خوئی، صدر، حجت کوه کمره ای، بروجردی، خمینی، گلپایگانی، مرعشی نجفی، میلانی مذاکرات و مباحثه علمی داشتند.

ایشان طول سالیان متمادی در حوزه علمیه شوشتر به تدریس مشغول و شاگردان زیادی از محضرشان استفاده نمودند، از آن جمله آیات و حجج اسلام: حاج سید محمد حسن مرعشی شوشتری، حاج سید محمد جزائری، حاج سید هاشم حسن زاده رضوان الله تعالی علیهم اجمعین می باشند.

در عبادت و تقوی و ورع اسوه بودند، در تبلیغ و ارشاد جدی تمام داشتند، ماه مبارک رمضان منبر تشریف برده و مورد استقبال و حضور جمعیت مؤمنین بود تا آخر عمر با برکت ایشان منبر شبهای دهه عاشورا و بعضی دهه های صفر ترک نشد، مردم را انداز و در عین حال بشارت به رأفت و رحمت الهی می دادند.

لیکن منبر ایشان در بیان مصائب خامس آل عبا حضرت سید الشهداء

ارواحنا فداه در شبهای دهه عاشورا یگانه و بی نظیر بود. مسجد با آن وسعت و اطراف آن مملو از جمعیت مشتاقی بود که برای شنیدن مقتل ابا عبدالله الحسین علیه السلام از زبان و بهره مندی از نفس ایشان در آنجا حاضر شده بودند.

تاثیر کلام ایشان در مستمعین به گونه ای بود که بعضی چنان منقلب می شدند و از خود بی خود می گشتند که غش نموده و از حال می رفتند.

شدت علاقه و محبت و ارادت خودشان نسبت به حضرت قابل توصیف و بیان نیست، لذا بسیاری از مراجع عظام بخصوص از این بابت علاقه و ارادت خاصی به ایشان داشتند که شرح این مطالب خود محتاج فرصت دیگری است.

برای منابر ایشان در دهه عاشورا کرامات بسیاری در زمان حیات خودشان و بعد از وفات ایشان دیده شده بود که این وجیزه اجازه بیان از آنها را نمی دهد.

سرانجام این صاحب کمالات نفسانیه از علم و عمل و تقوی و ورع و جامع بین فن و عظم و خطابه و مقام فقاہت و صاحب تألیفات، پس از عمری خدمتگزاری به شرع انور و خاندان عصمت و طهارت خاصه وجود اقدس حضرت ابا عبدالله الحسین علیهم الصلاه والسلام در فجر روز جمعه اول شعبان المعظم 1406 هجری قمری مطابق با 22 فروردین 1365 هجری شمسی دعوت حق را لبیک گفت و به اجداد طاهرینش پیوست.

شهرستان شوشتر و شهرهای همجوار در روز تشییع پیکر مطهر ایشان یکپارچه عزادار و بزرگانی که از قم جهت شرکت در تشییع جنازه خود را به

شوشتر رسانیده بودند وقتی وارد شهر می شوند و شهر را خالی می بینند از رهگذری سبب خالی بودن شهر را سؤال می کنند، جواب می دهد که شوشتر عاشورا است و مردم برای تشییع پیکر پاک و مطهر آقا به مقام صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف رفته اند.

مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ محمد تقی شیخ رحمه الله با آن ضعف مزاج و خستگی و شدت تأثر به جهت ارتحال این عالم وارسته به پیشنهاد خودشان بر پیکر مطهر ایشان اقامه نماز نموده و سپس در یکی از شبستان های مقام صاحب الزمان دار المؤمنین شوشتر به خاک سپرده شد.

والسلام علیه یوم ولد ویوم مات ویوم یبعث حياً ورحمه الله وبرکاته.

کتابی که پیش رو دارید متن سخنرانی های ایشان در شب های دهه عاشورا در مسجد آیت الله آل طیب در شوشتر می باشد و حالت گفتاری آن حفظ گردیده است تا روح کلام شریف ایشان همچنان تجلی بخش باشد.

شوشتر

سید محمد کاظم آل طیب

جمعه 7/4/1398

24 شوال المکرم 1440 هجری قمری

ص: 34

نحمدك اللهم يا من لا يصفه نعت الواصفين، كلت الألسن عن غايه صفته وانحصرت العقول عن كنه معرفته وتواضعت الجبابره لهيبته وعنت الوجوه لخشيتته وانقاد كلّ عظيم لعظمته والصلاه والسلام على أشرف أنبيائه ورسله سيّدنا ونبيّنا وحبیب قلوبنا وطيب نفوسنا أبى القاسم محمد صلى الله عليه وآله، رحمه للعالمين وعلى آله الطيبين الطاهرين، سيّما الإمام المظلوم، ريحانه رسول الثقلين، غريب العراقين، دامى الوريدين، باكى العينين، المقتول بين النهريين، مولانا ومولى الكونين أبى عبداللّه الحسين أرواحنا وأرواح العالمين له الفداء.

مولای ما خاب واللّه من تمسک بک وأمن من لجأ إليك يا غريب يا مظلوم.

وبعد ؛ فقال تعالى فى محکم كتابه: « أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ » (1).

ص: 35

## شان نزول آیه شریفه أ جعلتم سقايه...

بعض مفسرين در تفسير اين آيه شريفه نوشته اند:

عبّاس وشيبيه با هم مذاکره کردند، عبّاس گفت: من أفضلم زیرا که سقایت حاج به من واگذار است و من متعهد آن هستم، تهیه آب برای حجّاج.

شييه گفت: من أفضلم زیرا که پرده داری کعبه به عهده من واگذار است، اختلاف کردند، حضرت امير صلوات الله وسلامه عليه از راه گذشت، آن حضرت را حکم قرار دادند يعنى موضوع را خدمتش عرض کردند و گفتند: تو میان ما حکم کن، که ما اختلاف کرده ایم، فرمود به ایشان: افضل آن کسی است که: « ضرب خراطیکما حتی قادکما إلى الإسلام » أفضل، آن کسی است که دست از شر شما وخیشوم شما برداشت تا شما را راند به سوی دین اسلام.

عرض کردند: کنایه از خودت می زنی. - چه عیبی دارد! - بنا بر این شد که خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله بیابند و در این باب حضرت حکم کند.

آمدند خدمت آن حضرت، قضیّه را عرضه داشتند، جبرئیل نازل شد، این آیه را آورد: « أ جعلتم سقايه الحاج وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر وجاهد في سبيل الله لا يستون عند الله » (1) شما گمان کرده اید، قرار داده اید که سقایت حاج یا عمران مسجد الحرام، کسی که متصدی اینها باشد، مثل آن کسی است که از اول ایمان به خدا و روز جزا آورده است؟ و در راه خدا جهاد کرده است؟ نه اینطور است، لا يستون عند

ص: 36

اللّٰهُ، اينها مساوی نیستند پیش خدا(1) او خیلی مهم است، اصل ایمان است، لا یستون عند اللّٰه، این آیه در شأن حضرت امیر صلوات اللّٰه وسلام علیه نازل شده است.

### اولین کسی که به رسول خدا صلی الله علیه وآله ایمان آورده است

زیرا اول کسی که وارد اسلام شده است، از اول امر کی بوده است؟

ایمان آورده است به حضرت پیغمبر و پیغمبر صلی الله علیه وآله را تصدیق کرده است؟ حضرت امیر، و در راه خدا جهاد کرده است، مجاهده کرده است.

پس وصف ایمان بالاتر است از هر کار خیری، بلکه هیچ عمل خیری بدون این صفت یعنی بدون وصف ایمان نتیجه ای ندارد، عمل خیر وقتی فائده دارد که از مؤمن سرزند و آدمی که ایمان ندارد اعمال خیرش هیچ نتیجه ای ندارد.

این است که وجود مقدس مولای متقیان امیر مؤمنان صلوات اللّٰه وسلامه علیه می فرماید: دینکم دینکم! ای مردم دین خود را محکم بگیرید که گناه با داشتن دین و ایمان، بهتر است از حسنه بجا آوردن بدون ایمان، چرا؟ چون که گناه با ایمان، امید عفو در آن هست ولی حسنه بدون ایمان قبول نمی شود، بی فائده است(2) سر آمد همه اعمال حسنه و خصال پسندیده وصف ایمان است.

### تعریف ایمان

ایمان چیست؟ ایمان اعتقاد داشتن به عقاید حقه، اصول دین، از توحید و نبوت و معاد و اصول مذهب عدل و امامت، اعتقاد به دل و اقرار به زبان

ص: 37

---

1- مجمع البیان: 5/23، آیه 19 سوره توبه؛ بحار الأنوار: 36/39.

2- تفسیر قمی: 1/100؛ بحار الأنوار: 65/309، ح 1.

و عمل به ارکان، ایمان به اینها حاصل می شود.

کسی که دارای اینها باشد دیگر مؤمن است.

اقرار به زبان تنها کافی نیست اگر در دل اعتقاد ندارد. اعتقاد در دل تنها کافی نیست اگر اقرار به زبان نکند - فرعون هم توی دلش می دانست که خدائی دارد - مگر وقت تقیه ایمان خودش را مخفی بدارد.

بالجمله پس باید دانست که رأس همه عبادات ایمان است و همین است که باعث قبولی اعمال خیر می شود و کافر هر چه نماز کند هیچ فائده ندارد، زکاه بدهد هیچ فائده ندارد، روزه بگیرد هیچ فائده ندارد، بلکه اگر یک صفت حسنه ای به سر حد کمال در او باشد که قصد تقرب در آن شرط نیست، مثل سخاوت یا مثل عدالت، و صاحبش کافر باشد او نتیجه ای می دهد ولی عبادت بدون ایمان هیچ اثری ندارد.

صفت سخاوت مثل سخاوت حاتم، عدالت مثل عدالت انوشیروان، اما نماز یا روزه یا انفاق در راه خدا یا زکات یا حج یا سایر عبادات با نبودن ایمان یک ذره فائده ندارد، آنهم کافر اگر یک همچو امر خیری که قصد قربت در آن شرط نیست از او سرزند موجب تحفیف عذابش می شود و گر نه کافر محال است به بهشت برود.

### **خداوند وعده بهشت را به مؤمنین داده است**

مؤمنین اند که خداوند وعده بهشت را به ایشان داده است و گر نه بهشت بر کفار حرام است.

یک ذره ایمان شخص همراه خود ببرد در قبر از سلطنت عمر دنیا قیمتش بیشتر است چرا؟ چونکه سلطنت عمر دنیا به آخر می رسد و فانی است اما



آن یک ذره ایمان بالأخره صاحب خود را به رحمت الهی می رساند، رحمتی و نعمتی که فنائی و زوالی ندارد، دولت بهشت.

## مراتب ایمان

البته ایمان مراتبی دارد، ما مؤمنیم، سلمان فارسی هم مؤمن بود، حضرت امیر علیه السلام هم مؤمن بوده است.

در اخبار است که ایمان درجات و مراتبی دارد، سلمان در پایه دهم است ابوذر در پایه نهم است مقداد در پایه هشتم است. (1)

یکی از ایمان دو سهم دارد، یکی چهار سهم دارد، به هر حال بایستی که شخص قدر ایمان خود را بداند و مراقب آن باشد و حفظ آن را از خدا بخواهد. چیز نفیس دشمن دارد، چیزی که گرانها و پر قیمت است دشمن دارد، غارتگران در کمین آن هستند، دزدان در کمین آن هستند، فلذا عاقل چیز نفیس و گرانها را خیلی در حفظش کوشش می کند، قفل می زند، مراقبت از آن می کند، مبادا یک دفعه دزد آن را برآید.

ایمان قیمت ندارد، یک ذره ایمان قیمت ندارد، پس بایستی در حفظ آن کوشش کرد اینطوری که چیز نفیس را شخص عاقل خیلی در حفظش کوشش می کند دشمن آن را نرآید، دزد آن را نبرد.

باید ریشه ایمان را محکم کرد که مثل ایمان مثل درختی است که ریشه آن به وسیله آبیاری محکم می شود، خرم می شود، درخت ثمر می دهد ثمر خوب می دهد ولی اگر خدمت به او نکنند، آبیاریش نکنند، افسرده می شود، پژمرده می شود، بسا بی اعتنائی به او منجر می شود که از بین برود.

ص: 39

طاعت و اطاعت خداوند و عبادت او، خدمت کردن به ایمان است ایمان را محکم می کند، ریشه آن را در قلب ثابت می کند، معصیت برای ایمان بد است متزلزلش می کند، معصیت آتش است. اگر درختی را به عوض اینکه آبش دهند پای ته آن آتش روشن کنند این موجب می شود که بالاخره خشک شود، از بین برود، ریشه آن سست می شود، می توان به زودی آن را از بیخ و بن بر کند.

### طمع شیاطین عدیله نسبت به ایمان مؤمنین

این است که شیاطین عدیله نعوذ باللّه در حال احتضار طمع می کنند ایمان را از صاحبش برابند، اگر ریشه ایمان در قلبش محکم است، گول شیاطین را نمی خورد.

محتضر را عطشی عارض می شود شیطان هم می آید ظرف آبی در دستش، به او می گوید بگو: لا صانع لی، بگو خدائی نیست، من این آب را به تو می دهم، اگر که ایمانش محکم است از او رو می گرداند. (1)

باز می آید پائین پا، جام را حرکت می دهد، به او می گوید: بگو عیسی پسر خداست، می خواهد نصرانیش کند باز اگر نور ایمان در دلش تابیده است و ایمانش محکم است از او اعراض می کند، جام را بر زمین می زند و می رود. (2)

آب هم نیست، به نظرش می آورد، همان وقت از چشمه بهشتی سیرایش می کنند، سیر آب از دنیا می رود.

ص: 40

---

1- لئالی الأخبار: 5/7.

2- لئالی الأخبار: 5/7.

و اگر نعوذ بالله ایمان ضعیف است، گول شیطان را می خورد، باید از درگاه خدا مسألت کرد، باید به درگاهش تضرع کرد، باید ایمان را شخص به خودش بسپارد تا محفوظ بماند تا این شاء الله برای صاحبش بماند، مستقر و ثابت باشد، نه نعوذ بالله مستودع باشد.

اللهم لا تجعلني من المعارين. (1)

## علامت ایمان

ایمان علاماتی دارد، باید شخص مراجعه کند به حالش، ببیند ایمانش چطور است، صحیح است، خدای نکرده مریض است، نبض ایمان را بگیرد و اگر مریض است در صدد معالجه آن برآید، مریض اگر بخود نفهمد و لا ابالی باشد کم کم مرض زور می گیرد، خدا نکرده خطرناک می شود.

مختصری امشب برای توسل، شب اول ماه محرم.

یکی از علائم ایمان می فرماید: « إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مَحَبَّةً مَكْنُونَةً » (2) از برای حسین است در دلهای مؤمنین محبت مکنونه ای، محبت مستوره ای، محبت مخصوصه ای، این یکی از علائم ایمان است.

آثار محبت حضرت ابا عبدالله علیه السلام این محبت آثاری دارد، اگر می خواهد ببیند این علاقه و محبت در قلبش هست، مراجعه کند به آثار و علامتش، وقتی نور محبت حسینی در دل مؤمن تابید شعاع آن در چند جا بروز و ظهور می کند، علامت این است که

ص: 41

1- کافی: 2/73، ح 4؛ بحار الأنوار: 68/233، ح 14.

2- اشک روان بر امیر کاروان: 143، لکن در بحار: 43/272 و در خرائج و جرایح: 2/842 چنین است: « ان للحسين في بواطن المؤمنين معرفة مكنونه » و در مستدرک الوسائل: 10/318، ح 12084 - 13 دارد: عن جعفر بن محمد عليه السلام قال: نظر النبي صلى الله عليه وآله إلى الحسين... وقال: إن لقتل الحسين حراره في قلوب المؤمنين لا تبرد أبداً.

نور محبت ابی عبدالله در دلش تابیده، آثارش چیست؟ - از آثار همان محبت، همان محبتی که در قلب جایگزین است - که در چند جا شعاع آن نور ظاهر می شود.

### اولین اثر محبت

یکی این است که وقتی وارد زمین کربلا شود محزون شود این یکی از علامتاش.

### دومین اثر محبت

یکی از علامتاش آن است که وقتی نگاه به ضریح مقدّس و قبر مطهرّ ابی عبدالله الحسین علیه السلام کند، محزون و گریان شود، به خصوص دو گوشه پائین پای ضریح مقدّس و قبر مطهرش که منسوب است به فرزندش حضرت علی اکبر، خیلی مؤثر است.

### سومین اثر محبت

یکی چون اسم ابی عبدالله را بشنود محزون شود، یکی وقتی اسم مبارکش را بر زبان جاری کند دلش شکسته و محزون شود، گریان شود. چنانکه این مطلب اتفاق شد برای انبیاء گذشته، انبیاء سلف(1)، طول نکشد.

### چهارمین اثر محبت

یکی هم وقتی که هلال محرم طلوع کند، وقتی هلال محرم طلوع کند شخص مؤمن محزون و دل شکسته می شود یک غمی او را عارض می شود(2) این از علامات ایمان است. پس هر کس مراجعه به حال خود کند امشب، هر کس نشستته مراجعه به حال خود و ملاحظه حال خود بکند، ببیند اگر هیچ نگفته و نشنیده، محزون است و مغموم شده است، بشارت باد او را

ص: 42

---

1- کمال الدین: 2/461، بحار الأنوار: 44/233 و 44/245، ح 44.

2- امالی صدوق: 27/128، ح 2؛ بحار الأنوار 44/284، ح 17.

که إن شاء الله از علائم ایمان است این است شاعر عرب گوید:

إذا جاء عاشورا تضاعف حسرتی

وقتی دهه عاشورا بیاید غصه من برای آل رسول مضاعف می شود:

إذا جاء عاشورا تضاعف حسرتی

لآل رسول الله وانهل عبرتی

هو الیوم فیه اغبرت الأرض کلها

وجوماً علیها والسماء اقشعرت (1) (2)

وقتی دهه عاشورا بیاید غصه من برای آل رسول مضاعف می شود؛

اشک چشمم سرازیر می شود؛

گفتم هلال را که چرا قامتت خم است؟

آهی کشید و گفت که ماه محرم است

دیگر همه موجودات محزونند، همه موجودات.

جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند

گویا عزای اشرف اولاد آدم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

ص: 43

---

1- ان روز (عاشورا) روزیست که همه اقطار زمین غبار آلود و تاریک شد و شدت آن مصائب همه روی زمین را پیچید و آسمانها به لرزه در آمدند.

2- عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآیات والأخبار والأقوال ( مستدرک حضرت زهرا تا امام جواد علیهما السلام ): 17/576.

هست از ملال گر چه بری ذات ذوالجلال

او در دل است و هیچ دلی نیست بی ملال(1)

اللَّهُ اكْبَرُ مَاذَا الْحَادِثُ الْجَلِيلُ

لَقَدْ تَزَلَزَلَ سَهْلُ الْأَرْضِ وَالْجَبَلِ(2)

هَذَا مَصَابِ الذِّي جَبْرِيْلُ خَادِمُهُ

ناغاه في المههد اذ نيظت تمامه(3) (4) یاد بیاوریم اول مصیبتی که سید الشهداء گرفتار آن شد مفارقت قبر جدش رسول خدا بود.

در مدینه بر حضرت سخت گرفتند، برای بیعت گرفتن از حضرت برای یزید بن معاویه ملعون، ولید که حاکم مدینه بود از طرف یزید - ولید بن عتبہ - حضرت را احضار کرد - به آن تفصیلی که هست و طول نکشد - حضرت رفتند و در باب بیعت، ولید با حضرت مذاکره کرد. حضرت فرمودش که بیعت چیزی مخفی نیست وقتی فردا مردم برای بیعت حاضر شدند منهم حاضر می شوم - مفصل است - طوری شد این قضیه که حضرت دید صلاح نیست در مدینه بماند، خطرناک بود، حضرت عازم شد که از مدینه حرکت کند و به مکه معظمه برود. آن وقت، حضرت شب برای وداع قبر جدش آمد

ص: 44

1- از اشعار محتشم.

2- اللّٰه اکبر، این چه رویداد بزرگی است که کوه و دشت و زمین به لرزه در آمدند.

3- این مصیبت زده ای است که جبرئیل خادم او بوده و آن زمان که در گهواره و عوذه به او بسته می شد با او سخن می گفت.

4- ناسخ التواریخ: 4/159 « انتشارات اسلامیة » اشعار از سید بحر العلوم رحمه الله .

در روضه منوره رسول خدا صلی الله علیه وآله، زیارت کرد، وداع کرد، به منزل برگشت.

## وداع با قبر جدش

صاحب ناسخ نقل می کند از محمد بن ابی طالب حائری در مقتلش این طور می نویسد: شبانگاه دیگر حضرت برای وداع وارد روضه جدش رسول خدا شد، وقتی می آید در روضه جدش، نوری مشعشع می بیند که از قبر مبارک بالا می آید تُتَّقُ می کشد و باز به محل خودش بر می گردد، حضرت رکعاتی نماز به جای آوردند بعد از نماز دست به دعا برداشت عرض کرد: اللهم هذا قبر نبيك محمد صلی الله علیه وآله وأنا ابن بنت نبيك، خدایا من فرزند دختر پیغمبر تو هستم و اینهم قبر پیغمبر توست، خدایا می دانی که من معروف را دوست دارم و منکر را دشمن دارم اکنون به کاری در افتاده ام که تو می دانی، از تو خواهنده ام ای ذو الجلال والاكرام برای من پیش آوری آنچه رضا و خشنودی تو در آن است و آنچه رضای پیغمبر توست.

## خواب دیدن سید الشهداء جدش را

پس سر مبارک بر گوشه قبر مطهر نهاد و گریه بسیاری کرد تا همینطور حضرت به خواب رفت، در خواب می بیند که جدش پیغمبر دارد از دور می آید و افواج ملائکه اطراف حضرت جمعیت کرده اند جمعی از عقب سر، گروهی از جنب راست، گروهی از جنب چپ، جمع بسیاری از پیش رو، به این کیفیت تا رسول خدا نزدیک رسید، حسینش را در بغل گرفت، ما بین چشمانش را بوسید فرمود: حبیبی یا حسین کأنتی أراک عن قریب مرماً بدمائک مذبوحاً بأرض کرب و بلا من عصاه من امتی وأنت مع ذلک عطشان لا تُسقی و ظمان لا تُروی؛ گویا می بینم در این نزدیکی که در زمین کربلا در خاک و خونت می غلطي، تو را می کشند جماعتی از عصاه امت من در حالی که تشنه باشی

و تورا آب نمی دهند.

سید الشهداء در عالم خواب عرض کرد: یا جداه لا حاجه لی فی الرجوع إلی الدنیا؛ مرا حاجتی به برگشتن به دنیا نیست مرا بگیر زنده با خودت در قبر ببر فخذنی الیک وادخلنی معک فی قبرک فرمود: لابد لک من الرجوع إلی الدنیا تو باید به دنیا برگردی به فیض شهادت برسی، از برای تو درجاتی هست نمی رسی به آنها مگر آنکه شربت شهادت نوشی.

سید الشهداء بیدار شد به خانه آمد، خواب خود را برای اهل بیت بیان کرد اینقدر حزن و غم بر اهل بیت روی آور شد که هیچ خانه ای در شرق و غرب در آن وقت نبود که حزنشان بیشتر از حزن اهل بیت باشد. (1)

صدق کلام رسول خدا معلوم شد روز عاشورا وقتی سید الشهداء در میدان کربلا افتاده، اظهار عطش می کرد، کسی اجابتش نمی کرد، به عباراتی که از حضرت نقل شده است، گاه می فرمود: تفتت کبدی جگرم از تاب تشنگی ریزه ریزه شد، گاه می فرمود: احتترقت کبدی من الظماً.

دعونی ارد ماء الفرات ودونکم

لقتلی وکبدی للظماً غلیل (2)

چه جوابش دادند؟

فنادوه مهلا یابن بنت محمد

ولیس الی ما تبتغیه سبیل (3)

ص: 46

---

1- بحار الأنوار: 44/324؛ تسلیه المجالس: 2/151.

2- بگذارید مرا به آب فرات وارد شوم که جگرم از تشنگی سوزان است.

3- گفتند: ابا عبدالله آب به تو نمی دهیم مگر بمیری با لب تشنه. از قصیده ابن حماد می باشند.



وبعد فمن كلام لأ-ميرالمؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام: « دَارُ الْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ وَبِالْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ لَا تَدُومُ أَحْوَالُهَا وَلَا يَسَلُمُ نَزَالُهَا أَحْوَالٌ مُخْتَلِفَةٌ وَتَارَاتٌ مُتَصَرِّقَةٌ الْعَيْشُ فِيهَا مَذْمُومٌ وَالْأَمَانُ مِنْهَا مَعْدُومٌ وَإِنَّمَا أَهْلُهَا فِيهَا أَغْرَاضٌ مُسْتَهْدَفَةٌ تَرْمِيهِمْ بِسِهَامِهَا وَتُفْنِيهِمْ بِحِمَامِهَا وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّكُمْ وَمَا أَنْتُمْ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَى سَبِيلٍ مَنْ قَدْ مَضَى قَبْلَكُمْ مِمَّنْ كَانَ أَطْوَلَ مِنْكُمْ أَعْمَاراً وَأَعَمَرَ دِيَاراً وَأَبْعَدَ آثَاراً أَصْبَحَتْ أَصْوَاتُهُمْ هَامِدَةً وَرِيَاحُهُمْ رَاكِدَةً وَأَجْسَادُهُمْ بَالِيَةً وَدِيَارُهُمْ خَالِيَةً وَآثَارُهُمْ عَافِيَةً ». (1)

### دنیا محل گرفتاری است

مولی الموحدين أميرالمؤمنين صلوات الله وسلامه عليه در اين خطبه شريفه دنيا را مذمت می کند و بد سلوکی او را با ساکنينش توضیح می دهد، آنهایی که در آن ساکن هستند، می فرماید: دنيا خانه ای است که به بلا و محن احاطه کرده شده است، و به غدر و مکر با اهلیش شهره آفاق گردیده است،

ص: 47

احوالش دوام و ثباتی ندارند، یک روز انسان را شاد می کند روز دیگر او را محزون می کند، واردینش در آن به سلامت نرهند، تا می فرماید: عیش زندگی در آن مذموم است و امان در آن معدوم است، در دار دنیا هیچ امانی از بلا نیست برای هیچ کس در دنیا ایمنی نیست، نه از حیث صحت ایمن است نه از حیث مرض، نه برای بقا در او ایمنی هست، باید برود.

### اهل دنیا هدف تیرهای بلاها هستند

« و إنما أهلها أغراض مستهدفة » مردمی که در دنیا ساکنند مورد نشانه های تیرهای بلاهای دنیا هستند، دنیا به اهل خود تیراندازی می کند، و اینها را نشانه قرار داده است و اهل خود را به مرگ و موتی که در آن هست فانی می کند، از بین می برد، می فرماید بدانید ای بندگان خدا که حال شما در دنیا حال همان کسانی است که قبل از شما بودند، با اینکه عمرهاشان طولانی تر، خانه هایشان آبادتر، محکم، قصرهای عالی، آن گردنکشان، آن پادشاهان جبار، أصبحت، صبح کردند، « أصبحت أصواتهم هامة » صبح کردند در حالتیکه باد نخوت و تکبر ایشان فرو نشسته، خانه های ایشان خالی و خراب گشته، بدنهایشان هم « و اجسادهم بالیه و دیارهم خالیه فاستبدلوا » بدل کردند، عوض کردند آن قصرهای نیکو را، آن آپارتمانها را، آن کاخهای سلطنتی را، آن بناهای محکم خیلی زیبا، مثل بناهای بهشت، یک همچنین قصرهایی را، عوض کردند قصر اینطوری را به کنج لحد و آن بالش ها که از دیا، پرنیان، چقدر نرم و زیبا و خوش رنگ، عوض کردند آنها را به سنگلاخ قبر، از درون آن کاخ او را سرازیر در قبر کردند.

« فاستبدلوا بالقصور المشیّده والنمارق الممهّده الصخور والأحجار »

المسندة والقبور اللاطئه الملحده» قبری که با چه محکم شده؟ ساختمان قبر با چه محکم شده، با خاک محکم می کنند که هی لگد می کوبند خاکها را، محکم می کنند، آن قصرهای عالی را عوض کردند به قبرهای اینطوری، بالشت زیر سرش خشت لحد و سنگلاخ قبر. امیرالمؤمنین مولای متقیان طیب نفوس است.

«وشید بالتراب بنائها» با خاک محکم می کنند «بین اهل محله موحشین» ساکن شده در محله وحشتناکی، قبرستان، قبرستان که موحش است، محله وحشتناک «واهل فراغ متشاغلین» ساکن شد یک همچین محله ای، در میان کسانی که از کار دنیا فارغ و به کار آخرت مشغولند، اهل قبرستان، اهل قبرستان از کار دنیا فارغ شده اند به کار آخرت مشغولند، آنجا را وطن کرده اند اما چه وطنی؟

### **مُردگان به وطن خود انس نمی گیرند**

«لا- یستأنسون بالأوطان ولا يتواصلون تواصل الجیران» هیچ وقت به وطن خود انس نمی گیرند، عادت نمی کنند، با همسایگان خود همسایگی نمی کنند، اهل قبرستان.

«علی ما بینهم من قرب الجوار ودنوا الدار» با اینکه خانه هایشان به هم متصلند، می بینید چقدر نزدیکند، با همدیگر همجواریند اما همسایگی نمی کنند، دید و باز دید بینشان نیست.

« لا یستأنسون بالأوطان ولا يتواصلون تواصل الجیران علی ما بینهم من قرب الجوار و دنوا الدار».

خطبه شریفه مفصل است به قدری که وقت اجازه می دهد.

دنیا با اهلش اینطور رفتار می کند، اما دنیا مخصوصاً یک عداوت خاصی با نیکان دارد، همیشه خوبان در دار دنیا گرفتار بودند، همیشه مورد بلا بودند.

### مقربان درگاه خدا در دنیا گرفتار بودند

«البلاء للأنبياء ثم الأولياء ثم الأمثل فالأمثل» (1) همیشه خوبان، بندگان خوب و مقربان درگاه خدا در دار دنیا گرفتار بودند.

هر که در این بزم مقرب تر است

جام بلا بیشترش می دهند

### گرفتاری های حضرت آدم علیه السلام در دنیا

حالا ببینید اول کس که در دنیا گرفتار شد آدم صلی الله بود.

#### اول: مفارقت بهشت

اول گرفتار شد به مفارقت بهشت، سیصد سال گریه کرد (2)، تا دو جوی آب از چشمانش روان گشت (3) تعجبی هم ندارد، هیکل حضرت آدم، بعد که خدا توبه اش را قبول کرد بنای توالد و تناسل را در زمین گذاشت.

بعضی گفته اند که جبرئیل آمد و دو دسته خوشه یا مستی دانه به آدم و حوا داد، باید نان پیدا بکنند، و گفت: زمین را شخم بزنید و تخم بپاشید و آنها را بکارید و از محصول اینها استفاده کنید و جفتی گاو بست.

نقل می کنند که وقتی آدم خواست گاوها را براند و مشغول کار شد، گاوها گفتند: آدم تو نا فرمانی خدا کردی از میوه ای که گفتند نخور خوردی و تو را از آنجا بیرون کردند، ما مبتلا شده ایم باید برای تو کار بکنیم؟! اینها بندها را بریدند فرار کردند، وقتی اینجور گفتند حضرت آدم منفعل شده. گفت: خدایا

ص: 50

1- مسکن الفؤاد: 13 ؛ بحار الأنوار: 78/194، ح 51.

2- علل الشرایع: 2/338، ح 1 ؛ بحار الأنوار 11/160، ح 4.

3- خصال: 1/272، باب الخمسه، ح 15 ؛ بحار الأنوار 46/109، ح 2.

گاوها هم دیگر مرا ملامت می کنند، جبرئیل آمد گاوها را گرفت و آورد و دست کشید بر سر و صورت اینها، گفت دیگر اینها زبان بسته اند، دیگر حرف نمی زنند، دیگر زبانشان بسته است.

آدم و حوا کشت کردند محصول آدم گندم آمد محصول حوا جو. (1)

خلاصه این است که پسران و دختران بسیاری از ایشان بوجود آمد از جمله هابیل و قابیل، حالا وضع دنیا را ببینید، حالا مختصر مدتی است آدم می خواهد نفسی بکشد، این مرتبه گرفتار شد به مصیبت فرزندش هابیل، جوانی بود بیست ساله، صورتش مثل قرص ماه و دارای کمال، هم جمال هم کمال، لذا حضرت آدم او را خیلی دوست می داشت. (2)

هنوز فرزندش شیث که شعشعه طلعت محمدی صلی الله علیه وآله از جبینش ظاهر بود، متولد نشده بود (3) لذا عزیزترین اولادش هابیل بود.

### امتحان شدن هابیل و قابیل

هابیل و قابیل قربانی کردند، هابیل گوسفند فربهی آورد، بهترین مالش را گذاشت سر کوه، و قابیل که زراعتکار بود دسته خوشه کم دانه ای آورد، آتش سفید بی دودی از آسمان آمد، آمد نزد آن دسته خوشه قابیل، مثل این که بو کشید، مثل کسی که بو کشید بعد توجهی و اعتنائی نکرد، رفت نزد گوسفند هابیل، آن را تصرف کرد، آن را بخورد، سوزانیدش، این علامت قبولی است، همان گوسفند را خداوند در بهشت تربیت کرد که به جای

ص: 51

---

1- علل الشرایع: 2/574، ح 2؛ بحار الأنوار 63/255، ح 1.

2- تفسیر منهج الصادقین: 3/224.

3- بحار الأنوار: 11/220.

این علامت قبولی قربانی هابیل بود، قایل حسد برد، به هابیل گفت: تو را می کشم چرا قربانی تو قبول شد و قربانی من قبول نشد منهم تو را می کشم.

« وَآتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَّعَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَّعَبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ » (1). (2)

خدا از پرهیزکاران قبول می کند، هابیل بهترین مالش را آورد و احترام کرد، قایل دسته خوشه ضعیف کم دانه ای آورد، مگر نعوذ باللّٰه خداوند با کسی لجاجتی دارد، او بی اعتنائی کرد، لذا از هابیل قبول شد از قایل قبول نشد.

### کشته شدن هابیل

هابیل گفت: اگر تو می خواهی مرا بکشی من از خدا می ترسم که تو را بکشم خون ناحق کنم من از خدای می ترسم.

بالجمله قایل در کمین بود که هابیل را بکشد اما تا آن روز کسی، کسی را نکشته بود، نمی دانست قایل را چگونه بکشد تا وقتی که آدم رفت به زیارت بیت المقدس، قایل فرصتی بدست آورد، شیطان یادش داد، قایل آمد دید هابیل را زیر درختی خوابیده، خواب بود، سنگ عظیمی آورد چنان بقوت بر سر هابیل زد که مغز سرش پریشان شد، بعد کشته برادر خود را برداشت، نمی دانست با او چکار کند، تا آن وقت کسی نمرده بود، خداوند دوزاغ فرستاد « فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْأَهُ

ص: 52

1- سوره مائده: 27.

2- بحار الأنوار: 11/218.

أَخِيهِ «(1) خداوند دو کلاغ فرستاد اینها را ملهمشان کرد با هم نزاع کردند یکی دیگری را کشت، بعد زاغ زنده با چنگالش زمین را گود کرد و آن زاغ کشته را گذاشت در خاک، خاک روی آن ریخت، قایل یاد گرفت « قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوَاءَهُ أَخِي «(2) دفنش کرد.(3)

## دوم: ابتلا به مصیبت فرزندش هابیل

حضرت آدم از سفر زیارت برگشت، دید همه فرزندان به استقبالش آمده اند هابیل را نمی بیند، مضطرب شد، احوالش را از هر کس می پرسید می گفتند مدتی است از او خبری نداریم او را ندیده ایم، به قایل رسید احوالش را از او گرفت گفت خبر ندارم، فرمودش: مبادا او را کشته باشی می بینم بدنت سیاه شده است، انکار کرد.

بالجمله حضرت آدم چند شبانه روز از حال هابیل در تفحص بود، از او اثری نیافت، شب هشتم هابیل را در خواب دید در جای بلندی ایستاده می زد الغیث یا ایتاه! بابا به فریادم برس، دهشت زده از خواب بیدار شد گریه کرد جبرئیل بر او نازل شد حضرت آدم گفت: برادر جبرئیل از هابیلم اطلاعی داری؟ جبرئیل او را تسلی و تعزیت گفت و گفت: عظم أجرك، اجرت زیاد باد که قایل هابیل را کشته است. گفت: مرا راهنمایی کن سر قبرش، جبرئیل آدم را آورد سر قبر هابیل، حضرت آدم خاکهای قبر را

ص: 53

1- سوره مائده: 31.

2- سوره مائده: 31.

3- تفسیر قمی: 1/165؛ بحار الأنوار: 11/230، ح 8؛ تفسیر منهج الصادقین: 3/222.

بیرون آورد نگاهش افتاد به فرق شکافته هایبل، چنان گریست حالش منقلب شد، مرثیه گفت در فوت هایبل:

تغیرت البلاد ومن علیها

فوجه الأرض مغبرّ قبیح (1) (2)

صورت بر صورت هایبل گذاشت ملائکه آسمانها به خروش آمدند خداوند خطاب کرد به آدم سر بردار از روی نعش هایبل که از برای تو اجری عظیم است. (3)

### گرفتاری حضرت نوح علیه السلام

دوم کس از مقربان درگاه خدا که در دار دنیا گرفتار شد حضرت نوح بود، مبتلای قومش شد یک هزار سال الا پنجاه سال موعظه و نصیحت کرد به خرجشان نمی رفت (4) هر چه اینها را به راه راست هدایت می کرد، سنگ به او حواله می کردند، تعجیبی ندارد « فَلَيْتَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا حَمْسِينَ عَامًا » (5) هزار و الا پنجاه سال حضرت نوح قومش را دعوت کرد به دین خداپرستی، سنگش می زدند.

یک روز یک پیری دست پسرش را گرفت برد حضرت نوح را نشان داد و گفت: بین این پیرمرد را، من پیر شده ام ممکن است بمیرم این مرد دیوانه است مبادا روزی حرفش را بشنوی اگر که تو را امر و نهی کرد سنگ باو

ص: 54

---

1- جهان ( شهرها ) دگرگون گردید و هر که در آن می باشد از این جهت روی زمین تیره و زشت است.

2- علل الشرایع: 2/594 ح 44 ؛ بحار: 11/219.

3- تفسیر کبیر منهج الصادقین: 3/224.

4- به خرجشان نمی رفت: نمی پذیرفتند.

5- سوره عنکبوت: 14.



بزن . آن پسر بدبخت هم گفت چرا طولش بدهم همین حالا، سنگی برداشت زد به پیشانی حضرت نوح، پیشانیش را شکست. (1)

### گرفتاری حضرت ابراهیم علیه السلام

سومین کس ابراهیم خلیل الله بود، قومش را به دین خداپرستی دعوت کرد، نمرود ادعای خدایی کرده بود « قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ » (2) بسوزانید او را و نصرت کنید خدایانتان را، شش ماه هیزم کشیدند. (3)

یک آتشی مشتعل کردند که مرغان از روی هوا بریان شدند، حالا چطور حضرت ابراهیم را در این آتش اندازند، آتش، کسی جرأت دارد نزدیکش برود؟ ممکن است؟ (4)

شیطان ملعون آمد دستور منجنیق را به اینها داد، حضرت ابراهیم را از زندان آوردند و در منجنیق گذاشتند که در آتش اندازند، ملائکه آسمانها بخروش آمدند، عرض کردند: خدایا! یک همین خداپرست است روی زمین، او را هم می خواهند بسوزانند، چون از خدا یاری او را خواستند، فرمود: بروید اگر شما را اجازه داد یاریش کنید، آمدند ملک السحاب آمد، ملک الجبال آمد، ملک الریاح آمد، ملکی که موکل بود بر ابرها اجازه خواست که امر کند ابرها را ببارند تا آتش ها تمام خاموش شوند، ملک الریاح ملکی که موکل بر لشکرهای باد است آمد، وقتی ابراهیم دید یکی آمد و بر او سلام کرد، گفت: تو کیستی که این وقت بر من سلام می کنی؟ گفت من

ص: 55

---

1- قصص قرآن، تاریخ انبیا از آدم تا خاتم صلی الله علیه وآله: 47.

2- سوره انبیاء: 68 .

3- قصص الانبیاء: 1/291.

4- تفسیر قمی: 2/72.

ملکی هستم که موکلم بر باده‌ها، اجازه فرمائی امر کنم لشکرهای باد را، این همه جمرات آتش را در خانه های نمرود و نمرودیان بیندازند و همه را بسوزانند. فرمود: من به شما حاجتی ندارم، وقتی که ابراهیم از منجنیق پرتاب شد یکدفعه جبرئیل نعره ای زد، بحضرت ابراهیم گفت: هل لك حاجه؟ خلیل خدا حاجتی داری؟ گفت اما الیک فلا بتو حاجتی ندارم. گفت: به آنکه داری از او بخواه، گفت: علمه بحالی حسبی من سؤالی او از حال آگاه است دیگر کفایت می کند، وقتی از همه قطع کرد، از مخلوق، ندای پروردگار به آتش رسید «یا نَارُ کُونی بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَیٰ اِبْرَاهِیْمَ» (1) ای آتش سرد و سلامت شو بر ابراهیم. (2)

گلی از گلشن رحمت عیان کرد

بر ابراهیم آتش گلستان کرد

حضرت ابراهیم یکدفعه وارد باغ شد، جبرئیل از بهشت تختی و متکا آورد و برایش گذاشت و تکیه داد، دو ملک این طرف و آن طرفش (3)، فوراً هر چوبی از هر درختی آورده بودند همان درخت شد سبز و خرم، بار داد و میوه داد، بلبلان در باغ مشغول خوانندگی شدند. (4)

نمرود که از پیش برایش تختی زده بودند مشرف بر آتش که ببیند ابراهیم چطور می سوزد، چطور وارد آتش می شود، وقتی این کیفیت را دید یک دفعه گفت: اللّٰه اکبر! اگر کسی می خواهد خدایی پرستد باید خدای ابراهیم را

ص: 56

---

1- سوره انبیاء: 69.

2- تفسیر کبیر منهج الصادقین: 6/77.

3- تفسیر منهج الصادقین: 6/78.

4- شرح الکافی (مولی صالح مازندرانی): 12/509.

بپرستند(1) در جهنم است همه اش می سوزد زبانش نمی سوزد برای این تکبیری که گفت.

### حضرت موسی علیه السلام و بلاهای دنیا

دیگر کس از مقربان درگاه خدا موسی کلیم الله بود که از دست فرعون و فرعونیان فرار کرد، می خواستند او را بکشند، شش شبانه(2) روز بی نان و بی زاد و بی توشه پای پیاده، تا خود را به شهر مدین رسانید که از تحت حکومت فرعون خارج بود، وقتی بر حضرت شعیب وارد شد قضیه را به او گفت، خاطر جمعش کرد گفت «لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»(3)، مترس از ظالمین نجات یافتی.

### حضرت عیسی علیه السلام و بلاهای دنیا

دیگری عیسی روح الله بود، وقتی با رئیس یهود مذاکره کرد به عیسی گفتند تو چه می گویی در باب یهودیان؟ حضرت عیسی گفت اینها دشمنان خدا هستند. جماعتی هستند دشمن خدا. در غضب شد خواستند او را بکشند حضرت عیسی فرار کرد رفت میان اتاق. رفتند عقبش، طغیانوش رفت که او را بکشد، خداوند روزنه ای از سقف اتاق باز کرد جبرئیل از آن روزنه آمد عیسی را به آسمان چهارم عروج داد، طغیانوش هی داخل اتاق را نگاه می کرد، این طرف آن طرف، دید کسی نیست، طول کشید، یهودیان گمان کردند که مشغول زد و خوردند، آمدند پیش خودشان که کمکش کنند وقتی وارد اتاق شدند خداوند شبیه صورت عیسی را بر طغیانوش انداخت،

ص: 57

---

1- تفسیر قمی، 2/73؛ الکافی: 8/369 ح 559.

2- مرصد الاطلاع: 3/1246.

3- سوره قصص: 25.

تا آمدند طغیانوش را گرفتند بکشند، هی به اینها می گفت: من طغیانوشم صاحب شمایم، من عیسی نیستم. گفتند: این طور نیست او را کشتند بدارش زدند.

بعد فکر کردند گفتند ما چه کردیم، اگر عیسی را کشته ایم طغیانوش کجاست، اگر طغیانوش را کشته ایم عیسی در کجاست؟ (1) « وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ » (2).

### مصائب انبیاء گذشته و امام حسین علیه السلام

لکن این دنیای دنی عداوت خاصی با خاندان رسالت داشته است، با خاندان پیغمبر آخر الزمان، بالاخص با خامس آل عبا حضرت سیدالشهداء ارواحنا له الفداء، شاعر خوب گفته است:

آنچه بر پیغمبران یک سر گذشت

جمله بر فرزند پیغمبر گذشت

بلکه از پیغمبران در هر بلا

بیشتر باشد بلای کربلا

اگر آدم صفی الله گرفتار مفارقت بهشت شد، سیدالشهداء گرفتار مفارقت روضه جدش رسول خدا شد، اگر آدم صفی الله مبتلا شد به مصیبت فرزندش هابیل که جوانی بود بیست ساله دارای جمال و کمال، سیدالشهداء هم گرفتار مصیبت جوان هیجده ساله اش علی اکبر بود که در عالم نظیری نداشت، آدم آمد سر قبر هابیل، خاکها را بیرون آورد نعش هابیل را دید فرقی شکافته و مغزش پریشان، گریه کرد صورت بر صورت هابیل گذاشت، مرثیه خواند، سیدالشهداء هم روز عاشورا بالین جوان هیجده

ص: 58

---

1- تفسیر کبیر منهج الصادقین: 3/150.

2- سوره نساء: 157.

ساله اش علی اکبر آمد، هم سرش را دید شکافته هم بدنش پاره پاره، صورت بر صورتش گذاشت: علی ولدی بعدک علی الدنیا عفا. (1)

شاعر گفته است:

یا کوکبا ما کان اقصر عمره

و کذا تکون کواکب الاسحار (2)

فاذا نطقت فأنت أول منطقی

و اذا سکت فأنت فی مضماری (3) (4)

نوح نجی اللہ گرفتار قومش شد نصیحت می کرد بخرجشان نمی رفت (5) سید الشهداء هم گرفتار گمراهان کوفه و شام شد هر چه روز عاشورا اینها را موعظه و نصیحت کرد هیچ بخرجشان نرفت تا اینکه صبح عاشورا سوار بر مرکب شد، برای اتمام حجت مقابل لشکر آمد، عنان بکشید صدا زد: انشدکم باللہ هل تعرفونی شما را بنخدا آیا مرا می شناسید؟ گفتند: تو را نیکو می شناسیم جدت پیغمبر است پدرت امیرالمؤمنین است مادرت فاطمه زهراست برادرت حسن مجتبی است، فرمود: می دانید عم پدرم حضرت حمزه سیدالشهداء است؟ گفتند: می دانیم. فرمود: می دانید عمّ خودم جعفر طیار است؟ گفتند: می دانیم. فرمود: می دانید این زره که در بر من است زره

ص: 59

1- ارشاد: 2/106؛ بحار الأنوار: 45/44.

2- ای ستاره صبح حسین، چه دیر طلوع کردی و زود غروب نمودی.

3- هنگامیکه سخن بگویم اول گفتارم تو هستی و زمانیکه سکوت کنم تو در دلم جا داری.

4- وقایع الأيام خیابانی: 456.

5- بخرجشان نمی رفت: نمی پذیرفتند.

پیغمبر است این شمشیر شمشیر پیغمبر است؟ گفتند: می دانیم.

هل تعلمون ان هذه عمامه رسول الله انا لابسها، شما را بخدا می دانید این عمامه که بر سر من است عمامه پیغمبر است؟ گفتند: همه اینها را می دانیم.

فرمود: فلم تستحلون دمی؟ پس برای چه خون من مظلوم را حلال می دانید؟ گفتند: همه اینها را می دانیم و از تو دست بردار نیستیم تا تو را با لب تشنه بکشیم. (1)

ابراهیم خلیل الله گرفتار نمرود و نمرودیان شد تا خواستند او را بسوزانند، وقتی خواستند او را بسوزانند ملائکه برای نصرتش آمدند، روز عاشورا هم ملائکه برای نصرت ابی عبدالله آمدند کربلا، قبایل جن آمدند، زعفر جنی با لشکرش آمد (2)، منصور ملک با چهار هزار ملک (3)، رؤسای دیگر ملائکه، سیدالشهدا همه را مرخص کرد از ایشان قبول نفرمود، آخر بار برای ابراهیم جبرئیل آمد، کربلا هم، روز عاشورا جبرئیل خدمت سیدالشهدا آمد، کی آمد؟ وقتی رسید دید حسین در میان خون. (4)

گفتا فدای این تن صد چاک جبرئیل

عریان چو دید نعش حسین کرد سایبان

شهر به سبط احمد مختار جبرئیل

ص: 60

---

1- امالی صدوق: 158/م 30؛ بحار الأنوار: 44/318.

2- معالی السبطين: 2/16.

3- امالی صدوق: 638/م 92/ح 7؛ بحار الأنوار: 45/220/ح 2.

4- کامل الزیارات: 337؛ بحار: 45/173/ح 21.

پر در پر زد با شهپرش سایبانی روی بدن ابی عبداللّه، اما سیدالشهداء راضی نشد.

جبرئیلا رفتت زینجا نکوست

پرده کم شو در میان ما و دوست

رنجش طبع مرا مایل مشو

در میان ما و او حایل مشو

گرچه تو محرم بصاحب خانه ای

لیک تا اندازه ای بیگانه ای

می خواهی خدمت کنی؟

روقتلگه سایه بیفکن بر اکبرم

سایه فکن بر آن گل گلزار جریئل

گر اُفتدت گذر به سر نهر علقمه

سایه فکن به میر علمدار جریئل

موسی کلیم اللّه فرار کرد از ترس فرعون و فرعونیان، در مدین که رفت برایش مأمّن شد، اما سیدالشهداء، او را از وطنش آواره کردند از مدینه جدش، پناه به خانه کعبه آورد « وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا » (1) مکه بست است حتی برای وحوش، طیور، حشیش، علف، اما برای فرزند پیغمبر مأمّن نشد می خواستند آنجا شهیدش بکنند. ربع مسکون عالم را بر سیدالشهداء گرفتند. که خودش در بین راه کربلا به عمرو بن بوزان فرمود، فرمودش: بنی امیه از من دست بردار نیستند تا خون دلم را بریزند. (2)

عیسی روح اللّه اگر چه گرفتار یهودیان شد اما، نه او را کشتند نه بدارش زدند، اما سیدالشهداء را اشقیای کوفه و شام، هم او را کشتند، هم بدارش زدند، سر مقدسش را بالای نیزه کردند شهر به شهر دیار به دیار بردند،

ص: 61

1- سوره آل عمران: 97.

2- ارشاد: 2/76؛ بحار: 44/375.

خیمه هایش را آتش زدند خیمه هایش را سوختند.

حمید بن مسلم گفت زن مجلله ای را دیدم هی بسوی خیمه ای که آتش آن را گرفته بود می رفت، آتش بر آن زن حمله می کرد بر می گشت، گفتم: یا امه الله مگر بر جانت نمی ترسی؟ آتش است تو را می سوزاند، صیحه ای بر من زد گفت: چه کنم یک علیل و بیماری در میان این خیمه دارم. (1)

همی ترسم که آتش بر فروزد

میان خیمه بیمارم بسوزد

همی ترسم که آتش شعله گیرد

میان خیمه بیمارم بمیرد

آخر اعتنا به آتش نکرد، رفت بعد از قدری بیرون آمد، دیدم یک جوان علیلی در بغل دارد. لا حول ولا قوه إلا بالله العلی العظیم.

ص: 62

---

1- معالی السبطين: 2/506 م/3.



الحمد لله رب العالمين و العاقبه للمتقين و الجنه للمطعين و الموحدين و النار للمشركين و العاصين و الصلاه و السلام على أشرف الانبياء و المرسلين سيدنا و نبينا و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا أبي القاسم محمد صلى الله عليه وآله رحمه للعالمين و على آله الطيبين الطاهرين سيما الامام المظلوم و الغريب المسموم ريحانه رسول الثقلين غريب العراقيين دامى الوريدين باكى العينين المقتول بين النهرين مولينا و مولى الكونين أبى عبدالله الحسين ارواحنا و ارواح العالمين له الفدا.

مولای ما خاب و اللّٰه من تمسک بک و امن من لجاؤ إليك.

### دنيا محل گذر است آخرت سراي حقيقي

و بعد فمن كلام لأمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام: « إثم الدنيا دار مجاز و الآخرة دار قرار فخذوا من ممرکم لممرکم و لا تهتكوا استارکم عند من يعلم أسرارکم انّ المرء إذا هلك قال الناس ما ترک

وقالت الملائكة ما قدم؟» (1)

مولا می فرماید: اینست و غیر از این نیست که دنیا محل گذر است، خانه گذر است، مدتش سپری می شود. آخرت قرارگاه است او محل سکونت است فی الحقیقه، که دائمی و مستمری است. آری در قرآن مجید می فرماید: زندگانی دنیا لهُو و لعب است « وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیْوانُ لَوْ كَانُوا یَعْلَمُونَ » (2) دار آخرت او سرای زندگی است فی الحقیقه، پس کار بکنید در اینجا که محل گذر است برای آن سرای جاودانی، بوسیله کار کردن در دنیا، آخرت را معمور و آباد کنید.

ألا إنما الدنيا كمنزلٍ راکبٍ

أناخ عشیاً و هو فی الصبح راحلٌ (3)

سرورک فی دنیا غرورٌ و حسرةٌ

شادیت در دنیا غرور است و حسرت است در آخرت.

سرورک فی دنیا غرورٌ و حسرةٌ

و عیشک فی دنیا محالٌ و باطلٌ (4) (5)

الا انما الدنيا كمنزلٍ راکبٍ

اناخ عشیاً و هو فی الصبح راحلٌ

ص: 64

---

1- خطبه 194، فیض الاسلام.

2- سوره عنکبوت: 64.

3- آگاه باشید که دنیا همچون مسافرخانه ای است که شب در آن می خوابند و صبح از آنجا کوچ می کنند.

4- آنچه را خوشحالی میدانی گول است و حسرت در پی دارد و خوشگذرانی در دنیا برای تو محال و پوچ است.

5- دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام:

سرورک فی الدنیا غرور و حسره

وعیشک فی الدنیا محال و باطل

پس باید برای آخرت کار کرد، اینجا عاریت سراسر است، وطن اصلی آخرت است، انسان در دار دنیا در حقیقت غریب است.

امام سجاد عرض می کند: إِزْحَمَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غَرِيبَتِي. (1)

تو در این اوطن غریبی ای پسر

خوب غربت کرده ای خاکت بسر

آن قدر در شهر تن ماندی اسیر

کان وطن یکباره رفتت از ضمیر (2)

هی و سائل راحت و خوشی این تن را فراهم می کند، انسان مغرور هیچ بفکر راحت جان عزیزش نمی شود، این بدن فانی می شود این بدن از بین می رود این بدن خاک می شود تا دو مرتبه روز قیامت زنده شود، روح است که باقی می ماند هر چه هست روح است.

رو بتاب از جسم و جان را شاد کن

موطن اصلی خود را یاد کن

تا بکی ای هدهد شهر سبا

در غریبی مانده باشی بسته پا

تا بکی ای هدهد شهر سبا

در اسیری مانده باشی بسته پا

جهد کن این بند از پا باز کن

بر فراز لا مکان پرواز کن

که آنجا وطن اصلی است.

تورا ز کنگره عرش می زند صفیر

ندانمت که در این دامگه چه افتادست

1- مصباح المتعجد: 2/593.

2- کلیات دیوان شیخ بهایی: 117 و 118.

مدتی موقتی اینجا زندگی می کند برای اینکه یک زراعتی، عمل صالحی برای آن نشئه تهیه بکند.

تا به کی در چاه طبعی سرنگون

یوسفی، یوسف بیا از چه برون

تا عزیز مصر ربّانی شوی

وارهی از جسم و روحانی شوی

إِزْحَمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غَرْبَتِي وَعِنْدَ الْمَوْتِ كَرْبَتِي (1). (2)

باید پنبه غفلت را از گوش بیرون آورد، بدرگاه خدا تضرّع کرد، این عمر عزیز را که سرمایه ایست سرمایه خیلی مهمی است از هر سرمایه ای مهمتر است به بیند انسان در چه صرفش می کند افسوس که خواب غفلت، پنبه غفلت در گوش است، هر روز صبح دو تا ملک یکدیگر را به کلماتی جواب می دهند.

### گفتگوی دو ملک

اول هر روز صبح، ملک اول صدا می زند ای کاش این خلق، خلق نشده بودند، ملکی دیگر از برابر جوابش می دهد می گوید: ای کاش حالا که خلق شده اند می دانستند برای چه خلق شده اند، کاش حالی میشدند.

دو مرتبه او می گوید: حالا که نمی دانند برای چه خلق شده اند کاش بقدریکه می دانستند عمل می کردند، باز او صدا می زند: حالا بقدریکه می دانند عمل نمی کنند ای کاش توبه می کردند. (3)

### باید مهیای سفر آخرت شد

باید فکری کرد، اینست که وجود مقدس مولی الموحّدين صلوات الله

ص: 66

---

1- خدایا بر غربتم در این دنیا رحم کن و اندوهم را هنگام مرگ.

2- مصباح المتهدج: 2/593.

3- المحجّه البيضاء: 7/93.

و سلامه علیه، کثیراً ما صدا می زد در اصحاب: تَجَهَّرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فَيَكُم بِالرَّحِيلِ (1) آماده کوچ کردن باشید، که ندا کرده شده اید به الرحیل. آواز کوچ، منادی برای کوچ صدایش بلند است فقد نودی فیکم بالرحیل، باید انسان در دنیا فکری کند، هر انسانی در زیان است مگر مؤمن صالح.

### به جز مؤمن صالح همه ضرر می کنند

اینست که می فرماید: « وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ » (2) قسم به عصر که انسان در خسران و زیان و ضرر است « إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ » (3) مگر آنهایی که ایمان آورده اند و عمل صالح بجا می آورند و به حق گوئی سفارش کنند و به صبر توصیه کنند.

تنها این دسته در زیان و ضرر نیستند، چرا؟ چرا انسان در زیان است مگر مؤمن صالح؟ برای اینکه متصل از عمرش کم می شود، بدون اختیار، علی الاتصال دائماً از عمرش کم می شود دست خودش هم نیست، نمی تواند جلوگیری بکند، مگر نه این ضرر است؟ مگر مؤمن صالح؛ چون او از عمرش کم می شود اما با اعمال صالحه تدارک می کند. او از این عمر که دارد کم می شود استفاده ها می کند خیلی استفاده ها، مثل زارع. او هم گندمها را از دست می دهد، زارع این گندم صاف پاک، را زیر خاک ها پنهان می کند وقتی گندم می کارد، اینها را دیگر از دست داده، اما روزی می آید در عوض این

ص: 67

---

1- امالی صدوق: 498/ح 7 م 75؛ بحار الأنوار: 70/134/ح 139.

2- سوره عصر: 1 - 2.

3- سوره عصر 3.

صد مَنْ گندم بسا دو هزار مَنْ گندم استفاده می کند از همین گندمی که از دست داده. مؤمن صالح هم از همین عمریکه از دست می دهد چه استفاده های بزرگ، بهشت را بدست می آورد پس او در منفعت است، غیر مؤمن صالح در خسران و زیان است.

« وَالْعَصْرُ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » چون عمر علی الاتصال پپای خودش قدم برمی دارد بسوی عالم برزخ.

مَنْ مات قیامت قیامت<sup>(1)</sup> کسی که از عالم رفت قیامتش برپا شده، عالم قیامت را معاینه کرده.

پس باید بخود بیاییم و از خدا توفیق بندگی خالص و عمل خالص و عمل صالح بخواهیم و بدرگاهش تضرع و زاری کنیم و از عمر خود، از این سرمایه که قیمت ندارد استفاده ای نکنیم. باید فکری کرد، آخر ما آمده ایم در دنیا چه بکنیم و برای آخرت چه کردیم؟ تا حالا چه کردیم؟ سفر آخرت سفر دور و درازی است، فعلاً چیزی که در این مجلس تقدماً میسر است و ما دسترسی به آن داریم و می توانیم، این عمل خیلی نیک را و این عمل صالح را ما انجام بدهیم، متوسل بشویم به ابی عبدالله الحسین ارواحنا له الفداء.

### توصیف ضرار امیر المؤمنین علیه السلام را برای معاویه

امیر المؤمنین صلوات الله علیه، ضرار برای معاویه حکایت کرد گفت: دیدم او را در محراب عبادت یَتَمَلُّمُلُ تَمَلُّمُلُ السَّلِيمِ و بیکی بکاء الحزین پیچ و تاب می خورد و يقول یا دنیا إلیک عنی أبی تعرضت أم الی تشوقت لا حان

ص: 68

---

1- بحار: 58/7؛ نورالانوار فی شرح الصحیفه السجادیه: 97.

حينك هيئات غرى غيرى قد طلقتك ثلاثاً لا رجعه لى فيها فعيشك قصير و خطرک يسيرٌ ثم قال آه من قله الزاد و بعد السفر و وحشه الطريق ( و طول الطريق ) (1) اين امير مؤمنان است. علاج کار اينست ما بيايم مسافرت بکنيم با يك مسافر بزرگواری، كه سفر طولانى كرد سفر پر خطرى كرد و با او هم زاد و هم توشه بشويم، اميد اينكه از برکت اين مسافر بزرگواری خداوند ما را از خطرات سفر آخرت و از وحشت سفر آخرت نجات بدهد . اين مسافر بزرگواری سفر طولانى پر خطرى كرد. كيست اين مسافر بزرگواری؟.

**اسامى سيدالشهدا عليه السلام غريب الغرباء او را مى گویند، سيدالشهدا باو مى گویند، مظلوم كربلا باو مى گویند، ولى اسم مخصوصش، اسم خاصش كه تأثیر مخصوصى در دلهاى دوستانش دارد هو الحسين المظلوم. مسافرت كرد آقا از مدینه بمكه، از مكه بكربلا، از كربلا بكوفه از كوفه تا بشام. اما بدن نازنينش صحيح و سالم تا كربلا مسافرت كرد اما از كربلا تا شام سر مقدسش تنها بالای نيزه مسافرت كرد، جانهاى عالم و عالميان فدای اين مسافر بزرگواری.**

روز ترويه (2) آقا احرام را فرو گذاشت و حج را بدل بعمره مفرده كرد. (3)

### **خبر دادن حضرت از شهادتش**

همان شبش حضرت در مسجدالحرام خطبه اى انشاء مى كند، خطبه اى بيان مى فرمايد و در آن خطبه از شهادت خود خبر مى دهد. (4)

ايام حج، حج را بدل بعمره مفرده كرد، چرا؟ ترسيد كه او را محاصره

ص: 69

---

1- نهج البلاغه، فيض الاسلام، كلمه 74 ؛ على دشتى: كلمه 77.

2- روز ترويه روز هشتم ماه ذى الحجه از هر سال است كه در آن حاجيان توشه آب بر مى دارند.

3- ارشاد مفيد: 2/67 ؛ بحار: 44/363.

4- كشف الغمه: 2/29 ؛ بحار: 44/366.



بکنند، خیلی برای حضرت خطرناک بود. خطر جانی بود، خواستند حضرت را آنجا شهید بکنند، دیشب گفتم (1).

به امر یزید ملعون 30 تن از شیاطین بنی امیه شمشیرها زیر لباس احرام پنهان کرده بودند، دستور داده بود هر کجا حسین بن علی را دیدید او را بقتل رسانید ولو آنکه خود را پیرده های کعبه چسبانیده باشد. (2)

ناچار حضرت سفر عراق را عازم حرکت شد، شب که آن خطبه را حضرت در مسجدالحرام بیان فرموده بود کلماتش گوشزد محمد حنفیه شد. (3)

### زراره بن صالح و ابو محمد واقدی در خدمت حضرت

و سه روز هم قبل از حرکتش یعنی قبل از آنکه خیمه بیرون زند، زراره بن صالح و ابو محمد واقدی حکایت می کنند که ما وقتی شنیدیم حضرت ابا عبدالله عازم عراق شده خدمتش رفتیم، عرض کردیم یا بن رسول الله بجانب عراق سفر مکن ما خود از جدت رسول خدا شنیدیم که فرمود: فرزندم حسین در زمین عراق کشته می شود. حضرت می خواست از اسرار برای ایشان چیزی نشان بدهد با دست مبارک بجانب آسمان اشاره کرد، گویند: بچشم خود دیدیم درهای آسمان باز شد افواج ملائکه و لشکرهای ملائکه اینقدر از آسمان بزمین می آمد که عدد آنها را بغیر از خدا کسی نمی دانست. فرمود: اگر وقت زائل نمی گشت و اجر باطل نمی شد با این فرشتگان با

ص: 70

---

1- ص 61 .

2- بحار: 45/99.

3- بحار: 44/364.

دشمنان خود جنگ می کردم، لکن می دانم مصرع من و خوابگاه من و خوابگاه اصحاب من در آن زمین است و از آن مصیبت بزرگ، مصیبت عظمی غیر از فرزندم زین العابدین کسی رهایی نخواهد دید. (1)

ملاقات محمد حنفیه با حضرت بالجمله محمد حنفیه هم که اطلاع پیدا کرد حضرت عازم حرکت است خدمت حضرت آمد، عرض کرد: برادر! تو غدر و مکر مردم کوفه را دانسته ای که با پدر و برادرت چه رفتاری کردند از آن ترسم آن مکیدت که در حق ایشان انجام دادند در حق تو به پای برند اگر در مکه بمانی چنان دانم که از همه کس عزیزتر و محفوظتر باشی. محمد حنفیه هم این جمله را که می گوید به ظاهر درست دیده بود، چون حضرت وقتی از مدینه حرکت کرد فراراً، از وقتی وارد مکه شد مردم دور و دایره حضرت را گرفته در کمال عزت و احترام به اقامه نماز جماعت و ترویج از دین جدش مشغول بود. لکن محمد حنفیه خبر از حيله و کيد یزید نداشت، این بود که حضرت باو فرمود: برادر از آن ترسم یزید بن معاویه حيله ای کند ناگاه در این جا مرا بقتل رسانند از این جهت حرمت خانه خدا شکسته شود عرض کرد اگر از اقامت در مکه بیمناسکی، بجانب یمن سفر کن، شیعیان در آنجا فراوانند. فرمود امشب می مانم در اطراف این مطلب تأملی می کنم (2) او هم بخانه اش مراجعت کرد.

### تفأل حضرت علیه السلام سفر عراق را با قرآن

در خبر است که آنشب حضرت سفر عراق را از قرآن مجید استخاره

ص: 71

---

1- تسلیه المجالس: 2/229؛ بحار: 44/364.

2- بحار: 44/364.

و تقال زد این آیه شریفه برآمد: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (1) فرمود: صدق الله و صدق رسوله، به حکم خدا و خبر جدم پیغمبر عمل می کنم. و این هر دو تصریح می کنند بر شهادت من. (2)

صبح زود امر فرمود بارها بستند، همه را سوار کردند. خبر به محمد رسید دوان دوان آمد زمام شتر برادر بگرفت، گفت: نه تو مرا وعده دادی که در مسنلت و خواشتم رأبی زنی و تأملی نمایی؟ چه شد به این عجله بجانب عراق سفر می کنی؟ فرمودش برادر جان، چون تو بمنزلت برگشتی، خوابیدم در عالم خواب دیدم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را، به من فرمود: حبیبی یا حسین اُخْرِجْ إِلَى الْعِرَاقِ إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا، ای محبوب من! ای حسین بجانب عراق سفر کن خدا می خواهد تو را کشته و بخون آغشته به بیند. محمد گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اکنون حال که بر این منوال است پس چرا این زنان و اطفال را به همراهت میبری؟ فرمود: هم جدم مرا خبر داده إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا خِذَا مِی خَوَاهِدُ اِیْنَ زَنَانِ وَ اِطْفَالِ رَا اِسِیْرَ وَ دَسْتِغِیْرَ بَهِ بَیْنِدُ (3) هر دو گریه سختی کردند، دیگر جای سخن برای محمد باقی نماند.

### حرکت حضرت به سمت عراق

حضرت با اهل بیت حرکت کرد از مکه معظمه، قطع منازل و طی مراحل نمود.

ص: 72

1- سوره آل عمران: 185.

2- معالی السبطين: 1/246.

3- بحار: 44/364.

ناگفته نماند که محمد حنفیه عذرخواهی می کند از حضرت، دستهایش زخم بودند نمی توانست شمشیری بگیرد و جنگ کند. (1)

### منزل ذات عرق

قطع منازل و طی مراحل کردند تا بمنزلی رسیدند که آن را « ذات عرق » می گفتند، چون می خواهیم مسافرت بکنیم با این مسافر بزرگوار که شدائد و سختی های سفر آخرت را خدا از ما بردارد. معنایش چیست؟ چگونه با این مسافر بزرگوار مسافرت بکنیم؟ معنایش این است که در یادش باشیم و دل را بجانب او توجه دهیم بقدر ساعتی کم و بیش، به بینیم کجا می رود و چه می کند، و هرگاه غمی بر او وارد بشود ما شریک غم او بشویم، گریان می شود با او گریان بشویم و پیوسته هر کجا بار می اندازد در عالم معنا و توجه قلبی، ما هم با او بار بیندازیم وقتی حرکت کند با او حرکت کنیم تا به بینیم کجا بار می اندازد تا آنجائی که بار انداخت و ساکن شود ما هم با او در آنجا سکونت کنیم در عالم معنا و توجه قلبی که روح هر عبادتی توجه قلبی است و همان است حقیقت عبادت.

### ملاقات فرزدق با حضرت

بالجمله حضرت وارد «ذات عرق» شد، خیمه ها برپا کردند، اتفاقاً فرزدق شاعر مادرش را برداشته، بقصد زیارت خانه خدا می رفت. در ذات عرق خیمه ها افراشته دید، پرسید از کیست؟ گفتند: از حسین بن علی علیهما السلام است، آمد در خیمه حضرت، وقتی رسید حضرت مشغول تلاوت قرآن

ص: 73

---

1- حیاة زینب الکبری: 90. « أما عدم خروجه مع الحسين عليه السلام فالذي يظهر من الأخبار التي عليها المعول انه كان مريضاً، و به أجاب العلامة الحلبي قدس سره في المسائل المهنائية وفي رواية ان يده كانت شلاء لعين اصابتها.

مجید بود، دست و پای حضرت را بوسه داد عرض کرد خدا آرزو و آمال تو را قرین اسعاف و انجاح بفرماید پدر و مادرم فدای تو باد یا بن رسول الله، چرا حج ناکرده از مکه بیرون آمدی؟ فرمود: لو لم أعجل لآخذت، اگر تعجیل نمی کردم مرا می گرفتند بعد می فرمایدش: خبر ده مرا از مردم کوفه، عرض کرد: دل های ایشان با شما و شمشیرهای ایشان بر شماست یعنی از دل تو را دوست دارند اما روز گیر و دار و روز کارزار وفا نخواهند کرد. (1)

## منزل ثعلبیه

از ذات عرق قطع منازل و طیّ مراحل کردند بار بستند و بر نشستند قطع منازل و طیّ مراحل نمودند تا رسیدند بمنزلی که آن را «ثعلبیه» می گفتند.

**خواب قیلوله هنگام چاشت بود حضرت برای خواب قیلوله قدری استراحت فرمود، خواب قیلوله خواب قبل از ظهر است . آن ساعت برای خواب و خوابیدن خیلی خوب است . برای خواب قیلوله قدری استراحت فرمود ، وقتی بیدار شد فرمود: در خواب دیدم هاتقی می گفت این جماعت سرعت می کنند در طی طریق ، در طی مسافت، و مرگ در دنبال ایشان است. ایشان را می برد بسوی بهشت.**

## علی اکبر خدمت پدر

علی اکبر عرض کرد یا اَبه اَفسسنا علی الحق بابا ما بر حق نیستیم؟ فرمودش: قسم بخدا که ما برحقیم و حق با ماست. عرض کرد بابا در این صورت پس ما از مرگ چه باکی داریم. پدر را تسلی داد حضرت برایش دعای خیر فرمود. فرمود: جزاک الله یا بنی، خدا تو را جزای خیر دهد بهتر جزائی که داده می شود پسر را از پدر. شب را در ثعلبیه ماندند.

ص: 74

صبح زود ابا هره ازدی از کوفه بیامد خدمتش عرض کرد: یابن رسول الله، چرا زود از حرم خدا و حرم جدت مصطفی بیرون آمدی؟ فرمودش: ویحک یا ابا هره ان بنی امیه أخذوا مالی فصبرت شتموا عرضی فصبرت طلبوا دمی فهربت، ابا هره، بنی امیه مالم را گرفتند صبر کردم، شتم عرضم نمودند صبر کردم خواستند خون من مظلوم را بریزند فرار کردم. (1)

### منزل زباله

از ثعلبیه بار بستند و بر نشستند، قطع منازل و طی مراحل کردند تا رسیدند بمنزلی که آن را «زباله» می گفتند.

### طلبیدن حضرت زهیر را

از وقتی که حضرت از مکه حرکت کردند عده ای که رئیس ایشان، بزرگ ایشان، زهیر بن قین بود با حضرت هم حرکت کرده بودند، هر کجا حضرت بار می انداخت آنها هم بار می انداختند، وقتی حضرت حرکت می کرد آنها هم حرکت می کردند، لکن هر کجا وارد می شدند قدری دور از خیمه های حضرت خیمه می زدند از ترس بنی امیه. در حدود این منزل حضرت کس به طلب زهیر فرستاد وقتی که فرستاده حضرت وارد شد و پیغام را رسانید اینها مشغول نهار خوردن بودند، یکدفعه لقمه ها از دستشان بیافتاد، «کأنما علی رؤسهم الطیر» مبهوت ماندند. چرا؟ چونکه از بنی امیه هراسان بودند، از طرفی مخالفت امام را هم کار کوچکی نمی دانستند، دیلم زوجه زهیر ملتفت شد نزدیک آمد، گفت زهیر حیا نمی کنی پسر پیغمبر تو را می طلبد، در اجابتش تأمل می کنی؟ بلند شو. زهیر برخاست خدمت حضرت رفت، در

ص: 75

حالیکه نور از چهره اش می تابید برگشت در این منزل به حضرت پیوست شد. (1)

## منزل زرود

بالجمله حرکت کردند، عبدالله بن سلیمان و منذر بن اسماعیل دو نفر از قبیله بنی اسد بودند وقتی از حج بیت الله فارغ شدند سرعت کردند که خود را به حضرت برسانند، در این سرزمین منزل « زرود »، یا کمی جلو عقب وقتی به حضرت رسیدند، دیدند که سواری از طرف کوفه می آید، حضرت هم سوار بودند دیدند که آن سوار از طرف کوفه می آید، حضرت ایستادند.

## احوالپرسی عبدالله بن سلیمان و منذر بن اسماعیل از سواری که از کوفه می آمد

همچه معلوم می داد که حضرت می خواهد از او احوال پرسی کند آن سوار هم ملتفت شد که امام اراده احوال پرسی از او دارد شاهراه را گذاشت در بیراهه رفت، وقتی اینکار را کرد حضرت دیدند میل ندارد از او احوال پرسی شود احوال نپرسیده از او رد شدند. عبدالله و منذر که ناظر این قضیه بودند، نه حضرت تشریف برد، اینها سرعت کردند در بیراهه خودشان را به آن سوار رسانیدند، بر او سلام کردند جواب شنیدند گفتند که کیستی؟ از کجا می آیی و چه نام داری؟ گفت مردی از بنی اسدم گفتند ما هم از بنی اسدیم، هم طایفه بودند، نام من بکر است از کوفه می آیم. عبدالله و منذر باو گفتند از کوفه چه خبرداری؟ بما اطلاع بده.

## خبر دادن عبدالله و منذر به حضرت از شهادت مسلم

گفت: ای عبدالله و منذر چه می پرسیدید، از کوفه بیرون نشدم مگر وقتی که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشته دیدم و دیدم پاهای ایشان را به ریسمانی بسته بودند در بازارها کشان کشان می گردانیدند. وقتی عبدالله

ص: 76

---

1- لهوف: 71 ؛ بحار: 77/371 ؛ عوالم العلوم و المعارف: 17 - الحسين عليه السلام: ص 221.

و منذر این را شنیدند روی خود را از او گرداندند خدمت حضرت آمدند. این سر را فاش نکردند تا محلی که اصحاب در خدمت حضرت انجمن بودند. عبدالله و منذر عرض کردند آقا نزد ما خبری هست، اگر اجازه می دهید آشکارا گوئیم و الا سرگوشی عرض می کنیم. فرمود: هر چه هست آشکارا بگوئید که نزد این جماعت سرّی و سرگوشی نیست، هر چه دارید آشکارا بگوئید. گفتند: همان سواری که خواستید از او احوال پرسی کنید و احوال نپرسیده برگشتید ما او را دیدیم و خبر اهل کوفه را از او پرسیدیم، گفت: از کوفه بیرون نشدم مگر وقتی که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشته دیدم.

فقال الحسين عليه السلام: إنا لله و إنا إليه راجعون. (1)

### ملاقات دوم فرزاد با حضرت

هم فرزاد عرض می کند: آقا مردم کوفه را مؤتمن می شماری و حال آنکه پسر عمت مسلم را شهید کردند. آقا گریه را سر داد اشک از چشمان مبارک می ریخت.

فرمود: رحم الله مسلماً أما انه قد قضی ما علیه و بقی ما علینا؛ خدا رحمت کند پسر عمم مسلم را، او نوبت خود را انجام داد. و لقد صار إلی روح الله و ریحانه و تحيته و رضوانه نوبت ما باقی مانده است. (2)

### رسیدن خبر شهادت مسلم به خیمه ها

این وقت این خبر در خیمه ها رسید، فریاد گریه و ناله از اهل بیت بلند شد، چطور این خبر رسید؟ حضرت برخاست، آمد، دختر مسلم را

ص: 77

---

1- ارشاد: 2/73؛ بحار: 44/372؛ وقعه الطف: 164.

2- اللهوف علی قتلی الطفوف: 74؛ کشف الغمه: 2/27؛ بحار: 44/374.



طلبید(1)، یازده سال داشت او را نزد خود نشانید و دست ملاحظت و مهربانی بر سر و صورتش می مالید . عرض کرد: آقا امروز ملاحظت و محبتی نسبت به من می کنید که در خور یتیمان است، مگر پدرم را شهید کردند؟ دیگر آقا طاقت نیاورد، گریه کرد و فرمودش من بجای پدر تو. آقا فرمود پدرت را شهید کردند بلکه فرمود من بجای پدر تو، یکدفعه ناله دختر بلند شد و ابتاه و مسلماه، آن وقت صدای شیون از اهل بیت برخاست.(2)

آقا این اشعار را برای تسلیت اهل بیت فرمود:

فإن تكن الدنيا تعد نفیسه

فدار ثواب الله أعلى و انبل(3)

و ان تكن الأبدان للموت أنشأت

فقتل امرء بالسيف في الله أفضل(4)

و ان تكن الأموال للترك جمعها

فما بال متروك به الحر يبخل(5)(6)

### خبر شهادت عبدالله بن يقطر

والهفاه هنوز آقا بجایی نرسیده، تیر بالای تیر بر جگر نازینیش می زنند، هم خبر آوردند عبدالله بن يقطر که حامل نامه حضرت بود بدست ابن زیاد شهید شد، آقا گریه کرد. فرمود: «أتانا خبرٌ فظيع قتل مسلمٌ بن عقيل و هانئ بن

ص: 78

1- مسلم بن عقيل داماد اميرالمؤمنين امام علي بن ابي طالب عليه السلام بوده است . اعلام الوری باعلام الهدی : 1/397 .

2- المنتخب: 2/364م/7.

3- اگر دنیا به عنوان چیز ارزشمند شمرده شود ولی خانه پاداش خدا ( آخرت ) ارجمندتر و با ارزشتر است.

4- و اگر بدن ها برای مرگ پدید آمده اند پس گشته شدن انسان در راه خدا برتر میباشد.

5- و اگر انباشته کردن اموال برای بجا گذاشتن آنها ( در دنیا و رفتن به آخرت ) است پس چرا انسان در مورد انفاق آنها بخل می ورزد؟

6- اللهوف: 74 ؛ بحار: 44/374.

### قصر مقاتل و عبدالله بن حرّ جعفی و طلبیدن حضرت او را

بالجمله از آن منزل وحشت انگیز کوچ کردند، قطع منازل و طیّ مراحل نمودند تا رسیدند بمنزلی که آن را « قصر مقاتل » می گفتند آنجا سراپرده ای افراشته و نیزه بلندی بر زمین نشانیده و مال سواری بر در خیمه بسته دیدند. حضرت فرمود: صاحب اینها کیست؟ گفتند: عبدالله بن حرّ جعفی. (2)

حضرت حجاج بن مسروق را که هم طایفه او بود به نزد عبدالله فرستاد که او را حاضر کند، وقتی حجاج رفت پیغام را رسانید عبدالله گفت: ای حجاج ابا عبدالله برای چه کاری مرا می طلبد؟ گفت: برای اینکه در راه جهاد با فرزند پیغمبر او را یاری کنی و بذل جان کنی و بر جانت بخل نکنی. عذرها آورد، گفت: من دانستم که آخر امر حسین با کوفیان بمقاتله خواهد انجامید و کوفیان دست از حضرت وی خواهند کشید، من از کوفه بیرون شدم تا اگر کشته شود در میان قاتلان او نباشم. حجاج برگشت و صورت حال را خدمت حضرت اقدسش عرضه داشت جانهای عالم و عالمیان فدای لطف و مرحمت چنین بزرگواری.

### تشریف فرمایی حضرت بر سراپرده عبدالله

فرمود: بهتر آنست من خودم بنزد او بروم و حجت را بر او تمام کنم. آقا برخاست بنفس نفیس بجانب سراپرده عبدالله روان شد. عبدالله که از دور ملتفت شد امام تشریف می آورد برخاست فرش پهن کرد، متکا گذاشت به استقبال حضرت بیرون آمد، حضرت را در خیمه خود وارد کرد، در برابر آن

ص: 79

1- ارشاد: 2/75؛ بحار: 44/374.

2- مقتل ابي مخنف: 58.

حضرت ایستاد. حضرت فرمودش: ای عبدالله تو درست معتقدی بر اینکه هر خیر و شری را فردای قیامت پاداشی و کیفری هست، من امروز تو را به نصرت خود دعوت می کنم اگر اجابت کردی فردای قیامت جدم پیغمبر را از خود شاد خاطر خواهی یافت.

### خودداری عبدالله از یاری حضرت

عرض کرد: البته چنان است و هر کس تو را اطاعت کند بهشت جاوید را بهره می برد اما چه کنم، مردم کوفه دست از نصرت تو برداشته اند و لشکرهای یزید از حوصله حساب افزون است، لابد بر اصحاب قلیل تو ظفر خواهند یافت من که یک تنم، از دستم چه برمی آید(1) خواستارم که مرا معاف داری و این مادیان که مُلحِقَه نام دارد و این شمشیر که از دندان شیر کارگتر است از من بخدمتی بپذیری. حضرت فرمودش: من به طلب اسب و شمشیر تو نیامده ام و ما را ببذل مال حاجت نیست، بلکه خواستم بموافقت من موفق شوی و در راه خدا بذل جان کنی(2) حالا که اجابت نمی کنی اینجا هم نمان و از اینجا دورتر برو که صدای استغاثه ما را نشنوی. رسول خدا فرمود: هر که فریاد استغاثه اهل بیت من بشنود و داد ندهد خدا او را روز قیامت کَبَّه(3) در آتش جهنم می اندازد. این بفرمود و برخاست و فرمود « وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا ». (4)

### پشیمانی عبدالله بن حرّ و اشعارش

گویند عبدالله بن حر بعد از واقعه عاشورا بی نهایت پشیمان شد که چرا من

ص: 80

1- روضه الشهداء: 252 و 254.

2- مقتل ابی مخنف: 58؛ روضه الشهداء: 254.

3- کَبَّه: به صورت.

4- سوره کهف: 51.

اجابت نکردم و در راه فرزند پیغمبر جان بازی نکردم و در مقام اظهار ندامت و پشیمانی انگشت به دندان می‌گزید و این اشعار می‌خواند:

فيا لك حسرة ما دمت حيا

تُرَدَّدُ بينِ صدرى و التراقى (1)

حسین حین یطلب نصرَ مثلی

على أهل العداوه و الشقاق (2)

مع ابن المصطفی روحی فداه

فویلی یوم تودیع الفراقی (3)

فلو آتی اواسیه بنفسی

لنلت الفوز فی یوم التلاقی (4) (5)

لقد فاز الذی نصرُوا حسینا

و خاب الآخرون ذووا النفاقی (6) (7) دیگر چه فائده دارد؟

خسته نشوید که این ساعتها از عمر حساب نمی‌شود. مجلس مهبط ملائکه، باید از عمر گرو گرفت. ما می‌خواهیم به امام مظلوم توسل کنیم، با او

ص: 81

- 
- 1- ای نفس، چه بسیار حسرت و ندامت است بر تو تا هنگامیکه زنده هستم و این حسرت در میان سینه و استخوان گردن من پیوسته تردد می‌کند ( این اندوه سینه مرا تنگ نموده و گلوگیر من می‌باشد ).
  - 2- هنگامیکه امام حسین علیه السلام از مانند من طلب نصرت و یاری نمود که در نصرت او با اهل عداوت و شقاوت جنگ کنم.
  - 3- با فرزند مصطفی، جان من فدای او باد پس وای بر من از روز وداع و جدایی روح بدن من ( روزی که بمیرم ).
  - 4- پس اگر جان خود را فدای او می‌نمودم هر آینه در روز ملاقات پروردگار خود به رستگاری می‌رسیدم.
  - 5- مقتل ابی مخنف: 59.
  - 6- همانا کسانی که امام حسین علیه السلام را یاری نمودند نیکبخت و سعادت‌مند شده و دیگران زیانکار و نگون بخت گردیدند .
  - 7- ناسخ ( امام حسین علیه السلام ) : 2/150 .

مسافرت کنیم برای اینکه خدا سختی های سفر آخرت را از ما بردارد.

بالجمله از قصر مقاتل کوچ کردند بار بستند و بر نشستند.

### **بطن العقبه و ملاقات عمرو بن بوزان با حضرت**

بمنزلی رسیدند که آن را « بطن العقبه » می گفتند. در آن جا عمرو بن بوزان که از مشایخ بنی عکرمه بود خدمت حضرت رسید عرض کرد: یا بن رسول الله ترک این سفر کن، حضرت فرمودش: « یا عبدالله لیس بخفی علیّ الرأی » این گونه نیست که عاقبت این کار را ندانسته باشم لکن آنچه خدا مقدر کرده همانطور خواهد شد و بعد فرمود: « لا يدعونني حتى يستخرجوا هذه العلقه من جوفی » بنی امیه از من دست بر نمی دارند تا خون دلم را بریزند، به این فرمایش اشاره می کند بصدمه تیر سه شعبه روز عاشورا. (1)

در همین منزل وقتی که خواستند حرکت کنند حضرت دستور داد که ظرفها را پر آب کنند و آب زیادی بردارند و در برداشتن آب سستی نکنند و فروگذار نباشند همه ظرفها را، اوانی را، همه را همه را طبق دستور (2)، پر آب کردند. حرکت کردند تا به منزل خزیمه رسیدند.

### **منزل خزیمه و علیا مخدره زینب خدمت حضرت**

صبح علیا مخدره زینب خدمت حضرت آمد، عرض کرد آقا دانی دیشب چه دیدم؟ چه شنیدم؟ فرمود: چه شنیدی؟ عرض کرد بعد از نیمه شب از خیمه بیرون شدم، از هاتقی شنیدم که می گفت:

الا یا عین فاحتفلی بجهدی

و من بیکی علی الشهداء بعدی

ص: 82

---

1- ارشاد: 2/76؛ بحار 44/375؛ ناسخ التواریخ: 2/151.

2- اعلام الوری: 1/448.

فرمود: «یا اختاه کل الذی قضی فهو کائن»، آنچه خدا مقدر کرده همان طور می شود.<sup>(2)</sup>

### تکبیر گفتن یکی از اصحاب

کوچ کردند، بار بستند و بر نشستند و بسوی منزل « شراف » حرکت کردند، قطع منازل و طیّ مراحل نمودند تا نزدیک ظهر ناگاه یک تن از اصحاب گفت: اللّٰه اکبر امام فرمود: اللّٰه اکبر بعد فرمود: چه دیدی که تکبیر گفتی؟ عرض کرد: نخلستانی بنظرم می آید و حال آنکه این اطراف نخلستانی نبوده است. بعضی دیگر از اصحاب هم اینطور گفتند. حضرت فرمود: خوب نگاه کنید. بعضی گفتند: ما همه گوش اسب و نوک نیزه می بینیم. فرمود: قسم به خدا غیر از این نیست و ما محل درستی نداریم که آن را پشتوانه خود سازیم و مهیای جنگ دشمن شویم.

### منزل ذو خشب و خیمه زدن حضرت

اصحاب عرض کردند: چنین است لکن ذوجشم<sup>(3)</sup> یا ذوخشب<sup>(4)</sup> از جانب دستِ چپ شما با ما نزدیک است، عنان منعطف کرد و از آن جماعت سبقت گرفت، وقتی بدو چشم رسیدند حضرت امر فرمود خیمه ها برپا کردند.

### رسیدن حرّ با لشکرش

از عقب سر ایشان حرّ بن یزید ریاحی که قائد طایفه بنی تمیم بود با هزار

ص: 83

---

1- ای چشم باکوشش تمام اشک فراوان بیار. کیست بعد از من که بگرید بر گروهی که مرگ آنها را بسوی وفای به وعده ( وعده شهادت

امام حسین علیه السلام ) می برد؟

2- بحار: 44/372 ؛ مناقب آل ابی طالب: 4/95.

3- بحار الأنوار: 44/375.

4- ناسخ التواریخ: 2/152.

سوار در رسید، سواران حرّ غرق اسلحه و آهن، که جز چشم های ایشان چیزی از ایشان پیدا نبود، اصحاب سید الشهداء هم همه حامل اسلحه جنگ بودند، حرّ آمد در برابر حضرت لشکرگاه زد.

### آب دادن حضرت به حرّ و لشکرش

این وقت هوا در نهایت گرمی، زمین چون کوره حدّاد، آب در لشکر حرّ نایاب، همگان تشنه بودند حضرت دستور داد آبها را آوردند و لشکر حرّ را همه را آب دادند بعد چارپایان ایشان را هم سیراب کردند.

علی بن طعان محاربی ملعون گوید: من در لشکر حرّ بودم آخری همه رسیدم بی نهایت تشنه بودم وقتی حضرت تشنگی مرا بدید امر فرمود: شتر راویه را بخوابان تا من آب بخورم، من لب مشک را گرفتم باز کردم آب درست سیلان نمی گرفت که من بگوارائی آب بخورم، حضرت فرمود: عطف راویه کن که بگوارائی آب بخوری، من بر امثال فرمان دانا نبودم، خودش، وجود مقدسش برخاست، آمد لب مشک را گرفت قسمتی پیچید و گرفت، مرا آب داد تا من آب خوردم و سیراب شدم. (1)

مرحمت بین که در آن وادی پر خوف و محن

آب می داد حسین بن علی بر دشمن

آنکه شمشیر کشیدی به رُخش آبش داد

آنکه گرید ز غمش کی رَوَد او را از یاد

### اذان گفتن حجاج بن مسروق

وقت نماز بود حضرت فرمود: حجاج بن مسروق اذان گفت. حضرت برای نماز لباس پوشید و بیرون خرامید.

ص: 84

## امامت حضرت نماز ظهر را برای هر دو لشکر و سخنرانی حضرت

حرّ جلو حضرت بود، فرمودش: تو اگر می خواهی با لشکرت جداگانه نماز بخوانید. عرض کرد: نه یابن رسول الله ما هم به شما اقتدا می کنیم حرّت نماز ظهر را بجماعت با هر دو لشکر ادا فرمود. آنوقت روی مبارک به جانب ایشان نموده فرمود:

من به طرف کوفه حرکت نکردم، مگر آنکه نامه های پی در پی برای من فرستادید که بجانب ما سفر کن تو امام ما هستی، من هم اجابت کردم، حالا می بینم مثل اینکه طور دیگری شده اگر از آمدنم پشیمان هستید طوری نشده، من همینطور که آمده ام برمی گردم، حرّ با لشکرش به کلمات حضرت گوش دادند، حرّ حرفی نزد و به محل خود برگشتند، اصحاب خدمت حضرت انجمن شدند. (1)

## امامت حضرت نماز عصر را برای هر دو لشکر و سخنرانی مجدد حضرت

لشکر حرّ هم نیمی نزد حرّ نشستند، پانصد تن دیگر هر کس زمام اسب خود را گرفته در سایه اسبان خود نشستند تا وقت نماز عصر شد، نماز عصر را هم حضرت بجماعت، برای هر دو لشکر ادا فرمود بعد از نماز عصر همان کلمات را حضرت اعاده و تکرار کرد که من نیامده ام مگر وقتی که نامه های پی در پی برای من فرستادید. (2)

دوازده هزار نامه برای حضرت فرستاده بودند. (3)

حرّ عرض کرد: یا ابا عبدالله من از این نامه ها اطلاعی ندارم. حضرت

ص: 85

---

1- تسلیه المجالس: 2/244؛ بحار: 44/376.

2- بحار: 44/376.

3- اللهوف: 35؛ بحار: 44/334.



فرمود: «یا عقبه بن سمعان اخرج الخرجین الذین فیہما کتبہم» بیاور آن دو خورجینی که نامه های اهل کوفه در آنهاست. عقبه بن سمعان آمد دو تا خورجین پر از نامه های اهل کوفه را جلو حرّ ریخت.

### بیان کردن حرّ مأموریت خود را برای حضرت

حرّ نگاهی به آنها کرد گفت: من از اینها اطلاعی ندارم و من هم از آن مردم نیستم که دعوت نامه برای شما فرستاده اند، من مأمور عبیداللّه بن زیادم که هر کجا تو را دیدار کردم از تو جدا نشوم تا تو را به کوفه برم و در مجلس ابن زیاد حاضر کنم. حضرت به او فرمود: «الموت ادنی الیک من ذلک»، مرگ از این کار بتو نزدیکتر است. بعد به اصحاب فرمود: «قوموا فارکبوا» برخیزید همه سوار شوید، اهل حرم سوار شوند، اطفال را هم سوار کنید و راه مدینه را پیش بگیرید. طبق امر حضرت برخاستند، همگان سوار شدند و امر حرکت را فراهم نمودند، جملگی را سوار نمودند اطفال را هم سوار کردند همگان سوار شدند حضرت با اهل بیت حرکت فرمود، راه مدینه را پیش گرفتند.

### ممانعت حرّ از برگشتن حضرت به مدینه

وقتی کمی حضرت حرکت کرد حرّ و لشکرش بسرعت آمدند جلو حضرت صف کشیدند و برگشتن را مانع شدند. حضرت به حرّ فرمود: «تکلّتک أمّک ما تُرید»، مادرت عزایت را بگیرد، از ما چه می خواهی؟ حرّ عرض کرد: یا ابا عبداللّه اگر کسی غیر از شما مادرم را بشکل یاد کرده بود نام مادرش را می بردم اما چه کنم مادر تو فاطمه زهراست به جز مدح و ستایش او چاره ای ندارم. حضرت فرمود: اکنون بگواز ما چه می خواهی؟ گفت: می خواهم تو را بکوفه برم و در مجلس ابن زیاد حاضر کنم. حضرت به او

فرمود: قسم بخدا که من متابعت تو نمی کنم. حرّ گفت: قسم بخدا من هم از تو دست بردار نیستم.

### خواهش حرّ از حضرت

پس از مذاکرات بسیار خواهش کرد که راهی را بگیرد که نه راه مدینه باشد و نه راه کوفه، و من نامه ای به ابن زیاد بنویسم خدا مرا از این شکنجه بیرون بیاورد. (1)

### منزل عذیب الهجانات

از راه و بیراهه قطع منازل کردند تا رسیدند به منزلی که آن را «عُذَيْبُ الْهَجَانَاتِ» می گفتند. (2)

صبح زود حضرت نماز صبح را با جماعت ادا فرمود. بعد از نماز صبح همان دم حضرت اسب طلبید بر نشست، همگان ملازم رکاب حضرت بودند (3)، فرمود: راه و بیراهه چه کسی می داند؟ طرمّاح عرض کرد: یا بن رسول الله من نیک می دانم. فرمود: جلو برو. طرمّاح جلو مرکب سواری حضرت حرکت کرد و به خواندن حدی مشغول شد (4). این اشعار:

یا ناقتی لا تدعری من زجری (5).

### نامه ابن زیاد به حرّ

روز بالا آمد، آفتاب بالا آمد، یکدفعه دیدند سواری از طرف کوفه می آید کمانی هم بر دوش افکنده چنان به سرعت زمین را در هم می نوردد و الان است که می رسد، آمد، از جلو حضرت ردّ شد سلام نکرد، به حرّ بن یزید

ص: 87

1- ارشاد: 2/80؛ بحار: 44/377.

2- ارشاد: 2/81؛ بحار: 44/379.

3- ارشاد: 2/82؛ بحار: 44/380.

4- الفتوح: 5/79؛ تسلیه المجالس: 2/248.

5- هان! ای شتر من، از تندی و فشار من در پیمودن راه و تیز راندن من هراس مکن.

رسید او را سلام داد و تحیت فرستاد و نامه ای که از ابن زیاد بود به دست حرّ داد(1). حرّ نامه را گشود دید نوشته است: اما بعد یا حرّ فجمع بحسین حین یبلغک کتابی هذا وقتی نامه من بتو برسد راه نفس زدن را بر حسین تنگ بگیر، و لا تُنزلهُ إلا بالعراء فی غیر خضر و علی غیر ماء نگذاری فرود آید مگر در زمین بی آب و علف، و فرستاده خود را گفته ام که سر دست تو باشد به بیند حکم مرا اجرا می کنی یا نمی کنی. حرّ نامه را برای حضرت و اصحاب حضرت خواند حضرت به اصحاب فرمود: به هر جانب که میل دارید حرکت کنید. حرکت کردند حرّ با لشکرش جلوگیری می کردند، حرکت می کردند حرّ مانع می شد، عرض کرد: یا ابا عبدالله، چه کنم اینک فرستاده ابن زیاد سردست من است.(2)

## ورود به کربلا

بالجمله در این گیر و دار، رفتن و مانع شدن صبح روز پنجشنبه دوم محرم الحرام، مثل امروز گذشته،(3) یکدفعه اسب حضرت از رفتار بایستاد هر قدر حضرت رکاب زد اسب حرکت نکرد حضرت پیاده شد، اسب دیگری برایش آوردند سوار شد او هم حرکت نکرد، پیاد شده اسب دیگر آوردند او هم حرکت نکرد تا هفت اسب، بروایتی هشت اسب عوض کردند هیچ کدام گام از گام برنداشتند خیلی عجیب است.(4)

حضرت روی مبارک به حاضران کرد، فرمود: مگر این زمین را نام

ص: 88

1- ارشاد: 2/83 ؛ بحار: 44/380.

2- اعلام الوری: 234 ؛ بحار: 44/380.

3- وقعه الطف: 180 ؛ ارشاد: 2/84 ؛ بحار: 44/380.

4- مقتل ابی مخنف: 61، رمز المصیبه: 1/331.

چیست؟ گفتند: نینوا. فرمود: دیگر چه نام دارد؟ گفتند: غاضریه اش می گویند. فرمود: دیگر چه نام دارد؟ گفتند: شاطی الفراتش می گویند. فرمود: نام دیگری دارد؟ گفتند: این زمین را کربلا می گویند. وقتی اسم کربلا را شنید آه از ته دل برکشید فرمود: «ارضُ کرب و بلا هذه و اللّٰه ارض کرب و بلا» قسم بخدا این زمین غصه و بلاست.

### دستور توقف در زمین کربلا

پس فرمود: قفوا و لا- ترحلوا منها بارها بیندازید و از این جا، جای دیگری مرّوید، فهیئنا و اللّٰه مناخ رکابنا و هیئنا و اللّٰه مقتل رجالنا؛ اینجاست که خوابگاه شتران ماست، اینجاست که مردان ما را می کشند، اینجاست که اطفال ما را ذبح می کنند، و هیئنا و اللّٰه مذبح اطفالنا و هیئنا و اللّٰه مهتک حریمنا اینجاست که عیال پیغمبر اسیر می شوند، و هیئنا و اللّٰه تزار قبورنا اینجاست که شیعیان ما تا روز قیامت قبور ما را زیارت می کنند این همان خاکست که جدّم رسول خدا وعده نهاد خبر جدم خلفی ندارد. (1)

حضرت فرود آمد، به محض اینکه پای مبارکش به زمین کربلا رسید رنگ خاک کربلا زرد شد. (2)

### خیمه زدن حضرت

دستور فرمود خیمه ها بر سر و پا کردند اهل بیت را در خیمه ها جا دادند آقا خودش نشست در خیمه، شمشیر گرفت آن را اصلاح می کرد و این اشعار می خواند:

ص: 89

---

1- مقتل ابی مخنف: 61؛ معالی السبطين: 271، م 2.

2- روضه الشهداء: 260.

## اشعار حضرت

یا دهر أف لك من خلیل

كم لك بالاشراق و الأصيل

من طالب و صاحب قتیل

و الدهر لا یقنع بالبدیل (1)

و إنما الأمر ألی الجلیل

سبحان ربی ماله مثیل

و کلّ حی سالک سبیلی (2) (3)

زین العابدین می فرماید: این قدر پدر بزرگوام این اشعار را خواند تا من آنها را حفظ کردم. گریه در گلوگاهم گره کرد دانستم بلا نازل شده است، اما برای خاطر زنها صبر کردم.

## علیا مخدّره زینب خدمت برادر

لکن از آنجا که زنها رقیق القلبند و از آن علاقه بی حدّ و حساب، وقتی عمه ام زینب این اشعار شنید خودداری نمی توانست بکند برخاست آمد بی هشانه خود را نزد برادر بر زمین انداخت گفت: « لیت الموت أعدمنی الحیوه یا خلیفه الماضین و ثمال الباقین » - ابا عبدالله گرچه دوریم به یاد تو سخن می گویم - . گفت : آقا، ای یادگار گذشتگان ای پناه بازماندگان کاش مرگ مرا نابود ساختی و این زندگانی را از من برداختی این چه خبر بد است که بما می دهی. (4)

## توصیه حضرت خواهرش را به صبر

آقا فرمود: « یا اختاه لا یذهبنّ بحملک الشیطان فانّ أهل السماء یموتون

ص: 90

1- اف بر تو ای روزگار! با این دوستیت، چه بسیار در شب و روز دوستان و هواخواهان را کشتی و در عین حال روزگار به افراد جایگزین آنها قناعت نکند.

2- بهر حال و قطعاً بازگشت امور بسوی خدای بزرگ می باشد، منزّه است پروردگار من که مانند و نظیر ندارد و هر زنده سرانجام این راه ( راه مرگ ) را می پیماید.

3- معالی السبطين: 277 ؛ الفتوح: 5/84 ؛ المنتخب: 2/428.

4- المنتخب للطریحی: 2/428 ؛ ریاض الأبرار: 1/221.

و أهل الارض لا يبقون» خواهر! شیطان حلم تو را نه رباید اهل آسمان ها می میرند اهل زمین باقی نمی مانند جز خدای کس بقا نپذیرد اکنون بگو جدم پیغمبر، پدرم امیرالمؤمنین، مادرم فاطمه زهرا، برادرم، همه از من بهتر بودند، رفتند، در مصیبت ایشان صبر کردی در مصیبت من هم صبر کن. (1)

### بی تابی زینب

نایب الزهرا عرض کرد: آقا! جدم رفت گفتم پدری دارم مادری دارم دو برادر دارم، مادرم رفت گفتم پدری دارم دو برادر دارم، پدرم رفت گفتم حسنی دارم حسینی دارم، حسنم رفت گفتم حسینی دارم، اما چون تو خواهی کشته شد بر بیکسان غم خوار کیست و هی گریه می کرد سیدالشهدا او را برداشت به خیمه اش برد، به محل خودش برگشت. زنهای دور زینب جمع شدند همه فریاد گریه شان بلند شد، اینقدر علیا مخدره گریه کرد اینقدر بی تابی کرد تا بی هوش شد بر زمین افتاد از حال برفت، زینب از حال رفت سیدالشهدا ملتفت شد برخاست به تعجیل آمد خواهر را بلند کرد بدست مبارکش آب بر صورت خواهر می زد تا او را بهوش آورد و به صبر و سکون توصیه فرمود و دلداریش می داد. (2)

حالا ببینید شیعیان اینجا زینب خبری بیش نشنیده بود اینقدر بی تابی کرد، پس چه گذشت بر نایب الزهرا روز یازدهم محرم، وقتی آمد در قتلگاه، حسینش را دید پاره پاره.

ص: 91

---

1- ناسخ التواریخ: 2/169؛ وقعه الطف: 200؛ عوالم العلوم: ج 17 - الحسين عليه السلام -: 246.

2- ناسخ التواریخ: 2/171.

و جسمک عریان طریح علی الثری

علیک خیول الظالمین تجول(1)

أخی أی المصائب اشتکی

فراقک أم هتکی و ذلی و غربتی(2)

گویا عرض می کند: زینتِ دوشِ نبی...

ص: 92

---

1- و جسم تو عریان و برهنه بر خاک افتاده است، ظالمانِ اسب سوار بر روی جسمت جولان می دهند.

2- برادرم از کدام مصیبت های تو شکایت کنم؟ از فراق و جدایی چون تو برادری یا از هتک حرمت و ذلت و غربت خودم گله نمایم.

## مجلس چهارم

### اشاره

الحمد لله رب العالمين بارىء الخلاق اجمعين و الصلاه و السلام على أشرف الأنبياء و المرسلين و خاتم النبيين و فخر العالمين سيدنا و نبينا و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا أبى القاسم محمد - صلوات - رحمه للعالمين و على آله الطيبين الطاهرين سيما الإمام المظلوم ريحانه رسول الثقلين غريب العراقين المتقول بين النهريين مولينا و مولى الكونين أبى عبدالله الحسين ارواحنا و ارواح العالمين له الفدا مولاي ما خاب و الله من تمسك بك وامن من لجا إليك.

### مغرور شدن انسان به پروردگار

و بعد فمن كلام لأمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام: « يا أيها الإنسان ما غرک بریک و ما جرئک بذنبک و ما آنسک بهلکه نفسک أمّا من دائک بلول أم ليس من نومتك يقظه اما ترحم من نفسک ما ترحم من غيرها فلربما ترى الضاحى من حرّ الشمس فتظله أوترى المبتلى بالم



## فکری به حال خود کنیم

وجود مقدس مولی الموحدين مولای متقیان امیر مؤمنان صلوات الله و سلامه علیه می فرماید: ای انسان چه چیز تو را به پروردگارت مغرور کرده است. در قرآن مجید هم می فرماید: « يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ » (2) «ما غرک بر ربک و ما جرئک بذنوبک» و چه چیز تو را جری و پر جرات و قویدل کرده است بر ارتکاب معصیت، بر گناهت؟ و چه شده است که مأنوس شده ای به هلاکت نفست؟ بی باکی در معصیت موجب هلاکت است، هیچ از دردت بیزاری نمی جوئی؟ هیچ از خواب غفلت بیدار نمی شوی؟ آیا بر حال خودت رحم نمی کنی به قدری که بر دیگران رحم می کنی؟ تو اگر به بینی کسی را که آفتاب گرم بر او تابیده است بحالش رحم می کنی سایبانی برای او عمل می آوری، یا اگر به بینی مریضی را که ناخوشی ها بدنش را لاغر کرده اند وقتی او را به آن حال به بینی مبتلا و مریض و ناخوش، گوشت بدنش از بین رفته بحال او رقت می کنی بر حال او گریه می کنی پس تو بقدری که نسبت بدیگران رحم می کنی بر حال خودت رحم نمی کنی؟ هیچ از دردت بیزاری نمی جوئی؟ هیچ از خواب غفلت بیدار نمی شوی؟ اما من دایم بلول ام لیس من نومتک یقظه أما ترحم من نفسک ما ترحم من غیرها.

## مؤمن خدا ترس است

مؤمن درست کسی است که در دار دنیا از خدا بترسد و از ارتکاب

ص: 94

1- نهج البلاغه (فیض الاسلام): خطبه 214؛ (دشتی): خطبه: 223.

2- سوره انفطار: 6.

معصیت به هراسد و بترسد، از مرتکب شدن معصیت بترسد چرا که از عذاب خدا می ترسد.

### خداوند بین دو ترس جمع نمی کند

خداوند بین دو خوف و دو ترس جمع نمی کند، کسی که در دنیا از او ترسید در آخرت ترسی بر او نیست، کسی که در دنیا از خدا ترسید در آخرت خدا او را می ترساند. ترسانیدن خداوند می دانید چطور است؟ نه مثل ترساندن بنده ضعیف است مخلوق ضعیف، و بین دو خاطر جمعی و دو اطمینان و دو ایمنی جمع نمی کند. کسی که در دنیا خاطر جمع نشست و از عذاب خدا ایمن بود، روز قیامت امن و امانی برایش نیست. کسی که از مکر خدا در دنیا ایمن نباشد، در آخرت خداوند ایمنش می کند. (1)

### گریه انبیاء و اولیاء از خوفِ خدا

این است که انبیاء و اولیاء خدا در دَر دنیا چقدر از خدا خائف بودند و چقدر از خوف خدا گریان بودند و چقدر از خوف خدا گریه کردند.

### گریه حضرت شعیب علیه السلام

حضرت شعیب گریه کرد تا نابینا شد، چند بار. (2)

### گریه حضرت داود علیه السلام

حضرت داود به خاطر یک ترک اولی گریه کرد، چهل روز گریه کرد، سر بسجده نهاد هُی گریه می کرد (3)، سر از سجده بلند کرد عرض کرد: خدایا از من راضی شدی؟ خطاب آمد گریه ات بنظرت آمد ترک اولی را فراموش کردی؟ دو مرتبه به سجده رفت بنا کرد گریه کردن و تضرع نمودن.

### گریه حضرت یحیی علیه السلام

حضرت یحیی طفل بود رفت در بیت المقدس، عُبَاد بنی اسرائیل را دید

ص: 95

1- الخصال: 1/79 ح 127؛ بحار الأنوار: 67/379 ح 28.

2- علل الشرائع: 1/57 ح 1؛ بحار: 12/380 ح 1.

3- تفسیر قمی: 2/231؛ بحار: 14/21 ح 1.

و رهبانان را نگریست که جامه مو و کلاه پشم پوشیده اند، و خود را زنجیر کرده اند و زنجیرها را به ستونهای مسجد بسته اند به عبادت خدا مشغولند، به خانه آمد، به مادرش گفت: مادر! جامه ای از مو و کلاهی از پشم برایم درست کن، می خواهم من هم بروم با بنی اسرائیل در بیت المقدس مشغول عبادت پروردگار شوم. مادرش گفت: صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید که حضرت زکریا باشد، مصلحت کنم. وقتی پدرش حضرت زکریا به خانه آمد مادر یحیی گفتار فرزند را برای پدرش بیان کرد. حضرت زکریا به یحیی فرمود: فرزند چه چیز تورا به این وادار کرده است و حال آنکه تو هنوز طفل خردسال هستی؟ عرض کرد: پدر مگر ندیده ای کوچکتر از من هم شربت مرگ را چشیده؟ فرمودش: بله. به مادر یحیی فرمود: آن چه می گوید همانطور کن. پس مادرش جامه ای و پوشش سری از برای او تهیه کرد، به بیت المقدس رفت و مشغول عبادت شد. اینقدر عبادت کرد، از خوف خدا گریست تا گوشت صورتش از بین رفت. وقتی زکریا و مادرش بدیدنش آمدند او را به آن حال دیدند حالشان منقلب شد. پدرش زکریا آستینش را فشار داد اشک چشم یحیی میان انگشتان زکریا جریان پیدا کرد. زکریا سر به آسمان بلند کرد عرض می کند: خدایا! این فرزند من است و اینهم اشک چشم اوست از خوف تو، تو ارحم الراحمینی. گریه کرد بعد گفت: فرزند چرا چنین می کنی؟ چه چیز باعث شده؟ من از خدا فرزندی خواستم که موجب سرور و خوشحالی من باشد گفت: پدر خودت گفتی، نگفتی ما بین بهشت و جهنم عقبه ای هست کسی از آنجا به آسانی نمی گذرد مگر آنکه بسیار از

خوف خدا گریه کند. فرمود: بله من خودم گفته ام، ای فرزند جدّ و جهد کن در عبادت پروردگار.

### موعظه نمودن حضرت زکریا علیه السلام

بالجمله هر وقت حضرت زکریا بالای منبر برای بنی اسرائیل موعظه می کرد در مجلس نگاه می کرد اگر فرزندش یحیی بود نام بهشت و دوزخ را نمی آورد. روزی بالای منبر بود موعظه می کرد، فرزندش یحیی در مجلس نبود بعد یحیی سر خود را پیچیده بطوریکه پدر او را نشناسد میان جمعیت آمد و در مجلس پنهان شد، حضرت زکریا فرمود: حبیبم جبرئیل مرا خبر داد که در جهنم کوهی هست به اسم سکران، کوهی از آتش، هر چه در جهنم هست از آتش است، آتش جهنم هم ظلمانی است روشنایی ندارد، پایین کوه وادی هست، در آن وادی چاهی هست که صد سال راه گودی و عمق آن است، در آن چاه تابوتها از آتش هست، در آن تابوتها صندوق ها از آتش هست، در آن صندوق ها زنجیرهای آتشین هست، یکدفعه یحیی حالش بهم خورد از میان مجلس بلند شد گفت: و اغفلتاه من السکران چه در غفلت هستیم، از ترس خدا گریان و نالان رو به صحرا نهاد و به بیابان رفت. زکریا از منبر به زیر آمد، به خانه آمد، مادر یحیی را گفت: به طلب فرزند بیرون برو، نبادا بعد از مرگش او را به بینی. مادر یحیی بیرون آمد، به سر وقت فرزند رفت، تا سراغش را از چوپانی گرفت. گفت: اینک در فلان جا پاهایش در اشک چشمش فرو نشسته است.

بالجمله پدر و مادر او را بخانه آوردند تا آخر قضیه(1). حضرت یحیی خیلی گریه می کرد و از خوف خدا خنده هم نمی کرد.(2)

## خوف از خدا سبب رستگاری می شود

مقام خوف از خدا گفتم، خوف از خدا است که موجب رستگاری می شود. خداوند از کسی که از او ترسناک است و می ترسد، می گذرد.

## حکایت کفن دزد و خوفش از خدا

امام سجاد صلوات الله علیه فرمود: در بنی اسرائیل شخصی بود که کفن های اموات را سرقت می کرد، می دزدید. همسایه ای داشت مریض شده بود روزی فرستاد جلو آن نفر، جلو آن شخص کفن دزد، آمد بهش گفت: من از برای تو چطور همسایه ای بودم، همسایگی من برای تو چطور بود؟ گفت: خوب همسایه ای بوده ای خیلی من از تو راضیم. گفت: حالا- حاجتی دارم. گفت: چه حاجتی داری؟ بخواه حاضرم. آن شخص بیمار، آن شخص مریض دو تا کفن جلوش گذاشت گفت: این دو تا کفن هر کدام بهتر است تو بردار، وقتی من از دنیا رفتم دیگر متعرض کفن من مشو. آن شخص کفن دزد ابا و امتناع می کرد که قبول کند. به اصرار زیاد آن بهتری را باو داد، او هم برداشت و برد و رفت. اتفاقاً آن مؤمن مریض وفات کرد، تجهیز کردند تا بردند در قبرستان دفنش کردند. بعد این آدم، شب پیش خودش گفت: او که دیگر از دنیا رفته است، حالا- من بروم کفنش ببرم یعنی گله می کند، دیگر چه می داند، شیطان او را وادار کرد نیمه شب به قبرستان رفت، قبر او را بشکافت

ص: 98

---

1- امالی صدوق: 27/م 8/ح 3؛ بحار: 14/165/ح 4.

2- کافی: 2/665/ح 20؛ بحار: 14/188/ح 40.

خاکها را بیرون آورد، آمد بکفش دست زند، یکدفعه گوینده ای صدا زد: نکن! نگاه کرد دید گوینده را نمی بیند، خیلی واهمه کرد، ترسید، دست به کفن نگذاشت خاکها را همانطور داخل قبر ریخت، قبر را پر کرد به خانه آمد.

## وصیت کفن دزد از ترس خدا

همان وقت اولاد خود را طلبید به اینها گفت: من چطور پدری برای شما بودم؟ گفتند: خوب پدری، تو برای ما خیلی زحمت کشیدی و حق تو خیلی بزرگ است. گفت: حالا- وصیتی دارم آنچه گویم بوصیتم عمل می کنید؟ گفتند: آنچه گویی عمل می کنیم. گفت: من التماسم این است، خواهشم این است وصیتم این است، وقتی از دنیا رفتم جسد مرا بسوزانید و استخوانهای مرا هم نرم بکوبید نیمی از آنها را وقتی باد شدید هست به باد بدهید و نیمی هم در دریا اندازید. اولادش انکار کردند. خلاصه اصرار کرد تا راضیشان کرد. وقتی از عالم رفت بچه هایش هم اینکار را کردند - البته مخفی از مردم - وقتی که استخوانهایش را کوبیدند خیلی هم نرم، نیمی را به باد دادند نصفی هم به دریا ریختند. خداوند هم به هوا و فضا امر فرمود: آن چه از بدن این میت در توست جمع کن. جمع کرد، به دریا فرمود: آنچه در تو می باشد جمع کن. دریا جمع کرد. فرمان الهی، کن فیکون. قدرتش اجزایش را جمع آوری کرد، خداوند روح را به آن اجزاء تعلق داد، خطابش کرد فرمودش: این چه کاری بود که کردی؟ چرا اینکار کردی؟ برای چه اینکار کردی؟ این وصیت را نمودی؟ عرض کرد: خدایا بعزت و جلالت، من از ترس تو این وصیت را کردم که اینکار را انجام بدهند. خداوند بهش فرمود: حالا که تو از ترس عذاب من این وصیت کردی منم خصمای تو را راضی می کنم و گناهان تو

را هم عفو می کنم. (1)

چه امری موجب حسن عاقبتش شد؟ همین خوف از خدا.

### عملکرد مؤمن خداترس

روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله با جمعی از صحابه بیرون شهر زیر درختی، نشسته بودند دیدند از دور یکی پیدا شد آمد لباسهایش را بیرون آورد، هوا خیلی گرم بود، خاکهای زمین هم گرم، داغ، این بدن را سر آن رمل های داغ می گذاشت و هی می گفت: ای بدن به بین، بچش حرارت و گرمی و حرارت را، بعد از قدری که این کار را کرد و بدن خود را از آن خاکها و رمل ها و ماسه های خیلی گرم و داغ متالم کرد، لباسهایش را پوشید. حضرت او را طلبید فرمودش: کاری از تو دیدم که از دیگران ندیدم، چه باعث این شد؟ عرض کرد: یا رسول الله! نفس را تنبیه کردم و به او حالی کردم که تو که تاب این گرمی و حرارت را نداری چطور تاب عذاب الهی را داری؟ تا بفهمد و مرتکب گناه نشود. حضرت به او فرمود: خداوند به تو با ملائکه آسمانها مباحثات کرد، یعنی همچو بنده ای دارم. بعد به اصحاب فرمود: بروید نزدیکش، التماس دعا از او کنید برای شما دعا کند اصحاب هم رفتند، التماس دعا کردند دعا هم کرد. (2)

### گریه بر گناهان در دنیا سبب حضور در سایه در محشر

خلاصه این که، روزی که هیچ سایه ای نیست جز سایه لطف خدا که روز محشر است کسی که در دنیا گناهان خود را بیاد بیاورد آنها را پیش چشم خود مجسم کند و بر آنها از خوف خدا گریه کند خدا در قیامت او را در سایه

ص: 100

1- امالی صدوق: 327/م 53/ح 3 ؛ بحار: 67/377/ح 22.

2- امالی صدوق: 340/م 54/ح 26 ؛ بحار: 67/378/ح 23.

لطفش جا می دهد. (1)

### گریه از خوف خدا مانع جهنم رفتن

و از خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله نقل شده است: کسی که از خوف خدا گریه کند به جهنم نمی رود تا شیری که از پستان دوشیده شده دو مرتبه به پستان برگردد. (2)

### گریه امام سجاد علیه السلام از خوف خداوند

قصه خوف یحیی از خدا را شنیدید از یحیی بالاتر، زین العابدین صلوات الله علیه.

طاووس یمانی گفت: دیدم حضرت در مسجد الحرام بود آواز مناجاتش را شنیدم آخر شب بود:

الهی غارت نجوم سماتک و خفیت أصوات عبادک، (3)

خدایا پادشاهان همه به خواب رفتند، دربانان ایشان به خواب رفتند اما تو پادشاه حقیقی هستی که هرگز بخواب نمی روی دربانان تو هم بخواب نمی روند چگونه من به خواب روم و حال آنکه ملک الموت بیدار است.

أتحرقنی بالنار یا غایه المنی فأین رجائی منک ثمّ این مخالفتی. (4)

بیک لحن دلربائی، یکدفعه صدایش خاموش شد رفتم بالینش، نمی دانست زین العابدین است، سرش را بدامن گرفته دیدم بی حال شده پیشانیش را می مالیدم هوا روشن شد نگاه کردم بصورتش، دیدم علی بن الحسین زین العابدین است فرمود:

ص: 101

1- خصال: 2/343/ح 8؛ بحار: 66/377/ح 30.

2- عده الداعی و نجاح الساعی: 168.

3- البلد الامین: 35، المصباح للكفعمی: 49؛ بحار: 84/236/ح 47. « وهدأت أصوات...».

4- بحار: 96/198/ح 15.



من الذی أشغَلنی عَنْ ذکر ربّی؟

چه کسی مرا از ذکر پروردگرم باز داشت؟

گفتم: آقا منم طاووس یمانی، شما که فرزند پیغمبری، حجت خدایی اینطور می کنی پس ماهای روسیاه چه خاکی بر سر کنیم(1)، عبادت آن بزرگوار خیلی معروف است عبادة السجادیة، عرض می کند:

الهی لیت شعری أَلشَّقاء ولدتنی أُمی أم للعناء ربّتی فلیتها لم تلدنی.(2)

### گریه های امیر المؤمنین علیه السلام از خوف خداوند

از زین العابدین بالاتر، امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه مقام خوفش از خدا و گریه هایش از خوف خدا مشهور و شهره آفاق است.

حکایت ابوالدرداء معروف است که حضرت را در دل شب پشت نخلستان بنی النجار دید . گفت : به یک آواز حزین و دل ربائی مناجات می کرد که هر قلبی را از جای می کند. مناجات کرد جملائی از حضرت نقل می کند ، بعد رکعات بسیاری نماز گذاشت باز هم مشغول مناجات شد.

بسی گناهان که تو آنها را احصاء کردی و من من فراموش کردم، اگر روز قیامت به ملائکه خطاب کنی و بگوئی علی بن ابی طالب را بگیرید، وای بر آن گرفته شده، آن وقت چه کسی می تواند شفاعت کند؟ چه کسی می تواند حرف بزند؟ هی گفت تا آوازش خاموش شد . من گفتم از کثرت عبادت و نماز و گریه خسته شده به خواب رفته است، بودم آنجا تا صبح طالع شد، دیدم برنخاست. تعجب کردم نزدیک رفتم صدا زدم ابا الحسن، چند بار او را

ص: 102

1- بحار: 46/82.

2- بحار: 91/143 مناجاه الخائفین.

صدا زد، دیدم جواب نمی دهد پیش رفتم او را حرکت دهم بیدارش کنم وقتی دست بر بدنش گذاشتم دیدم مثل قطعه چوب خشکی افتاده است، من یقین کردم از دار دنیا رفته، دوید بسوی خانه فاطمه زهرا، صدا زد: دختر پیغمبر بیرون بیا امیرالمؤمنین از دار دنیا رفته است. فرمود: ابو الدرداء قضیه را بگو، قضیه را عرض کردم فرمود: ابا الحسن از دنیا نرفته است بلکه این همان غشی است که غالب اوقات از ترس خدا او را عارض می شود. آبی آوردند بر صورت مبارکش پاشیدند تا او را بهوش آورد. (1)

### گریه های رسول خدا از خوف خداوند

از امیرالمؤمنین بالاتر، خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله مقام خوفش و گریه هایش از خوف خدا بیشتر است. فی الجمله ای شنیدید که گریه از خوف خدا چقدر خاصیت دارد و چقدر فضیلت دارد.

گر خدا خواهد که غفاری کند

میل بنده جانب زاری کند

گریه بر هر درد بی درمان دواست

چشم گریان چشمه فیض خداست

گریه از خوف خدا گناهان را می شوید پاک می کند تطیهر می کند.

### افضلیت گریه بر مصائب امام حسین علیه السلام از گریه خوف

از خدا یک گریه دیگر سراغ دارم که بعضی علما مثل جد اعلا مرحوم سید نعمت الله جزائری اعلی الله مقامه الشریف در کتاب مقامات النجاه می فرماید: « إن البكاء علی الحسین المظلوم أفضل من بکاء الخشیه » گریه کردن بر ابی عبدالله الحسین افضل است از گریه از خوف خدا.

کسی که گریه کند بر سیدالشهدا و لو بقدر بال مگسی اشک از چشمش

ص: 103

بیرون آید همه گناهانش آمرزیده می شود. (1)

«ألا و صلَّى الله على الباكين على الحسين رحمه و شفقه» (2) از بالاترین عبادات است.

### سمع بن عبدالملک خدمت امام صادق علیه السلام

این است که حضرت صادق صلوات الله علیه به مسمع بن عبدالملک فرمود: به زیارت حسین می روی؟ عرض کرد مولا از بنی امیه می ترسم. فرمودش: گریه بر مصائبش می کنی؟ عرض کرد: اینقدر گریه می کنم تا از خورد و خوراک باز می مانم و اهل من از چهره من می دانند. فرمود: تو از کسانی هستی که «یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا» زود است هنگام وفات پدران من بالین تو حاضر می شوند سفارش تو را به عزرائیل می کنند این وقت ملک الموت بر تو مهربانتر از مادر مهربان است. (3)

بالجمله «انَّ البكاء على الحسين المظلوم أفضل من بكاء الخشيه»، «ألا و صلَّى الله على الباكين على الحسين رحمه و شفقه»، این است که زین العابدین همه عمرش در مصیبت پدر گریه کرد، تمام عمرش گریه کرد، آب برایش می آوردند گریه می کرد، غذا برایش می آوردند گریه می کرد، می فرمود: قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ جَائِعاً و عطشاناً (4) فرزند پیغمبر را با لب تشنه و شکم گرسنه شهید کردند.

نقل است دعا می کرد: «اللَّهُمَّ طَوَّلْ أَحْزَانَنَا و آجِرْ دُمُوعَنَا، اللَّهُمَّ طَوَّلْ

ص: 104

1- بحار: 44/293 ح 38.

2- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام: 369 ؛ بحار: 44/304 ح 17.

3- کامل الزیارات: 101 ح 6 ؛ بحار: 44/289 ح 31.

4- مسکن الفؤاد: 100 ؛ بحار: 45/149.

احزاننا و اجر دموعنا علی ابن بنت نبیک»، خدایا حزن ما را طولانی کن زین العابدین است دعا می کند، خدایا حزن ما را طولانی کن و اشک ما را جاری کن در مصیبت فرزند دختر پیغمبرت، «اللهم طول احزاننا و اجر دموعنا علی ابن بنت نبیک».

### اشعار منسوب به امام سجاد علیه السلام

زین العابدین مدت العمر در مصیبت پدر گریه کرد. ای عزاداران ابی عبدالله، این اشعار منسوب به زین العابدین است:

نحن بنو المصطفی ذو غصص

یجرعها فی الانام کاظمنا

ما اولاد پیغمبر همیشه دارای غصه هستیم.

نحن بنو المصطفی ذو غصص

یجرعها فی الانام کاظمنا(1)

عظیمه فی الانام محنتنا

اولنا مبتلای و آخرنا(2)

یفرح هذا الوری بعیدهم

و نحن اعیادنا ما تمنا(3)(4)

### مقایسه اعیاد برای مردم و اهل بیت:

می فرماید: مردم وقتی روز عید می آید همه شادی می کنند، اظهار سرور می کنند اما ما اهل بیت هر عیدی که می آید از برای ما یک ماتم است. چرا؟ زیرا یاد می آورد از مصیبت سنگینی از مصائب سید الشهداء مثلاً وقتی روز عید فطر می آید که مردم، روزه داران بعد از یک ماه افطار می کنند به چه، به

ص: 105

- 1- ما اولاد پیغمبر همیشه دارای غصه هستیم و در میان مردم آنکه از ما فرو برنده اندوه و غصه است یکباره آن را فرو برد.
- 2- محنت و اندوه ما در میان مردم بزرگ و سخت است و اول و آخر ما (آل محمد علیهم السلام) بدین محنت گرفتار است.
- 3- این مردم در روی عیدشان شادی می کنند لکن (به سبب ظلم ظالمین) روزهای عید ما برای ما روزهای ماتم است.
- 4- مناقب آل ابی طالب علیه السلام: 4/156: بحار: 46/92.

شربت و شیرینی افطار می کنند، یاد می آورد از افطار سید الشهداء روز عاشورا، افطار کرد بعد از سه روز از دم شمشیر شمر بن ذی الجوشن. و چون روز عید اضحی می آید که مردم گوسفند قربانی می کنند یاد می آورد از قربانی های سید الشهداء در صحرای کربلا.

آورده ام همراه خود بسیار قربان

از اکبرم تا اصغرم با نوجوانان

و هم یاد می آورد از کیفیت شهادت خود امام مظلوم، چرا که حضرت رضا فرمود: ذیح الحسین کما یذیح الکبش (1) جدم حسین را مانند گوسفند قربانی کشتند. و چون روز عید نوروز می آید که تحویل خورشید است از برج حوت به برج حمل، یاد می آورد از تحویل خورشید جمال حسینی از برج خیمه گاه به گودی قتلگاه، و هم روز عید نوروز مردم برای سیر باغ و گشت گلزار بیرون می روند، یاد می آورد از گلهای چمن علی و فاطمه، گلهای محمدی که همه را صحرای کربلا پرپر و پاره پاره کردند. شاعر خطاب به شیعیان از زبان حضرت گفته:

شیعیان روزی روید گر به تماشای گلشنی

سیدالشهدا به شیعیان خطاب می کند شاعر از زبان حضرت.

روزی روید گر به تماشای گلشنی

بینید بلبلی به صد افغان و شیونی

آن وقت یاد از گل جمال علی اکبرم کنید

فکرِ نوایِ العطشِ اصغرم کنید

ص: 106

---

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام: 1/299/ح 58؛ بحار: 44/286/ح 23.

روزی روید گر به چمن ای موالیان

ببینید سروی ز پافتاده ای جمع شیعیان

آنوقت یاد آورید پیکر پاک برادرم

روزی روید گر به چمن ای موالیان

ببینید سروی ز پافتاده ای جمع شیعیان

آن وقت یاد آورید پیکر پاک برادرم

### فرمایش امام رضا علیه السلام درباره ماه محرم

حضرت رضا علیه السلام فرمود: ایام جاهلیت، اهل جاهلیت ماه محرم را احترام می کردند در آن جنگ نمی کردند قتال در آن را حرام می دانستند بنی امیه در این ماه حرمت ما را شکستند در این ماه با ما جنگ کردند سیدالشهدا را شهید کردند با اصحاب و انصارش، هیچده نفر از جوانان بنی هاشم که هر یک در عالم نظیری نداشتند. (1) این غصه بما ارث رسید تا روز قیامت. در این ماه خیمه های ما را آتش زدند خیمه های ما را غارت کردند عزیز ما را ذلیل کردند. (2)

### ریان بن شیب خدمت امام رضا علیه السلام

ریان بن شیب گفت روز اول محرم خدمت حضرت رضا علیه السلام حاضر شدم حضرت را محزون و غمناک دیدم سبب پرسیدم فرمود امروز روز اول محرم است آنوقت از این مقوله حضرت برای او بیاناتی می فرماید بعد می فرماید:

یا بن شیب إن كنتَ باکیاً للشیء فابک علی الحسین.

ص: 107

1- امالی صدوق: 130/م/27/ح/5؛ بحار: 44/285/ح/23.

2- روضه الواعظین: 1/169؛ بحار: 44/283/ح/18.

اگر می خواهی گریه بکنی بر کسی یا بر چیزی، گریه کن بر جد غریبیم که دیگر هیچ کس لایق گریه نیست فإِنَّه ذبح کما یدبح الکبش ؛ زیرا که جدم حسین را مانند گوسفند قربانی کشتند.

امام هشتم شهادت جدش را تشبیه بذبح گوسفند می کند. (1)

### گریه امام هفتم در دهه عاشورا

حضرت رضا می فرماید: پدرم در دهه عاشورا پیوسته قرین غم و غصه بود از روز اول محرم، روزبروز بر گریه و حزنش افزوده می شد تا روز عاشورا می شد، گریه ها می کرد ناله ها می کرد. (2)

### نگاه امام حسین علیه السلام به زوار و گریه کنندگانش

امام صادق علیه السلام می فرماید: جدم حسین بر جانب راست عرش منزل دارد بزوّار و گریه کنندگانش نگاه می کند و ایشان را می شناسد و اسم پدر و مادرشان را و برای ایشان طلب آمرزش و استغفار می کند و از جد و پدر و مادر و برادرش خواهش می کند که آنان هم برای ایشان استغفار بکنند. (3)

أنا قتیل العبره (4) خودش فرموده است من کشته شده گریه هستم گریه بر ابا عبدالله اکسیر اعظم است منظور روش ائمه طاهرين در دهه عاشورا است.

### ائمه: روضه خوان داشتند

حضرت رضا مرثیه خوان داشته است. (5)

امام صادق روضه خوان داشته است ابی هارون مکفوف. (6)

ص: 108

- 1- امالی صدوق: 129/م/27/ح 5 ؛ بحار: 44/286/ح 23.
- 2- امالی صدوق: 128/م/27/ح 2 ؛ بحار: 44/284/ح 18.
- 3- امالی طوسی: 55/م/2/ح 43 ؛ بحار: 44/281/ح 18 ؛ بحار: 44/292/ح 35، کامل الزیارات: 103/ح 7.
- 4- کامل الزیارات: 108/باب 36/ح 3 ؛ بحار: 44/279/ح 5.
- 5- بحار: 45/257/ح 15.
- 6- کامل الزیارات: 104/ح 1 ؛ بحار: 44/287/ح 25.

موسی بن جعفر برایش مرثیه خواندند، خودشان حجت خدا بودند روضه خوان داشتند.

شعیتنا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بنور ولایتنا؛ (1) یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا؛ (2)

### خبر دادن رسول خدا صلی الله علیه وآله شهادت حسینش را به دخترش فاطمه علیها السلام

مجلسی رحمه الله می نویسد: دیدم در بعض کتب اصحاب که وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر شهادت فرزندش حسین را بفاطمه زهرا رسانید، فاطمه زهرا گریه کرد گریه شدیدی. عرض کرد: بابا این حادثه کی واقع می شود؟ حسین را کی شهید می کنند؟ فرمودش: وقتی که نه مرا هست و نه تو را هست و نه پدرش علی را و نه برادرش حسن را. ناله فاطمه زهرا بلند شد عرض کرد: بابا پس حسینم عزاداری ندارد. فرمود: در این خصوص فاطمه خاطرت جمع باشد بعد از این شیعیانی بوجود می آید جیلا بعد جیل، طایفه ای بعد از طایفه ای، همه ساله عزای فرزندت حسین را برپا می کنند زنهای ایشان بر زنهای ما گریه می کنند مردان ایشان بر مردان ما، وقتی روز قیامت شود من مردان ایشان را شفاعت می کنم تو ای فاطمه زنهای ایشان را شفاعت کن. (3)

### سبب تفضیل امت اسلام بر سایر امم

موسی بن عمران بمقام مناجات رفت، عرض کرد: پروردگارا برای چه مت پیغمبر آخر الزمان را بر باقی امم تفضیل دادی؟ خطاب رسید بواسطه خصلت هایی که در ایشان است ده خصلت، عرض کرد چیستند؟ خداوند

ص: 109

1- منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه: 14/103.

2- شجره طوبی: 31/ شعیتنا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا یحزنون لحزننا و یفرحون لفرحنا، کامل الزیارات: 101 / ح 6.

3- بحار: 44/292/ح 37.



می شمارد: نماز است زکوه است روزه است حج است جهاد است جمعه است نماز جماعت است، قرائت قرآن است علم است عاشورا است. موسی عرض کرد: خدایا عاشورا چیست؟ خطاب آمد که گریه کردن و گریانیدن بر حسین سبط محمد مصطفی. ای موسی کسی که یک درهم در راه عزاداری حسین خرج کند، در دنیا به اضعاف مضاعف به او تلافی می کنم و در آخرت بهشت از برای اوست و کسی که یک قطره اشک در مصیبت حسین از چشمش بریزد در روز عاشورا یا غیر آن، ثواب یکصد شهید در نامه عملش ثبت می کنم. (1)

باید سیدالشهداء را از خود خشنود کرد باید حسینی شد باید شوری شد باید جدیت کرد در سوگواری امام مظلوم، باید صمیمانه خدمت کرد.

### خدمت به مجلس عزاداری سبب نجات گنهگار

در بعضی کتب است، از دربندی نقل می کنند که زنی بدکار در ایام دهه محرم خانه همسایه اش مجلسی داشتند که برای حضرت ابا عبدالله الحسین اقامه تعزیه می کردند. روزی صاحب منزل طعامی طبخ کرد که بعد از ختم روضه مستمعین مجلس را طعام بدهد نهار بدهد این زن بدعمل، رفت در آن خانه، خانه همسایه اش که این مجلس بود، برای اینکه آتشی بیاورد نه طبخ کرده بود وقتی رفت دید اتفاقاً طبخ حاضر نیست غفلت کرده و آتش دیگ خاموش شده است. نشست ساعتی دمید بر آتش تا آن را روشن کرد دستهایش چرکین شدند چشمانش اشک ریز شدند آتش طعام را روشن کرد برخاست بمنزلش آمد. پیش از ظهر (همان وقت) خوابید در خواب

ص: 110

دید صحرائی محشر برپا شده، قیامت برپا شده ملائکه غلاظ و شداد او را گرفتند بسوی جهنم کشیدند. گفتند: ای زن غضب خدا بر تو تمام است. زن هر چه فریاد می کرد فریادرسی نبود تا او را کنار جهنم رسانیدند که در میان جهنم بیاندازند. ناگاه دید شخص جلیل القدری پیدا شد به ملائکه صدا زد: او را واگذارید. عرض کردند: آقا این زن بد عمل است. فرمود: این در مجلسی که اقامه عزای من می کردند، آتش طبخ طعام را روشن کرده است، او را بگذارید. گفتند: سمعاً و طاعه و حباً و کرامه ای فرزند ساقی حوض کوثر.

در آن حال دهشت عرض کرد: قربانت شوم تو کیستی که این وقت بفریاد من رسیدی؟ مرا در جهنم نیاندازند. فرمود: منم حسین بن علی. (1)

### عظمت پاداش گریه بر مصیبت حضرت

چه توجهی به عزادارانش دارد. امام صادق علیه السلام می فرماید: کسی که گریه کند بر مصیبتش و اشک در چشمش حرکت کند پیش از آنکه اشک از چشمش بیرون آید خدا همه گناهانش را می آمرزد. (2)

حسین که جان گرامی فدای امت کرد

رواست امت اگر جان کنند فدای حسین

ایام، ایام سوگواری و عزاداری است، پس شیعیان بیایید یاد کنیم از مصیبتی از مصائب ابی عبدالله، سید الشهداء وارد زمین کربلا شده است. ما اگر بخواهیم ادامه بدهیم هم طول می کشد، این یک بحر بی پایانی است فضیلت گریه و عزاداری یک دریای بی پایانیست این یک اشاره ای بود.

ص: 111

---

1- ترجمه اسرار الشهادة: 1/226 ؛ عنوان الکلام، عشره دوم، مجلس چهارم، ص 301.

2- کامل الزیارات: 104/ح 10 ؛ بحار: 44/285/ح 22.

## خواهش علیا مخدره زینب از برادر

اینطور که دیشب شنیدی آقا ابی عبدالله وارد زمین کربلا شد، وقتی خیمه ها را برپا کردند علیا مخدره زینب خدمتش آمد، عرض کرد: برادر اگر می شود از این سرزمین کوچ بکنیم یک جای دیگر برویم. چرا؟ عرض می کند از وقتی در این سرزمین وارد شده ایم گویا غم های عالم در دلم جای کرده است. (1)

## خبر شهادت قیس بن مسهر به حضرت

اینوقت برای حضرت خبر آوردند که قیس بن مسهر، حامل نامه سید الشهداء علیه السلام بدست ابن زیاد شهید شده است. سیدالشهدا گریه کرد، (2) حضرت برخاست و در خیمه اهل بیت آمد، دستور فرمود همه دورش جمع شوند.

## مرثیه خوانی خداوند و گریه موسی بن عمران علیه السلام

خداوند مرثیه خوانده موسی بن عمران گریه کرده. (3)

## مرثیه خوانی جبرئیل و گریه آدم صلی الله علیه السلام

جبرئیل مرثیه خوانده آدم صلی الله علیه و آله گریه کرده (4) انبیاء همه گریه کردند همه عزاداری کردند مجالس روضه تشکیل دادند، پیغمبر مجلس تشکیل

## انبیاء مجلس روضه تشکیل دادند

داده (5) امیرالمؤمنین (6) امام حسن (7)، انبیاء همه شان، سیدالشهدا هم خودش یک مجلس روضه ای تشکیل داد.

وقتی وارد عذیب الهجانان شد، این وقت همین ساعت تشریف آورد

ص: 112

1- معالی السبطين: 1/287 به نقل از مهیج الأحزان «ام کلثوم دارد».

2- وقعه الطف: 174 ؛ بحار: 44/382.

3- مجمع البحرین: 3/405.

4- بحار: 44/245.

5- اعلام الوری: 34 ؛ بحار: 18/125.

6- امالی صدوق: 597/م 87/ح 5 ؛ بحار ؛ 44/252/ح 2.

7- امالی صدوق: 116/م 24/ح 3 ؛ بحار ؛ 45/218/ح 44.

دستور داد همه اهل بیت در خدمتش حاضر شوند همگان فراهم شدند جوانان بودند اطفال بودند زنان بودند اهل بیت خودش نه اصحاب، از هشتاد نفر متجاوز بودند همه دورش جمع شدند ایستاد وسط ایشان و بنا به روایتی بر بالای کرسی نشست اول یک نگاهی در همه اینها کرد یک نگاهی بصورت‌های ایشان کرد و چشمان در ایشان گردشی داد آنگاه سر بسوی آسمان بلند کرد:

### خود حضرت هم مجلس روضه تشکیل داد

اللّٰهُمَّ إِنَّا عَرْتُ نَبِيَّكَ.

خدایا ما اولاد پیغمبر تو هستیم ما را از وطن آواره کردند کلمات دیگر فرمود، بنا کرد گریه کردن، از گریه حضرت همه اهل بیت به گریه در آمدند یکدفعه خروش از آن مجلس برخاست. این گریه چرا؟ چون نگاه می کند می بیند این جوانان الآن با این عزت و شوکت در برابرش، طولی ندارد اینها با بدن پاره پاره روی خاک افتاده اند، نگاه می کند می بیند این عیال محترم که عیال پیغمبرند طولی ندارد ایشان را اسیر می کنند. (1)

ص: 113



الحمد لله و الصلاة و السلام على رسول الله صلى الله عليه وآله خاتم النبيين و فخر العالمين سيدنا و نبينا و حبيب قلوبنا و طبيب نفوسنا أبي القاسم محمد صلى الله عليه وآله ( صلوات ) رحمه للعالمين و على آله الطيبين الطاهرين سيما الامام المظلوم و الغريب المعصوم ريحانه رسول الثقلين غريب العراقيين دامى الوريدين باكى العينين المقتول بين النهريين مولانا و مولى الكونين أبى عبدالله الحسين عليه السلام، مولاي ما خاب و الله من تمسك بك و أمن من لجأ إليك يا غريب يا مظلوم.

أما بعد فمن كلام لأمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام: اعلموا انه ليس لهذا الجلد الرقيق صبر على النار فارحموا نفوسكم فإنكم قد جربتموها فى مصائب الدنيا أفرايتم جزع أحدكم من الشوكه تصيبه و العثره تدميه و الرمضاء تحرقه فكيف إذا كان بين طابقين من نار

مولی الموحدین امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه، در این خطبه شریفه می فرماید: بدانید ای بندگان خدا، پوست نازک بدن شما طاقت آتش جهنم را ندارد لیس لهذا الجلد الرقیق صبر علی النار فارحموا نفوسکم، پس بر جانهای خود رحم کنید فانکم قد جرّتموها فی مصائب الدنیا، می فرماید شما این مطلب را تجربه کرده اید در اذیتهای دنیایی، صدمات دنیایی، می بینید اگر یکی از شما خاری در پایش بخلد، خاری! چقدر اذیت می شود و یا پایش به سنگی برخورد کند اندکی خون بیرون بیاید چقدر اذیت می شود چقدر درد می کند چقدر ناراحتی می گشد، یا خیر، سر زمین گرم که آفتاب بر روی آن تابیده پای برهنه راه برود چقدر ناراحت می شود چقدر از گرمی زمین و حرارت آن اذیت می شود فکیف إذا کان بین طابقین من نار، پس چگونه می شود حال یک همچین ضعیفی هرگاه در طبقات جهنم نعوذ بالله، بالشت زیر سرش سنگ جهنمی، همنشین او شیطان ملعون که خیلی عذاب سختی است هم، شیطان، شیطان، روز قیامت در جهنم شیطان هی حاضر است. نه شیطان اینها را به این روز نشانده، نمی توانند او را ببینند، شیطان پهلویش است و برابرش است، این هم یک عذاب است فالله الله معشر العباد، ای جماعت بندگان خدا، شما را می ترسانم، فالله الله معشر العباد و أنتم سالمون فی الصحه قبل السقم، تا بدنهای شما سالم است مریض نشده و فی

ص: 116

الفسحة قبل الضيق تا فرصت دارید و وقت، وسعتی دارید فاسعوا فی فکاک رقابکم سرعت کنید گردنهای خود را از آتش جهنم نجات بدهید من قبل أن تغلق رهانها. (1)

غفلت، خواب غفلت، گرفتار شیطان که کارش گمراه کردن است و در معصیت انداختن است، نفس اماره هم که معلوم.

هر روز دو ملک با کلماتی جواب یکدیگر می دهند، کلماتی پیشنهاد رد و بدل می شود.

### گفتگوی دو ملک

هر روز صبح اول ملکی صدا می زند: ای کاش که این خلق، خلق نشده بودند، « الله اکبر » ملائکه می بینند که بنی آدم در معصیت و نافرمانی پروردگارند، تمنی می کنند، می گوید ای کاش که این خلق، خلق نشده بودند. اون یکی صدا می زند: ای کاش حالا که خلق شده اند می دانستند برای چه خلق شده اند، کاش حالی می شدند، دو مرتبه او می گوید: حالا که نمی دانند برای چه خلق شده اند کاش بقدری که می دانستند عمل می کردند، باز او صدا می زند: ای کاش حالا بقدری که می دانند عمل نمی کنند کاش توبه می کردند. (2)

اللَّهُ، اللَّهُ، « وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ » (3) دار آخرت، اون دار زندگی است، آنجا، نه این دنیای زود گذر، پس برای

ص: 117

---

1- نهج البلاغه (فیض الاسلام): 607/خ 182 ؛ (دستی) 35/خ 183 ؛ بحار الأنوار : 8/306 ، ح 68.

2- المحججه البيضاء: 7/93.

3- سوره عنکبوت: 64.



آخرتتان کار کنید گول شیطان را نخورید. گول شیاطین انس را هم نخورید « أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا » (1) آیه قرآن است، خداوند می فرماید: ای مردم گمان کرده اید که ما شما را بیهوده آفریدیم؟ نه اینطور است « أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ » و شما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد؟ نه چنین است، نه چنین است.

حضرت داوود بر منبر موعظه می کرد، موعظه اش چنان مستمعین را از خوف خدا می پیچاند که بعضی از دنیا می رفتند.

### تأثیر موعظه حضرت داوود

برادر عزیز! انسان دو دفعه به دنیا نمی آید یک دفعه است ببینید در یک فعه هر چه کرد در همین یک دفعه است، او را بار دیگر دنیا نمی آورند که بگوید تدارک می کنم، دفعه دیگر که آمدم اینطور نمی کنم « إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَم يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا و لم يترككم سدى (2) » امیر مؤمنان صلوات الله و سلامه عليه عليه طيب نفوس است مريض بايست بحال خود بفهمد، در قيد خود باشد، برود پيش طبيب و دكتور كه معالجه بکند اگر مريض بخودش نفهمد کم کم مرضش خدای ناکرده مزمن می شود صعب العلاج می شود پس سهل انگاری نباید کرد.

### بیدار دلان در دنیا

خوشا بحال کسانی که دانستند برای چه بدنیا آمده اند و برای آخرتشان در دنیا کار کردند و بوسیله دنیا آخرت خود را آباد کردند، در دنیا آخرت خود را آباد کردند. اما این کار هر کسی نیست، همچو لیاقتی که تا این اندازه

ص: 118

1- سوره مؤمنون: 115.

2- تحف العقول ( امام سجاد علیه السلام ): 274.

متوجه باشد و فکر کار خود باشد. خوشا بحال آنان که فهمیدند و دانستند، مثل اصحاب سید الشهداء صلوات الله علیه که دانشمندان بودند ، علماء بودند ، زیرکان بودند ، سیّاس بودند و یکباره دست از همه چیز برداشتند، از حطام دنیا دست بردار شدند، یکدفعه از مال و اولاد و عیال و جاه و ریاست و... صرفنظر کردند .

هر چه غیر از خدا بود از آن صرفنظر کردند ، پشت پا زدند، خود را فانی فی الله نمودند.

آنچه جان عاشقان از دست هجرت می کشد

کس ندیده در جهان جز کشتگان کربلا

چه اخلاصی نسبت به سیدالشهداء داشتند. چه علاقه ای؟ مگر آنها و دیگران فرقشان چیست؟ مگر خیال می کنید که دیگران اینطور مکلف نیستند؟ دیگران هم همینطور. روز قیامت از بنده ای مؤاخذه می کنند می گویند: چرا خود را به درجه پیغمبری نرسانیده ای؟ انسان را خداوند عقل داده، انسان را خداوند عقلش داد، می تواند خودش را به هر مقامی بلند برساند.

### شرکت در ثواب عمل شهداء کربلا

می خواهید ما هم با شهدای کربلا در ثوابشان، در عملشان شریک بشویم؟ همه از روی اخلاص با هم بگوییم: «یا لیتنا کنا معکم شهیداً فنفوز فوزاً عظیماً».(1)

ای کاش ما هم با شما بودیم و موفق می شدیم شهید می شدیم و به مقامات

ص: 119

عالیه مثل شما می رسیدیم. کسی که این را از روی اخلاص بگوید در شمار شهدای کربلاست.

حالا می خواهیم حالات اصحاب را در این مجلس یاد بیاوریم.

### **برداشتن بیعت از گردن اصحاب و بنی هاشم**

اصحاب سیدالشهداء علیه السلام، مقامشان را ببینید، شب عاشورا حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه همه شان را جمع کرد، فرمود: من اصحابی مثل اصحاب خود ندیدم لکن من بیعت خود را از گردن شما برداشتم و شما را رخصت می دهم به هر کجا می خواهید بروید، این لشکری که جمع شده اند مقصودشان کشتن من است و هر کس با من باشد، شما بروید خودتان را به مأمونی برسانید، مثل بین راه که لشکر حرّ آمده بودند همین مطلب را هم حضرت فرمود: هذا اللیل قد غَشِیَکُم فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا، فرمود شب است، تاریک است، راه باز است وقت از دست نرود، بروید مرا بگذارید، حضرت بیعت را از گردن همه برداشت نه اصحاب تنها، از بنی هاشم حتی حضرت علی اکبر. به اولاد عقیل فرمود: کفایت است شما را مصیبت مسلم. شما را اجازه می دهم بروید.

### **اصحاب و اظهار مراتب اخلاص خود**

برخاستند هر یک بوسیله مختصر نطقی، سخنرانی، مراتب اخلاص خود را خدمت حضرت عرضه داشتند. اول ایشان حضرت ابا الفضل برادر با جان برابر سید الشهداء. بعد بنی هاشم بعد اصحاب یکی یکی، زهیر بن قین، حبیب بن مظاهر، هلال بن نافع. بزرگان برخاستند عرض کردند: آقا ما تو را بگذاریم میان دشمن و برویم؟ روز قیامت جواب جدّت پیغمبر را چه به دهیم.

بعضی - مسلم بن عوسجه است - عرض کردند: اگر مرا بکشند بسوزانند، خاکسترم را به باد دهند بعد زنده کنند تا هفتاد مرتبه هی مرا بکشند دست از یاری شما بر نمی دارم، و حال آنکه یک کشته شدن بیشتر نیست. (1)

بله، وقتی که از امتحان بیرون آمدند آنوقت حضرت منازلشان را در بهشت به ایشان نشان داد، اما بعد از آنکه از امتحان بیرون آمدند به معجزه است. (2)

## امتیاز حرّ بن یزید ریاحی

الحاصل هر یک از اصحاب داری امتیازاتی است همه علما، فضلا، دانشمندان، بزرگان، مثلاً حرّ بن یزید ریاحی رحمه الله شخصی بود تائب و توبه کار و راجع الی الله، خداوند می فرماید «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ» (3) و مخفی نماند که هیچوقت هم حرّ گمان نمی کرد قضیه اینطور پیش آمد بشود و یک همچون رفتاری با سیدالشهداء داشته باشند و الا همانجا راه را برای حضرت باز می کرد و سدّ معبر هم نمی کرد، سر راه حضرت را نمی گرفت، تصور کرده بود که حضرت را در مجلس احضار کرده اند و قضیه راجع به بیعت است، البته با مذاکراتی خاتمه پیدا می کند. چنانچه خودش روز عاشورا همین را خدمت حضرت عرض کرد (4) وقتی آمد خدمت حضرت، شخصی بوده تائب و توبه کار و راجع الی الله، روز عاشورا، اول صبح، لشکر دشمن به سوی خیمه های ابی عبدالله هجوم آوردند، سواره و پیاده، ببینید مستی زن

ص: 121

- 1- ارشاد: 2/91؛ بحار: 44/392.
- 2- معالی السبطين: 1/341/فصل 8/م 3.
- 3- سوره بقره: 222.
- 4- وقعه الطف: 214؛ بحار: 45/11.

و بچه، جنگ ندیده، این تهاجم دشمن، یک مرتبه صدای ضجه و فریاد و گریه از میان خیمه های حضرت بلند شد، اصحاب همه بودند سیدالشهداء صدا زد به اصحاب یا امه التنزیل و حَمَلَةَ الْقِرَان، حمایت کنید حرم پیغمبر را، در برابر دشمنان هجوم آوردند، اینها را راندند بعضی را کشتند. آنها به آن کثرت، اینها به این قَلَّت، پیادگان بی حیایی کرده جلوتر آمدند، اصحاب بوسیله نیزه ها، شمشیرها و تیرها، تیر بارانشان کردند اینها را راندند قدری کشته شدند بعضی دیگر جستند و فرار کردند، این نه صدای ضجه زنها از داخل خیمه های حضرت بلند شد، یا صدای یا امه التنزیل و حمله القرآن بود، حرّ بن یزید یکدفعه بخود آمد تحت تأثیر واقع شد.

### مذاکره حرّ با ابن سعد

پسرش علی نزدیکش بود سوار بودند اول حرّ نزد ابن سعد آمد، به او گفت: که آخر با این شخص بزرگ چه خیال داری صلح است؟ جنگ است؟ ابن سعد گفت: جنگی واقع شود که اقل آن اینستکه سرها و دستها از بدنها جدا شود. حرّ به او گفت: نمی توانی به صلحی این را خاتمه بدهی؟ جواب گفت: امیر تو پسر زیاد راضی نمی شود. (1)

### حرکت حرّ جهت توبه خدمت حضرت

بعد حرّ رو کرد به پسرش علی، همینطور که سواره بود، البته خیلی آهسته، بهش گفت فرزند مرا طاقت آن نیست که همیشه و ابد الآباد در جهنم معذب شوم من همچو طاقتی ندارم بیا تا وقت از دست نرفته برویم خدمت امام توبه بکنیم که اگر این ساعت گذشت برای همیشه ما گرفتار جهنم هستیم

ص: 122

پسرش هم البته موافقت کرد(1) و بعد برادرش هم موافقت کرد(2) کم کم می خواست خودش را به خیمه های سیدالشهداء نزدیک کند.

### رسیدن حرّ خدمت حضرت

وقتی نزدیک خیمه های حضرت رسید، دست بر سر گذاشت گفت: «اللّٰهُمَّ اِنِّیْ تَبْتُ اِلَیْکَ فَقَدْ اَرَعِبْتَ قُلُوْبَ اَوْلِیَائِکَ وَاِبْنَاءَ رَسُوْلِکَ»، خدایا بدرگاه تو توبه می کنم من دلهای اولاد پیغمبرت را ترسانیدم تا در خیمه سیدالشهداء رسید(3)، پیاده شد، نزدیک حضرت رسید، خودش را انداخت سر قدمهای حضرت و هی پاهای حضرت را می بوسید و به صورت می مالید، فرمودش:

ص: 123

---

1- مقتل ابی مخنف: 96؛ ناسخ: 2/255.

2- ناسخ: 2/261.

3- امالی صدوق: 159/م 30/ح 1؛ بحار: 44/319/ح 319؛ ناسخ: 2/255.

«إِزْفَعْ رَأْسَكَ يَا شَيْخَ مَنْ أَنْتَ؟» کیستی؟ سرت را بلند کن بینم تو کیستی؟ عرض کرد: «أنا الذي جمعجتك الطريق» آقا من همان بدبختی هستم که سر راه بر تو گرفتم دل اهل بیت را ترسانیدم نمی دانستم سرانجام امر به اینجا می کشد، حالا آمده ام توبه کنم، اگر توبه کنم توبه ام قبول می شود؟ فرمودش: «إِنْ تُبَّتْ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ» خدا از تو می پذیرد، (1) وقتی این بشارت را شنید گفت: آقا اجازه ام بده حالا بروم جانم را قربانت بکنم. فرمودش: ای حرّ تو تازه مهمانی، واردی بر ما، صبر کن دیگران بروند. عرض کرد: آقا مگر تو مهمان اهل کوفه نیستی؟ دوست دارم چون اول کس بودم که سر راه بر شما گرفتم اول شهید در راه شما باشم. (2)

حضرت فرمودش برو و بگو «لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم» (3).

### گفتگوی مهاجر بن اوس و حرّ

و در این وقت چنان رعشه اندام حرّ را گرفته بود هی تکان می خورد، مهاجر بن اوس به او گفت که ای حرّ اگر کسی شجاع ترین اهل کوفه را از من پرسیده بود اسم تو را می بردم نه غیر تو. چه شده حالا- می بینم که اینقدر تکان می خوری؟ اینقدر ترس و لرز و واهمه تو را فرا گرفته است؟ به او گفت: نه، من خودم را مابین بهشت و جهنم می بینم نمی دانم عاقبت کارم چطور می شود و طولی نکشید گفت: بهشت را اختیار کردم. کم کم رو به خیمه های حضرت آمد. (4)

تصور کردند آمده حمله ای بکند. اگر لشکر ملتفت شده بودند، حرّ را تکه تکه اش می کردند. (5)

### ورود حرّ به میدان و موعظه لشکر ابن سعد

حرّ آمد، وارد میدان شد، خیلی هم بر ابن سعد ملعون ناگوار آمد، چون حرّ یکی از رؤسای لشکر ابن سعد بود، یکی از رؤسای لشکر ابن زیاد بود. اول قدری موعظه کرد، چه عبارت جانسوزی گفته، صدا زد وای بر شما، «دعوتم هذا السيد الصالح وأخذتم بنفسه» چه عبارت جانسوزی گفته صدا زد: این آقای بزرگوار را نزد خود طلبیدید حالا راه نفس زدن را بر او تنگ گرفته اید «دعوتم هذا السيد الصالح و أخذتم بنفسه دعوتم هذا السيد الصالح»

ص: 124

1- مقتل ابی مخنف: 97؛ ناسخ التواریخ: 2/255.

2- تسلیه المجالس: 2/280؛ بحار: 45/13؛ مقتل ابی مخنف: 98؛ ناسخ التواریخ: 2/260؛ روضه الشهداء: 278.

3- مقتل ابی مخنف: 81.

4- ارشاد: 2/99؛ بحار: 45/11.

5- ناسخ التواریخ: 2/255.

و اخذتم بکلکله» (1) کلمات دیگر، از راه موعظه به آنها گفت: آیا از او قبول نمی کنید که راه را بر او باز کنید و ملک عراق و حجاز را برای شما واگذارد؟

## آغاز مبارزه حرّ

اینوقت ابن سعد ملعون یکی از رؤسای لشکر، صفوان که از شجاعان لشکر بود، را فرستاد گفت: برو حرّ را نصیحت کن تا او را به محل خودش برگردانی، اگر قبول نکرد سرش را برای من بیاور. آن ملعون آمد و جنگ واقع شد حرّ او را چنان ضربت زد که به همان ضربتش به خاک هلاک افتاد به جهنم واصل شد. (2)

آنگاه حمله بر یمین و یسار لشکر نمود و این رجز خواند:

إني أنا الحر و نجل الحر

اشجع من ذی لبد هزبر (3)

ولست بالجبان عند الكرّ

لكتني الوقاف عند الفرّ (4) (5)

## شهادت حرّ

جمع زیادی از شجاعان لشکر را بخاک هلاکت انداخت اسبش را پی کردند پیاده جنگ کرد، (6) اصحاب اسبی باورسانیدند. (7)

بالجمله تا اینکه او را از پای درآوردند نیزه بر سینه اش زدند، از مرکب او را بر زمین انداختند، وقت شهادت، وقتی که خداست روح از بدنش مفارقت

ص: 125

1- ناسخ: 2/256 ؛ بحار: 45/11.

2- روضه الشهداء: 279.

3- همانا من حر و فرزند مرد جوانمرد هستم و از شیر بزرگ قوی تر و دلیرتر هستم.

4- و هنگام هجوم آوردن دشمن ترسو نیستم و در وقت گریختن (شجاعان) من ایستادگی نموده و اهل فرار نیستم.

5- مناقب: 4/100 ؛ بحار: 45/14 ؛ تسلیه المجالس: 2/281.

6- ارشاد: 2/104 ؛ اعلام الوری: 245.

7- روضه الشهداء: 280.



کند صدا می زند یا ابا عبدالله، (1) سید الشهداء آمد به بالینش، وقتی حضرت رسید دید که خون از اطرافش جریان می کند فرمود: بخ بخ لک یا حرّ، به! به! (2) خطا نکرد مادرت که تو را حرّ نام نهاد آنک حرّ فی الدنيا و الآخرة تو حرّی در دنیا و حرّی در آخرت، آزادی در دنیا و آخرت، آنگاه حضرت نشست سرش را به دامن گرفت، (3) کارش به کجا رسید؟ ببینید مقام تا به کجا؟ در ظرف چقدر؟ چند دقیقه؟ از تحت الثری به فوق ثریا رسید.

و إنّ الراحل إليك قریب المسافه. (4)

زین العابدین عرض می کند: خدایا کسی که بخواهد پیش تو بیاید راهش نزدیک است نمی خواهد توشه و وسایل بردارد، نه، با یک لحظه، با یک توجه.

حضرت مرثیه خوانی می کند بالین حرّ:

لنعم الحرّ حرّ بنی ریاح

صبور عند مختلف الرماح (5)

و نعم الحرّ از نادى حسیناً

فجاء بنفسه عند الصیاح (6) (7)

همان صیحه زنها، اهل حرم، یا صیحه یا امه التنزیل.

ص: 126

1- روضه الشهداء: 280.

2- امالی صدوق: 160/م 30؛ بحار: 44/319.

3- تسلیه المجالس: 2/282؛ بحار: 45/14؛ روضه الشهداء: 280.

4- مصباح المتهدجد: 2/583؛ بحار: 95/83.

5- چه نیکو است حرّ، حرّ بنی ریاح که در برابر نیزه ها و ضربات پیاپی بُردبار و صبور است.

6- و چه نیکو مردی است حرّ هنگامیکه استغاثه امام حسین علیه السلام را اجابت نمود و به جان خود در هنگام صیحه (صیحه زنها، اهل حرم یا صیحه یا امه التنزیل) بخشش و سخاوت نمود.

7- ریاض الأبرار: 1/203؛ عوالم العلوم والمعارف: ج 17 - الحسین 4/168.

### حبیب بن مظاهر خدمت حضرت

یکی از جان نثاران سیدالشہداء حبیب بن مظاهر اسدی است رحمہ اللہ علیہ، عالم، فاضل، پیرمرد روشن ضمیر، از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ (3) برای یاری سیدالشہداء بہ کربلا آمد - تفصیل مفصل است و وقت ہم کم است پس بقدری کہ وقت اجازہ می دہد - .

### حبیب در میان عشایر

وقتی وارد کربلا شد، شبی خدمت حضرت عرض کرد: یا بن رسول اللہ طایفہ بنی اسد با ما نزدیکند اگر اجازہ می فرمایی بروم بلکہ عدہ ای یاور برای شما فراہم بکنم، حضرت اجازہ اش داد در آبادی در میان عشایر رفت، وقتی او را دیدند بہ حبیب گفتند: مرحبا! بہ نزد ما آمدہ ای چه فرمایشی داری؟ کہ ما مطیعیم. بہ آنان گفت: آمدہ ام شما را دلالت کنم بہ راہ خیر، گفتند: چه امری است؟ گفت: حسین بن علی در کربلا وارد شدہ و جماعتی از مؤمنین در خدمتش، و ابن سعد با انبوهی از لشکر وارد شدہ اند، آمدہ اند کہ با فرزند پیغمبر جنگ کنند، آمدہ ام کہ شما را بہ نصرتش دعوت کنم اگر اجابت کردید فردا پیغمبر را از خود خشنود می بینید و دارای چه ثباتی و آن کلماتی کہ گفت، کم کم حبیب تا نود نفر از شجاعان فراہم کرد، کم کم ایشان را بسوی کربلا حرکت داد. نود نفر از شجاعان بودند. از آن طرف در

ص: 127

---

1- ای پروردگار من! او را در باغهای بهشت منزل ده و مهمان نما و او را با حوریان (زیبا چشمان) نمکین همسر گردان و تزویج نما.

2- مخزن البكاء: 510.

3- الاصابہ فی تمییز الصحابہ : 2/142 ش 1957 .

همان آبادی مردی هم از بنی اسد بود که خمیر مایه شقاق و نفاق بود، بینید چقدر فرق است؟ الله، الله اکبر، بسرعت خودش را به کربلا رسانید، رفت نزد ابن سعد گفت: تو آسوده نشسته ای حبیب بن مظاهر رفته در عشایر، دارد یار و یاور برای حسین جمع آوری می کند، قضیه را بهش گفت.

### جنگ حبیب و همراهان با ازرق شامی

ابن سعد ملعون هم فوراً ازرق شامی را با چهار صد تن از شجاعان لشکر فرستاد سر راه ایشان را گرفت، جنگ میانه ایشان واقع شد حبیب هر چه صدا زد: ازرق حیا کن از جلو ما رد شو این بی غیرتی را، این نامردی را مکن، بگذار دیگری بکند، هیچ مواعظ حبیب بخرجش نرفت، جماعتی از بنی اسد کشته شدند جماعتی مجروح شدند بقیه فرار کردند، حبیب با نود نفر، چهار صد نفر کجا؟ نود نفر کجا؟ حبیب با تمام زحمت خودش را خدمت امام مظلوم رسانید قضیه را خدمتش عرض کرد حضرت فرمود: «لا حول ولا قوه إلا بالله» (1).

روز عاشورا حبیب بن مظاهر که او را از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله و اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته اند، نود سال متجاوز داشته است، این پیرمرد روشن ضمیر که محاسن خود را در اسلام و خدمتگزاری به اهل بیت خیر الانام سفید کرده بود خدمت حضرت آمد، اجازه گرفت وارد میدان شد رجز خواند:

ص: 128

---

1- تسلیه المجالس وزینه المجالس: 2/260؛ بحار: 44/386.

## حبیب در میدان

أنا حبیب و أبی مظاهر

و فارس الهیجاء لیثُ قسور(1)

با آن سالخوردگی، با آن پیرمردی، با قد خمیده بر لشکر بی حیا حمله کرد تا شصت و دو نفر(2) از اشقیار را به خاک هلاک انداخت و به جهنم فرستاد او را از پای در آوردند شهیدش کردند سیدالشهداء بعد از شهادت حبیب دارد بان الإنکسار فی وجه الحسین(3) خیلی برای حضرت شهادت حبیب ناگوار آمد.

## فرمایش حضرت درباره حبیب

و در مرثیه اش فرمود: «لَلَّهِ دَرْکَ یا حبیب لقد کنت فاضلاً، تختم القرآن فی لیلِهِ واحده» تو بودی که هر شب یک ختم قرآن به جای می آوری.(4)

## مسلم بن عوسجه و خواب همسرش

از جمله جان نثاران سیدالشهداء یکی مسلم بن عوسجه است رحمه الله علیه، اهل کوفه بود زوجه اش هم زن صالحه ای بود، در خواب دید فاطمه زهرا سلام الله علیها به او فرمود: شوهرت را بگو: محاسنش را خضاب کند. زن صالحه خواب خود را برای شوهرش مسلم بن عوسجه گفت که من همچو خوابی دیده ام، مسلم بن عوسجه هم برخاست، رفت بازار عطاران، قدری حنا گرفت که به خانه بیاورد برای امثال امر و برای اطاعت امر فاطمه زهرا، ظاهراً خواب اینطور بود، وقتی حنا را گرفت در بین راه مراجعت به منزلش، حبیب بن مظاهر را دید احوال پرسى کرد، مسلم قضیه را بهش گفت. گفت که زن من همچو خوابی دیده و من هم رفته ام از بازار عطاران حنا

ص: 129

1- منم حبیب و پدر مظاهر است، دلاور میدان کارزار و شیر ژیان هستم.

2- مناقب آل ابي طالب علیه السلام 4/103 ؛ بحار: 45/27 ؛ تسلیه المجالس: 2/296.

3- مقتل ابي مخنف: 82 - 83.

4- مقتل ابي مخنف: 82 - 83.

گرفته ام محاسنم را خضاب کنم. حبیب گفت: نه، تو مقصود فاطمه زهرا را ندانسته ای، فرزندش حسین وارد کربلا شده است، لشکر دشمن اطرافش را گرفته اند مقصودش این است که به یاری حسینش بروی محاسن را از خونت خضاب کنی، اینک که می بینی من عازم کربلا هستم.

این دو پیرمرد، هر دو بسوی کربلا حرکت کردند، باتفاق خدمت سیدالشهداء آمدند، اما می دانید چطور آمدند؟ می دانید؟ راهها را این زیاد تمام مسدود کرده بود، دروازه ها را هم گرفته بود، دربان و حاجب و جاسوس و مفتش سر راه، بالمره تمام راهها را بسته بود، به چه زحمتی اینها خود را به کربلا رساندند باید مراجعه کرد و خواند. (1)

### شدت علاقه مسلم به حضرت

همین مسلم بن عوسجه به بینید شدت علاقه اش را به سیدالشهداء، اینقدر در حمایت از امام مظلوم ساعی و مجد بود بینید، تا چه اندازه؟

### حبیب خدمت حضرت بر بالین مسلم

عقل حیران است، وقتی که او را از پای در آوردند حال احتضارش، حال احتضار حالی است که هر کس فکر مردن خودش است، حال ندارد، حضرت بالینش آمد حبیب بن مظاهر هم خدمت حضرت بود، حبیب به او گفت: مسلم بشارت باد تو را بهشت، گفت: خدا تو را بشارت خیر بدهد، به آواز ضعیف جوابش داد، بعد حبیب به او گفت: اگر نه اینستکه من الآن عقب تو خواهم آمد دوست داشتم وصیت کنی به جا بیاورم.

### وصیت مسلم به حبیب

مسلم به او گفت: « اوصیک بهذا » وصیت می کنم تو را به این مرد بزرگوار و أشار بیده إلی الحسین، تا زنده ای دست از یاریش برندار، حبیب بهش

ص: 130

---

1- مقتل ابی مخنف ( حاشیه حسن غفاری ): 144 ( حاشیه ).

گفت: خاطرت جمع باشد تا زنده ام کسی نمی تواند کوچکتر آسیبی به این وجود مقدس برساند. (1)

### عابِس بن شیبِ شاکری

از جمله جان نثاران سیدالشهداء یکی عابِس بن شیبِ شاکری است. از شجاعان معروف و دلیران مشهور بود، جوان هم بود، خودش با غلامش شوزب، خدمت ابا عبدالله آمد، برابر حضرت ایستاد، دست ها به سینه

### عابِس خدمت حضرت برای اجازه گرفتن

گرفت، با کمال ادب عرض کرد: جانم به قربانت آقا، پدر و مادرم فدای شما باد، اگر یک وسیله ای بود غیر از کشته شدن که من آنرا انجام بدهم برای حفظ و حمایت شما، می کردم، چه کنم؟ اگر بالاتر از کشتن بود حاضر بودم، چه کنم؟ راهی دیگر ندارم، در شرق و غرب عالم کسی نیست که نزد من از شما محبوبتر باشد به! به! چه احترامی! آمده ام اجازه بگیرم به میدان بروم، حضرت اجازه اش داد به میدان برود.

### عابِس در میدان

وقتی مقابل لشکر دشمن آمد، صدا زد اَلَا رَجُلٌ، اَلَا رَجُلٌ؟ یک مردی هست به میدان جنگ من حاضر بشود؟

### ترس لشکریان از عابِس به جهت شجاعتش

گذشته از آنکه لشکر او را می شناختند و می ترسیدند، ربیع بن تمیم که در لشکر ابن سعد بود و کاملاً او را می شناخت صدا زد به لشکر: هذا اَسَدُ الاسود هذا ابن شیبِ این شیر شیران است این پسر شیبِ است هر کس با او جنگ کند بی شک کشته می شود. وقتی لشکر این را شنیدند کنار کشیدند عابِس دو مرتبه صدا زد: اَلَا رَجُلٌ؟ اَلَا رَجُلٌ؟ پس یک مردی در اینهمه لشکر پیدا نمی شود بیاید با من جنگ بکند؟ یک مردی نیست؟

ص: 131

## لشکر عابس را سنگ باران می کنند

خیلی به ابن سعد برخورد، در غضب شد صدا زد به لشکر: مادران عزای شما را بگیرند او را سنگ باران کنید، یک مرتبه بنا کردند سنگ انداختن، آن ناجنسهایی بی حیا، وقتی عابس این بی غیرتی و بی شرمی را از اینها دید، کلاهخود از سر گرفت بر زمین انداخت، زره از تن بدر کرد لخت شد، کسی گفت: عابس چه می کنی؟ باران سنگ است، تویی میدان جنگ است فرمود:

که دیده تو کور است

رُخسار حسین در حضور است

تا هست نظر بسوی یارم

از سنگ و تیر چه باک دارم

## نهایم لشکر و شهادت عابس

« از سنگ و چوب چه باک دارم»، آنگاه ربیع بن تمیم گفت: قسم به خدا دیدم عابس خود را به قلب لشکر زد، کسی که برایش نمی آمد، ترسیدند، خود را به لشکر زد، به هر طرف رو می کرد جمع کثیری را به جهنم می فرستاد تا به علت کثرت عدد و هجوم و ازدحام دشمن چیره شدند، او را از پای در آوردند سر از بدنش جدا کردند، هر کس ادعا می کرد من عابس را کشتم، ابن سعد گفت: ساکت باشید عابس را یک نفر نتوانسته است بکشد. (1)

## ابو ثمامه صیداوی

از جمله جان نثاران سیدالشهداء یکی ابو ثمامه صیداوی است رحمه الله علیه، در حمایت از امام مظلوم خیلی مجد بود خیلی ساعی بود.

## طلبیدن ابن سعد عروه بن قیس را

وقتی که ابن سعد ملعون وارد زمین کربلا شد عروه بن قیس را طلب کرد به او گفت: بیا برو نزد حسین به او بگو - از زبان خود ابن سعد - برای چه به این سرزمین آمده ای؟ این هم یک توهینی از آن ملعون بود، این عروه بدبخت از کسانی بود که برای حضرت نامه فرستاده بود خودش حضرت را

ص: 132

دعوت کرده بود امضاء کننده بود. خجالت می کشید گفت: ایها الامیر مرا معذور دار و این مأموریت را به دیگری واگذار کن. ابن سعد، به هر کس می گفت عذر می آورد بهمین جهت، چون این ملاعین اغلب نامه فرستاده بودند، حضرت را دعوت کرده بودند.

### اعلام آمادگی کثیر بن عبدالله به ابن سعد

یکدفعه از میانه، کثیر بن عبدالله شعبی ملعون که سگ بی حیایی بود بلند شد گفت: ایها الامیر! من می روم، من می روم پیغام را می رسانم، و اگر می خواهی گردن حسین را هم می زنم. ابن سعد گفت: نه، من کشتن حسین را از تو نخواستم، همیقدر برو به او بگو: برای چه به این سرزمین آمده ای؟

### گزارش ابو ثمامه به حضرت راجع به کثیر

کثیر ملعون برای رساندن پیغام رو به سراپرده حضرت رفت. اتفاقاً ابو ثمامه در خیمه حضرت ایستاده بود، دید که این ملعون خبیث رو به خیمه حضرت می آید، داخل خیمه شد عرض کرد: أصلحک الله یا ابا عبدالله اینک کثیر بن عبدالله شعبی که شریر خونریز و سگ بی حیایی است دارد خدمت شما می آید، این را گفت و بیرون آمد.

### گفتگوی ابو ثمامه با کثیر

ابو ثمامه آمد جلو کثیر ملعون را گرفت گفت: کجا می خواهی بروی؟ گفت: پیغامی از امیر دارم می خواهم به حسین برسانم، ابو ثمامه به او گفت: پیغامت را بگو من می رسانم جواب می آورم، گفت: نه! نه! نه! پیغامم را نمی گویم من، مسلح بود، ابو ثمامه به او گفت: پس اسلحه ات را از تن دور کن و اینجا بگذار، میرویم خدمت مولایم پیغامت را برسان، گفت: نه! نه! من اسلحه ام را از تن دور نمی کنم، ابو ثمامه به او گفت: پس من شمشیر تو را می گیرم قبضه شمشیرت را، با هم می رویم خدمت مولایم، تو پیغامت را



برسان، گفت، نه من راضی هم نمی شوم کسی دست به اسلحه ام بگذارد. ابو ثمامه به او گفت: من هم راضی نمی شوم تو با اسلحه نزد مولایم به روی من تو را می شناسم چه سفاک خونریز و سگ بی حیایی هستی از تو خاطر جمع نیستم قدری یکدیگر را بد گفتند آن ملعون مراجعت کرد. (1)

### خواهش ابو ثمامه از حضرت

آری همین ابو ثمامه صیداوی بود روز عاشورا وقت ظهر خدمت حضرت عرض می کند: نفسی لفسک الفداء یعنی آقا جانم بقرابت هؤلاء اقتربوا منک، این جماعت به تو نزدیک شدند یعنی نزدیک است بر تو غالب بشوند دوست داشتیم تا زنده ام بار دیگر نماز را به جماعت با شما به جا آورم، حضرت سر مبارک به جانب آسمان بلند کرد به ابو ثمامه فرمود: ذکرت الصلاة جعلک الله من المصلین، نماز را یاد کردی خدا تو را از نمازگزاران محسوب بدارد به! به! عجب دعائی، حضرت فرمود: نعم هذا أول وقتها، بله این اول وقت نماز ظهر است، مهلت بگیرد، از اشقیا مهلت خواستند، اشقیا مهلت نمی دادند.

### نماز ظهر حضرت با اصحاب

پس حضرت فرمود به زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی: «تَقَدَّمَا أَمَامِي رَحِمَكُمَا اللَّهُ حَتَّى أُصَلِّيَ الظُّهْرَ» (2) شما بیاید پیش روی من بایستید برای دفع دشمن تا من نماز ظهر را بجا آورم خدا شما را رحمت کند، عرض کردند: سمعاً و طاعةً و حُبّاً و کرامه.

ص: 134

1- ارشاد: 2/84 ؛ بحار: 44/384.

2- تسلیه المجالس: 2/291 ؛ بحار: 45/21.

پیاده شدند از خاک کربلا تیمم کردند، آب که نبود. (1)

جلو حضرت ایستادند، اصحاب آمدند عقب حضرت صف کشیدند حضرت نماز ظهر را به طریق نماز خوف انجام می داد، اما از طرف دشمن هی تیر می آمد شمشیر می آمد نیزه می آمد، هر تیر یا نیزه ای که می آمد سعید و زهیر به سینه و صورت می خریدند.

نمی گفتند تیر جان ستان است

همی گفتند کاین آرام جان است

گر نماز آن بود کان مظلوم کرد

دیگران را زآن عمل محروم کرد

هنوز نماز تمام نشده بود سعید سعادت مند بر زمین افتاد، شیعیان سیزده چوبه تیر بر سینه سعید دیدند غیر از زخم نیزه و شمشیر. (2)

نماز که تمام شد زهیر هم بر زمین افتاد هر دو مثل مرغ سربریده میان خاک و خون دست و پا می زدند:

### هلال بن نافع

کلام را به ذکر هلال بن نافع ختم کنیم، خاتمه اش بدیم، از جمله جان نثاران حضرت یکی هلال بن نافع بجلی است رحمه الله علیه.

### جدیت هلال در حمایت از امام علیه السلام

در حمایت از امام مظلوم جدی به کمال داشت - خسته نشوید ایام، ایام عزاداریست - در حمایت از امام مظلوم جدی به کمال داشت.

شیخ مفید علیه الرحمه نوشته است:

### حضرت در تاریک شب بیرون از خیمه ها

شب حضرت از خیمه ها بیرون آمد، خود حضرت، حالا یا شب نهم بوده یا شب عاشورا بوده، هلال ملتفت شد که حضرت تنها از خیمه اش بیرون

ص: 135

1- تسلیه المجالس: 2/291؛ بحار: 45/21.

2- تسلیه المجالس: 2/291؛ بحار: 45/21.

آمده، فوراً برخاست مسلح شد اسلحه جنگ پوشید عقب حضرت آمد، حضرت قدری از خیمه ها دور شده بود، سرعت کرد تا خود را به حضرت رسانید، دید که حضرت پستی ها و بلندی ها را وارسی می کند سپس حضرت به پشت سر خود برگشت، مرا دید فرمود کیستی؟ هلالی؟ عرض کردم: بله قربانت شوم، بیرون آمدن شما به تنهایی در شب، آن هم که لشکر دشمن اون طرف. فرمود: هلال آمده ام پستی و بلندی زمین را بنگرم نبادا دشمنی در جایی مخفی شود یکدفعه به خیمه ها هجوم بیاورد، حضرت دست هلال را گرفت قدری دورتر رفتند، گردشی کردند تا رسیدند میانه یک دره ای، پائین بود، حضرت به هلال فرمود: هلال می بینی این دره را، شب است تاریک است، اینجا هم راه باز است کسی تو را نمی بیند آیا قبول نمی کنی از اینجا فرار کنی خود را به مأمونی برسانی و جانی به سلامت ببری؟ وقتی حضرت این را فرمود هلال خودش را سر پاهای حضرت انداخت بنا کرد پاهای حضرت را بوسیدن، عرض کرد مادر هلال عزای هلال را بگیرد اگر چنین کاری کند، آقا، شمشیری به هزار خریده ام و اسبی به هزار، تا اسب حرکت می کند تا شمشیر کار می کند من دست از یاری تو برنمیدارم. به طرف خیمه ها برگشتند در حالتیکه دست هلال در دست حضرت بود هلال گوید:

طرف خیمه خواهرش زینب رسیدم، دیدم حضرت دست مرا گذاشت متوجه خیمه خواهرش شد من به تصور اینکه می رود و زود برمی گردد کناری به انتظارش ایستادم، دیدم نزدیک خیمه رسید، علیا مخدره زینب

ملتفت شد برادر می آید، برخاست فرش پهن کرد و متکا گذاشت برادر را استقبال کرد به استقبال برادر بیرون آمد هر دو با هم وارد خیمه شدند آقا نشست تکیه به متکا داد.

هلال گوید: ملتفت شدم دیدم خواهر و برادر آهسته آهسته با هم سخن می گفتند و من کلمات ایشان را نمی شنیدم اما یکدفعه دیدم ناله زینب بلند شد، گفت: برادر من کی می توانم قبر تو را ببینم؟ من کی میتوانم جوانان بنی هاشم را کشته و به خون آغشته به بینم؟ بعد از آن علیا مخدره زینب گفت: برادر! اصحاب خود را امتحان کرده ای؟ می ترسم هنگام جنگ دست از یاری تو بکشند، وقتی این را گفت حضرت گریه کرد و فرمود: ایشان را امتحان کرده ام، نیستند مگر دلیران و شجاعانی که اشتیاقشان به مرگ بیش از اشتیاق کودک شیر خواره به شیر مادرش می باشد.

### **تقاضای هلال از حبیب جهت خاطر جمع نمودن اهلیت**

هلال گفت: وقتی من این را شنیدم گریه کردم گفتم: ای وای دختران زهرا از ما خاطر جمع نیستند، بسوی خیمه حبیب بن مظاهر آمد، صدا زد حبیب چه نشسته ای؟ دختران فاطمه زهرا از ما خاطر جمع نیستند برخیز اینها را خاطر جمعشان کن (1)

### **ای اصحاب باوفا! عصر عاشورا کجا بودید**

یا اصحاب الحمیه، ای جان نثاران حسین، جانهای عالم و عالمیان بقریان شما، کجا بودید عصر عاشورا که مولای شما بی کس و غریب، دیگر نه یاری، نه یاور، هی صدا می زد هل من ناصر، هل من معین، هل من معیث، هل من ذاب.

ص: 137

من چنین بی کس نبودم کاندترین وادی رسیدم

بی کسم کردید ای سنگین دلان رحمی به حالم

یاوری برایش نبود.

آمد کنار مصرع شهداء، از بی کسی صدا زد شهداء را، صدا زد بدنهای پاره پاره را، گفت: یا مسلم بن عقیل، یا هانی بن عروه، یا حبیب بن مظاهر، یا ابطال الصفا و یا فرسان الهیجاء، چرا شما را می خوانم جوابم نمی دهید؟ به یاری می طلبم اجابتم نمی کنید؟ اگر بخواب رفته اید امیدوارم بیدار شوید، قوموا عن نومتکم ایها الکرام وادفعوا عن حرم الرسول الطغاه اللئام. (1)

کجا رفتند آن رعنا جوانان

کجا رفتند آن پاکیزه جانان

سرور سینه ام اکبر کجا رفت؟

لا- حول ولا- قوه إلا بالله العلی العظیم اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لمن وجب حقه علينا، أمن یجیب المضطر إذا دعاه و یکشف السوء، عواقب امور ما را ختم به خیر بفرما یا الله، ما را از شیعیان و عزاداران و زائران سید الشهداء محسوب بدار، اللهم ارزقنا زیاره الحسین و شفاعه الحسین بالنبی محمد و آله.

ص: 138

نحمدك اللهم يا من لا يصفه نعت الواصفين كَلَّت الألسن عن غايه صفته و أنحصرت العقول عن كنه معرفته و عنت الوجوه لخشيته و انقاد كلّ عظيم لعظمته و الصلاه و السلام على أشرف أنبيائه و سيّد رسله سيّدنا و نبينا و حبيب قلوبنا و طبيب نفوسنا أبي القاسم محمد - صلوات - رحمه للعالمين و على آله الطيبين الطاهرين سيّما الإمام المظلوم و الغريب المسموم ريحانه رسول الثقلين غريب العراقيين دامى الوريدين باكى العينين المقتول بين النهرين مولانا و مولى الكونين أبى عبدالله الحسين أرواحنا و أرواح العالمين له الفداء مولاي ما خاب و الله من تمسك بك و أمن من لجأ اليك يا غريب يا مظلوم.

### اي كميل! اين دلهاظرند

و بعد فمن كلام لمولانا أميرالمؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام: يا كميل إن هذه القلوب اوغيه فخيرها أوعاها.(1)

ص: 139

---

1- أمالى شيخ مفيد رحمه الله، 247//م/29/ح 3؛ بحارالانوار، 189/1/ح 6. نهج البلاغه (فيض الاسلام): حكمت 139؛ (دشتى): حكمت 147.

حضرت امیر صلوات الله علیه شبی بعد از نماز مغرب و عشا دست کمیل بن زیاد نخعی را گرفته به صحرا رفتند، حضرت او را بیرون شهر برد. بعد می فرماید: یا کمیل انّ هذه القلوب اوعیه، ای کمیل این دلها ظرفند فخرها اوعاها، بهترین آنها دلی است که ظرفیتش بیشتر است، ظرف خالی نمی ماند کوزه، غیر کوزه، آنوقت که شما خیال می کنید خالی است باز هم پُر است، پُر است از هوا، بعد وقتی چیزی در آن ریختند بهمان میزان از هوا خالی می شود نصفش را پُر کردند نصفش از هوا خالی می شود اگر پُرش کردند همه اش از هوا خالی می شود. پس این دلها ظرفند و باید از چیزهایی که خدا دوست می دارد پُرش کرد، فکر آزار مردم نباشد، فکر گناه نباشد، فکر اذیت مردم نباشد و بهترین آنها دلی است که ظرفیتش بیشتر است.

و می فرماید: ای کمیل در اینجا علوم نهانی بی پایانی و اسرار بی منتهایی، علوم سرشاری در اینجا هست و اشاره کرد به سینه مبارکش « یا کمیل ان هیئنا لعلماً جمماً » کسی می باید که لیاقت و تحمل آن را داشته باشد که این علوم بر او ظاهر شوند.

### **مردم سه دسته اند علمای ربّانی و فراگیرندگان علم**

آن وقت می فرماید: « یا کمیل الناس ثلاثة فعالم ربّانی و متعلّم علی سبیل نجاه و همج رعاع » ای کمیل مردم سه دسته هستند؛ یک دسته علمای ربّانی هستند. عالم ربّانی یعنی عالم خداشناس و پرهیزکار و یک دسته متعلّم یعنی طلب کنندگان علم که راه نجات خویش گرفتند.

که ملانکه بالهای خود را برای طلبه فرو می گذارند. (1)

کسی که برود مسائش را به پرسد او هم متعلم است، جزء دسته دوم است مسائش را به پرسد که عمل کند، در روایتی فرموده: و محبٌ لأهل العلم (2) آنها که اهل علم را دوست می دارند، چون اینهم یک مرحله ای است که خیلی هم آسان نیست.

### افراد بی اراده

«وهمج رعاع» دسته سوم همج رعاعند، همج رعاع پشه های ریزی هستند که بر سر چیز کثیفی می نشینند و هیچ اختیاری از خود ندارند، لذا حضرت به همج رعاع تشبیه کرد، چون آنها حرکت و سکونشان بسته به نسیم باد است هر طرف آمد آنها را به آن جانب حرکت می دهد «اتباع کل ناعق» آن مردمی که حال آن پشه ها را دارند پیرو هر صدایی هستند هر صدایی از هر طرف بلند شد دنبالش می روند «لم یستضیئوا بنور العلم» از نور علم استفاده نکردند «و لم یلجئوا إلى رکن وثیق» هر چه بهشان گفتند مطیعند. هر که هر چه بهشان گفت پیروی می کنند، هیچ اراده ای از خود ندارند مثل همان پشه های ریز، همان همج رعاع، هیچ اراده ای از خود ندارند که ببینند اینکار خوب است. خوب نیست، نه، از هر جانب صدایی بلند شد دنبالش هستند، بی فکر، هیچ نظری و رأیی و اراده ای به هیچ وجه من الوجوه از خودشان ندارند. گفتند بیا کسروی باش، کسروی می شود،

ص: 141

---

1- کافی: 1/34 ح 1 ؛ بحار: 1/164 ح 2.

2- اغد عالماً أو متعلماً أو مستمعاً أو محباً لهم ولا تکن الخامس فتهلک (ارشاد القلوب دیلمی: 1/166 ؛ بحار: 1/195 ح 13).



بهائی باش، بهایی می شود(1)، چیز دیگری بهش گفتند قبول می کند پس هیچ اراده ای از خود ندارد که ببیند راه حق چیست، در صدد تفحص و تحقیق برآید که راه حق را پیدا بکند، خیر. بهش گفتند اینجور، اینجور، بهش گفتند: آنطور، آنطور « لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجئوا إلی رکن وثیق».

### علم بهتر از مال است

«یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسک و أنت تحرس المال» می فرماید: ای کمیل علم بهتر از مال است، چرا؟ چون علم صاحب خود را حراست می کند هم در دنیا، هم برای دنیا و هم برای آخرت. اما تو باید مال را حفظ کنی تو باید حراستش بکنی «و أنت تحرس المال، هلک خزائن الأموال و العلماء باقون ما بقی الدهر» خازنین اموال هلاک شدند، از بین رفتند، بلکه گاه آخرت خود را از دست دادند به خاطر مالشان مثل قارون و یا امثال قارون «و العلماء باقون ما بقی الدهر» اما علما باقی هستند، هلاک نمی شوند تا دامنه قیامت «اجسادهم مفقوده و آثارهم فی القلوب موجوده»(2)، اگر ابدانشان نیست، بدنهایشان، اما آثارشان نمرده اند، آثار ایشان باقی است، شیخ طوسی رحمه الله هزار سال پیش بود اما اسم شریفش زبانزد بزرگان، از کتابهایش استفاده می کنند، شیخ مفید همین طور، چه بسا مسائل و احکام که به علماء متقدمین برمی گردد.

ص: 142

---

1- این مثالها با توجه به زمان، مناسب بوده اند و البته در این زمان موضوعیت ندارند.

2- نهج البلاغه (فیض الاسلام): 1154، حکمت 139.

نقم بعلم و لا نبغى له بدلا

الناس موتى و أهل العلم احياء(1)

مردم همه مرده اند، اهل علم، به به حضرت امیر صلوات الله علیه علم را تشبیه می کند به حیات، علماء زنده اند، علم حیات است.

نقم بعلم و لا نبغى له بدلا

الناس موتى و أهل العلم احياء(2)

### دنيا سراى زحمت است و بهشت سراى آسایش

« أيتها الناس جهان جای تن آسایی نیست » یعنی ای مردم! دنیا جای آسایش نیست، آسایش در بهشت.

« إني وضعت الراحة في الجنة » خداوند، در حدیث قدسی می فرماید: من راحت را در بهشت قرار دادم مردم در دنیا دنبالش می روند « و متی یجدونها » (3) کی به آن می رسند؟ راحت در بهشت، دنیایی که به انواع و اقسام آلام و اسقام و همّ و غمّ و حوادث و حزن و اندوه و سختی و ناراحتی آمیخته است.

أیها الناس جهان جای تن آسایی نیست

مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست

سعدی شیرازی خوب شعری گفته است، مرد دانا هم مبتدل نیست یعنی فراوان نیست، خیلی عزیز الوجود است ارزان نیست مثل یاقوت اصل.

داروی تربیت از پیر طریقت بستان

کادمی را بدتر از علت نادانی نیست

ص: 143

---

1- قیام ما خانواده به علم میباید و بدلی برای آن نمی جوئیم، مردمان همه مردگانند و اهل علم و دانش زنده می باشند.

2- روضه المتقین: 13/20 ؛ دیوان منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.

3- عوالی اللآلی: 4/62 ؛ جامع الاخبار: 184.

هیچ ناخوشی بدتر از جهل و نادانی نیست، جهل، جهل و نادانی در پرتگاه پرتش می کند.

خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر

حیوان را خبر از عالم انسانی نیست

خفتگان چه اطلاعی دارند از آن شوقی که مرغ سحر توی باغ، چه کیفی دارد، چه لذتی دارد.

عابد و زاهد و صوفی همه طفلان رهند

مرد اگر هست به جز عالم ربّانی نیست

عالم ربّانی، عالم خداشناس.

### نیابت مجتهد از حضرت ولی عصر علیه السلام

در زمان غیبت، علماء، هر مجتهدی از وجود مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام نیابت دارد، البته برای تقلید، مجتهد، باید اعلم باشد مجتهد اعلم جامع الشرائط، یعنی تقلید نمی تواند بکند مگر مجتهد اعلم را، و از غیر اعلم تقلید نمی تواند بکند، اما هر مجتهدی از حضرت ولی عصر علیه السلام نیابت دارد و می تواند در اموال غیب و قُصْر و ... دخالت بکند و ولایتی دارد این نیابت عامه ای است که حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه در زمان غیبت به علماء داده است، ولایت فقیه، این را نائب عام می گویند، یعنی امام زمان علیه السلام شخص معین و بخصوصی معین نکرده است که بفرماید این نائب من است.

نه، بطور عام « من کان من الفقهاء »<sup>(1)</sup> هر کس مجتهد جامع الشرائط است آن نیابت دارد، هر که به این مرحله رسید، به این مقام رسید او از جانب وجود اقدس ولی عصر علیه السلام نیابت دارد، این را نائب عام می گویند. یک قسم

ص: 144

1- تفسیر منسوب امام حسن عسکری علیه السلام: 300/ح 143 ؛ بحار: 2/88/ح 12.

دیگر نایب خاص هست، نایب خاص آن است که امام علیه السلام، هر کدام از امامان، کسی را معین می کند بالخصوص و در شهری می فرستد، که در بعض موارد نایب خاص از نایب عام افضل است.

### مسلم بن عقیل نایب خاص

از جمله توّاب خاص یکی سید جلیل و عالم نبیل مسلم بن عقیل است صلوات الله و سلامه علیه که از طرف حضرت سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه نیابت خاصه داشته است، خیلی دارای مقام بوده، خیلی دارای مقام شامخ بوده است.

### مقامات حضرت مسلم

حضرت امیر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله سؤال کرد: یا رسول الله برادرم عقیل را دوست می داری؟ فرمودش: « أحبّه حیین » او را دوست دارم به دو دوست داشتی، یکی از جهت خودش، و یکی هم به سبب انتسابش به ابی طالب، و دیگر اینکه فرزند عقیل در راه محبت به فرزند تو شهید می شود ملائکه بر او درود می فرستند و چشمان مؤمنین بر مصیبتش اشک می ریزند. این را فرمود و خودش - رسول خدا صلی الله علیه وآله - بنا کرد به گریه کردن، اینقدر گریه کرد تا اشک چشمش بر سینه مبارکش رسید، (1) الله اکبر، رسول خدا گریه بر مسلم بن عقیل را از علائم ایمان قرار داده است، هیچ وقت ایمان خود را امتحان کرده اید؟ - بیایید امشب، به به، در خانه خدا، به به الحمد لله موفق شدید، کاش آنهایی که نیامده اند موفق می شدند - و تبکی علیه عیون المؤمنین، چه مقامی دارد، مصیبتش هم خیلی سنگین است موجب حرقت قلب است.

ص: 145

---

1- امالی صدوق: 128/م 27/ح 3؛ بحار: 44/287/ح 27.

## معرفی حضرت مسلم توسط سیدالشهداء علیه السلام

و هم دلالت می کند بر علو مقامش اینکه خود حضرت سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه در نامه ای که نوشتند و به حضرت مسلم دادند که همراهش در کوفه برود، به بزرگان کوفه نوشتند «أنا باعث إلیکم أخی و ابن عمی و ثقتی من أهل بیتی» (1) من فرستادم بسوی شما برادرم را و پسر عمم را که ثقه من است معتمد من است از اهل بیت من است مسلم بن عقیل است، خیلی مصیبتش سنگین است، اصحاب سیدالشهداء در کربلا خدمت ابا عبدالله بودند همه دورش جمع بودند، همه نگاه به یکدیگر می کردند مسلم بن عقیل خودش تنها، در شهر غربت، آنهم گرفتار ذلت بعد از عزت، ببینید کسی که اول یک چنین عزتی، بعد دچار همچین ذلتی، چندین هزار با او بیعت کنند یکدفعه می بیند هیچکس نیست. و هم دلالت می کند بر عظمت مقامش اینکه حضرت سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه از بین همه بنی هاشم حضرت مسلم را سرافراز فرمود و او را برای اینکار انتخاب کرد و نیابت خاصه را به او واگذار کرد، به به، حالا تفصیل این اجمال بقدری که وقت اجازه می دهد و طول نمی کشد مطلب خیلی مفصل است.

## دعوت کوفیان امام حسین علیه السلام را

وقتی کوفیان دوازده هزار نامه برای حضرت سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه در مکه (2) فرستادند هانی و سعید بن عبدالله آخر کسانی بودند که نامه آوردند، حضرت طلید پسر عمش مسلم بن عقیل را، چون وقتی می خواستند حضرت را در مدینه شهید کنند و از مدینه بمکه فرار نمود.

ص: 146

1- مناقب آل ابی طالب علیه السلام: 4/90؛ بحار: 44/334.

2- اللهوف علی قتل الطفوف: 35.

حضرت مسلم در خدمتش بود، همه بنی هاشم بودند، حضرت مطلب را به مسلم فرمود، قضیه اینطور است حالا نامه به تو میدهم تو از طرف من در کوفه مأموریت داری و نیابت داری، اگر دیدی که اینها که نامه نوشته اند راست می گویند، آرائشان یکی است، متحدند، اتحاد دارند، سر حرفشان باقی اند راست می گویند مورد اطمینانند به من بنویس، نامه ای برایم بفرست تا خودم حرکت بکنم اگر دیدی نه، عقلاءشان، بزرگانشان، آراءشان متفرق است، اختلاف دارند هم که هیچ، اطلاع بده . نامه را حضرت نوشتند دادند به حضرت مسلم، حضرت مسلم امام علیه السلام را وداع کرد، از مکه حرکت کرد که به مدینه بیاید و برای کوفه برود. (1)

### حرکت مسلم

وقتی از شهر خارج شد، کمی بیشتر از شهر دور نشده بود یک دفعه دید که صیادی در دنبال آهوئی می دود که آهورا بگیرد، چطور شد فوراً به آهورسید وقتی آهورا گرفت بی محابا سر آهورا از بدنش جدا کرد، وقتی دید این جلوییش آمد این را به فال بد گرفت، برگشت، خدمت حضرت آمد، قضیه را خدمت حضرت عرض کرد، حضرت فرمودش: حالا اگر تو از رفتن تأمل داری، باش تا این مأموریت را به کس دیگری بدهم، عرض کرد: یابن رسول الله من هر چه می فرمایید حاضرم، انجام می دهم، اطاعت شما را فرض می دانم و فرض است، اما خواستم تا یکبار دیگر جمال شما را زیارت کنم که می دانم بعد از این دیگر شما را نمی بینم، هر دوشان گریه کردند گریه

ص: 147

سختی، وداع کردند و حضرت مسلم خداحافظی کرد مرخص شد. (1)

## مردن راهنماها از تشنگی

به مدینه آمد، دو نفر دلیل و راهنما هم همراه خود برداشت، هوا گرم بود، تصادفاً اتفاق شد آن دو نفر راهنما، راه را گم کردند، هر دو از تشنگی مردند، خود حضرت مسلم بزحمت تمام خود را به آبادی که « مضیق » نام داشت رسانید، از آنجا به حضرت نامه ای نوشت، وظیفه دارد که هر چه می بیند به حضرت خبر بدهد، قضیه را نوشت، حضرت نوشتند: یابن عمّ تطیر مکن، راه خود را بگیر و برو.

## ورود حضرت مسلم به کوفه

جواب که رسید حضرت مسلم فرمود: من بر جان خود نمی ترسیدم، فوراً اسب طلبید سوار شد و در اسرع زمانی وارد کوفه گردید بدو ورودش در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی رفت (2) از آنجا به خانه هانی بن عروه منتقل شد (3) مختار در میان عشایر رفت که یاور فراهم کند.

آن وقت حکومت کوفه از طرف یزید در دست شخصی بنام نعمان بن بشیر بود. (4)

## بیعت کوفیان با مسلم

مردم از ورود حضرت مسلم که مطلع شدند دسته دسته، فوج فوج می آمدند با حضرت بیعت می کردند وقتی مسلم نامه حضرت را برایشان خواند و باینها نشان داد فریاد و اشوقاه بلند کردند، کی برسد آن ساعتی که این چشمهای ما به دیدار مولای ما روشن گردد، هیجده هزار نفر با او بیعت

ص: 148

1- روضه الشهداء: 214.

2- ارشاد: 2/39؛ بحار: 44/335.

3- ارشاد: 2/45؛ بحار: 44/341.

4- ارشاد: 2/41؛ بحار: 44/336.

کردند(1) و برروایتی هشتاد هزار نفر.(2)

به نعمان بن بشیر گفتند: زودا که مردم کوفه بر تو بشورند، تو اگر جان به سلامت ببری خیلی کار است، چرا که مردم همه با حضرت مسلم فرستاده حسین بن علی بیعت کردند.

### اعتراض هوا خواهان یزید به استاندار

رفت بالای منبر و قدری گفت: مردم نکنید، اختلاف نیندازید. هواخواهان یزید باو گفتند: اینطور می خواهی انتظامات شهر را برای امیر الفاسقین یزید حفظ بکنی؟ کوفه شهری مهم است.

### نامه منافقین به یزید

بعضی منافقین به یزید نوشتند اگر کوفه را می خواهی این راهش نیست، مسلم بن عقیل از جانب حسین بن علی آمده، تمام مردم با او بیعت کردند، این حکومت تو در کوفه - نعمان بن بشیر - آدم بی عرضه ای است یا وانمود می کند که من ضعیفم، حکومتی بفرست که بتواند اداره بکند. از جمله نویسندگان هم عمر سعد ملعون بود(3) ای ملعون خبیث.

### عبیدالله بن زیاد استاندار می شود

نامه هم به یزید رسید و یزید هم با سرجون مشورت کرد و فرمان کوفه را بنام عبیدالله بن زیاد نوشت که آن وقت در بصره بود، به او نوشت که از طرف من مأموری، تو استاندار کوفه هستی، به سرعت به کوفه برو و مسلم عقیل را که از طرف حسین بن علی به کوفه آمده یا بیرون کن یا او را به قتل برسان و سرش را برای من بفرست.

ص: 149

---

1- ارشاد: 2/41؛ بحار: 44/336.

2- مقتل ابی مخنف: 29.

3- ارشاد: 2/42؛ بحار: 44/336.



## ابن زیاد از بصره به کوفه آمد

ابن زیاد هم حالا حکومت بصره و کوفه هر دو در تحت اختیارش هستند خیلی شاد شد و حرکت کرد بطرف کوفه آمد، برادرش عثمان بن زیاد را بجای خودش در بصره قرار داد. البته بزرگان شیعیان بصره را آن ملعون خودش گرفت، و آنان را زندانی کرد، آن روزی که به طرف کوفه حرکت کرد آخر روز کنار کوفه رسید.

## ابن زیاد شب وارد کوفه شد

لشکری نداشت قدرتی نداشت، فکر کرد اگر اینطوری وارد کوفه شد تکه پاره اش می کنند ولی این ملعون بیرون کوفه ماند، شب شد (1) برخاست آمد کمانی به دوشش، شمشیری حمایل خود کرد (2) و لباسی مثل لباس حضرت سیدالشهداء پوشید (3) و عمامه سیاهی هم بر سر خود بست و نقابی هم بر صورت نحس خود انداخت (4) حالا سوار شد با دو سه نفری که ملازمش بودند حرکت کرد، آمد وارد کوفه شد.

## تصور کوفیان از ورود حسین بن علی علیهما السلام

زنی بالای بام هلهله کرد، خیال کرد که حسین بن علی آمده است گفت: آقا تشریف آورد. (5)

یکدفعه توی شهر مشهور شد که حسین بن علی وارد شده، آقا وارد شده است، مردم از این کوچه و آن کوچه، از این سر و آن سر، هی می دویدند، ازدحام کردند، سوار هم بود، می آمدند هی سلام می کردند و خلاصه دستش

ص: 150

---

1- بحار: 44/336 ؛ ارشاد: 2/42.

2- روضه الشهداء: 217.

3- مقتل ابی مخنف.

4- بحار: 44/340 ؛ وقعه الطف: 109 ؛ ارشاد: 2/43 .

5- مثير الأحزان: 30 ؛ بحار: 44/340.

را می بوسیدند، آقا ما تا کی انتظار بکشیم، به به، عجب ساعتی است یابن رسول الله، این ملعون از ترس خود غیر از جواب سلام چیزی نمی گفت، اما می دید مردم به حضرت سیدالشهداء اظهار ارادت می کنند، می خواست از غیظ و خشم و غصه به ترکد. (1)

### ابن زیاد بر درب دارالاماره

تا آمد رسید در دارالاماره که نعمان بن بشیر داخل آن بود همه که خیال کرده بودند که حسین بن علی است نعمان هم اینطور شنید اینطور هم شایع بود مردم درب دارالاماره را زدند و به نعمان گفتند: بیا در را به روی مولای ما باز کن، این بود که نعمان بن بشیر آمد پشت بام، بالای سر درب دارالاماره گفت: یابن رسول الله خواهش می کنم بروید جای دیگر منزل بگزینید این دارالاماره را به من سپرده اند من به اختیار به تو نمی دهم جای دیگر برو منزل کن، ابن زیاد ملعون سرش را بلند کرد گفت: بیا پایین در را باز کن مملکت آبادی را خراب کردی، آوازش را تشخیص داد که این صدای عبیدالله بن زیاد است. فوراً پایین آمد در را باز کرد، آن دو سه نفری که با ابن زیاد بودند به مردم نهیب دادند، گفتند: دور شوید عبیدالله بن زیاد است حسین بن علی نیست. (2) رفت داخل دارالاماره در را محکم بستند.

ابن زیاد ملعون حالا می خواهد ببیند که مسلم بن عقیل در کجاست یکدفعه نمی شود، کم کم پیدایش بکند کم کم می خواهد ببیند کجاست کوفه هم شهری به چه بزرگی، کوفه الجند بوده، قشون خیز بوده همیشه قشون

ص: 151

1- ارشاد: 2/43؛ بحار: 44/340؛ روضه الشهداء: 217.

2- ارشاد: 2/43؛ بحار % 44/341؛ روضه الشهداء: 217.

و لشکر جنگی از کوفه بلند می شد.

### آمدن ابن زیاد به مسجد

فردا به مسجد آمد، مردم را جمع کرد گفت: مردم من فرستاده حکومت یزیدم به من گفته که جوایز شما را زیاد کنم، شما را متمول کنم شما را غنی و پولدار کنم بشرط اینکه با او از در مخالفت بیرون نیایید قدری از این کلمات گفت و اگر از در مخالفت با خلیفه آمدید، همگان حکمشان اعدام است و زنهایشان اسیر می شوند. (1)

بعد آمد پایین، ایستاد سر پله، بعنوان اینکه این کلمه یادم رفته، گفت: این گفتار مرا به این هاشمی برسانید که از غضب من به ترسد (2)، حالا می خواهد بفهمد مسلم در کجاست، چقدر با او بیعت کرده اند، کارش چیست؟

### مأموریت معقل

ابن زیاد غلامی داشت که معقل نامش بود و این ملعون در خباثت و حيله بازی و روباه بازی و در شیطنت یک چیز عجیب و غریبی بود. سه هزار درهم به او داد گفت: برو از این در، از آن در، در این طرف، آن طرف، تفتیش بکن تا دست بیاوری منزل مسلم بن عقیل کجاست، این ملعون هم آمد و از این سر به آن سر، از این مجمع به آن مجمع، هر کجا چند نفر جمع بودند حرف می زدند نزدیک می رفت، گوش می داد، از این مسجد به آن مسجد.

### مسلم بن عوسجه و معقل

تا اینکه این ملعون از راه حيله و شیطنت از مسلم بن عوسجه که در مسجد سر سجاده نماز می خواند فهمید که مسلم بن عقیل خانه هانی بن عروه است. چون برای مسلم بن عوسجه قسم خورد و هی گریه می کرد که

ص: 152

1- ارشاد: 2/44 ؛ بحار: 44/341.

2- مشیر الأحران: 30 ؛ بحار: 44/340.

من شیعه هستم می خواهم بروم بیعت کنم، مسلم بن عقیل کجاست؟ اینقدر قسم خورد و گریه کرد تا مسلم بن عوسجه اعتقاد کرد و الا اول نهییش داده بود. او را به خانه هانی بن عمره آورد، در ظاهر هم بیعت کرد و پولها را هم برای سلاح جنگ داد، و از آن به بعد دائماً به خانه هانی می آمد. (1)

### هانی مریض است

قبل از آنکه معین شود مسلم در خانه هانی است، هانی اتفاقاً مریض بود، به حضرت مسلم گفت: آقا من مریضم این ابن زیاد ملعون به عیادت من خواهد آمد - هانی از بزرگان کوفه بود صاحب طایفه بود رئیس طایفه مذحج بود - خبر هم می کند که می آید، وقتی که آمد، تو در گوشه خانه با شمشیر برهنه پنهان بشو، وقتی نشست من اشاره ای می کنم تو ناگاه بی محابا در آی و او را دو حصّه کن تا شرّ این ملعون کنده شود، حضرت مسلم گفت: ان شاء الله.

### پیغام گلایه هانی به ابن زیاد

هانی به نزد ابن زیاد فرستاد و گله کرد که من مریض هستم به عیادت نیامدی، گفت می آیم، امشب می آیم، خبر نداشتیم.

### عیادت ابن زیاد از هانی

حضرت مسلم را هم در مَخْدَع (2) پنهان کرد، و به حضرت مسلم گفت: علامت این است که عمامه از سر بر می دارم و به زمین می گذارم. ابن زیاد آمد نشست، از هانی احوالپرسی کرد، هانی هم قدری از مرض شکایت کرد.

سپس عمامه اش را از سرش بلند کرد و نزد خودش بر روی فرش گذاشت. هانی دید حضرت مسلم بیرون نیامد، دو مرتبه اینکار را کرد، سه مرتبه اینکار را کرد، دید حضرت مسلم بیرون نیامد بعد این شعر را خواند:

ص: 153

1- ارشاد: 2/45؛ بحار: 44/342.

2- المَخْدَع: خلوت خانه، حیات خلوت، گنجینه.

ما الانتظار بسلمی لا یحییها

حیوا و حیوا من محییها

هل شربه عذبه اسقی علی ظماء(1)

### بدگمانی ابن زیاد از هانی

کنایه است که چه انتظار داری چرا بیرون نمی آیی اگر نیامدی بعداً به آرزو نمی رسی، همچو مضامینی، هل شربه عذبه اسقی علی ظماء، بعد ابن زیاد ملعون گفت: هانی چه اش است شعر می خواند. گفتند: مرض باعث شده که زیاد حرف می زند، زیاد شعر می گوید. ابن زیاد ملعون برخاست و بیرون رفت.(2)

حضرت مسلم که بیرون آمد هانی عرض کرد: پس چرا آقا نیامدی؟ فرمودش به دو علت: یکی زنی بدامنم آویخت و گفت تو را بخدا قسم می دهم ابن زیاد را در خانه ما مکش ما را خانه خراب مکن و سخت گریه کرد،(3) دیگر آنکه فرمایش پیغمبر به یادم آمد که فرموده است هیچ مؤمنی، مسلمانی به ناگاه بر کسی نتازد و او را به قتل برساند.(4)

کسی هم نمی تواند حضرت مسلم را نعوذ بالله تخطئه بکند، نائب خاص امام است، بهتر صلاح را می داند.

### آگاهی ابن زیاد از حضور مسلم علیه السلام در خانه هانی

فی الجملة، ابن زیاد فهمید که حضرت مسلم در خانه هانی است، هانی را

ص: 154

1- مضمون و مقصود این اشعار اینست: انتظار به پایان رسید، دیگر وقت آن رسیده که از پناهگاه بیرون آئی و اقدام خود را که مانند رسانیدن جرعه آبی بآدم تشنه، بموقع است، انجام دهی.

2- مقتل ابن مخنف: 35؛ ناسخ: 2/62.

3- ناسخ التواریخ: 2/62.

4- بحار: 44/344؛ اعیان الشیعه: 36. عن النبی صلی الله علیه وآله: «إن الايمان قید الفتک فلا یفتک مؤمن». مقتل ابی مخنف: 36؛ ناسخ التواریخ: 2/6.

## ابن زیاد از نیامدن هانی پرسید

یک روز ابن زیاد گفت: چرا هانی به دیدن ما نیامده است؟ به او گفتند: هانی مریض است. گفت: شنیده ام خوب شده، می آید دم در خانه هم می نشیند. بعضی گفتند: ما می رویم او را می آوریم. از قضایا خبر نداشتند. آمدند هانی را بیرون آوردند، گفت: نه من پیش ابن زیاد نمی آیم، گفتند: بر تو که خوفی نیست، بر تو که ترسی نیست.

## ورود هانی بر ابن زیاد

هر طور بود - آنها بی خبر - هانی را سوار کردند به زور تا دم دارالاماره آوردند، آنجا مثل اینکه درینچه غیبی بر دلش باز شد، بر قلبش باز شد، هانی بسرعت برگشت، گفت: من نزد عبیدالله نمی آیم تا دم خانه اش رفت. دو مرتبه این جماعت آمدند و با اصرار و با خواهش، ترسی بر تو نیست، خوف نداشته باش، او را آوردند.

## برخورد ابن زیاد با هانی

هانی بر ابن زیاد وارد شد، هر وقت هانی می آمد ابن زیاد احترام می کرد، تعظیم می کرد و احترام می کرد چون رئیس طایفه بود، اما این دفعه وقتی هانی آمد و سلام کرد ابن زیاد جواب نداد، جواب سلامش را هم نداد. هانی گفت: ایها الامیر این سرگرانی برای چیست؟ گفت: هیچ حیاء نمی کنی مسلم بن عقیل را در خانه ات منزل می دهی و لشکر و یاور و اسلحه برای او فراهم و جمع آوری می کنی که با دولت مخالفت بکنی و خلیفه را براندازی.

## انکار هانی و آمدن معقل

هانی گفت: من؟ نه، من اینکارها را نکرده ام. ابن زیاد صدا زد: معقل کجایی بیا دروغ این پیرمرد را ظاهر کن، معقل ملعون آمد گفت: یا هانی آنعرفنی؟ هانی وقتی نگاه کرد دانست از طرف ابن زیاد جاسوس بوده است،

معقل گفت: هانی مرا می شناسی؟ گفت: بله تو را می شناسم عجب فاسق فاجری هستی. (1)

بعد همین معقل ملعون به دست محمد بن کثیر با یک ضربت به دو نیمه گردید. (2)

خیلی گفتگو و سر و صدا بین ابن زیاد و هانی واقع شد. اول هانی به ایها الامیر ، ایها الامیر ، هانی گفت: من او را نیاورده ام و دعوت نکرده ام، می روم او را مرخص می کنم. ابن زیاد گفت: هیئات تا مسلم را دست بسته تحویل من ندهی از اینجا مرخص نیستی.

### هانی: مسلم را تحویل نمی دهم

هانی سخت ابن زیاد را جواب داد و گفت: هرگز این کار را نکنم و فرستاده فرزند پیغمبر را دست دشمن نمی سپارم اگر چه پای اینکار جان بدهم.

### مجروح و زندانی شدن هانی

ابن زیاد ملعون عصائی که در دست داشت ، برداشت چنان بر سر و صورت هانی به زد که سر و صورت هانی را مجروح کرد، امر کرد او را به زندان انداختند. (3)

### خروج حضرت مسلم

حضرت مسلم شنید، امر کرد منادی ندا کرد، چهل هزار نفر (4) یاور برای حضرت مسلم جمع شد.

دارالاماره را محاصره کردند کار بر ابن زیاد سخت شد به ملاحظینی مثل

ص: 156

---

1- ارشاد: 1/4 ؛ بحار: 44/344.

2- روضه الشهداء: 223.

3- ارشاد: 2/48 ؛ بحار: 44/246.

4- مقتل مقرر: 151.

محمد بن اشعث و شیث ملعون و عده ای امر کرد، اینها را سر بام و داخل کوچه ها فرستاد گردش کنند و به مردم گفتند از کنار مسلم متفرق شوید والا لشکرهای یزید از شام می رسد دیگر امانی برای شما نخواهد بود، هر کس تا غروب آفتاب از کنار مسلم رد نشد جانش هدر است خونس هدر است مالش غارت می شود خانه اش خراب می شود، زن و بچه اش اسیر می شوند.

### حضرت مسلم شب در مسجد برای نماز

حضرت مسلم شب که نماز کرد در مسجد سی تن بیشتر با او نبودند(1) از آن هشتاد هزار نفر، بعد از نماز از سر سبّاه که بلند شد دید ده نفر بیشتر با او نیست(2) وقتی در مسجد رسید دو نفر بیشتر با او نبود، از مسجد که بیرون آمد هیچ کس با او نبود(3) به غلامش گفت: چه شد مردم این شهر را؟

ص: 157

---

1- ارشاد: 2/54.

2- مقاتل الطالبین: 104.

3- مقاتل الطالبین: 104.



غلامش گفت: آقا مردم دین خود را به دنیا فروختند آخرت خود را از دست دادند، بیعت حسین بن علی را شکستند در بیعت ابن زیاد داخل شدند.

### پراکنده شدن کوفیان

با این کلمات موحش ده ده و بیست و بیست از کنار حضرت مسلم متفرق می شدند. زنی می آمد دست شوهرش را می گرفت و می برد، (1) یکی دست برادرش را می گرفت و می برد، یکی می آمد دست پسرش را می گرفت می گفت: تو کی می توانی با سلطان وقت طرف شوی. (2)

اتفاقاً همان شب عامر بن طفیل از شام با ده هزار سوار وارد کوفه شد ابن زیاد قوت کرد. (3)

### تنها شدن حضرت مسلم و حرکت برای خروج از کوفه

حضرت مسلم دید دیگر جای ماندن نیست. سوار شد که از کوفه بیرون برود، و به مدینه برگردد، شب بود، آمد که راه دروازه را پیدا کند، بین راه یکی از شیعیان (4) حضرت مسلم را دید گفت: آقا کجا می خواهی بروی؟

### بسته بودن دروازه ها

فرمودش: می خواهم از این شهر بیرون بروم این مردم بیعت را شکستند، گفت: آقا هیات چطور بیرون بروی؟ دروازه ها را بسته اند و هر جا شما را به بینند می گیرند، حضرت مسلم فرمود: پس مصلحت چیست؟ گفت: آقا بیا

### حضرت در خانه محمد بن کثیر

شما را ببرم به مأمونی برسانم، حضرت مسلم را خانه محمد بن کثیر آورد. از شیعیان خاص بود. وقتی محمد بن کثیر حضرت مسلم را دید خودش را سر پاهای حضرت مسلم انداخت و هئی صورت خود را بر پاهای حضرت مسلم می مالید، به بینید شیعه خالص این است. حضرت مسلم را به داخل خانه راهنمایی کرد، زیرزمینی ای داشت، حضرت مسلم را آنجا برد تا خطری متوجه حضرت نشود، چند روزی حضرت مسلم آنجا بود.

### شهادت محمد بن کثیر و فرزندش

تا اینکه ابن زیاد بدست آورد حضرت مسلم در خانه محمد بن کثیر است، فرستاد محمد بن کثیر با پسرش را دارا ماره آوردند هر دورا شهید کردند. (5)

ص: 158

1- اعلام الوری باعلام الهدی: 227.

2- ارشاد: 2/53؛ بحار: 44/349.

3- روضه الشهداء: 223؛ ناسخ 2/80.

4- بنام سعيد بن احنف بن قيس، روضه الشهداء: 222.

5- روضه الشهداء: 222.

## حرکت مسلم برای بیرون رفتن از کوفه در شب

حضرت مسلم در شب بیرون آمد که از کوفه بیرون برود - به طور اختصار - یکجا رسید سر طلایه، چند هزار نفر (1)، جلوش بودند، برگشت از راه دیگر، دار البیع (2) رفت، دو هزار نفر (3) بودند، برگشت از راه دیگر رفت چند هزار نفر (4) بودند، دلیرانه از میان آنان گذشت. این وقت آخر شب بود ملتفتش شدند، سواران عقبش آمدند، به محله حلاجان رسید، متوجه صدای سم مرکبان در دنبالش شد، فوراً از اسب پیاده شد، اسب را بزد و براند و خودش در کوچه دیگر رفت، سواران آمدند اسی بی صاحب دیدند آن را گرفتند و بردند، هر چه تعقیب کردند حضرت مسلم را ندیدند، در میان کوچه ای رسید، گمان می کرد انتهای این کوچه باز است، بسرعت تا آخر کوچه رفت، دید آخرش مسدود است، بن بست بود، دو باره به سرعت برگشت، شهر غریب، نه راهی را می داند نه جایی را بلد است، دو مرتبه از چپ و راست قدری بدوید.

## پناه بردن مسلم به مسجد خرابه

دیگر هوا روشن شد، مسجد خرابه ای دید، میان آن مسجد خرابه رفت خود را پنهان کرد، اُف بر پستی روزگار غدار، تمام آن روز را در آن مسجد خرابه پنهان بود، همین که شب شد هوا تاریک شد از مسجد

## خروج مسلم در شب از مسجد خرابه

بیرون آمد، قدری از چپ و راست بدوید (5) به چه حالت بود؟ تشنه، گرسنه،

ص: 159

---

1- ناسخ: 2/82 دوازده هزار نفر نوشته است و روضه الشهداء: 224 دو هزار نفر نوشته است.

2- ناسخ: 2/83 دوازده هزار نفر نوشته است.

3- روضه الشهداء: 224.

4- دو هزار نفر، ناسخ: 2/83 و روضه الشهداء: 224.

5- روضه الشهداء: 225؛ ناسخ التواریخ: 82/2.

بی حال، پر ملال، پر غصه، پر غم، تا به در سرای بلندی رسید، زنی دم در خانه ایستاده بود منتظر پسر نحسش بود، اُف بر پستی روزگار غدار.

## مسلم و طوعه

حضرت مسلم بر آن زن سلام کرد جواب شنید. فرمودش: یا أمه الله تشنه ام مرا آبی بده، آن زن طوعه نام داشت داخل خانه رفت و جامی پر از آب کرد و آورد به دست حضرت مسلم داد، حضرت مسلم آب آشامید طوعه جام خالی را گرفت داخل خانه برد، دو مرتبه برگشت در خانه آمد، حضرت مسلم که ایستاده بود بر زمین نشست، تکیه به دیوار داد. زن گفت: ای مرد آب به تو دادم. فرمودش: آب خوردم سیراب شدم. گفت: حالا برخیز به خانه خودت برو، حضرت مسلم جوابی نداد. دو مرتبه گفت: ای مرد برخیز برو در خانه ات نزد اهل و عیالت مگر نمی بینی کوفه شهری پر آشوب است. هم جوابش نداد، مرتبه سوم گفت: قم یا عبدالله عافاک الله برو نزد اهل و عیالت یعنی راضی نیستم در خانه ام به نشینی. حضرت مسلم بلند شد فرمود که: ای زن من در این ولایت زن و خانه و اهل و عیال ندارم به کجا بروم؟ اگر ممکن است یک امشب مرا منزل بده اگر که زنده ماندم به تو تلافی می کنم، طوعه گفت: مگر تو کیستی؟ فرمودش: منم مسلم بن عقیل که کوفیان مرا فریب دادند به اینجا آورده با من بیعت کردند بیعت را شکستند. طوعه از دوستان خانوادگی رسالت بود، وقتی حضرت مسلم را شناخت با

## جا دادن طوعه حضرت مسلم را

تمام احترام به خانه وارد کرد در اطاق مخصوص خودش جای داد، خدمت کرد، خورش و خوردنی برای حضرت آورد. اما غذا از گلوی حضرت مسلم

## بلال ملعون به خانه آمد

پایین نرفت. پسر نحس آن زن به نام بلال که آمد دید مادر در آن اطاق خیلی

رفت و شد می کند. گفت: مادر چه خبر است؟ گفت: چکار داری؟ اصرار کرد. عهد و پیمان از او گرفت گفت: سَرّی است آن را فاش نکنی. قضیه را برای بلال گفت، شب خوابیدند، بلال ملعون هم خوابید مادر هم خوابید. (1)

اما حضرت مسلم به خواب نمی رفت گاهی می نالید. گاهی اهل و عیالش به یادش می آمدند می نالید، گاهی یاد از پسر عمّش حسین می کرد گریه می کرد. (2)

### خوابِ مسلم

همین که صبح شد اول وقت طوعه آمد ظرف آبی برای وضوی حضرت حاضر کرد، دید حضرت مسلم خیلی گریه می کند، می نالد، ملتفت شد خواب هولناکی دیده است. گفت: آقای من، مگر چه خوابی دیده ای؟ فرمودش: در خواب دیدم عمم امیرالمؤمنین را، به من می فرمود: العجل العجل، می دانم امروز روزِ آخرِ عمرِ من است.

### بلال درب دارالاماره

بلال نحس ملعون صبح زود در دارالاماره ابن زیاد رفت صدا زد: البشاره البشاره، پدرش اسید حضر می گفت: چه بشارتی؟ گفت: مادرم دشمنی در خانه مان جای داده است. گفت: کیست؟ گفت: مسلم بن عقیل است. بوسیله محمد اشعث به ابن زیاد خبر دادند.

### خلعت ابن زیاد به بلال

به دستور ابن زیاد ملعون طوق طلائی آوردند گردن بلال انداختند اسب قیمتی هم به او خلعتی دادند.

ص: 161

---

1- ارشاد: 2/54؛ بحار: 44/350؛ ناسخ التاریخ: 2/86.

2- روضه الشهداء: 226؛ ناسخ التواریخ: 2/88.

همان دم محمد اشعث ملعون را به سَرِ کَرْدِگی پانصد تن سواره فرستاد خانه طوعه را محاصره کردند. حضرت مسلم هنوز سر سجاده بود صدای قعقه سلاح و شیهه اسبان به گوشش رسید برخاست کمر خود را محکم بست که از خانه بیرون آید. طوعه گفت: می بینم کمر خود را محکم می کنی. فرمودش: برای مرگ کمر خود را محکم می بندم. طوعه میل نداشت حضرت مسلم از خانه بیرون بیاید. گفت: مادر می ترسم در را بشکنند داخل خانه بریزند، لذا حضرت مسلم از خانه بیرون آمد.

### شجاعت حضرت مسلم

بر آن جماعت حمله کرد چنان جنگ شدیدی کرد وقتی شجاعت حضرت مسلم را دیدند دیگر حسابش را کردند فرار کردند ایشان را تعاقب می کرد(1) اینطور که سوار بودند کمر بند مردان قوی هیکل را از میان خانه زین می گرفت پشت بامهای بلند می انداخت(2) بسیاری از ایشان را کشت بقیه فرار کردند(3) - خسته نشوید به به عجب مجلسی است محل هبوط ملائکه است ان شاء الله، و محل نزول رحمت پروردگار است - .

محمد اشعث به ابن زیاد پیغام داد که مرا به پانصد تن دیگر مدد کن، دفعه دیگر هم پانصد تن سوار به مدد محمد اشعث آمدند، این دفعه هم حضرت مسلم بر ایشان حمله کرد از چپ و راست می زد و می کشت، هم بسیاری از ایشان را کشت بقیه در کوچه ها فرار کردند. باز محمد اشعث پیغام داد مرا به

ص: 162

1- ناسخ التواریخ: 2/88؛ مقتل ابی مخنف: 41.

2- بحار: 44/354؛ ناسخ: 2/90.

3- ناسخ التواریخ: 2/90.

لشکری سواره و پیاده مدد کن که از زیر شمشیر مسلم کسی جان سلامت نمی برد.

### سرزنش ابن زیاد محمد اشعث را

ابن زیاد پیغام داد: مادرت عزایت را بگیرد چه خبر است؟ مسلم یکنفر بیشتر نیست این همه مدد می طلبی، چه بر تو خواهد گذشت اگر تو را به جنگ بزرگتر از مسلم بفرستم یعنی حسین بن علی. (1)

### معرفی ابن اشعث مسلم را

ابن اشعث پیغام داد ایها الامیر گمان کرده ای مرا به جنگ بقالی از بقالان کوفه یا زارعی از زارعین حیره فرستاده ای؟ مسلم بن عقیل است از خانواده رسالت است شیر بیشه شجاعت است. (2)

ایندفعه هم پانصد تن دیگر به مددش آمدند، باز جنگ شدیدی واقع شد، حضرت مسلم از ایشان می کشت، دیدند نه! نمی توانند بر او غالب بشوند ابن اشعث صدا زد: مسلم جنگ مکن تو در امانی. حضرت مسلم نهییش داد فرمودش: امانی برای شما نیست. ابن اشعث می خواست حيله کند، چون دیدند جنگ فائده ای ندارد نمی توانند بر او غالب شوند. (3)

### سنگ باران کردن مسلم

چه کردند؟ سر بامها را گرفتند بنا کردند سنگ انداختن، دسته های نی آتش می زدند بر سرش می انداختند مسلم کناری گرفت فرمود: ما لکم ترمونی بالاحجار کما ترمی الکفار و انا من اهل بیت الانبياء الأبرار، ألا ترعون حق رسول الله في ذرّيته.

ص: 163

1- ناسخ التواریخ: 2/90.

2- تسلیه المجالس: 2/194؛ بحار: 44/354؛ ناسخ التواریخ: 2/91.

3- تسلیه المجالس: 2/194؛ ناسخ التواریخ: 2/91.

گفت: چرا مرا مثل کفار سنگ باران می کنید هیچ رعایت پیغمبر درباره ذریه اش نمی کنید. (1)

### حفر گودال برای دستگیری مسلم

دیدند بر او غالب نمی شوند، آخر یکی از کوفیان آمد به این ملاعین گفت: من تدبیری کرده ام گودالی حفر کرده ام سر آن را با خار و خاشاک مستور نموده ام هیچ پیدا نیست، ما بر مسلم حمله می کنیم او هم بر ما حمله می کند ما که راه را می دانیم از پیش رویش فرار می کنیم او ما را تعاقب می کند در میان گودال می افتد کارش را می سازیم. همه رأیش را پسندیدند. بر حضرت مسلم حمله کردند، مسلم بر ایشان حمله کرد از پیش رویش فرار کردند.

### مسلم در گودال

ناگاه حضرت مسلم پایش در گودال فرو رفت میان گودال بیفتاد دشمنان ریختند دور گودال را گرفتند دیگر هر کس هر آلت حربی داشت بر بدنش بکار می برد، ملعونی شمشیری بر صورت نازنینش زد که لب بالایش و بعضی دندانهایش به خاک افتاد، کافری دیگر نیزه ای بر کمرش زد به رو بر زمین افتاد او را اسیر و دستگیر کردند اسلحه اش را گشودند. (2)

سوار بر استرش کردند و به روایتی به یک نحوی بردند زبان یارای گفتن ندارد، (3) دم در دارالاماره ابن زیاد بردند، وقتی دم در دارالاماره رسیدند، هوا گرم و مسلم در تنور حرب تافته و چندین جراحت یافته معلوم است چقدر تشنه است، ظرف آب زلالی آنجا گذاشته بود حضرت مسلم فرمود:

ص: 164

1- مناقب: 4/93؛ تسلیه المجالس: 2/195؛ ناسخ التواریخ: 2/93.

2- ناسخ التواریخ: 2/93.

3- بحار: 44/353.



## مذاکرات مسلم بر درب دار الاماره

مسلم بن عمرو باهلی ملعون یک جسارتی کرد که زبان یارای گفتن ندارد. حضرت مسلم جوابش داد فرمودش: ای قسی القلب تو سزاوار حمیم جهنمی. بعد عمرو بن حریث غیرت کرد به غلامش دستور داد که جام آبی به حضرت مسلم دهد، غلام جامی پر از آب کرد به دست حضرت مسلم داد وقتی بر دهان گذاشت که بنوشد جام پر از خون شد، به زمین ریختند، دو مرتبه پر از آب کردند وقتی بر دهان گذاشت بخورد، هم جام پر از خون شد. دفعه سوم وقتی بر دهان گذاشت بعضی از دندانهایش میان جام ریخت فرمود: الحمد لله لو كان لي من الرزق المقسوم لشربته گفت: دیگر نمی خورم من اگر نصیبی از این آب داشتم تا حالا خورده بودم دیگر نمی خورم، (1) باید به پسر عمش حسین بن علی تاسی کند، حضرت مسلم نشست، معطلش کردند تا امیر ملعون اجازه ورود بدهد، نشست تکیه به دیوار داد. بنا کرد گریه کردن، ملعونی گفت: مسلم کسی که ادعایی کرد مثل این ادعایی که تو کردی، گرفتار شد اینطور که تو گرفتار شده ای نباید گریه بکند، فرمودش: ویحک وای بر تو، من بر حال خود گریه نمی کنم أبکی للحسین وآل الحسین من برای پسر عمم حسین گریه می کنم که می دانم مثل دیروز یا امروز با اهل و عیالش به جانب این شهر حرکت کرده، از آن ترسم آنچه بر من وارد آوردند بر او وارد شود، این وقت از طرف ابن زیاد آمدند گفتند: مسلم را

ص: 165

## ورود مسلم بر ابن زیاد

مسلم وارد دارالاماره ابن زیاد شد، به امارت بر ابن زیاد سلام نکرد، یکی از دربانان ابن زیاد برای خوش آمدن ابن زیاد گفت: مسلم سلام کن بر امیرت، فرمودش: ساکت باش پسر زیاد بر من امیر نیست، امیر من حسین است. ابن زیاد گفت: مسلم چه سلام کنی و چه سلام نکنی الان کشته خواهی شد. (2)

## وصیت نمودن مسلم

فرمودش: بگذار وصیت کنم. گفت: وصیت کن. نگاهی در مجلس کرد، نگاهش به عمر سعد افتاد دست او را گرفت کناری آورد، مسلم آغاز وصیت کرد گفت: اول وصیتی شهاده أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و أن محمداً عبده و رسوله، وصیت دیگرم این است که در شهر شما هزار و به نقلی هفتصد درهم قرض دار شده ام وقتی مرا کشتند زره و شمشیرم را بفروش قرضم را ادا کن. وصیت دیگر: به من رسیده پسر عمم حسین بن علی با اهل و عیالش به جانب کوفه حرکت کرده هر طور است یا کسی از طرف من بفرست یا نامه ای از طرف من بنویس و بفرست که آقا نیا، برگرد، به کوفه نیا. ابن سعد ملعون گفت: مسلم! راجع به وصیت اول که شهادت توحید و رسالت بود ما هم همه این شهادت را می دهیم، راجع به قرضت بعد از کشتنت اختیار با ماست می خواهیم قرضت را ادا می کنیم می خواهیم قرضت را ادا نمی کنیم، و راجع به پسر عمّت حسین او باید نزد ما بیاید به دست ما کشته شود. (3)

ص: 166

1- ارشاد: 2/59 ؛ بحار: 44/353.

2- لهوف: 55 ؛ بحار: 44/357 ؛ مقتل ابی مخنف: 45.

3- ناسخ التواریخ: 2/98 ؛ مقتل ابی مخنف: 45 ؛ الفتوح: 5/57.

بعد ابن زیاد ملعون بنا کرد هرزه گوئی کردن، گفت: مسلم شقّ عصای مسلمین کردی فتنه خوابیده را بیدار کردی، چه بسیار خونها که ریختی بگو به بینم برای چه به شهر کوفه آمدی؟ فرمودش: آمدم برای امر بمعروف و نهی از منکر و ارشاد و هدایت کردن مردم پس از آنکه شما مردم را گمراه کردید. (1)

آن ملعون یک هرزه گوئی کرد که نمی شود بگویم چه گفت. حضرت مسلم جوابش داد فرمودش: شرابخواری کار تو بوده و می باشد من هرگز شراب نخورده ام. هر چه ابن زیاد می گفت حضرت مسلم سخت جوابش می داد. ابن زیاد دید نمی تواند با مسلم طرف شود، تیغ لسانش از جانب ید قدرت، نمی تواند با او طرفیت و مقابلت کند، خواست کاری کند که مسلم قوه جواب دادن نداشته باشد. (2)

دارد فثتم الملعون امیرالمؤمنین و الحسن و الحسين بنا کرد ناسزا گفتن به امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین، حضرت مسلم جوابش داد فرمودش: تو و پدرت سزاوار به دشنام و ناسزا هستی ای دشمن خدا، بعد از این حرفها دیگر زندگانی دنیا را نمی خواهم، یعنی چرا دیگر حکم به قتل نمی کنی. (3)

ابن زیاد گفت: بکر بن حمران را حاضر کنید (4) همین ملعون هم ضربتی از

ص: 167

---

1- لهوف: 57؛ ناسخ: 2/99.

2- ارشاد: 2/61؛ بحار: 44/356؛ ناسخ التواریخ: 2/101.

3- لهوف: 57؛ ناسخ: 2/102.

4- بحار: 44/358؛ ناسخ: 2/102.

حضرت مسلم خورده بود. (1)

### مسلم و پشت بام قصر

وقتی حاضر شد گفت: پسر عقیل را می کشی؟ گفت: چرا نکشم، گفت: بپر پشت بام قصر، گردن بزن. (2)

اما قاتلش، وقتی که مسلم را شهید کردند یکدفعه قاتل هراسان خودش را به زیر رسانید، ابن زیاد گفت: تو را چه می شود، گفت رسول خدا را دیدم که انگشت مبارک بدنجان می خست، چنان بلرزیدم و بهراسیدم که در هیچ قتلی چنان نلرزیدم. ابن زیاد ملعون گفت که صورتی بنظرت آمده، خیالی کرده ای. (3)

بکر بن حمران بازوی حضرت مسلم را گرفت به امر ابن زیاد به پشت بام قصر برد، در بین راه حضرت مسلم می گفت: سبحان الله، استغفر الله، لا اله الا الله. (4)

### مصائب مسلم پشت بام قصر

وقتی مسلم را پشت بام قصر رسانید دو مصیبت برش وارد شد که از هزار کشته شدن بدتر بود، یکی دید آنهایی که دیروز با او بیعت کردند حالا سر بامها را گرفته اند تماشای کشتنش می کنند، ذلت بعد از عزت، (5)

دیگر آنکه به قاتلش گفت: مرا مهلت دو رکعت نماز بده. گفت: مهلت نمی دهم، مسلم گریست گفت:

ص: 168

1- بحار: 44/357.

2- بحار: 44/358؛ ناسخ: 2/102.

3- روضه الشهداء: 230.

4- بحار: 44/358؛ ناسخ: 2/102.

5- روضه الشهداء: 230.

جزی اللّٰه عَنَّا قَوْمًا شَرًّا مَا جَزَى

شَرَّارِ الْمَوَالِي بَلِ اعْتَقَ وَ اَظْلَمَا

هم منعونا حَقَّنَا وَ تَظَاهَرُوا (1) (2)

رو کرد به سمت مکه، عرض کرد: السلام عليك يا ابا عبد الله هل تعلم ما جرى بابن عمك؟ گفت: آقا از پسر عمّت خبری داری؟ (3)

### شهادت مسلم و هانی

چه شد، شیعیان چه شد، به دو ضربت سر آن بزرگوار را از بدن جدا کرد. (4) سر و تن را از بالای قصر به زیر انداخت. بعد هانی را شهید کردند.

### تشییع جنازه مسلم و هانی

کسی که از عالم می رود تابوت می آورند چهار چوبه می آورند نعشش را بر می دارند اینجا تابوت نیاوردند، عماری نیاوردند، ریسمانی آوردند پاهای مسلم و هانی را بستند در بازارها کشان شان می گردانیدند. (5)

شاعر عرب از دل سوخته گفته:

و لو أنّ البحار صارت دموعی

ما کففتی لمسلم بن عقیل (6)

اگر دریاهاى عالم اشک چشم من بشوند و همه را در مصیبت مسلم از چشم بریزم هنوز غصه اش از دلم نمی رود.

ص: 169

1- خداوند قوم ما را از جانب ما سخت ترین کیفر را که به بدترین بلکه عاقبتین و ستم کارترین ایشان خواهد داد، بدهد، ایشان حق ما را غصب کردند و بر ما خروج کرده و هجوم آوردند.

2- مقتل بن مخنف: 46؛ ناسخ التوایخ: 103/ الی 105.

3- روضه الشهداء: 229 و 230.

4- بحار: 44/358.

5- مقتل ابی مخنف: 47.

6- بحار: 45/291.



و بعد قال تعالى في كتابه الكريم أعوذ بالله من الشيطان الرجيم « أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ » (1) ترجمه آیه شریفه این است که می فرماید: آیا پس گمان کرده اید که شما را عبث و بیهوده آفریدیم و شما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد؟ نه چنین است، این مردم عبث و بیهوده خلق نشده اند و نه این است که بازگشت به پروردگار خود نکنند. پس هر کس باید ببیند که خدا برای چه او را به دنیا آورده است و چه باید بکند و چه

### بایدها و نبایدها

باید نکند و چه وظائفی دارد، اگر نداند وظائفش را تحصیل بکند و بیپرسد و یاد بگیرد، و اگر می داند عمل بکند، و دانستن و عمل نکردن بدتر می شود، ندانستن هم عذر نیست، تا روزی که خدا را ملاقات می کند مورد مؤاخذه واقع نشود. آنروز روز قیامت، روزی است که مردم همه تحت رسیدگی حساب واقع می شوند، این عالم فانی می شود، قیامت برپا می شود، در قرآن

ص: 171

مجید در چندین آیه در این باب خبر داده است، چیزی است که از علم خدا گذشته و حتمی است.

## رویدادهای پیش از قیامت

از چیزهایی که از حتمیات است آمدن قیامت است، این زمین عوض می شود به زمین دیگری که مسطح است تبدیل می شود، « یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ » (1)، این کوهها می روند مثل ابرها حرکت می کنند هی می روند تا مثل پشم زده شده در هوا نیست و نابود می شوند، « وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُ بِهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صَبَّحَهُ اللَّهُ الَّذِي أَنْقَضَ كُلَّ شَيْءٍ » (2)، آسمانها مثل کاغذ پیچیده می شوند، « يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ » (3)، اینها همه آیات

## صور و اسرافیل

قرآنی هستند که خداوند از این قضایا در قرآن مجید خبر می دهد، اسرافیل در صور می دهد، صور در دست اسرافیل است منتظر فرمان است، در زمین بیت المقدس می آید، مردم او را می بینند، می گویند خداوند می خواهد

## دمیدن اول در صور

مخلوق را بمیراند و قیامت را برپا کند (4)، سه مرتبه در صور می دهد (5)، مرتبه اول که نفخه صعقه نام دارد و همه را خداوند در قرآن مجید خبر داده که اینطور خواهد شد، وقتی بار اول در صور می دمد، به قسمی وحشت و اضطراب بر مردم روی می دهد و زلزله می شود زلزله قیامت « يَا أَيُّهَا

ص: 172

1- سوره ابراهیم: 48.

2- سوره نمل: 88.

3- سوره انبیاء: 104.

4- تفسیر قمی، 2/252؛ بحار: 6/324 ح 2.

5- تفسیر خلاصه منهج الصادقین: 4/143.



النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ \* يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ «(1)، زن شیرده از شدت اضطراب و وحشت طفل خود را فراموش می کند « وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا »، هر زن آبستن از وحشت، بار حمل می نهد، « وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى »، می بینی مردم را مستند اما مست نیستند شراب نخورده اند، « وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ».(2)

### نفخه دوم همه می میرند

مرتبه دوم که در صور می دمند آنرا نفخه میته می گویند دمیدن در صور، صور هم دو شعبه دارد یکی طرف زمین یکی طرف آسمان(3)، وقتی است که مردم در بازارها به رفت و آمد مشغولند، یکی در راه است به بازار می رود، یکی در راه است به منزل می رود از بازار آمده است، یکی مشغول غذا خوردن است آنآ که در دفعه دوم در صور دمید، هر صاحب روحی، فوراً روح از قالبش بیرون می آید . بسا کسی که لقمه گرفته بسوی دهانش می برد، به دهانش نرسیده روح از بدنش مفارقت می کند یک شعبه اش هم که طرف آسمان است، همه ملانکه هم می میرند بجز چهار ملک مقرب که آنها هم هر یک بعد از دیگری، یکی بعد از دیگری به امر پروردگار وفات می کنند آخری یا جبرئیل است(4) یا عزرائیل.(5)

ص: 173

1- سوره حج: 1 - 2.

2- سوره حج: 1 - 2.

3- تفسیر قمی: 2/252؛ بحار: 6/324 ح 2.

4- اعلام الدین فی صفات المؤمنین: 353 ح 8؛ بحار: 79/185 ح 30.

5- تفسیر برهان: 4/731 ح 9291؛ بحار: 57/258.

وقتی چهار ملک هستند خداوند به عزرائیل خطاب می کند کی باقی مانده؟ اما خودش می داند چه کسی باقی مانده است. عرض می کند: پروردگارا، جز این چهار ملک کسی باقی نمانده است وقتی آن سه تا وفات بکنند می فرماید: که باقی مانده است؟ عرض می کند: بنده ذلیل تو. خطاب می کند به او: مُت (1) بمیر، بالهائش را در سجده حرکت می دهد، هماندم روح از بدنش مفارقت می کند آن روحی که ملک دارد (2)، هیچ کس جز ذات پاک پروردگار نمی ماند، هو الحیّ الذی لا یموت.

### تنها ذات پاک پروردگار می ماند

آن وقت خطاب می کند، ندا می کند، می فرماید: این الملوک؟ کجایند پادشاهان؟ پس آن گردنکشان، این ابناء الملوک؟ کسی نیست جواب بدهد، « لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ » امروز پادشاهی را کیست؟ سلطنت را که راست؟ کسی نیست جواب بدهد، خودش می فرماید: « لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ » (3) پادشاهی و سلطنت از برای خدای واحد قهار است. (4)

الحمد لله الذی توحد بالعزّ و البقاء فقهر عباده بالموت و الفناء به همین کیفیت می ماند اینقدر که خدا بخواهد، حالا یا چهل روز است (5) یا چهل سال است (6) یا چهار صد سال است (7) یا اینقدر که خدا

ص: 174

1- تفسیر قمی: 2/252؛ بحار: 6/324 ح 2.

2- اعلام الدین فی صفات المؤمنین: 353 ح 8؛ بحار: 79/185 ح 30.

3- سوره مؤمن: 16.

4- تفسیر برهان: 4/731 ح 9291.

5- تفسیر برهان: 4/731 ح 9291.

6- تفسیر المیزان: 12/160.

7- تفسیر المیزان: 12/160.

بخواهد(1)، بهمین کیفیت می ماند، زمین هم نابود می شود، آسمانها و کوهها

## اراده خداوند جهت زنده کردن خلق

و موجودات بالتمام فانی می شوند(2) به امر پروردگار همه نیست و نابود می شوند تا وقتی که اراده کند این خلق را زنده کند، چهل روز باران می بارد(3)، زمینی خلق می کند غیر این زمین که بر روی آن معصیتی نشده است(4) چهل روز باران می آید همه صفحه آن زمین یک دریا می شود، امر می کند خاکهای اموات را به موج آید، آن نطفه ای که از اول از آن خلق شده است همه جمع می شود(5) آن خدایی که این دستگاه را خلق کرده، اینقدر قادر است خاکهایش را، هر کجا هستند جمعشان کند به امر تکوینی، « وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصْرِ »(6).

## زنده شدن و دمیدن اسرافیل

در قرآن می فرماید: بقدر یک چشم برهم زدنی، مثل یک چشم برهم زدنی، « أَوْ هُوَ أَقْرَبُ »(7) یعنی یا هنوز زودتر، آن وقت اسرافیل را بعد، دو مرتبه زنده اش می کند، امر می فرماید بار سوم در صور بدمد، این نفخه را نفحه حیّه می گویند، « ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ »(8)، وقتی

ص: 175

1- تفسیر برهان: 4/731 ح 9291.

2- تفسیر قمی: 2/252.

3- تفسیر قمی: 2/253؛ بحار: 7/39 ح 8.

4- تفسیر قمی: 2/252؛ بحار: 6/324 ح 2.

5- تفسیر قمی: 2/253؛ بحار: 7/39 ح 8.

6- سوره نحل: 77.

7- سوره نحل: 77.

8- سوره زمر: 68.

دمید فضا پر می شود از ارواح، هر روحی متوجه قبر خود می شود(1) همان گونه که علف از زمین روئیده می شود، مردم زنده می شوند از زمین بیرون می آیند(2) « ثُمَّ نَفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ».(3)

## زنده شدن مرده گان

آن خاکها و آن استخوانهای پوسیده را جمع می کند بدنش را ترکیب می دهد(4)، روح دو مرتبه وارد آن قالب می شود(5) بلند می شوند نگاه می کنند می بینند قیامت برپا شده است مثل یک خوابی است، امام پنجم امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه می فرماید: وقتی شخصی بمیرد تا روز قیامت که محشور شود مثل کسی است که خواب رود و خواب ببیند « كما تنامون تموتون »(6) یا خواب خوب می بیند انسان لذت می برد یا خواب موحش می بیند نعوذ بالله، وقتی زنده شدند مثل اینکه از خواب بیدا شدند قَالُوا « مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا »(7)، کافران گویند: چه کسی ما را چنین بیدار کرد؟ ما را زنده کرد؟ « هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ »(8)، اینها قول کفار است، این همان چیزی است که خدا وعده داد پس معلوم شد که پیغمبران هر چه گفته اند راست گفتند، « هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ

ص: 176

- 1- تفسیر برهان: 4/732 ح/9291.
- 2- تفسیر برهان: 4/731 ح/9291.
- 3- سوره زمر: 68.
- 4- تفسیر برهان: 4/731 ح/9291.
- 5- تفسیر برهان: 4/731 ح/9291.
- 6- ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین: 2/23.
- 7- سوره یس: 52.
- 8- سوره یس: 52.

## خلق اولین و آخرین در صحرای محشر

الْمُرْسَلُونَ»، حالا به چه کیفیت مردم وارد صحرای محشر می شوند و چه ازدحامی است، خلق اولین و آخرین، تصویری می خواهد، چه قدر جمعیت اند، صحرای محشر به چه کیفیت است؟ تاریک است (1)، زمینش لغزنده است. از برای اهل محشر چه وحشتی روی می دهد؟ آنجا هم سایه ای نیست جز سایه لطف پروردگار. (2)

## هفتاد اسم در قرآن برای روز محشر

هفتاد اسم در قرآن مجید برای روز محشر فرموده است، هفتاد اسم، یوم التغابن است (3)، روز مغبونی، هر که هر چه کرده می بیند مغبون است، یوم التناد (4)، یوم القارعه است (5)، یوم الحساب است (6)، یوم الحشر (7)، یوم النشور است (8)، یوم الواقعة است (9)، یوم تبلی السرائر است (10)، روزی که پنهانی ها ظاهر می شود هر کسی طبق عملش و رفتارش در دار دنیا، بهمین کیفیت روز قیامت محسور می شود، حالا روزی به این سختی شرحش مفصل است، وقت گنجایش ندارد، این روز سخت برای مؤمن درست آسان

ص: 177

1- مجموعه ورام: 1/293.

2- کافی: 2/147 ح 16؛ بحار: 72/39 ح 38.

3- سوره تغابن: 9.

4- غافر: 32.

5- سوره قارعه: 1.

6- سوره غافر: 27.

7- سوره ق: 44.

8- سوره فاطر: 9.

9- سوره واقعه: 1.

10- سوره طارق: 9.

می شود، لطفِ خدا خیلی است، رأفت خداوند هم حدّ و حصر ندارد اما از اینجا باید فکری کرد:

من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

### امت اسلام ده صنف محشور می شوند

سوده از تفسیر این آیه شریفه «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَأُتُونَ أَفْوَاجًا»<sup>(1)</sup>، روزی که در صور دمیده شود پس فوج فوج می آیند، از حضرت رسول صلی الله علیه وآله سؤال کرد حضرت حالش منقلب شد فرمود: امت من ده صنف محشور می شوند بعضی مست، مست لا یعقل، بی هوش، ربا خوارانند کسی را شیطان گول نزند، سود پول، رباخواری نعوذ باللّٰه، در قرآن مجید چقدر تهدید کرده است، درهمی ربا خوردن از چندین زنا با محرم در جوف خانه خدا بدتر است، می بینید چه گناهی است «لَا يُؤْمُونَ إِلَّا كَمَا يُؤْمُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ»<sup>(2)</sup> بعضی بصورت گراز محشور می شوند<sup>(3)</sup> رشوه خوارانند بعضی افتان و خیزان وارد محشر می شوند<sup>(4)</sup> بعضی بصورت بوزینه محشور می شوند سخن چینانند که بین مردم نمایی کرده اند<sup>(5)</sup>، بعضی بصورت مورچگان محشور می شوند و زیر پای اهل محشر پایمال می شوند<sup>(6)</sup>، بعضی محشور می شوند لباس آتشین در بر دارند و بعضی زبان

ص: 178

1- سوره نبأ: 18.

2- سوره بقره: 275.

3- مجمع البیان: 10/642 ؛ بحار: 7/89.

4- همان.

5- همان.

6- کافی: 11/2/311 ح 11 ؛ بحار: 7/201 ح 80.

خود را می‌جویند و بعضی بوی بدی می‌دهند، تعفن و بوی آنها اهل محشر را اذیت می‌کند، کسانی هستند که حق واجب مالی خود را ادا نکرده‌اند. (1)

### اعضای وضوی مؤمن در محشر نور می‌دهند

اما مؤمن خالص، مؤمنین خالص محشر می‌شوند در حالی که اعضای وضوی ایشان نور می‌دهد، چون صحرای محشر ظلمت است نور می‌کشد جلو ایشان را روشن می‌کند «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرًا لَكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ». (2)

روز سختی است خداوند بر ما آسانش کند.

### تولی و تبری

از جمله واجبات که فروع دین را می‌شماریم تولی و تبری است. تولی یعنی دوستی کردن، واجب است با دوستان خدا، با اولیاء خدا، با انبیاء و ائمه طاهرین و دوستان ایشان دوستی کردن.

این معنی تولی، که اگر نعوذ بالله اظهار عداوت کرد ولو با یکی از ائمه طاهرین، این داخل در نَصَاب است و ناصبی است. همینطور باید مؤمنین را دوست داشته باشد که برادران دینی او هستند، با ایشان غدر نکند، با ایشان خیانت نکند و الا دوست نیست، دوست حقیقی آن است که تولی و تبری داشته باشد. تبری یعنی بیزاری جستن، یعنی دشمن باشد با دشمنان خدا، با خوبان دوست باشد، با دشمنان دشمن باشد، با دشمن اهل بیت باید دشمن باشد.

ص: 179

---

1- مجمع البیان: 10/642 ؛ بحار: 7/89.

2- سوره حدید: 12.

این است که در قرآن مجید می فرماید: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ » تا اینکه می فرماید: « وَأَذًا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ » (1) من از ظاهر و باطن شما باخبرم، دوست نباشید با اینها که دشمنان دینند. این است معنای تولی و تبری.

### وظیفه مؤمن برادری است

یکی از وظائف مؤمنین این است که با هم برادری بکنند، گفتیم صحرای محشر سایه ای نیست مگر از اینجا سایه ای برای خود معین کرد، هفت طایفه هستند که در سایه هستند یکی سجاده اش می آید سایه بر سرش می افکند، یکی صدقه او می آید سایه بر سرش می افکند (2) از جمله دو نفر که با هم در دار دنیا برای رضای خدا با هم دوستی بکنند. دو تا مؤمن، اینها روز قیامت

### نگرانی حضرت و محمد حنیفه

در سایه لطف پروردگارانند (3)، از برادر دینی گذشت بکنند. نگرانی بین دو مؤمن حدّش تا سه روز است، باید آشتی بکند (4) بین سیدالشهداء صلوات الله علیه و برادرش محمد حنیفه کدورتی به عمل آمد صاحب ناسخ می نویسد: راوی گوید: صبح محمد حنیفه دید آفتاب بالا آمد، و اما حضرت تشریف نیاورد، نامه ای خدمت حضرت نوشت، من حاضر خدمت شما بیایم، اما شما حجت خدایی، تو فرزند فاطمه زهرایی، مادر تو با مادر من طرف قیاس نیستند اگر چه هر دو از یک پدریم، اما نه، شما تشریف بیاور، اما

ص: 180

1- سوره ممتحنه: 1.

2- خصال: 2/343/ح 8؛ بحار: 66/377/ح 30.

3- خصال: 2/343/8؛ بحار: 66/377/ح 30.

4- کافی: 2/345/ح 5؛ بحار: 72/186/ح 5.



حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه از محمد حنفیه نگران شده بود برای موضوعاتی که نزد برادرش بود. (1)

### حقوق برادری

غرض آن است که مؤمن با مؤمن باید دوست باشد، بایستی با او خیانت نکند، بایستی با او غدر نکند، در مقام گول زدنش نباشد، ظاهر و باطنش با او یکی باشد، نه به ظاهر دوستی بکند باطنش خدا نکرده طور دیگر باشد خیلی بد است، حق برادری با این صفات زشت زائل می شود، اگر هم تقصیری کرد عفویش بکند، اگر از او سؤال کرد حلیت طلبید حلالش کند دریغ نکند امتناع نکند بلکه برای او استغفار بکند.

### جسارت به مالک اشتر

مالک اشتر در بازار روزی گذر می کرد، مالک قدش کوتاه بود، کسی از بازاریان که او را نمی شناخت، سبزی فروشی بود یا دیگری، از روی استهزاء خرده ای گِل بلند کرد و بسوی مالک پرتاب کرد، به لباسش یا عبایش گرفت، مالک اشتر هیچ توجهی به او نکرد، همینطور که می رفت، به رفتنش ادامه داد. کسی به او گفت: می دانی به چه کسی استهزاء کردی؟ شناختی کیست؟ گفت: نشناختم مگر کیست، گفت: وای بر تو، این سپهسالار حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می باشد، این مالک اشتر است.

### شجاعت مالک

مالک که در شجاعت مثل زد بود، در «لیله الهیر» هزار نفر کشت هر دم صدای حضرت امیر به تکبیر بلند می شد که هر تکبیری علامت کشتن یک نفر از دشمنان بود حضرت که تکبیر می گفت از آن طرف هم مالک تکبیر

ص: 181

می گفت. حضرت تکبیر می گفت مالک هم همینطور. حضرت هزار و یک نفر کشت، مالک هزار نفر، بعد حضرت بهش فرمود: اما می دانی تو چه کرده ای؟ من ملاحظه کردم تا چندین پشت از نسلش اگر مؤمن صالحی بعمل می آمد او را نکشتم، تو که ندانستی همینطور کشتی و رفتی. غرض، مقصودم یک همه چه شجاعتی، کسی که سپهسالار لشکر حضرت امیر است. گفت: دانی تو به که استهزاء کردی؟ این سپهسالار لشکر امیر مؤمنان است مالک اشتر است. آن مرد خیلی بلرزید، وحشت او را گرفت، برخاست به دنبال مالک رفت که از او حلیت بطلد، طلب عفو کند، هی رفت و رفت تا متوجه شد مالک داخل مسجدی رفته است، مسجدی هم که قدری سر راه بود. این هم تعجیل کرد از در مسجد داخل شد وقتی داخل مسجد شد دید مالک مشغول نماز است، نشست تا از نماز فارغ شد، خودش را روی پاهای مالک انداخت، تقاضای حلیت و التماس عفو نمود، مالک به او گفت: نه خاطرت جمع باشد من که می بینی، حالا آمده ام مسجد نماز بجای آوردم برای آنکه برای تو استغفار کنم و از خدا طلب عفو نمایم. (1)

خیلی مطلب است، خُب کسی که تربیت شده حضرت امیرالمؤمنین است، ببینید چه کسی تربیتش کرده، فلذا علماء می فرمایند: ممکن است گفته شود در حقیقت شجاعت مالک و تسلطش بر نفس خود، از شجاعت بدنیش خیلی برتر و بالاتر است. چون برادر دینی اش است آمده برایش استغفار کند، نماز می کند، از برای او طلب عفو از خدا می کند، این است حقیقت

ص: 182

مؤمن، این است دینداری درست.

### برادری کردن دو سبط رسول خدا صلی الله علیه وآله حسن و حسین علیهما السلام

دو نفر، دو برادر با هم برادری کردند و باهم دوست بودند و دوستی کردند که در عالم اینطور علاقه و محبت تا این درجه دیگر امکان ندارد، آنها که بودند؟ وجود مقدس حسن و حسین دو سبط رسول خدا صلی الله علیه وآله. اینقدر یکدیگر را دوست می داشتند که حتی در امور غیر اختیاریه هم با هم شریک بودند، با هم سیر می شدند با هم بخواب می رفتند باهم از خواب بیدار می شدند یک همچو علاقه ای، یک همچو مودّتی، یک همچو دوستی ای همچو علقه ای.

### امام حسین علیه السلام وشهادت برادرش امام حسن علیه السلام

پس چه گذشت بر سیدالشهداء موقعی که برادرش امام حسن علیه السلام مسموماً از عالم رفت، جنازه برادر را در بقیع آورد، بدست مبارک او را غسل داد کفنش کرد، چه گذشت بر ابی عبدالله که امام حسن را بدست خودش به قبر می سپارد، خاک قبر را هموار کرد، بالای قبر برادر نشست، بنا کرد نوحه گری کردن، سیدالشهداء آن وقت چه حالی داشت؟ گفت:

أَدْهَنْ رَأْسِي أُمَّ أَطِيبَ مُحَاسِنِي

### نوحه گری امام حسین علیه السلام بر سر قبر برادر

نوحه گری سیدالشهداء بالای قبر برادرش امام حسن علیه السلام:

أَدْهَنْ رَأْسِي أُمَّ أَطِيبَ مُحَاسِنِي

وَرَأْسِكَ مَعْفُورٍ وَأَنْتَ سَلِيبٌ

برادر حسن! چگونه بعد از توروغن به سر بمالم یا محاسنم را خوشبو کنم و حال آنکه سر تو زیر خاک پنهان است.

فَلَيْسَ حَرِيبًا مِّنْ أُصَيْبٍ بِمَالِهِ

وَلَكِنَّ مَنْ وَارَىٰ أَخَاهُ حَرِيبٌ

برادر! غارت زده نه کسی است که مالش را به یغما برده باشند بلکه

غارت زده کسی است که برادرش را به دست خودش زیر خاک پنهان کرده باشد.

فلا زلتُ أبكى ما تغنت حمامة

علیک وما هبَّت صبا وجنوب

برادر! تا کبوتران آواز می کنند تا باد صبا و جنوب می وزد من بر تو نوحه و ندبه می کنم.

غریب غریب و اطراف البیوت تحوطه

ألا کلّ من تحت التراب غریب(1)

برادر غریبی و حال آنکه خانه های مدینه در اطراف تو هستند لکن کسی که زیر خاک رفته است غریب است.

### خشنودی حضرت به یادگاری برادرش قاسم

سید الشهداء بعد از برادرش امام حسن دل خود را خشنود می کرد به یادگار برادرش السید المؤمن و قرین الغصه و المحن قاسم بن الحسن، سیزده سال کم و بیش داشت(2)، در دامن عمّش تربیت یافت، سه سال کم و بیش داشت که پدرش حضرت مجتبی وفات کرد، در دامن عمش سیدالشهداء صلوات الله علیه تربیت یافت، اینقدر سیدالشهداء او را دوست می داشت که او را فرزند می خواند(3)، چرا که همه اسباب محبت بینشان وجود داشت همینطوری که ابو طالب چقدر پیغمبر را دوست می داشت، همه اسباب محبت فراهم شده بود.

ص: 184

1- مناقب آل ابی طالب: 4/45 ؛ بحار: 44/160.

2- منتخب التواریخ ( باب پنجم ): 266.

3- مدینه المعاجز: 4/215.

پیغمبر در دامن عمّش ابو طالب بزرگ شد، پیغمبر یادگار برادر ابو طالب، عبدالله بود، ابو طالب و پدر پیغمبر، عبدالله، برادر پدر و مادری بودند(1) ابو طالب گاهی به پیغمبر نگاه می کرد گریه می کرد سبب می پرسیدند، می گفت: از نگاه به او عبدالله یادم می آید؟! یادگار برادرش بود، یکی از اسباب محبت تربیت است، اگر کسی طفل غریبی تربیت کند، نزد خود بزرگش کند هم بقدر اولادش او را دوست می دارد. یکی از اسباب محبت کمال است، کسی که کمالی دارد، علمی دارد، کمال دیگری دارد محبوب قلوب واقع می شود. پیغمبر صلی الله علیه وآله مستجمع جمیع صفات کمالیه بود.

### صفات کمالیه قاسم

همین اسباب محبت بین سیدالشهداء و فرزند برادرش قاسم جمع شده بود. قاسم در دامن عمّش تربیت یافت، قاسم یتیم بود، یتیم محبوب قلوب رؤفه است، دل‌های رؤف یتیم را دوست می دارد، قاسم یادگار برادرش امام حسن بود، قاسم مستجمع جمیع صفات کمالیه بود، هم صفات صوری هم صفات معنوی. اما از صفات صوری بگویم، اینقدر دارای حُسن و جمال بود که روز عاشورا دشمنان هم دلشان نمی آمد که به او صدمه بزنند، جمالی دلکش و حُسنی دلگش داشت، صورتش مثل ماه شب چهارده تالو می کرد(2)، یک همچو جمالی، یک همچو حسنی داشت، اما صفات معنویش، همینقدر کفایت است که قاسم مظهر مکارم اخلاق حسنی بود.

شب عاشورا سیدالشهداء اورا حنا فداه وقتی اصحاب را جمع کرد اهل

ص: 185

1- منتهی الآمال: 20.

2- مناقب آل ابی طالب: 4/106.

بیش هم بودند، بنی هاشم هم همه بودند، حضرت حَلّ بیعت فرمود، به ایشان فرمود: من بیعت را از گردن شما برداشتم اجازه می دهم که بروید خود را به مأمونی برسانید، اینها می خواهند مرا بکشند و هر کس با من است، شما که رفتید دیگر کسی کاری بشما ندارد. پریشب گفتیم (1) اول کس حضرت ابا الفضل بود که به پای خاست عرض کرد قربانت، ما تو را میان دشمنان بگذاریم و برویم، بیاناتی فرمود، بعد اصحاب برخاستند هر یک خطبه ای مشتمل بر اظهار اخلاص خواندند، بعضی گفتند: اگر ما را بکشند بسوزانند تا هفتاد مرتبه، دست از یاریت بر نمی داریم و حال آنکه یک کشته شدن بیش نیست. (2)

وقتی که اینها اینطور اظهار اخلاص و ارادت کردند آن وقت حضرت به آنان فرمود: دانسته باشید فردا همه تان کشته می شوید، گفتند زهی سعادت که در رکاب شما ما شهید بشویم.

### گفتگوی قاسم با سید الشهداء در شب عاشورا

قاسم هم نشسته بود عرض کرد: یا عمّاه و أنا فیمن یقتل؟ فردا منم کشته می شوم؟ حضرت فرمودش کشته می شوی، فرمودش: مرگ در کام تو چطور است؟ عرض کرد: یا عمّاه! در کام من، شهید شدن در راه تو از غسل شیرین تر است. أحلی من العسل، آن وقت سیدالشهداء فرمودش: فداک عمّک جان عمّت بقرbant، تو هم کشته می شوی، کار بجایی می انجامد که علی اصغر هم شهید می شود، عرض کرد: عمو یعنی لشکر هجوم می آورند

ص: 186

1- ص: 121.

2- ارشاد: 2/91، بحار: 44/316 و 392.

داخل خیمه ها علی اصغر را شهید می کنند؟ فرمود: نه، تا من زنده ام کسی جرأت ندارد متعرض خیمه ها بشود، لکن برای وداع می آیم، او را به من می دهند وداعش می کنم، می بینم که از تشنگی و بی شیری بی حالت است او را می برم طلب آب برایش می کنم بعوض آب تیر بر گلویش می زنند. (1)

کسی که در این سؤال و جواب تأمل بکند، آن وقت تا اندازه ای مقام ارجمند حضرت قاسم دستگیرش می شود. یک همهچه جمال و کمالی و یک همهچه انس و علاقه ای، خدا داند و دل حضرت سیدالشهداء وقتی روز عاشورا آمد برای اجازه گرفتن و به میدان رفتن، آن وقت ببینید علاقه امام را، نمی دانم چیست؟ همه شهداء روز عاشورا خدمت حضرت آمدند اجازه می گرفتند و می رفتند، ولی حضرت هنگام اجازه گرفتن قاسم رفتاری کرد، که حتی در وداع علی اکبر، سیدالشهداء به این حالت نشد.

### اجازه گرفتن قاسم از عمو

ارباب تواریخ می نویسند، کتابها پُرند، وقتی روز عاشورا قاسم خدمت حضرت آمد و عرض کرد: یا عمّاه آمده ام التماس آنرا دارم مرا اجازه بدهید به میدان بروم جانم را قربانت کنم روایت دارد فاعتقه الامام یعنی حضرت دست در گردن قاسم در آورد، وقتی این اظهار را کرد دست در گردن قاسم در آورد، هر دو بنا کردند گریه کردن، اینقدر گریه کردند تا هر دو غش کردند، بر زمین افتادند (2)، مادر قاسم دوید زیر بغل قاسم را گرفت بلند کرد، زینب دوید زیر بغل امام را گرفت. این گریه به این شدت برای چه؟ اما گریه قاسم

ص: 187

---

1- مدیه المعاجز: 4/215.

2- بحار: 45/34؛ مقتل خوارزمی: 2/31.

به این شدت یا برای بی کسی عمّش بود، گریه امام به این شدت یا چون دید طولی ندارد یادگار برادر از دستش می رود یا دید طولی ندارد عروسی قاسم مبدل به عزا می شود یا چون نوعی قاسم شهید شد و کشته شد که هیچ یک از شهدا اینطور کشته نشد.

این نازنین بدن، وقتی بهوش آمدند سیدالشهداء او را اجازه نداد. همین یک شهید است که روز عاشورا امام علیه السلام از رفتنش به میدان مضایقه می کرد چون بحدّ بلوغ نرسیده بود، هر چه التماس کرد، فلم یزل الغلام یُقَبَل یدیه و رجلیه(1) یعنی بنا کرد این پسرک دست و پای امام را بوسیدن.

### اجازه ندادن حضرت به یادگار برادر

حضرت اجازه نداد. وقتی قاسم مأیوس شد قاسم دلگیر شد، رفت گوشه خلوتی پیدا کرد مهموم، مغموم، دلش پُر از غم، نشست سر به زانوی غم و الم

### تعویذ امام مجتبی علیه السلام بر بازوی قاسم

نهاد. یادش آمد پدرش حضرت مجتبی تعویذی بر بازویش بسته بود، سفارش کرده بود به قاسم بگویند هر وقت غمی او را فرا گیرد این تعویذ را باز کند بگشاید و هر چه در آن نوشته دید به آن عمل کند، همان دم تعویذ را از بازو باز کرد، آنرا گشود، دید در آن نوشته شده است: اعلم یا ولدی یا قاسم إذا رأیت عمّک الحسین فی کربلا وحیداً فریداً وقد أحاطت به الأعداء فلا تترك البراز و الجهاد لأعداء اللّٰه و أعداء رسوله(2)، وقتی روز عاشورا شود و عمّت حسین را در کربلا غریب و بی کس دیدی بر جانت بخل مکن، اجازه بگیر بمیدان رو، در راه او جهاد کن تا کشته شوی به سعادت ابدی فائز گردی و اگر عمویت تو

ص: 188

1- تسلیه المجالس: 2/304؛ بحار: 45/34.

2- منتخب طریحی: 2/م 7/365؛ مدینه المعاجز: 3/367.



را اجازه نمی دهد اینقدر دست و پایش را ببوس تا راضی شود. وقتی این را دید سر حال آمد برخاست همینطور تعویذ را که باز بود گرفت خدمت امام آورد همینطور دو دستی تقدیم کرد، سیدالشهداء از او گرفت نگاه کرد، خدا داند و دلِ ابی عبدالله، نگاهش افتاد به دست خط برادرش امام حسن، بنا کرد

### وصیت امام حسن علیه السلام به برادرش

گریه کردن، فرمود: نور دیده! حال که چنین است، برادرم به من هم وصیتی کرده، منم باید به آن عمل کنم، به من وصیت کرده که دخترم فاطمه را به عقد و نکاح تو در آورم. به مادر قاسم فرمود: قاسم لباس نو دارد؟ عرض کرد: ندارد، پس امر فرمود: صندوقی که لباسهای حضرت مجتبی در آن بود حاضر کردند. به خواهرش زینب فرمود: صندوق را آورد سر آن را برداشتند قبای امام حسن را به قاسم پوشانید، عمامه امام حسن را بر سر او گذاشت، بعد خود حضرت سیدالشهداء با برادرانش در زیر خیمه نشستند (1) آن حضرت با برادرش ابا الفضل هردوشان فاطمه را از برای قاسم عقد بستند، بعد امام دستور داد خیمه ای جداگانه برای ایشان معین کردند، فاطمه را در زیر آن خیمه بردند، خود حضرت برخاست دست قاسم را گرفت زیر آن خیمه برد، دست فاطمه را گرفت در دست قاسم گذاشت، و از خیمه بیرون آمد، قاسم بناکرد نگاه کردن به دختر عمو، و اشک می ریزد، یکدفعه صدای هل من مبارز از لشکر بلند شد، قاسم از جا راست شد، فاطمه دامنش را گرفت، گفت: یابن العمّ بکجا می روی؟ گفت مرا بگذار، عروسی ما ماند د

ص: 189

---

1- منتخب طریحی: 2/م 7/365 - 366 ؛ مدینه المعاجز: 3/367.

## مقایسه دو عروسی

وقتی مقایسه کنی این عروسی را با عروسی جده اش فاطمه زهرا، در عروسی فاطمه زهرا بهشت را زینت دادند، حورالعین بخواندن طه و طواسین مشغول شدند. درخت طوبی نثار کرد، آسمان دُر نثار کرد. در این عروسی هم بهشت گریه می کرد، حورالعین لطمه به صورت می زدند، آسمان خون نثار کرد. در همه عروسی ها رسم است که زنان نُقل و شیرینی نثار می کنند در این عروسی هم، زنان حرم اشک چشمان نثار کردند، در همه عروسی ها رسم است که زنان هلهله می کنند کف می زنند، در این عروسی هم زنان حرم لطمه بصورت می زدند، در همه عروسی ها رسم است که اگر عروس از خانواده بزرگی است او را تا خانه داماد سوارش می کنند، در این عروسی هم عروس را سوار شتر برهنه کردند، در همه عروسی ها رسم است که برای عروس و داماد و کسان ایشان لباس نو می بُرند در این عروسی هم عصر عاشورا وقتی فاطمه نو عروس بهوش آمد زینب فرمود: دختر برادر برخیز به خیمه برویم گفت: یا عمّتا هَل من خرقه استر بها رأسی (2) یه کهنه پارچه ای هست سرم را از نامحرمان بپوشم، در همه عروسی ها رسم است که عروس و داماد را حنا می بندند در این عروسی داماد خضاب کرد از خون فرّش، عروس خضاب کرد از خون گوش دریده اش، حجله زفاف این عروسی گودی قتلگاه بود، تخت دامادی بدنهای پاره پاره شهدا بود. (3)

ص: 190

---

1- منتخب طریحی: 2/م 7/365 - 366 ؛ مدینه المعاجز: 3/368.

2- بحار: 45/61.

3- فوائد المشاهد: 247.

والهفأ، بعد از وقوع همچه عروسی، قاسم عازم میدان شد، سیدالشهداء فرمودش: فرزند بپای خود بسوی مرگ می روی؟ گفت: عمو چه کنم نه تو بیکس شده ای، اجازه خواست. حضرت اجازه اش نمی داد.

### اجازه یافتن قاسم

اینقدر دست و پای امام را بوسید تا راضی شد، خود سیدالشهداء لباسِ حرب بر تنش بیاراست ثم البسه بصوره الكفن(1) لباس حرب بر تنش بیاراست و لباسش را بصورت کفن قرار داد، قاسم سوار بر مرکب روانه میدان شد.

### ورود قاسم به میدان

حمید بن مسلم گفت در لشکر ابن سعد بودم یکدفعه دیدم ماهی از طرف خیمه های ابی عبدالله طالع شد، وقتی نیک نظر کردم جمالی دیدم چون ماه شب چهارده، اول جوانی، لم یبلغ الحلم، سیزده ساله بود(2) قاسم وارد میدان شد، صفحه میدان را از نور جمال خود روشن و منور کرد، رجز خواند فرمود:

إن تنکرونی فأنا ابن الحسن

سبط النبى المصطفى و المؤمن(3)

هذا حسینٌ کالاسیر المرتهن

بین أناس لا سقوا صوب المزن(4) (5)

ص: 191

---

1- منتخب طریحی: 2 / م / 7 / 366 ؛ مدینه المعاجز: 3/369.

2- بحار: 45/34.

3- اگر مرا نمی شناسید من پسر حسن سبط پیامبر برگزیده و امین خدا هستم.

4- این حسین علیه السلام است که همچون اسیر گروگان شده در دست مردمی است که خداوند آن مردم را از باران رحمتش سیراب نسازد.

5- بحار الأنوار: 45/34.

حمله کرد، با آن کمی سن جماعت زیادی - شصت نفر - (1) از شجاعان لشکر را بخاک هلاک انداخت، خدمت عمو برگشت، عرض کرد:

### بازگشت قاسم خدمت عمو

یا عمّاه العطش العطش، حضرت انگشترش را به او داد، انگشتر در دهان گذاشت قدری عطشش تخفیف پیدا کرد (2) دو مرتبه به میدان برگشت، ایندفعه هم جنگ شدیدی کرد، لشکر را مضطرب کرد.

حمید بن مسلم گفت: عمر سعد از دی ملعون کنار من ایستاده بود گفت: می بینی این کودک هاشمی را چه اضطرابی در لشکر گذاشته است الآن می روم کار او را می سازم و داغش را در دل مادر و عمّه هایش می گذارم، گفتم: وای بر تو، این جوان به این خوش صورتی با این حُسن و جمالی که دارد اگر مرا بزند من دلم نمی آید که دست بسوی او بلند کنم، گذشته از این، تو را چه شده، این همه لشکر اطرافش، او را کفایتش می کنند. گفت: از من گوش نگرفت، کمین کرد از کمینگاه بر آمد چنان ضربت شمشیری بر فرق قاسم زد که بهمان ضربت از بالای مرکب بر زمین افتاد، فریادش بلند شد

### استغاثه قاسم از عمو در میدان

یا عمّاه ادرکنی (3) سیدالشهداء مثل شاهباز که به عقب شکار رود، به این سرعت به سر وقت قاسم آمد، وقتی رسید دید همان از دی ملعون روی

### حضرت بر بالین قاسم

سینه اش نشسته می خواهد سر از بدنش جدا کند هر چه نهیب می زد آن ملعون خیره گی می کرد. حالا سیدالشهداء بگذارد سر نو دامادش را پیش

ص: 192

1- رمز المصیبه: 2/195 بنقل از اسرار الشهداء: 304.

2- منتخب طریحی: 2/م 7/366.

3- بحار الأنوار: 45/35.

چشمش جدا کنند، لابد شمشیر حوله اش کرد دست آن معلون جدا شد، از دی دست خود را میانه طایفه ازد « لشکر » انداخت، گفت: شما زنده باشید فرزند انزع البطين دست مرا جدا کند، طایفه ازد هجوم آوردند طایفه دیگر به حمیت آن طایفه، طایفه دیگر به حمیت آن طایفه، یکدفعه آن دریای لشکر به موج آمدند، سید الشهداء فرصتی ندید که جسد قاسم را کناری برد، بر اینها حمله کرد، از هر طرف اینها را دفع می کرد از سه طرف دیگر هجوم می آوردند، گردوغبار بلند شد، هوا تیره و تار شد، در این گیر و دار آواز ضعیفی به گوش می رسد، گوش بدید شیعیان، گوش بدید، اگر گوش دهی آواز ضعیفی به گوشت می رسد عمو قربانت شوم سینه ام خورد شد، استخوانهایم خورد شدند(1)،

عمو فدای تو گردم بدار دست از جنگ

مکن مقاتله شاهای دمی نمای درنگ

تو جنگ می کنی و جان برفت ز اعضايم

شکست زیر سُم اسب استخوانهایم

چه شد؟ بدن قاسم پایمال سُم اسبان شد، روایت دارد فاستبقت الخيلُ بصدورها و جرحته بحوافرها و وطنته حتى مات الغلام(2)؛ اینقدر اسبان سر جسدش جولان کردند تا قاسم از دنیا رفت.

فلما انجلت الغبرة فاذا بالحسين قائم على رأس القاسم، راوی گوید:

ص: 193

1- بحار: 45/35.

2- بحار: 45/35.

وقتی گرد و غبار نشست دیدم حسین بالای سر قاسم ایستاده، آقا بنا کرد عذرخواهی کردن، عزیزم خیلی صدا زدی از تو خجالت دارم، خواستم طوری کنم سرت را جدا نکنند آخر طوری شد همه اعضایت جدا شدند، قاسم جانش به لب رسیده بود پاها را به زمین می سائید. (1)

سیدالشهداء بالین همه شهدا می نشست بالین قاسم نشست، چرا؟ چونکه دید فرصتی ندارد چه بنشیند،

ستاد بر سر آن نوجوان نو داماد

به گریه گفت عمو دامادیت مبارک باد

یا ننشست چونکه دید سری برای قاسم باقی نمانده، چه کرد؟ بلند کرد امام مظلوم جسد قاسم را، آورد بر درِ خیمه ها، صدا می زند صبراً صبراً، زنها را صدا می زند، یکدفعه به اندازه هشتاد و چهار زن و بچه از خیمه ها بیرون دویدند.

زخیمه گاه در آرید تخت دامادی

که قاسم ز سفر آمده به صد شادی

بگو عروس بیاید به دیدن داماد

یا مجیب دعوه المضطربین، یا کاشف کرب المکروبین، یا غیاث المستغثین تقبل منّا و اغفر لنا و لوالدینا و لمن وجب حقّه علینا و اقض حوائجنا و انظر الینا نظر اللطف و الکرامه، و ارزقنا خیر الدنیا و الآخره، و ادفع عنّا بلاء الدنیا و الآخره.

ص: 194

1- بحار: 45/35.

و بعد قال تعالى في كتابه الكريم أعوذ بالله من الشيطان الرجيم: « وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا » (1)، « وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاَهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ » (2).

ذات اقدس پروردگار چنین می فرماید: به حسب ظاهر ترجمه آیه شریفه که خواندم می فرماید: نازل می کنیم از آسمان آبی طهور، یعنی آبی پاک و پاکیزه، پاک و پاک کننده که باران باشد، و میفرماید فاسکناه فی الأرض، پس ساکن می کنیم آن آب را در زمین تا اینکه بتدریج بندگان از آن استفاده برند، آبهای زمین، چشمه ها، همه از بارانند، همه از آبهای آسمانند، هر چه نهر و آب چشمه، و رودخانه و اینها همه از آمدن باران است.

اگر باران به کوهستان نبارد

به سالی دجله گردد خشک رودی

ص: 195

---

1- سوره فرقان: 51.

2- سوره مؤمنون: 19.

قادر متعال می فرماید: این آبها را در زمین سکونت می دهیم برای اینکه بندگان به تدریج استفاده بکنند و انا علی ذهاب به لقادرون، و ما به برطرف کردن آن و محروم کردن بندگان هم قادر هستیم، می توانیم که این آبها را نابود کنیم، اما نه، به خاطر بندگان، تفضلات، نعمتهای الهی، و انا علی ذهاب به لقادرون.

### نعمت آب

از نعمت های بزرگ خداوند، نعمت آب است که می فرماید: « وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا » (1)، هر صاحب روحی، هر صاحب حیاتی احتیاج به آب دارد، ادامه زندگیش احتیاج به آب دارد و الا زندگیش قطع می شود، بلکه نباتات هم همینطور، بلکه جمادات هم، همه احتیاج به آب دارند، فلذا خداوند خیلی آب آفریده است، روی زمین حرکت می کند، هر کس می خواهد برای خودش بردارد و کمی هم ندارد یعنی به برداشتن آب، آب کم نمی شود.

### احکام مخصوص آب

و بواسطه شدت احتیاج بندگان به آب، احکام مخصوصی برای آب قرار داده است، اجرهای بی شمار برای دادن آن، احکام مخصوص، آب را خداوند بر بندگان مباح کرده، یعنی اگر کسی نهری احداث بکند نهر آبی جاری بکند هر کس حق دارد از جانب مالک اصلی، مالک اصلی کیست؟ خداوند، از طرف مالک اصلی مجاز است آب بخورد، صاحبش راضی باشد یا نباشد! برود سر نهر آب بخورد، اذن از صاحبش لازم نیست یا سر نهر

ص: 196



احکام دیگر: اگر کسی در سفر آب همراهش باشد اما بترسد هرگاه جنب باشد با آن غسل کند یا برای نماز وضو بگیرد، آب تمام می شود و هوا گرم است، می ترسد، خوف دارد از اینکه عطش صدمه به او بزند، آب را بگذارد و تیمم نکند. و همینطور اگر بر غیر خودش بترسد نه خودش، کس دیگر، نفس محترمی، می ترسد که عطش بر او غالب شود، یا می ترسد بعداً بر او عطش غالب بشود و آب هم خیلی کم است، باید آب را برای او بگذارد و تیمم کند، بلکه هرگاه حیوانی با او باشد که بر آن حیوان از تشنگی بترسد هم آب را نگه دارد و تیمم نکند. (2)

از هر نهری انسان می خواهد می تواند آب بخورد ولو حتی مالکش صغیر هم باشد، صغیر، خداوند اجازه داده، هرکس می خواهد باشد. (3)

آن وقت از برای آب دادن هم اجرهای بیشماری قرار داده، روز قیامت وقتی که موقعش شد که ثوابها را به مردم بدهند، ملائکه اول ثوابی که به مردم می دهند ثواب آب دادن است، پیش از همه چیز (4)، اول ثواب آب دادن را می دهند، بطور اختصار عرض کنم:

### ثواب آب دادن

قال النبی صلی الله علیه وآله: لکلّ کبد حراء أجر (5) هر جگر تفتیده ای یعنی هر جگر

ص: 197

1- منهاج الصالحین: 1/49 م/135.

2- رساله عملیه مراجع ( موارد تیمم ).

3- منهاج الصالحین: 1/49 م/135.

4- کافی: 4/57 ح 1.

5- وافی: 24/209.

تشنه ای که کسی آن را خنک کند آب بدهد اجر و ثواب دارد ولو اینکه حیوانی باشد، حالا البته آب دادن به مسلمان ثوابش بیشتر است، چه آب در آنجا باشد و چه آب نباشد، حتی اگر لب رودخانه دو نفر نشسته باشند، لب رودخانه، یکی تشنه اش شده، آن دیگری جام را در آب بزند پُر بشود، بدهد به دستش که آب بخورد، ثواب بنده آزاد کردنی در نامه عملش ثبت می شود. (1)

و اگر جایی به او آب بدهد که آب نباشد مثل اینست که او را احیاء کرده است، احیای نفس، و کسی که یک تن را احیاء کند مثل این است که تمام اهل عالم را احیاء کرده است و من أحیا نفساً فكأنما أحیا الناس جميعاً (2)، اهل عالم را.

ابن عباس می گوید: شخصی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله عرض کرد چه عملی انجام دهم که بهشت بر من واجب شود؟ فرمودش: مشکی بخر و سقائی کن، تشنگان را سقایت کن، هنوز آن مشک کهنه نشده و پاره نشده که بهشت بر تو واجب می گردد. (3)

به مسلم آب دادن ثواب دارد، به کافر آب دادن ثواب دارد، به حیوان آب دادن ثواب دارد حتی حیوان نجس العین، سگی هم باشد،

یکی در بیان سگی تشنه یافت

برون از رمق از حیاتش نیافت

ص: 198

---

1- کافی: 4/57 ح 3.

2- کافی: 4/57 ح 3.

3- امالی طوسی: 310 م/11 ح 74؛ بحار: 93/173 ح 12.

کله دلو کرد آن پسندیده کیش

چو جبل اندر آن بست دستار خویش

به خدمت کمر بست و بازو گشاد

سگ تشنه را یک کفی آب داد

خبر داد پیغمبر از حال مرد

که ایزد گناهان او عفو کرد

سر یک آب دادن به حیوان نجس العین، سگی بود.

آب دادن اجر و ثوابش خیلی زیاد است، احکام خاصش را هم به طور اختصار خواندیم.

یکی از صحابه امام صادق صلوات الله علیه نقل می کند: در سفر حج با امام صادق علیه السلام بودم، بین راه هوا خیلی گرم بود، دیدیم کسی در بیراهه میان خارها افتاده است، حضرت فرمود: برویم ببینیم مبادا از تشنگی افتاده باشد، گوید: وقتی رفتیم نگاه کردیم دیدیم که از تشنگی بی حال شده است، اما یک نفر نصرانی - مسیحی - بود او را شناختم، حضرت فرمود: زود آبش بده، عرض کردم: یا بن رسول الله او را می شناسم، مردی نصرانی است، فرمود: باشد، زود آبش بده، به او آب برسان(1) لکل کبد حراء اجر، تو هر تشنه ای را که آب دادی اجر و ثواب دارد ولو کافر باشد(2)، مؤمن به کافر آب بدهد ثواب دارد، اجر دارد، کافر به مؤمن آب دهد هم باعث تخیف عذابش می شود، او هم استفاده می کند، کافر به کافر آب دهد هم نتیجه دارد.

### بستن آب به روی...

حالا- فی الجملة ای از اجر و مزد آب دادن شنیدی، یک جماعتی لب تشنه سراغ دارم که از مثل امروز گذشته که روز هفتم ماه محرم الحرام بوده، از مثل

ص: 199

1- کافی: 4/57/ح 4.

2- وافى: 24/209 ( حاشیه ش 1 ).

امروز آب را به روی این بندگان خدا بستند، تفصیل این اجمال به قدر مقتضای حال.

وقتی که حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه وارد زمین کربلا شد ابن سعد ملعون هم آن وقت کوفه بود.

### نامه حر به ابن زیاد

حرّ حضرت را به کربلا آورد، نمی دانست قضیه اینطور خواهد شد، حرّ نامه ای به ابن زیاد نوشت که من حسین را به کربلا آوردم اما من با او جنگی ندارم. (1)

### نامه ابن زیاد ملعون به حضرت

وقتی نامه حرّ به ابن زیاد رسید و از ورود حضرت به کربلا مطلع شد ابن زیاد نامه ای به حضرت نوشت، نوشت: اما بعد یا حسین بلغنی نزولک بکربلاء، یعنی ای حسین شنیده ام که در کربلا فرود آمده ای و وارد شده ای و قد کتب إلى أميرالفاستقین (او نوشته بود امیرالمؤمنین) یزید لعنه الله، به من نوشته که خوش نخفتم و سیر نخورم و سر بر بالین استراحت نهم تا اینکه ترا از لباس حیات عریان سازم یعنی تورا به قتل برسانم.

أَنْ لَا- أَتَوَسَّدَ الْوَيْثِرَ وَلَا أَشَّ بَعَّ مِنَ الْخَمِيرِ إِلَّا أَلْحِقُكَ بِاللَّطِيفِ الْخَبِيرِ أَوْ تَرْجِعَ إِلَى حَكْمِي وَحَكْمِ يَزِيدَ بْنِ مَعَاوِيَةَ وَيَا سِرَّ بِفَرْمَانِ مِنْ وَ فَرْمَانِ يَزِيدَ فَرُودِ أَوْرِي وَ مَطِيعِ مَا بَاشِي يَعْنِي بِيْعَتِ كُنِي. آورنده آورد، نامه رسان ابن زیاد نامه را کربلا آورد، آمد در خیمه به حضرت داد، حضرت وقتی آن نامه را نگاه کردند، نامه را به دور انداخت (2) و آستین مبارکش را هم

ص: 200

1- بحار: 44/383.

2- بحار: 44/383.

تکان داد(1) مثل چیزی که، از بس که بد است از آن چیزی سرایت نکند، این علامت خیلی بدی است، فرمود: رستگار نشوند جماعتی که خشنودی مخلوق را بر غضب خالق(2) اختیار کردند.

### جواب حضرت به مأمور ابن زیاد

آورنده نامه عرض کرد: یا ابا عبدالله جواب نامه امیر را چه می فرمایی؟ فرمودش: ما له عندی جواب لائمه قد حقت علیه کلمه العذاب، کاغذ او را، نامه اش را نزد من جوابی نیست زیرا که او مستحق کلمه عذاب است. برگشت صورت حال را به ابن زیاد خبر داد، کانون خاطر ابن زیاد از آتش خشم و غضب مملو گشت.(3)

### ابن زیاد و ابن سعد وفرمان استانداری ری

اتفاقاً ابن زیاد آنروزها فرمان ایالت ری را به ابن سعد داده بود، عمر سعد ملعون، که برود استاندار ری باشد، آنجا حکومت کند، در همه آن شهرها، شهرهای ری(4) تا جرجان که حالا گرگان(5) می گویند، ری که همین تهران فعلی است، بله شهرها را به او سپرده بود، ابن سعد را طلبید به او گفت: حسین بن علی وارد کربلا شده، ما کسی می خواهیم که برود با او جنگ کند و بر او هم غالب بشود، امروز باید تو این خدمت را انجام دهی، و ادامه داد و گفت: ایها الامیر مرا معفو دار(6) من نمی توانم این کار را بکنم. ابن سعد

ص: 201

---

1- ناسخ التواریخ: 2/178.

2- بحار: 44/383.

3- بحار: 44/384.

4- ریاض القدس و حدائق الأنس: 1/188.

5- ترجمه الفتوح: 885؛ روضه الشهداء: 262.

6- بحار: 44/384.

گفت: حسین فرزند علی مرتضی است، پسر پیغمبر است، نور دیده فاطمه زهرا است (1) شقیق قلب حسن مجتبی است، من چگونه با او جنگ کنم و از خدای نترسم؟ ابن زیاد گفت: این حرفها را کنار بگذار، تو باید یا به جنگ حسین بن علی بروی و او را از بین ببری و اگر تو قبول نمی کنی فرمان ایالت ری را به ما پس بده، فرمان ری را پس بده. (2)

گفت: امیر در کوفه فراوانند، اسم چند نفر از معاریف و مشاهیر کوفه را برد محمد بن اشعث و کثیر بن شهاب و اسماء بن خارجه و چند نفر اینها. (3)

ابن زیاد گفت: مگر خودم اینها را نمی شناسم، تو بایستی بروی و آلا فرمان ملک ری را پس بده. ابن سعد دستپاچه شد. گفت: ایها الامیر پس یک ماه مرا مهلت بده (4) تا من فکرها را بکنم. ابن زیاد گفت: نه! نه! نمی شود، یک ماه مهلت نمی شود. این ملعون می دانست اگر کار طول بکشد اینقدر لشکر و یاور برای سیدالشهداء می آید که آن وقت خیلی زحمت است، ممکن است نتواند برابری کند، لذا قبول نکرد و مهلت نداد. گفت: نه نمی شود، این کار باید به سرعت انجام بگیرد، ای ملعون مردود. گفت: پس بیست روز مرا مهلت بده. ابن زیاد گفت: نمی شود، بیست روز هم زیاد است، گفت: ده روز مهلت بده (5) گفت: نمی دهم. ابن سعد ملعون گفت: پس یک

ص: 202

---

1- ناسخ ( امام حسین علیه السلام ): 2/178.

2- بحار: 44/384.

3- تسلیه المجالس: 2/256.

4- منتخب طریحی: 2/94/429.

5- مقتل ابی مخنف: 63.

شب مهلتم بده تا من فکرش را بکنم(1) گفت: یک شب مانعی ندارد.

### تفکر عمر سعد درباره جنگ با حضرت

رفقاییش، اقوامش، آشنایانش، اهل خیر، شنیدند شب آمدند دور ابن سعد را گرفتند، گفتند: این کار را نکنی، خودت را ملعون دنیا و آخرت خواهی کرد، آن وقت نه دنیایی داری نه آخرتی، دستت را به خون فرزند پیغمبر آلوده نکنی، ملعون دنیا و آخرت خواهی شد، تا ابد تو را لعنت می کنند.(2)

گفت: شما اطراف مرا بگذارید تا من یک فکری بکنم.(3)

کامل نامی بود خیلی عقلش کامل بود اسمش هم کامل بود، خیلی او را نصیحت کرد، خیلی نصیحتش کرد حتی یک قضایایی هم به یادش آورد. ابن زیاد ملعون این را شنید، صبح آن مؤمن را، آن کامل را احضار کرد، و امر کرد زبانش را بیرون کشیدند، زبانش را قطع کردند(4) شهید شد.(5)

خلاصه ابن سعد آن شب در صحن خانه هی قدم می زد، می رفت می آمد، می رفت می آمد، در صحن خانه خودش، گاهی می نشست گاهی بر می خاست، هی موازنه می کرد، بله، حب الدینا رأس کل خطیئه(6)، ببینید بی شعوری ها! تا چه پایه؟ خیالش همیشه دنیا است از آن بی ادراکی، ای

ص: 203

1- بحار: 44/306.

2- الکامل فی التاریخ: 4/52.

3- ناسخ التواریخ: 2/179.

4- بحار: 44/307.

5- ریاض القدس و حدائق الأنس: 1/189 - 190 ؛ بحار: 44/306.

6- خصال: 1/25 ح 87.

بدبخت، یا خیالش بار دیگر هم به دنیا می آید، انسان یک دفعه بیشتر به دنیا نمی آید باید ببینیم در این دفعه ای که آمده ایم چه می کنیم، وقتی رفت دیگر آمدنی نیست، هر چه کرده همان است، الغرض هی آتش جهنم را به یاد خود می آورد هراسان می شد گاهی ترک ملک ری را به خاطر می آورد خیلی برش ناگوار می آمد که دست از حکومت ری بردارد، حکومت دهساله اش را داده بود، بامداد، دم صبح شنیدند این اشعار را می خواند:

فوالله ما أدرى وإني لحائر، قسم بخدا نمی دانم، متحیرم.

### اشعار عمر سعد راجع به سر انجامش

أفكرُ في أمري على خطرٍين، فکر می کنم در کار خودم، می بینم ین دو خطر واقع شده ام.

أأتركُ ملكَ الرّی و الرّی مُنیّتی، آیا مُلك ری را ترک کنم و حال آنکه نهایت آرزوی من است.

أم أُصبحُ مأثوماً بقتلِ حسین، یا صبح کنم در حالی که گناهکار به این گناه بزرگ باشم که قاتل فرزند پیغمبر باشم.

حسینُ بنُ عمّی و الحوادثُ جُمّةٌ، بعد این ملعون کفر باطنی خودش را هم آشکار کرد، آخر اشعارش گفت:

يقولون- إنَّ اللهَ خالقُ جَنّهِ

و نارٍ و تعذیبٍ و غلٌّ یَدینِ (1)

مردم می گویند، مردم می گویند، بدبخت کفر باطنی خودش را آشکار کرد يقولون انّ الله مردم می گویند خدا بهشتی دارد، جهنمی دارد، غلّ آتشین دارد، زنجیر آتشین دارد، و نار و تعذیب و غل یدین، من به جنگِ پسر پیغمبر

ص: 204



می روم، او را شهید می کنم.

فَإِنْ صَدَقُوا فِيمَا يَقُولُونَ إِنِّي

أَتُوبُ إِلَى الرَّحْمَنِ مِنْ سُنْتين

اگر این گفتن مردم راست است، از این گناه بزرگ توبه می کنم به اینکه دو سال پای پیاده مکه معظمه می روم، خانه خدا را زیارت می کنم و آنجا توبه می کنم، خیال کرده است قاتل حسین توبه دارد:

وَإِنْ كَذَّبُوا فُرْنَا بِدُنْيَا عَظِيمِهِ

و مُلْكِ عَقِيمِ دَائِمِ الْحَجَلين

و اگر دروغ بود، فرنا به دنیا عظیمه و ملک عقیم دائم الحجلین. (1)

صبح به دارالاماره آمد، ابن زیاد او را دید که آمد و داخل مجلس نشست، بلند گفت: کیست به جنگ حسین بن علی برود و حکومت دهساله ایالت

### اعلام آمادگی عمر سعد برای رفتن به کربلا

ری را متصرف شود. ابن سعد گفت: ایها الأمير! اینک من حاضریم. (2) دستش را هم بلند کرد.

ابن زیاد قدری مرحبا به او گفت، آن وقت وسایل حرکتش را فراهم آورد با شش هزار سوار او را روانه کربلا کرد. (3)

### ورود عمر سعد به کربلا

ابن سعد وارد کربلا شد. اهم همه امور عاقبت به خیری است که باید هر مسلمانی دائما دستها به درگاه خدا بلند بکند و برای حسن عاقبت تصرع کند، که خدا عاقبت امر را به خیر بگذراند. ابن زیاد به دنبال ابن سعد لشکر از پس لشکر به کمکش می فرستاد، سنان بن انس نخعی ملعون با ده هزار سوار

ص: 205

1- ناسخ: 2/180؛ معالی السبطين: 281.

2- ناسخ التواریخ: 2/181؛ مقتل ابی مخنف: 63.

3- ناسخ التواریخ: 2/182.

و به روایتی با چهار هزار سوار، عروه بن قیس با چهار هزار نامرد جنگی «سوار»، محمد بن الاشعث ملعون با هزار سوار، عبداللّه بن حصین با هزار سوار، خولی بن یزید اصبحی با ده هزار سوار، کعب بن طلحه با سه هزار کس «نامرد جنگی»، حجار بن ابجر با هزار مرد «نامرد» جنگی (1) حصین بن نمیر سکونی با چهار هزار «نامرد جنگی»، یزید بن رکاب کلبی با دو هزار، مضایر بن رهین مازنی با سه هزار «نامرد جنگی»، نصر بین خرشه با دو هزار، شمر بن ذی الجوشن با چهار هزار «نامرد جنگی» (2) و به روایتی شمر ملعون با نه هزار به کربلا آمد. سید بن طاووس صد هزار نوشته است (3). ابی مخنف صد و بیست هزار، هشتاد هزار سوار و چهل هزار پیاده (4).

آن وقت عمر بن سعد سپهسالار بود، (5) پسرش حفص وزیر بود، (6) شمر ملعون سرکرده پیادگان (7) و نقیب لشکر (8) بود، دو منصب داشت، سنان بن انس نخعی ملعون لشکر نویس بود (9) خولی اصبحی ملعون و حرمله بن

ص: 206

1- ناسخ التواریخ: 2/183.

2- بحار: 44/386.

3- مخزن البکاء: 450/م 5.

4- مقتل ابی مخنف: 65؛ مخزن البکاء: 489/م 6.

5- مخزن البکاء: 451/م 5.

6- مخزن البکاء: 451/م 5.

7- ارشاد: 2/89؛ بحار: 44/391.

8- مخزن البکاء: 451/م 5.

9- مخزن البکاء: 541/م 5.

کاهل ملعون علمدار بودند(1) (2) محمد اشعث ملعون سرکرده تیراندازان بود(3)، عمرو بن صبیح صیداوی سرکرده سنگ اندازان بود، ابو ایوب غنوی سرکرده بیل داران بود، ابو الحنوق سرکرده ساقه لشکر ابن سعد بود(4)، منقذ بن مرّه عبدی ملعون قاصد فتح بود(5) شریح قاضی ملعون هم فتوای قتل را داده بود، فتوای خون سیدالشهداء را داده بود(6).

اینها جمع شدند کربلا چه بکنند؟ آه! آه! برای ریختن خون فرزند پیغمبر جمع شدند، الله اکبر که پسر پیغمبر را بکشند.

گفتم شریح قاضی ملعون هم فتوای خون حضرت را داد. چون ابن زیاد دید همه اش بوسیله سر نیزه و زور نمی شود، باید طوری باشد که مردم را گول بزند، یک مسئله شرعی پیش بیارد. [قاضی] آنروز شریح بود، شریح را طلبید. شب آمد، برای اینکه محرمانه باشد، مسئله را هم نوشته بود، گفت: این مسئله را امضاء بکن، شریح دید از او فتوای خون سیدالشهداء را می خواهد.

### ملاقات ابن زیاد و شریح

شریح برآشفست به ابن زیاد گفت: نه! نه! از من هیچ وقت نخواه چنین فتوایی بدهم و خود را جهنمی کنم، در حضور پیغمبر چه جواب بدهم. همین

ص: 207

1- مخزن البكاء: 488/م 6.

2- مخزن البكاء: 451/م 5.

3- مخزن البكاء: 488/م 6.

4- مخزن البكاء: 488/م 6.

5- مخزن البكاء: 452/م 5 بنقل از سرور المؤمنین: 231.

6- مخزن البكاء: 451/م 5.

حرفها را ابن سعد هم گفته بود، هر چه ابن زیاد اصرار کرد شریح قبول نکرد، گفت: این نخواهد شد، تا بالاخره رفت. فردا شب ابن زیاد دو کیسه پر از طلاي سرخ همراه خود برداشته به خانه شریح قاضی رفت، ای ملعون! ملعونی بر ملعونی وارد شد. بعد ابن زیاد گفت: بین اگر تو این امضاء را کردی یعنی این فتوا را دادی همه این پولها، این طلاها برای خودت. و برای اینکه خوب قلب او را برآید دو کیسه را هم سرازیر کرد، پولهای طلا را بر روی فرش ریخت، طلاها را شریح دید و به آنها نگاه کرد، گفت: به بین همه اینها برای خودت، تو فتوای قتل حسین را بنویس. وقتی که چشم شریح به آن طلاها - دینارها - افتاد، اهل دنیا! قارون مگر چه بود، لا اله الا الله، بشر یک چیز عجیبی است، یک دفعه خودش را باخت، خودش را باخت، به ابن زیاد گفت: ممکن است من این فتوی را بنویسم ولی به خرج نرود یعنی مردم بدانند که این حيله است، دروغ است، مکر است، کشتن پسر پیغمبر کار آسانی نیست، آن وقت پولها چطور می شوند؟ ابن زیاد گفت: پولها آن وقت هم برای خودت، کسی یک پول از آنها را نمی خواهد.

### فتوای شریح

دیگر شریح خودش را باخت، این ملعون برداشت فتوی قتل خون سیدالشهداء را نوشت، این جور مردم را هم گول زدند. حالا چه عبارتی نوشت، الله اکبر، نوشت انّ الحسین بن علی شقّ عصا المسلمین و خالف أمير الفاسقین یزید بن معاویه، او که نوشت امیرالمؤمنین و جمله دیگری که زبان یارای گفتن ندارد، نستجیر بالله، نوشت حسین بن علی اختلاف بین مسلمانان انداخته و از بیعت با خلیفه وقت سرپیچی می کند و حاضر بیعت

نمی شود فلذا، دیگر نمی توانم بگویم چه نوشت، آن وقت در آخرش نوشت به این کیفیت قتلش واجب است، بینید قتل سیدالشهداء را واجب کردند. فتوی بر وجوب قتلش داد، به این عنوان که نستجیر بالله امام حسین از دین خارج شده، نستجیر بالله. به این کیفیت، به این دسیسه ابن زیاد لشکر جمع آوری کرد، مردم را اینطور گول زدند، مردم هم که زود گول می خورند، هی لشکر از پس لشکر، لشکر از دنبال لشکر، اینهمه دریای لشکر در صحرای کربلا. حالا ابن سعد به کربلا آمد، هی یاور هم در دنبالش می آید، اما هنوز می داند که جهنمی می شود لذا در جنگ با امام کراهتی عظیم داشت، هی در فکر بود بلکه کاری بکند که بین سیدالشهداء و یزید و ابن زیاد اصلاحی، صلحی، مصالحه ای پیش بیاورد.

### تقاضای عمر سعد از حضرت برای ملاقات

لذا کس فرستاد خدمت حضرت که خیلی میل دام ساعتی خدمت شما برسم. (1)

شبانگاه کنار فرات فرش پهن کردند حضرت را دعوت کرد و پیغام داد که می خواهم در این زمینه صحبتی بکنم، حضرت هم اجابتش کردند و تشریف آوردند، مجلس خلوت بود، مجلس خلوتی تشکیل داده شد، در آن مجلس همراهان حضرت برادرش ابالفضل و حضرت علی اکبر بودند، خود آن ملعون هم فقط پسرش حفص و غلامش «لاحه» بود، (2) کس دیگری نبود، همین طور یک شب، دو شب.

ص: 209

---

1- تذکره الخواص: 248؛ مقتل ابی مخنف: 66.

2- الفتوح: 5/92 «لاحق» دارد.

## نامه خولی به ابن زیاد

خولی ملعون وقتی این را دید به ابن زیاد نوشت، که ایها الأمیر اینک پسر سعد هر شب از لشکرگاه خود بیرون می رود در کنار فرات فرش پهن می کند از حسین دعوت می کند و هر دو تن می نشینند با هم صحبت دارند، من از ابن سعد نسبت به حسین به جز تعظیم و تکریم و اظهار خدمت چیزی نمی بینم، امر کن به او برکنار شود، زمام این کار را به دست من بده تا من این خدمت را انجام بدهم. (1)

## نامه ابن زیاد به عمر سعد

وقتی نامه به ابن زیاد رسید از ابن سعد آزرده شد، به او نامه نوشت. در آن نامه نوشت، جاسوس به من خبر داده که تو هر شب از لشکرگاهت بیرون می شوی، فرش پهن می کنی از حسین دعوت می کنی، مگر من تو را کربلا فرستادم که همچو رفتاری با حسین داشته باشی، من تو را به جنگ حسین فرستاده ام، چون نامه من به تو رسید فوراً میان حسین و اصحاب حسین، و میان آب فرات حائل شو، و مگذار قطره ای از آب فرات به خیمه هایش برسد (2) که من آب فرات را بر یهود و نصاری حلال کردم، و بر حسین و اصحاب حسین حرام کردم. (3)

## بستن عمر سعد شریعه فرات را به روی حضرت

نامه به ابن سعد رسید، بیچاره شد، همان دم عمرو بن حجاج زبیدی را با پانصد سوار موکل شریعه فرات کرد اطراف فرات را گرفتند، نگذاشتند آب به خیمه های سید الشهداء برسد (4)، اللّٰهُ اللّٰهُ.

ص: 210

1- مقتل ابی مخنف: 67.

2- بحار: 44/389؛ مشیر الاحزان: 70.

3- مقتل ابی مخنف: 67.

4- بحار: 44/389؛ مشیر الاحزان: 70.

فی الجملة، حالا این لب تشنگان کیانند؟ معرفی شان کنیم، اینها که عرض کردم از مثل امروز آب را بر روی ایشان بسته اند، جمعی از مقربان درگاه خدا هستند، کیانند؟ این لب تشنگان اصحاب امام دارند، فرزند امام دارند، برادر امام دارند، انصار امام دارند، زن دارند، مرد دارند، صحیح دارند، مریض دارند، پنجاه ساله دارند، سی و پنج ساله دارند، هیجده ساله دارند، یازده ساله دارند، شش ماهه هم دارند. این لب تشنگان به این اوصاف که گفتم نیستند مگر لب تشنگان دیار کربلا، سیدالشهداء و اصحاب و اهل بیتش. ابا عبدالله فدای مظلومیت، فدای غربت، همه حسینی شویم.

زان تشنگان هنوز به عیوق می رسد

فریاد العطش ز بیابان کربلا

بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید

خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

گر چشم روزگار بر او فاش می گریست

خون می گذشت از سر ایوان کربلا

### **چهار سقا برای این لب تشنگان اول: حضرت رسول صلی الله علیه وآله**

این لب تشنگان چهار سقا دارند:

سقای اول این لب تشنگان حضرت رسول صلی الله علیه وآله پیغمبر خاتم است (1)، که هر شهیدی به محض آنکه روح از بدنش مفارقت می کرد هنوز عرق اسبش خشک نشده بود، پیغمبر به جام آبی از حوض کوثر او را سیراب می کرد إلا یک شهید که هنوز رمقی در تن داشت، هیجده ساله ابا عبدالله علی اکبر، صدا

ص: 211

---

1- اشک روان بر امیر کاروان: 156.

زد: یا ابه هذا جدی قد سقانی، بابا جدم پیغمبر مرا به جامِ آبی سیراب کرد، دیگر غصه مخورید بشر به لا اظماً بعدها أبداً. (1)

### دوم: خودامام حسین علیه السلام

سقایِ دوم این لب تشنگان خود حضرت ابا عبدالله است - ثواب سقاییت را در اول منبر گفتیم، اجرش، ثوابش را شنیدید - وقتی که آبها در خیمه ها تمام شدند وجود مقدس ابا عبدالله ارواحنا فداه تبری و به روایتی نیزه ای بدست مبارک گرفت، از خیمه زنان نوزده گام برداشت گام نوزدهم آن نیزه را بر زمین زد فوراً چشمه آب سرد زلال و گوارایی پدیدار گشت. امر فرمود: ظرفها را پر از آب کردند، ظرفها و مشک ها و اوانی را بالتمام پر آب کردند، همه نوشیدند همه سیراب شدند. خبر به ابن زیاد رسید، به ابن سعد نوشت: شنیدم حسین حفر چاه می کند تا می توانی مگذار. (2)

### سوم: شیعیان

سقایِ سوم این لب تشنگان، می خواهیم سقاییت کنیم، سقایِ سوم این لب تشنگان شیعیانند که تا روز قیامت، بوسیله اشک چشم جگرهای تقیده این لب تشنگان را خنک می کنند. (3)

آید گر ز دور به قصد زیارتم

بینید سوزِ گرمی دشت شهادتم

آن وقت پاشید ز آب دیده نمی بر مزار من

شاید خنک شود جگرِ داغدارِ من

ص: 212

1- بحار: 45/44.

2- بحار: 44/387.

3- اشک روان بر امیر کاروان: 157.



اما این لب تشنگان آب را از شیعیان قبول نمی کنند، زیرا به نزد هر یک از ایشان ببری می گوید به نزد آن یکی ببر. اگر به نزد رئیس ایشان ببری می فرماید: ای شیعه چگونه من این آب را از تو بپذیرم، این همه پاره های جگرم را لب تشنه شهید کردند، اگر نزد هیچکدام ساله ایشان ببری، می فرماید: شیعه چگونه این آب را من از تو قبول بکنم و حال آنکه برادر شیرخوارم علی اصغر را به عوض آب تیر بر گلویش زدند پس این آب را باید ذخیره کرد، ذخیره بکنیم برای روز سیاهی که در پیش داریم.

### چهارم : ابا الفضل علیه السلام

سقای چهارم این لب تشنگان قمر بنی هاشم ابا الفضل العباس است . وقتی آبها تمام شدند ، شب حضرت ابا الفضل با عده ای از اصحاب رفتند شریعه راه تصرف در آورد، مشکها را پر از آب کردند. و این به سفارش خود حضرت سیدالشهداء بود. یعنی ابا عبدالله ابا الفضل را برای آب آوردن فرستاد، سی سوار از اصحاب ملازم رکابش کرد که از آنها حبیب بن مظاهر، زهیر بن قین، و هلال بن نافع بود، هلال از جلو به سرعت رفت لب آب، شب بود، عمرو بن حجاج صدا زد کیست لب آب؟ هلال گفت: اینک منم پسر عم تو که آمده ام آب بنوشم، گفت: بنوش بر تو گوارا باد، هلال گفت: ای عمرو! به من آب می دهی اما حسین بن علی لبش تشنه باشد، پاره های جگر پیغمبر لب تشنه از بین بروند؟ عمرو ملعون گفت: خوب می گویی هلال، اما چه کنم، به امری مأمورم باید به خاتمه برسانم، هلال صدا زد: اصحاب حسین! در آئید، هجوم آوردند، نیمی مشک ها را پر آب کردند نیمی مشغول جنگ شدند، آن شب مشک ها را سالم به خیمه ها رسانیدند، آسیبی به اصحاب

### صفات صوری ابا الفضل علیه السلام

مقامات ابا الفضل از حدّ و حصر افزون است. جامع صفات صوری و معنوی است، اما صفات صوری: چنان تنومند بود و بقدری رشید بود که وقتی بر اسب کوه پیکر سوار می شد اگر پاهای مبارک از رکاب خارج می کرد پاهای مبارکش به زمین می رسید (2) و در صفا و رخسار و جمال و حُسن صورت چنان صاحب جمال بود با اینکه همه بنی هاشم در خوش صورتی و زیبایی، معروفند اما وقتی که ابا الفضل میان بنی هاشم بود آن بزرگوار مثل ماه می درخشید و باقی بنی هاشم مثل ستاره ها که اطراف ماه جمع شوند، فلذا به قمر بنی هاشم معروف شد یعنی ماه بنی هاشم (3). و در شجاعت و قوّت قلب چنان بود آن همه لشکر در صحرائِ کربلا جمع شده بودند همه از ابا الفضل ترسان و هراسان بودند، همه در اضطراب و واهمه بودند، از شدت ترس از ابا الفضل. فلذا در نامه ای که به ابن زیاد نوشته بودند که حسین درست یاور ندارد قدری در این نامه شمرده بودند از جمله ابا الفضل العباس را. وقتی نامه رسید گفت: این سپهد ما شعور ندارد همین یک عباس بن علی برای این همه لشکر کافی است که شکستشان بدهد، اعتراف دشمن است.

### صفات معنوی ابا الفضل علیه السلام

و اما صفات معنویش، عالم غیر مُعَلَّم بود، عالمی که زحمت تحصیل علم نکشیده بود، علم لدنی داشت، مکتب احتیاج نداشت برود یا استاد به بیند،

ص: 214

1- بحار: 44/388.

2- مقاتل الطالبیین: 90؛ بحار: 44/39.

3- مقاتل الطالبیین: 90؛ بحار: 44/39.

کرامات و معجزاتش از حدّ و حصر افزون است، همین حالا از نزد قبر مطهرش اینقدر معجزه و کرامت دیده شده است و خودم بعض آنها را نوشته ام، حالا موقعش نیست، طول می کشد. مقام خدمتش به ابا عبدالله چنان بود که خود را در نزد سیدالشهداء یکی از خادمانش، از نوکرانش محسوب می کرد، از چاکران حضرت خودش را محسوب می کرد، لذا هیچ وقت برادر نگفت، همیشه آقا می گفت و در برابر حضرت با کمال تأدب می ایستاد. (2)

سیدالشهداء هم اینقدر او را دوست می داشت که وقتی او را صدا می زد به او می فرمود: ابا الفضل! جان حسین بقرانت بنفسی أنت. (3)

اللّه اکبر، در امور مهمه از برادرش ابا الفضل استمداد می کرد. (4)

### اجازه گرفتن ابا الفضل برای میدان رفتن

یک همچو محبتی یک همچو علاقه ای، پس چه گذشت بر سیدالشهداء روز عاشورا وقتی ابا الفضل آمد خدمتش، عرض کرد: آقا سینه ام تنگ شده، دلم از زندگانی دنیا سیر شده، چرا؟ چون برادرانش را، دوستانش را، ارحامش را در برابرش غرق در خون می دید. وقتی این را گفت حضرت سیدالشهداء گریه کرد فرمودش: برادر تو علمدار لشکر منی، اگر تو کشته

ص: 215

1- در روایتی در شأن وجود مقدسش نقل شده: « اِنَّهُ ذَقَّ الْعِلْمَ ذَقًّا ذَقَّهُ أَي اطعمه » الخصائص العباسیه : 149.

2- معالی السبطین: 1/م 20/437؛ عاشورا ریشه ها، انگیزه ها، پیامدها: 493.

3- ارشاد: 2/90.

4- وقعہ الطف: 193؛ ارشاد: 2/90.

شوی لشکر ما شکست خورده، جمعیت ما متفرق می شود، اصرار کرد، خواهش کرد، بعد حضرت فرمودش: حالا که اصرار داری پس اول فکر آبی برای این لب تشنگان بنما، آن وقت به میدان جنگ برو. (1)

سیدالشهداء روی مصالحتی که امام می داند، خودش می داند چه می کند، حضرت مسلم را تنها فرستاد، حضرت علی اکبر را اسلحه و لباس پیغمبر را بر تش کرد که کسی غیر از امام نمی تواند اسلحه پیغمبر را غیر امام بردارد - و ثقل الحديد أجهدي - اباالفضل را به عنوان آب آوردن فرستاد.

### حضرت: اول فکر آبی کن

اباالفضل سوار شد برابر لشکر رفت، اشقیا را نصیحت کرد، هر چه اشقیا را نصیحت کرد در دل سخت تر از سنگ آنها اثر نکرد، خدمت حضرت برگشت قضیه را عرض کرد، اطفال ملتفت شدند مذاکره آب است، صدای العطش، ناله العطش اطفال بلند شد.

### حرکت اباالفضل به طرف شریعه فرات

اباالفضل طاقت نیاورد همان دم نیزه ای و شمشیری و مشک خشکیده ای گرفت، سوار بر مرکب شد، روانه شریعه فرات گردید (2) اباالفضل می رفت، اما سیدالشهداء به علم امامت دانست، برادر می رود و بر نمی گردد، هی دنبال اباالفضل می رفت، دستمالی در دست مبارکش بود، هی نگاه به قد و قامت اباالفضل می کرد و هی اشک می ریخت، اشک چشمان با دستمال پاک می کرد.

ای ناله بیا، بیا

ص: 216

---

1- بحار: 45/41؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام: 61.

2- بحار: 45/41.

ای ناله بیا وقت غم و شیون و شین است

هنگام جدا گشتنِ عباس و حسین است

چون دست در آغوش شدند آن دو برادر

از عرش ندا شد که وداع اخوین است

### هجوم لشکریان و حمله ابا الفضل علیه السلام بر ایشان

ابا الفضل آمد رو بروی دشمنان، به سرعت شهاب، چون برق خاطف بر روی دشمنان آمد، وقتی لشکریان ملتفت شدند هجوم آوردند، ابن سعد صدا زد مگذارید آب به خیمه های حسین برساند و الا یکی از شما را زنده نمی گذارد، بر ابا الفضل حمله کردند فوجی از پس فوجی چون موجی از دنبال موجی، دایره کردار ابا الفضل را در میان آوردند، ابا الفضل که فرزند شیر و ناف بریده شمشیر بود از جای نرفت، دست به شمشیر برد چون شیر شرا و شمشیر قضا، آن یادگار حیدر صفدر بر آن قوم بی نام و ننگ چنان حمله افکند رجز خواند:

### رجز خوانی حضرت برای معرفی خود

أَقَاتِلِ الْقَوْمَ بِقَلْبٍ مَهْتَدٍ

أَذَبَ عَنِ سَبْطِ النَّبِيِّ أَحْمَدٍ (1)

أَضْرِبْكُمْ بِالصَّارِمِ الْمَهْتَدِ

حَتَّى تَحِيدُوا عَنِ قِتَالِ سَيْدِي (2)

إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ، ذُو التَّوَدِّدِ

نَجْلُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى الْمُؤَيَّدِ (3) (4)

### شجاعت ابا الفضل و فرار دشمنان

و با تیغی چون صاعقه آتشبار بر آن قوم کفار حمله افکند میمنه را به

ص: 217

1- با دلی هدایت شده با دشمنان جهاد نموده و شرّ ایشان را از نوه پیغمبر صلی الله علیه و آله که احمد نام دارد دفع می نمایم.

2- با شمشیر هندی شما را می زنم تا از جنگ با سرورم بگریزید.

3- من عباس مهربان، فرزند علی مرتضایم که پاک و مؤید است.

4- ناسخ: 2/344.

میسره برد میسره را به میمنه برد هوا را از غبار قیرگون ساخت و زمین را از خون رنگ طبر خون(1) داد و در این حمله هشتاد تن از شجاعان نامدار را به خاک هلاک انداخت.(2)

وقتی این شجاعت را از ابا الفضل دیدند لشکریان همه به توحش افتاده، و رو به هزیمت نهاده، فراری شدند، اطراف ابا الفضل از دشمن تهی شد، اطراف شریعه از دشمن تهی شد.

### تصرف فرات و پر کردن مشک

ابا الفضل به سرعت شهاب مرکب را میان فرات راند، فرات را به تصرف خود در آورد، پیاده شد، آمد در میان آب، شیعیان، سه روز است ابا الفضل آب از گلوش پایین نرفته است، قسمت آب خود را برای اطفال سیدالشهداء می گذاشت و خودش آب نمی خورد، وقتی وارد آب شد این ساقهای نازین، این ساقهای خشک ابا الفضل به آب رسید، بی اختیار کف ها را داخل آب برد، کفی آب برداشت که بیاشامد فذکر عطش الحسین(3) یادش آمد تشنگی برادر، گفت:

یا نفس منْ بعدِ الحسینِ هونی

فبعده لا کنتِ انْ تکونی

یعنی ای نفس مباد زندگی بعد از حسین.

هذا حسینٌ شاربِ المنونِ

و تشریبین باردَ المعینِ

اینک حسین مرگ می آشامد تو می خواهی آب گوارا بنوشی.

ص: 218

1- طبر خون ( تیر خون ): عناب.

2- بحار: 45/41؛ ریاض الأبرار: 1/227.

3- بحار: 45/41.

### بالا آمدن ابا الفضل از شریعه و هجوم دشمنان

آب را روی آب ریخت مشک را پُر آب کرد لب تشنه از شریعه بالا آمد و رکاب زد که زود خود را به لشکرگاه برادر برساند، وقتی کوفیان این را دیدند، ابن سعد صدا زد به لشکر: مادران بر شما به گریند مگذارید مشک آب را سالم به خیمه ها به برد، لشکر ابن سعد هجوم آوردند، موگلین شریعه هجوم آوردند، ابا الفضل می زد، و می کشت و می افکند از پشت درختهای نخل، از آنجا می آمد، می زد و می کشت و می افکند.

### ابا الفضل هشتصد نفر از لشکر به جهنم فرستاد

و به روایتی که در کبریت الاحمر نوشته از فرات که بالا آمد تا نخلستان هشتصد تن از اشقیاء را به خاک هلاک انداخت. (3) و سرعت می کرد که خود را به خیمه های برادر برساند، تمام همت ابا الفضل این است که مشک آب سالم به خیمه ها برود، تمام همت اشقیاء این است که نگذارند این آب سالم برود.

### جدا کردن دست راست ابا الفضل

در این بین نوفل ملعون (4) یا زید بن ورقا (5) کمین کرد از پشت نخله بیرون آمد شمشیر حواله کرد دست راست ابا الفضل را از بدن جدا کرد، ابا الفضل نمی دانم به چه تیز دستی، به چه سرعت، بند مشک را به دوش چپ کشید و شمشیر به دست چپ گرفت دشمنان را می زد و می کشت

ص: 219

1- هرگز، این کار با دینم نمیسازد و از مرد معتقد سر نمی زند.

2- ناسخ التواریخ: 2/345.

3- کبریت الاحمر: 161.

4- بحار: 45/42.

5- ناسخ التواریخ: 2/345؛ ارشاد: 225؛ مناقب: 4/108.

و می فرمود:

والله ان قطعتم يميني

اني احمي ابدأ عن ديني

قسم بخدا اگر دست راستم را بریدید من حمایت از دینم می کنم.

و عن امام صادق اليقين

نجل النبي الطاهر الامين

و هم حمايت از امامم می کنم که پسر پیغمبر است.

نبي صدق جانا بالدين(1)

### جدا کردن دست چپ ابا الفضل عليه السلام

و هی سرعت می کرد، سرعت می کرد تا این مشک آب سالم به خیمه ها برود، بار دیگر نوفل ملعون از پشت نخله بیرون تاخت(2) شمشیر فرود آورد دست چپ ابا الفضل را قلم کرد ابا الفضل بند مشک را به دندان گرفت و گفت:

يا نفس لا تخشى من الكفار

و أشرى برحمه الجبار(3)

قد قطعوا بغيهم يسارى

فأصلبهم يا رب حرّ النار(4)(5)

### تیر به مشک آمدن و ریختن آب آن

و هی سرعت می کرد به امید اینکه این مشک آب سالم به خیمه ها برود، چقدر حفظش می کند، با نیش رکاب دشمنان را از اطراف دور می کرد، خون مثل فواره از بازوهایش می آمد، چه شد؟ به یک دفعه تیری به مشک آمد

ص: 220

1- پیغمبر راستگوئی که آورنده دین است.

2- بحار: 45/42.

3- ای نفس از ( هجوم و حمله ) کافران ترس و به رحمت خدای جبار تو را مژده باد.



4- این گروه اشعار از روی ستم دست چپم را بریدند، پروردگارا ایشان را به آتش سوزانِ جهنم وارد کن.

5- مناب آل ابی طالب: 4/108؛ بحار: 45/40.

و آتش به خاک ریخت، دیگر امیدش ناامید شد، آب نبود ریخته شد، خونِ ابا الفضل بود، تمام بر روی خاک ریخته شد، عند ذلک وقف العباس، اینجا ابا الفضل ایستاد، با خود گفت: دیگر به کجا می روی؟ عباس دیگر به کجا می روی؟ تو که نه آب داری نه دست داری، نه آب داری برای اطفال به بری نه دست داری که جنگ کنی، به چه رو به خیمه ها بروی؟ همانجا ایستاد، سه مرتبه تیر بارانش کردند حتی صار جلد کالقفذ از کثرت تیر مثل خارپشت پر برآورد، تیری آمد بر سینه نازیش نشست(1)، تیری دیگر آمد بر چشم راست ابا الفضل نشست(2)، نه دست نداشت سر میان دو کاسه زانو پایین آورد که به قوت زانوها تیر را از چشم بیرون آورد، والهفا، واویلا، حکیم بن طفیل در رسید عمودی از آهن بر فرق ابا الفضل فرود آورد(3) مغزِ سرِ ابا الفضل بیرون آمد روی شانه هایش افتاد، سه مرتبه هم تیر بارانش کردند، حالا عمده مصیبتِ ابا الفضل همین از اسب افتادش است، چرا که اسب کوه پیکر در جولان، ابا الفضل با آن تنومندی، دست هم نداشت که آنها را ستون بدن قرار بدهد، وقتی از اسب افتاد همه آن تیرها که

### **بلند شدن ناله ابا الفضل و صدای سید الشهداء**

در ظاهر بدنش بودند، تمام در دل و جگر و احشا و امعاش فرو نشستند، پاره پاره شد، ناله اش بلند شد و ابتاه و علیاه و آخاه و حسیناه، سید الشهداء صدا زد و اخاه و عباساه و مهجه قلباه، پاره جگرم ابا الفضل، آمد

ص: 221

---

1- بحار: 45/42.

2- ابصار العین: 35.

3- مناقب: 4/108.

به سر وقت برادر، برادر را دید چه برادری، رویِ خاک افتاده، دستها بریده، فرق شکافته، عَلمِ سر نگون، اینقدر گریه کرد دشمنان از گریه اش گریه کردند(1) فرمود: ابا الفضل! رفتی کمرم را شکستی، الان آنکسر ظهری(2) تو رفتی کمر مرا شکستی.

از در خیمه چو می رفتی و برمی گشتی

شعفی داشتمی چون تو برادر دارم

شعله رویِ تو میدیدم و می بالیدم

که چراغ شبِ دامادی اکبر دارم

ص: 222

---

1- الخصائص العباسیّه : 181 .

2- بحار: 45/42 ؛ تسلیه المجالس: 2/310.

## مجلس نهم

### اشاره

و بعد قال تعالى في كتابه الكريم أعوذ بالله من الشيطان الرجيم « وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ » (1) ظاهر ترجمه آیه شریفه این است: هر آینه امتحان می کنیم شما را به چیزی از خوف ( ترس ) و گرسنگی و نقص اموال و انفس و ثمرات، میوه ها « اولاد » و بشارت ده صبرکنندگان را.

### فضیلت وصف صبر

مخفی نماند که وصف صبر و صبوری از سر آمد صفات حسنه است که فرموده اند: من لا صبر له لا ایمان له (2)، کسی که صبری ندارد ایمان ندارد.

### تعریف صبر

صبر بمعنی تحمل از چیزی که بر شخص سخت و ناگوار است. تکالیف هم که خداوند متوجه بندگانش کرده البته زحمت دارند، تکلیف از کلفت است کلفت بمعنی زحمت است باید زحمت بکشد که اطاعت خدا بکند فلذا

ص: 223

---

1- سوره بقره: 155.

2- تحف العقول: 202؛ بحار: 75/39/ح 14.

صبر احتیاج دارد.

## اقسام صبر و صبر بر طاعت

صبر بر سه قسم است (1)؛ صبر بر طاعت، بر اطاعت و عبادت، انجام دادن واجبات، یعنی می خواهد نماز بخواند باید وضو بگیرد و بیاید درست مشغول نماز شود، نمی تواند حرف بزند، ممکن نیست چیزی بخورد، ممکن نیست آبی بخورد، هیچ، این یک صبر و طاقتی می خواهد. ماه رمضان آمد باید روزه بگیرد بخصوص وقتی که هوا گرم است بایست این گرسنگی و تشنگی را تحمل بکند تا این عبادت را انجام داده باشد. می خواهد زکات بدهد بر او گران است، زحمت کشیده تا این مال را بدست آورده، سخت است که زکات بدهد فلذا صبری می خواهد تا بتواند بفقراء بدهد. و اگر صبری نباشد خوب هیچ عبادتی را انجام بدهد، من لا صبر له لا ایمان له، کسی که صبر ندارد ایمان ندارد. یکدفعه می بینی به یک چیز ناگواری برخورد، آن وقت بخداوند اعتراض کند نعوذ باللّه و ردّه - انکار ضروری دین - از زبانش هم بیرون آید، این وقتی صبر ندارد، پناه می بریم به خدا.

## صبر بر ترک معصیت و صبر بر بلا و افضل اقسام صبر

صبر بر سه قسم است صبر بر طاعت، صبر بر ترک معصیت، ترک گناه، هان یک معصیت برایش پیش آمد کرد، صبر کند، این معصیت را برای خدا ترک بکند البته صبر احتیاج دارد، سوم صبر بر بلا، ناخوشی ها و فقر و ذلت و مرض و... لکن بالاترین اقسام صبر، صبر بر ترک معصیت است چون که از همه سختتر است: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» (2) کسی

ص: 224

1- کافی: 2/91 ح 15؛ بحار: 68/77 ح 12.

2- سوره یوسف: 53.

انجام گناه برایش میسر بشود صبر قوی می خواهد تا آن را ترک کند، فلذا افضل اقسام صبر است و درجه اش از همه بالاتر است. صبر بر بلا، سیصد درجه از برای صاحبش می نویسند، صبر بر جا آوردن واجبات از برای صاحبش ششصد درجه می نویسند، صبر بر ترکِ معصیت نهصد درجه که هر درجه ای از قعر زمین تا فوق العرش است (1). صبر بر بلا، چون اختیاری نیست، دست خودش نیست، دور از جان می آید، دست خودش نیست که مثلاً نگذارد مریض بشود، اما صبر بر ترک معصیت، دست خودش است، می تواند معصیت را انجام بدهد ولی صبر می کند و انجام ندهد، این اختیاری است، آن اختیاری نیست و از فعل طاعت نیز سخت است، لذا بالاتر از همه اقسام است.

## خواص صفات

البته چیز خوب خاصیتِ خوب دارد، چیز بد هم آثار و خاصیت بد دارد، آن وقت صفاتِ حسنه صفات الله هستند، صفاتِ نیک صفاتِ پروردگارانند، آن وقت باید دانست که بعضی از آثار و خاصیت صفات حسنه، در دنیا ظاهر می شود، نتیجه بعضی وقت مردن ظاهر می شود، صفتی نتیجه اش و خوبیش حال احتضار ظاهر می شود، نتیجه صفتی دیگر در قبر، دیگری در صحرای محشر، البته همه صفات چنین نیستند که فقط دیکه جا نتیجه و خاصیت آنها ظاهر شود بلکه می بینی عملی، یک صفت نیکی هم در وقت احتضار نتیجه خوب دارد و هم برای نزول در قبر و هم برای روز محشر نتیجه دارد. یک دوائی، یک معجون می بینی فقط مقوی مثلاً معده است معده را تقویت

ص: 225

می کند دیگر همین، یک معجون کبد را تقویت می کند یا یک دوائی، یک قرصی قلب را تقویت می کند، یک دفعه می بینی نه، یک معجون هم مقوی کبد است هم مقوی قلب است هم تقویت معده می کند هم تقویت چشم می کند، هم تقویت اعصاب می کند، همه اینها را دارد. اعمال و عبادات هم همینطورند، یکدفعه می بینی یک طاعتی، یک عبادتی، یا صفت حسنه ای که آثار خوبش هم در حال احتضار پیدا می شود، هم در قبر، هم در محشر، هم وقت عبور از صراط، هم وقت کشش اعمال، سنجیدن اعمال، یکی هم می بینی نتیجه اش و خاصیتش تنها در قبر است، حالا منظور صبر است.

### پاداش و خاصیت و قوت صبر

هر طاعتی، هر عبادتی هم ثوابش حدّ و اندازه دارد، خداوند حدّ و اندازه معین کرده است، مثلاً طاعت فلان ثوابش چقدر است الا صفت صبر، که خداوند برای ثوابش حدّ و اندازه ای مقدّر نفرموده است، معین نفرموده است لذا در قرآن مجید می فرماید: «إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»<sup>(1)</sup> یعنی صابران اجر و مزد بی حساب، بی کیل و کشش، بی حساب داده می شوند.

صبر در آن عالم خیلی هم قوی است، صاحب قوت است و صاحب جرأت است، مثلاً وقتی میت را در قبر گذاشتند اعمالش اطرافش می آیند، کار خیرهایش، نمازش یکطرف [سمت راست میت] قرار می گیرد، زکاتش یکطرف [سمت چپ میت] قرار می گیرد، باقی اعمالش می آیند بالای صورتش، صبر هم می آید یک گوشه ای قرار می گیرد، وقتی که سؤال

ص: 226

نزدیک شد به تمام اینها می گوید، چون موقعی که میت را در قبر گذاشتند، بقدری که او را در قبر گذاشتند و تشییع کنندگان برگشتند، دیگر وقت سؤال است، فاصله ندارد، صبر به اینها می گوید: اگر می توانید صاحب خود را از سؤال نجات دهید، فبها، و الا خودم حاضرم کمکش می کنم(1)، چون که خدای نکرده اگر در جواب گیر کرد گرفتاریش می شود.

این را هم دانسته باشید که محبت ائمه طاهرین و دوستی مولا علی بن ابی طالب و توسل به سیدالشهداء صلوات الله علیه - امیدواریم حسینی باشیم - اینها اکسیر اعظمند، اینها نجات بخش هستند، بله سیدالشهداء در قبر می آید، زائرش را زیارت می کند، وقتی سیدالشهداء در قبر میتی آمد، دیگر آنجا عذاب نیست، وقتی در قبر میت تشریف آورد، دیگر آنجا عذابی نیست، بلکه طبق کتب معتبره، حکایات هست که از برکت قدوم حضرت، از برکت تشریف آوردن حضرت به زیارت میتی، عذاب از اهل تمام مقبره برداشته می شود.

### صبر بر ترک معصیت

غرض صحبت صبر است، گفتیم صبر بر ترک معصیت از همه اقسام صبر ثوابش و درجه اش بیشتر است به سبب اینکه زحمتش هم زیادتر است هم از صبر بر بلا - که آن بی اختیار می آید - و هم از صبر بر فعل طاعت، یعنی نماز خواندن بر شخص آسانتر است تا اگر خدای نخواستہ دچار معصیتی شود که باید آن معصیت را ترک کند چونکه نفس نحس انسانی سرکش است و اگر میل کرد به چیزی مجاهده می خواهد تا شرش را بکند.

ص: 227



و اما صبر بر بلاء، می فرماید: تبّ یک شب، کفاره یک سال گناه است(1). تبّ دو شب کفاره دو سال گناه است. انسان در دنیا همیشه صحیح و سالم و با داشتن مال و ثروت و نعمت و عافیت باشد که هیچ ضرر مالی نکند، هیچ ضرر بدنی، هیچ کسالتی، اللّٰه، این هم، خوب نیست، این علامت خوبی نیست.

### مهمانی رفتن رسول خدا صلی الله علیه وآله

رسول خدا صلی الله علیه وآله جای مهمانی دعوت داشتند، تشریف بردند، صاحب منزل رفت که نهار تهیه بکند، اتفاق مرغی مال صاحب منزل بود، بر روی رف پرید، تخم گذاشت، بعد پایین پرید، به پریدنش تخم حرکت کرد و از رف افتاد، میخی زیر رف کوبیده بود، روی میخ افتاد و گیر کرد، نيفتاد که شکسته بشود. خیلی رسول خدا صلی الله علیه وآله تعجب کردند که این یک میخ، تخم مرغ مگر چقدر گیر کرد که نيفتاد، صاحب منزل که آمد حضرت فرمودش: قضیه این است که، این تخم از سر رف افتاد، نيفتاد زمین که شکسته بشود، به این میخ گیر کرد و این عجیب است. عرض کرد: یا رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله، به خدایی که تو را به پیغمبری مبعوث کرد، من از وقتی که خودشناس شده ام اصلاً ضرری نکرده ام، هیچ، و دشواری و ناگواری و ضرر مالی به هیچ وجه متوجهم نشده است. تا این را گفت، حضرت خودشان کفشهای مبارک جفت کردند، برخاستند، فرمود: کسی که اینطور است خدا باو اعتنایی ندارد، توجهی به او ندارد، این علامت خوبی نیست، حضرت نماندند، هر چه صاحب منزل

ص: 228

التماس کرد، فرمود: نه، غذای چنین منزلی را نمی خورم. (1)

خدا همیشه خیر بنده اش را می خواهد اما صبری می خواهد، و از جمله اقسام صبر، گفتیم صبر بر بلا است، آن بلا اعم از اینکه مرض باشد یا ذلت باشد دور از جان، یا هر ناگواری باشد یا رفتن مال باشد. یک کسی غنی است اگر مالش هم از دستش رفت این هم نزد خدا مأجور است، اما به شرط اینکه حقوقش را داده باشد، غنی هر گاه فقیر شد مورد رحمت است، اینها همه به جهت اینکه صبر بکنند.

### بهشت دری به نام باب البلاء دارد

بهشت دری به نام باب البلاء دارد. اهل بلا از آن در وارد بهشت می شوند، می فرماید: ولی وارد شوندگان از آن درب کمند (2) زیرا اغلب اجر خود را در بلا به جزع ضایع می کنند.

خداوند جل ذکرة در حدیث قدسی می فرماید: ای بندگان، من لم یصبر علی بلائی و لم یرض بقضائی فلیخرج من ارضی و تحت سمائی و لیطلب رباً سواى، ای بندگان کسی که بر بلائی من صبر نکند - می گوید: نمی توانم - و به قضای من راضی نباشد از سر زمین من و از زیر آسمان من خارج بشود، از مملکت من بیرون برود و خدای دیگری برای خودش پیدا بکند. (3) لا إله إلا الله.

پس بایستی به قضای الهی تن دهد و راضی شود که خدا آن وقت اجر

ص: 229

1- کافی: 2/256/ح 20؛ بحار: 22/130/ح 107.

2- امالی صدوق: 213/م 38/ح 1؛ بحار: 8/116/ح 1.

3- الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه: « من لم یصبر علی بلائی و لم یرض بقضائی فلیتخذ رباً سواى » مسکن الفوائد: 85.

و مزدش می دهد و بسا در دنیا هم به او تلافی کند، اگر در دنیا مصلحت نباشد در آخرت جبران و تدارک خواهد کرد، بشرط اینکه کلمه ای نگوید که منافات با رضا به قضای الهی داشته باشد، هر چه می خواهد آن بلا یا مصیبت باشد، لکن حرکاتی نکند که منافات با رضا و قضای الهی داشته باشد، مثل اینکه زن در مصیبت موی خود را بکند یا صورت بخراشد یا اینکه برای غیر پدر و برادر یقه پاره کند - هر کس آن زن یا مرد باشد - کفار دارد(1) برای موت پسر اگر یقه اش را پاره کرد گناه است باید کفاره بدهد، آن پدر است آن یک احترامی است برای پدر و برادر. غرض، حرکاتی یا کلماتی که منافات با رضا داشته باشد نگوید.

اما گریه کردن اجر را باطل نمی کند، گریه در مصیبت اجر را باطل نمی کند، هر چه می خواهد گریه کند، بلکه گریه بر موت مؤمن مستحب هم است(2) گریه اشکالی ندارد.

گفتیم از اقسام صبر، صبر بر بلا است و از اقسام صبر بر بلا، صبر بر موت اولاد است.

### **صبر بر فوت فرزندان**

کسی که سه بچه نابالغ از او فوت بشود اینها روز قیامت پدر و مادر خود را از آتش جهنم می پوشانند، حفظش می کنند. روز قیامت که شد، خداوند به بچه هایی که فوت شده اند، اولاد مؤمنین، اطفال مؤمنین، خطاب می کند: بروید داخل بهشت، همه نابالغند، تکلیفی ندارند، داخل بهشت شوید، بچه ها

ص: 230

---

1- تحریر الوسیله: 2/125 و 126 ( کتاب الکفارات ).

2- وسائل الشیعه: 3/283، باب استحباب البكاء لموت المؤمن.

عرض می کنند: خداوندا، با پدر و مادرم‌ان؟ دو مرتبه خطاب می آید: بروید بهشت، باز عرض می کنند: خدایا، با پدر و مادرم‌ان؟ باز خطاب می آید: شما داخل بهشت بروید، باز عرض می کنند: خداوندا، با پدر و مادرم‌ان؟ این دفعه دیگر رخصت می یابند که پدران و مادرانشان را همراه خودشان ببرند، به این جهت هر طفلی دست پدر و مادر خود را می گیرد با خود داخل بهشت می کند. آن روز در صحرای محشر این بچه ها پدر و مادر خود را بهتر می شناسند از بچه هایی که امروز در دنیا در خانه ها، پدر و مادر خود را می شناسند، آنها بهتر می شناسند. (1)

کسی که یک طفل، پسر نابالغ قبل از خودش از او برود، از او فوت شود برای او بهتر است از صد تا پسر که بعد از خودش باقی گذارد و در راه خدا جهاد کنند و حرب آنها تا قیامت ساکن نشود. (2)

بلکه در حدیث است، از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است: کسی که یک پسر از او سقط بشود از برای او بهتر است از اینکه صد سوار بعد از خودش بماند، صد تا پسر که همه سوار شوند و در راه خدا جهاد کنند. (3)

### **پاداش بر فوت فرزند بشرط...**

داود بن ابی هند (4) در خواب دید که قیامت برپا شده است او را پای حساب آوردند، حسناتش را در یک کفه ترازو و گناهانش را در کفه دیگر ترازو گذاشتند، سنجیدند، دیدند که گناهانش زیادتى کردند، آن کفه

ص: 231

---

1- مسکن الفوائد: 20، 25؛ بحار: 79/116 ح 5 وص 118 ذی ح 11.

2- مسکن الفؤاد: 24؛ مستدرک الوسائل: 2/392 ح 16.

3- مسکن الفؤاد: 24؛ مستدرک الوسائل: 2/392 ح 17.

4- در نسخه چاپ سنگی: داود بن هند.

گناهانش پایین آمد. و کفه حسناتش بالا آمد، خیلی لرزید و حالش بهم خورد، ولی دید یکی بسرعت آمد، ملکی بود، و یک چیزی مثل مندیل (دستمال) سفیدی روی حسناتش گذاشت، یک دفعه حسنات زیادتی کردند، خوشحال شد، گفتند: میدانی این چه بود؟ گفت: نه. گفتند: این همان بچه ای است که در کوچکی در حیاتت از تو فوت شده است، این همان است، او که خوشحال شده بود گفت: به به! من دختری هم داشته ام که از من فوت شده است. گفتند: نه، از او بهره ای نداری، چون به مرگش راضی بود، آرزوی مرگش را داشتی، دختر را دوستش نداشتی (1). لا إله إلا الله.

### شخصی که زن نمی گرفت

غزالی در احیاء العلوم می نویسد: کسی بود ازدواج نمی کرد، هر چه رفقا اصرارش می کردند قبول نمی کرد تا یک روز نزد رفقا آمد گفت: هر چه زودتر برای من کسی پیدا کنید خواستگاری کنم. گفتند: چطور؟ تو خیلی منکر بودی. گفت: دیشب خوابی دیدم، خوابی دیدم که دهشت زده شدم. گفتند: مگر چه خوابی دیدی؟ گفت: دیشب خواب دیدم قیامت بر پا شده، و اهل محشر همه ایستاده، مضطرب الحال، من هم ایستاده در نهایت تشنگی، دیگران هم همه تشنه، هوا در نهایت گرمی، ازدحام اهل محشر، از تشنگی خیلی حال منقلب بود، یک دفعه دیدم اطفالی کوزه و جام از طلا و نقره در دستشان، اینها آمدند اهل محشر را آب می دادند، خیلی خوشحال شدم ولی دیدم از خیلی ها ردّ می شدند و آنها را آب نمی دهند، دیدم طرف من نیامدند، به یکی که از نزدیکم می خواست بگذرد دست دراز کردم،

ص: 232

التماس کردم بچه مرا آب بده که تشنگی مرا از بین ببرد، گفت: ما که می بینی اطفالِ مؤمنین هستیم پدران و مادران خود را آب می دهیم، تو در میان ما بچه ای نداری که تو را آب بدهد. حالا می خواهیم ازدواج بکنم بلکه خدا مرا طفلی بدهد و از من بمیرد که این ذخیره آخرتم باشد. (1)

### بالا تر از صبر وصف رضا

مطلب زیاد است طول نکشد، مرحله صبر را خواندیم، از صبر بالاتر وصف رضا است، یعنی از بابت محبت محبوب، معنی صبر تحمل کردن است، صبر این است که موضوع بر او ناگوار است، تحمل می کند، مقام رضا این است که، چون این را محبوبش می خواهد او هم دوستش دارد.

### جابر خدمت امام محمد باقر علیه السلام

جابر بن عبدالله انصاری در اواخر عمرش خیلی پیر شده بود خیلی از بین رفته بود، قوایش مستأصل شده بود، امام پنجم امام محمد باقر صلوات الله علیه به دیدنش تشریف برد و احوالش را پرسید، فرمود: جابر خود را چگونه می بینی؟ عرض کرد: مولای من در حالی که پیری را بهتر از جوانی دوست می دارم و مرض را بهتر از صحت و موت را بهتر از حیات. حضرت به او فرمود: جابر اما ما اهل بیت اینطور نیستیم من هر چه خدا بخواهد آن را می خواهم، اگر پیری را برایم بخواهد آن را می خواهم و اگر جوانی را بخواهد جوانی را دوست می دارم، اگر مرض را بخواهد آن را دوست دارم اگر صحت برایم می خواهد همان را می خواهم، اگر موت را بخواهد آن را دوست می دارم و اگر حیات و زندگی را برایم بخواهد حیات را دوست می دارم، ما رضامان رضای خداست. جابر این را که شنید برخاست صورت

ص: 233

---

1- مسکن الفؤاد: 36؛ احیاء علوم الدین: 2/25 (کتاب آداب النکاح).

حضرت را بوسید، گفت: راست فرمود جدت رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود: می رسی خدمت یکی از فرزندانم که اسمش اسم من است بيقر العلم بقرأ سلامم را به او برسان. (1)

جابر در مقام صبر بود، امام پنجم در مقام رضا بود، فرمودش: نه، ما اهل بیت هر چه را خدا بخواهد ما می خواهیم. خلاصه این که: او مانند کارگر نیست که برای پول کار می کند، می خواهد پول گیرش بیاید، و نه اینکه چشمش به بهشت است، و نه مثل غلامی که از ترس کتکها آقا را اطاعت بکند، این هم از ترس جهنم باشد، خیر، این از بس که آقا را دوست می دارد هر چه آقا میلس است این هم همان میلس است، نه حکایت ترس است نه حکایت طمع است.

### گریه حضرت شعیب از خوف خدا

حضرت شعیب از خوف خدا گریه کرد تا چشمانش نابینا شدند، خداوند چشمهایش را به او داد، دو مرتبه گریه کرد تا نابینا شد، چشمهایش را داد، بار سوم گریه کرد تا باز هم نابینا شد، خداوند این بار هم چشمهایش را به او داد، تا دفعه چهارم وحی آمد شعیب این گریه برای چیست؟ اگر از ترس جهنم است آتش جهنم را بر بدنت حرام کردم، اگر برای رغبت تو به بهشت است من بهشت را بر تو ارزانی داشتم. عرض کرد: پروردگارا، نه حکایت ترس جهنم و نه حکایت طمع بهشت است بل وجدتک أهلاً لذلک، می بینم تو اهل عبادتی. فرمودش: چون این را دانسته ای موسی را که کلیم من است

ص: 234

می فرستم شبان گوسفندان تو باشد. (1)

### سید الشهداء علیه السلام مرحله صبر و رضا را گذرانید

این مرحله را - صفت صبر و صبوری و رضا را - بطور اکمل طی نکرد مگر ریحانه رسول خدا صلی الله علیه وآله سیدالشهداء ارواحنا فداه که در واقعه هایله عاشورا مصیبتی را متحمل شد، اصحاب آرزو می کردند که کاش ما را می کشتند، زنده می شدیم، دوباره جهاد می کردیم، دوباره کشته می شدیم تا هفتاد مرتبه، برایشان میسر نشد (2)، اما خود سیدالشهداء در قضیه کربلاء مصیبتی متحمل شد که از هفتاد کشته شدن برتر و بالاتر بوده، بلکه از هزار بار شهید شدن سخت تر بود، گویا نظر امام زمان به همین مصیبت است که عرض می کند: یا جدّاه و لقد عجبیت من صبرک ملائکه السماوات. (3)

### تعجب ملائکه از صبر حضرت

این چه مصیبتی است که امام زمان هم این جمله را عرض می کند، چند اسم برایش نوشته اند اما اسم خاصش را بگویم: مصیبه علی الأكبر است، یا جدّاه و لقد عجبیت من صبرک ملائکه السماوات.

### علاقه سید الشهداء علیه السلام به علی اکبر

علاقه سیدالشهداء نسبت به این جوان، اول علاقه و محبت پدر فرزندی که لازمه بشریت است، هر پدری پسرش را دوست دارد. دوم بخصوص فرزند جوانش، البته فرزند جوان محبتش پیش پدر بیشتر است تا آن فرزند کوچک، در واقعه کربلا سن علی اکبر در اول جوانی، 17 سال (4)، بعضی

ص: 235

1- علل الشرائع: 1/57 ح 1؛ نورالمبین فی قصص الانبیاء والمرسلین (الجزائری): 211؛ بحار؛ 12/280 ح 1.

2- ارشاد: 2/91؛ بحار: 44/392.

3- المزار الكبير: 504؛ بحار: 98/240 «وقد عجبیت من صبرک ملائکه السماوات».

4- المنتخب: 2/431.



### لذیذترین و تلخ ترین چیزها

ابن ابی لیلی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: یا بن رسول الله ما الذّ الاشیاء؟ لذیذترین چیزها در دنیا چیست؟ فرمود: داشتن فرزند جوان که روح و روان پدر و مادرش است و شیریه جان ایشان است. عرض کرد: ما امرّ الاشیاء؟ ابن ابی لیلی به حضرت صادق عرض می کند تلخترین چیزها در دنیا چیست؟ فرمودش: فقّده، موت و مرگ آن جوان است. (4)

### صفات کمالیه علی اکبر

علاقه سیدالشهداء نسبت به این فرزند، نسبت به این جوان، یکی علاقه پدر فرزندی، یکی بودنش در اول جوانی، یکی مستجمع صفات صوری و معنوی بود. کسی که کمالی دارد مردم دوستش دارند تا کجا پدر و مادرش، این جوان مستجمع جمیع صفات کمالیه بود، فلذا دوست و دشمن مدحش می کردند. بهترین مردم مدحش کرده است (5)، بدترین مردم مدحش کرده.

بهترین مردم، جدش امیرالمؤمنین علیه السلام درباره اش فرمود: لم تر عین نظرت مثله من محتف یمشی و من ناعل (6) چشم روزگار مثل علی اکبر ندیده است.

بدترین مردم معاویه ملعون یک روز سر تخت خلافت نشسته بود گفت:

ص: 236

1- مناقب ابن شهر آشوب: 4/109 ؛ بحار: 45/42.

2- مناقب ابن شهر آشوب: 4/109 ؛ بحار: 45/42.

3- اسرار الشهاده: 375.

4- من لا یحضره الفقیه: 1/188 ح 569.

5- مجالس علی شوشتری: م 9/112.

6- السرائر: 1/655.

امروز چه کسی شایسته خلافت است؟ گفتند: سر امیر سلامت. گفت: نه، خوش باش نگویند، شایسته خلافت و امارت علی بن الحسین، علی اکبر است، که در او است شجاعت بنی هاشم و سخای بنی امیه، و خوش صورتی بنی ثقیف. (1)

بینید کسی که این قدر دارای کمالات است چه علاقه ای سیدالشهداء به او دارند. و هم دلالت می کند بر کمال نفس قدسیه این جوان، اینکه در سفر محنت اثر کربلا، بین راه، در خواب که به سیدالشهداء خبرهای موحش داده می شد و خاطر مبارکش شکسته می شد، علی اکبر پدر را دلداری می داد، خوب متوجه باشید مطلب مهم است، علی اکبر پدر را تسلی و دلداری می دهد.

### تسلی دادن به پدر

از جمله در منزل « ثعلبیه » (2)، پیش از ظهر حضرت قدری استراحت فرمود وقتی بیدار شد فرمود: در خواب هاتقی را دیدم می گفت: این جماعت تعجیل می کنند، بسرعت می روند مرگ همراه ایشان است. علی اکبر عرض کرد: یا اَبه اَفسسنا علی الحق؟ عرض کرد: بابا مگه ما بر حق نیستیم؟ فرمودش: قسم به خدا که ما برحقیق و حق با ما است. عرض کرد: اذن لا نبالی بالموت، پس ما چه باکی از مرگ داریم، حضرت برایش دعای خیر کرد. (3) به بینید پدر را دلداری می دهد.

ص: 237

---

1- مقاتل الطالبیین: 86 ؛ بحار: 45/45.

2- برای کسی که از کوفه به مکه می رود بعد از « شقوق » و قبل از « خزیمه » واقع است. (معجم البلدان: 2/78).

3- اللهوف: 70 ؛ بحار: 44/367.

دفعه دیگر هم که عقبه بن سماعان نقل می کند حضرت سواره بود، اندک خوابی حضرت را گرفت، بعد سر برداشت حضرت، و فرمود: انا لله و انا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين، دو مرتبه یا سه مرتبه، علی اکبر جلو آمد عرض می کند: بابا می بینم این کلمات را بر زبان جاری می کنید، برای چه؟ (1) فرمودش: سواری بر من ظاهر شد می گفت: این قوم می روند مرگ همراه ایشان است، دانستم که اینها ناعی است خبر مرگ ما را می دهد، هم علی اکبر پدر را دلداری داد. (2)

### شبهات علی اکبر به جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله

و از جمله امتیازات این جوان آن است که کمال شباهت را به جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله داشته است خلقا و خلقا و منطقاً (3)، وقتی که علی اکبر طرف میدان حرکت کرد، خود سیدالشهداء فرمود. خلقه خلق الرسول، خلقتش خلقت پیغمبر، اخلاقش اخلاق پیغمبر، منطقه منطق الرسول. من نظر الیه فکمن نظر الی الرسول، کسی که نگاه به صورتش می کرد مثل این بود که نگاه به صورت پیغمبر کرده است، خلقت پیغمبر می دانید چطور بوده است؟ یعنی خوش صورتی و حسن و جمال پیغمبر می دانید چطور بوده است؟

### جمال رسول خدا صلی الله علیه وآله

حالا یک نمونه ای، جمال یوسف در عالم مثل زد است. جمال یوسفی، آن وقت اصحاب عرض می کنند: یا رسول الله، جمال شما برتر و بالاتر است یا جمال یوسف؟ پیامبر فرمود: خدا رحمت کند برادرم یوسف را، که او

ص: 238

- 1- الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد: 2/82؛ مقاتل الطالبيين: 112.
- 2- الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد: 2/82؛ مقاتل الطالبيين: 112.
- 3- اللهوف: 113؛ بحار: 45/43.

صبیح تر بود و من ملیح ترم(1) جمال من نمکین است.

## خلق رسول خدا صلی الله علیه وآله

همین جمال و حسن و خوش صورتی از پیغمبر میراث رسید به علی اکبر.

مخاطب شد به خطاب: « وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ »(2) خداوند در قرآن خلق پیامبر را عظیم شمرده، اخلاقش را، غزالی می نویسد: اگر پیغمبر هیچ معجزه ای نشان نداده بود همان اخلاقش گواهی می دهد بر صدق ادعایش.(3)

حالا چه بگوئیم، ترحم، انصاف، مروّتش، علو همّتش، رأفتش، رحمتش، سخاوتش، شجاعتش، تواضع، تخاشع، فروتنی، محیر العقول است، این اخلاق میراث رسید به علی اکبر.

## آواز رسول خدا صلی الله علیه وآله

منطقه منطق الرسول، آوازش معاینه آواز پیغمبر صلی الله علیه وآله، آن وقت می دانید پیغمبر چقدر خوش آواز بوده است؟ حضرت سجاد علیه السلام وقتی که قرآن تلاوت می کرد مردم که از راه می گذشتند می ایستادند، هر که هر کار مهمی داشت، دیگر پاهایش را راه نمی گرفت که برود، می ماند و آواز حضرت را که قرآن می خواند استماع می کرد، بعضی ها می افتادند، حضرت داخل منزلشان، اینها از کوچه می گذشتند. خدمتش عرض می کردند: آقا، جدت پیغمبر هم این قدر خوش آواز بوده است؟ فرمود: جدم پیغمبر از خوش

ص: 239

1- مناقب: 1/218 ؛ بحار: 16/408.

2- سوره قلم: 4.

3- حاشیه السندی علی النسائی لابن عبدالهادی: 8/34؛ احیاء علوم الدین 9: 2/331، کتاب آداب المعیشه و اخلاق النبوه. « فلو لم یکن له الا هذه الامور الظاهره لکان فیه کفایه ».

آوازش بقدر طاقت مردم ظاهر می کرد(1) و آلا اگر می خواست آنطوری که خدا او را خوش آواز خلق فرموده بود آنطور خوش آوازی خود را تمام ظاهر کند همه مردم از استماع آوازش می مردند.

همین حسن صوت، همین خوش آوازی از پیغمبر میراث رسید به علی اکبر، و شاید به همین خاطر بود که در سفر محنت اثر کربلا - با آنکه مؤذن رسمی حضرت، حجاج بن مسروق بود(2) - وقتی صبح میثوم عاشورا سر از افق بیرون کشید و هنگام نماز صبح رسید حضرت به علی اکبر فرمود: خودت اذان را بگو.(3)

### **شبهات علی اکبر به جدّه اش فاطمه زهرا و جدش امیرالمؤمنین و عمش امام حسن علیهم السلام**

و چون فاطمه زهرا در اغلب صفات معاینه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بوده(4) پس کمال شباهت را به جدّه اش فاطمه زهرا هم داشته است. و چون پیغمبر و امیرالمؤمنین از نور واحد خلق شده اند(5) پس کمال شباهت را به جدش علی بن ابی طالب هم داشته است. و به مضمون: «الولد الحلال یشبه العم أو الخال»(6) کمال شباهت را به عمش حضرت مجتبی هم داشته است.

### **مصائب سید الشهداء هنگام عزیمت علی اکبر به میدان**

پس حالا شیعیان کمی فکر کنید، پس این همه مصیبت دو مرتبه بر سیدالشهداء وارد شد، یعنی مصیبت جدش و پدرش، مادرش و برادرش.

ص: 240

---

1- کافی: 2/615 ح 4 و 616 ح 11.

2- بحار: 45/25؛ تاریخ طبری: 401.

3- چهارده مجلس حاج شیخ جعفر شوشتری: م 6/79.

4- بحار: 43/23 ح 19 و 25 ح 22 و 39 ح 41 و 53 و 55.

5- امالی صدوق: م 41/236 ح 10؛ بحار: 35/34 ح 33.

6- مفاهیم القرآن: 5/61.

اینها دو دفعه بر سیدالشهداء وارد شدند، اینهمه مصیبت، یکدفعه به تدریج، نوبت دیگر یک دفعه همه این مصائب برش وارد شد. آن کجا بود؟ آن روز عاشورا بود وقتی که علی اکبر عازم میدان شد، وقتی آمد خدمت پدر اجازه میدان رفتن خواست البته حالی بر سید الشهداء دست داد مثل وقتی که هم جدش پیغمبر از عالم رفت، هم مادرش زهرا، هم پدرش علی، هم برادرش حسن. علی اکبر وقتی تمام اصحاب و انصار و بنی هاشم را کشته دید و پدر را یک تنه در میان دشمن نگرست طاقت نیاورد، خدمت پدر آمد اجازه میدان رفتن خواست (1) خواهش می کند. عکس حکایت اسماعیل و ابراهیم، ابراهیم دست فرزندش اسماعیل را گرفت در منی آورد و گفت: « يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبِحُكَ » (2) بابا در خواب دیدم مأمورم تو را قربانی کنم، به بین در این باب چه رأی می زنی؟ « قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ » (3) گفت: بابا آنچه از جانب خدا مأموری انجام بده که ان شاء الله مرا از صابرین خواهی یافت. اینجا پدر پسر را راضی کرد اما کربلا قضیه بعکس بود، علی اکبر هی از پدر خواهش می کند که اجازه اش بدهد. سید الشهداء هم چاره ای ندارد جز اینکه اجازه اش بدهد، وقتی جان امام در خطر واقع شد همه باید خود را در راه امام قربانی کنند.

### وداع علی اکبر با اهل حرم

فرمود: حالا که چنین است پس اول این پرده گیان مصیبت زده را وداع

ص: 241

1- الفتوح: 5/114 و 115.

2- سوره صافات: 102.

3- سوره صافات: 102.

کن، برو اهل حرم را، مادرت را وداع کن. در خیمه زنان برای وداع آمد، قیامتی برپا شد، وقتی زن‌ها ملتفت شدند علی عازم میدان است قیامتی برپا شد، مثل حلقه دورش را گرفتند(1) یکی دستش را می بوسید، یکی پایش را می بوسید، یکی قبایش را می بوسید، یکی عبایش را می بوسید، یکی می گفت: برادر به میدان مرو من آب نمی خواهم، زن‌ها علی اکبر را رها نمی کردند، سیدالشهداء دید رهایش نمی کنند، دید رهایش نمی کنند، یعقوب پیغمبر دوازده پسر داشت یکی (یوسف) از نظرش غائب شد، به علم نبوت هم می دانست در حیات است هی گفت یوسف، یوسف، یوسف، داخل کوچه می نشست، هر که از راه می گذشت نام یوسف را می برد یعقوب گریه می کرد تا غش می کرد. جبرئیل از جانب خداوند آمد، گفت: یعقوب: حق می فرماید بس است تذکره یوسف، اگر می خواهی اینطور کنی اسمت را از دفتر انبیاء محو می کنم.(2)

### سید الشهداء علی را از دست زن‌ها رها کرد

اما یعقوب کربلا سیدالشهداء وقتی دید زن‌ها علی اکبر را رها نمی کنند خودش آمد به خیمه زن‌ها فرمود: دَعْنَه(3) علی را واگذارید به میدان برو، بازوی علی را گرفت از میانه زن‌ها بیرون آورد، بدست خودش لباس حرب بر تنش بیاراست، زره پیغمبر در برش(4)، شمشیر پیغمبر حمایلش، اسلحه پیغمبر را هر کسی نمی تواند بردارد، تنها امام است که می تواند اسلحه پیغمبر

ص: 242

---

1- ریاض القدس: 2/8؛ الدمعه الساکبه: 4/329؛ معالی السبطین: 375؛ مخزن البکاء: 577/م 8.

2- مسیل العبرات فیما ینجی عن العقبات: م 9 (مخطوط).

3- مسیل العبرات: م 9.

4- ریاض القدس و حدائق الانس: 2/7.

را بپوشد، حالا حکمتها است، مصلحتها داشته است خود امام آنها را می داند کسی چه می داند، علماء حدسیاتی زده اند، سیدالشهداء، یا می خواهد از قوه علی کم کند یا پسر را، فرزند را سنگین کرد، یا علی نائب پیغمبر است باید اسلحه پیغمبر را بپوشد اینطوری که ابوالفضل نائب امیرالمؤمنین در کربلا- بوده و اینطوری که علیا مخدره زینب نائب مادرش زهرا بوده و اینطوری که قاسم نائب پدرش حضرت مجتبی بوده است، علی اکبر نائب پیغمبر است پس باید اسلحه پیغمبر را بپوشد، بر اسب « عقاب » که اسب خاص پیغمبر بود سوار کرد. (1)

### علی اکبر روانه میدان شد و سید الشهداء به دنبال فرزند

روانه میدان شد، علی اکبر می رفت اما سیدالشهداء هم به دنبال فرزند می رفت، او را مشایعت می کرد، هی نگاه به قد و قامت علی اکبر می کرد، نگاه مایوسانه، گاهی سر بسوی آسمان بلند می کرد، محاسن مبارک ( شریف ) بدست گرفته، انگشت سبابه بجانب آسمان، عرض می کرد: اللهم أشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام أشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولک (2) خدایا شاهد باش به سوی این جماعت جوانی می رود که شبیه ترین مردم به پیغمبر تو می باشد، خدایا هر وقت ما مشتاق لقای پیغمبرت می شدیم نگاه به صورت این جوان می کردیم. گاهی تلاوت قرآن می کرد.

### نفرین سید الشهداء علیه السلام به عمر سعد

اینقدر دنبال فرزند رفت تا به جایی رسید که لشکر آوازش را می شنید

ص: 243

1- ریاض القدس و حدائق الانس: 2/25.

2- الفتوح: 5/114؛ بحار: 45/43.



صدا زد: یابن سعد قطع الله رحمک کما قطعت رحمی و لم تحفظ قرابتی من رسول الله (1) پسر سعد خدا ریشه ات را برآورد که ریشه من مظلوم را از زمین برکندی و هیچ رعایت خویشی من با پیغمبر نکردی.

### علی اکبر در میدان

از آن طرف علی اکبر وارد میدان شد صفحه میدان را از نور جمالش روشن و منور گردانید، شعشعه طلعتش خبر از جمال بی مثال پیغمبر همی داد و قوت بازویش چون حیدر صفدر اثر می نمود رجز خواند فرمود:

أنا علی بن الحسین بن علی

من عصبه جدّ أبيهم النبي (2)

أضربکم بالسيف، احمی عن أبي

ضرب غلام هاشمی علوی (3)

### جنگ و شجاعت علی اکبر

آن وقت چون شیر شرا و شمشیر قضا بر آن مردم بی نام و ننگ حمله ور گردید، جنگ شدیدی کرد، لشکر از پیش رویش در دشت پراکنده می گشتند، به هر جانب که روی کرد جمع کثیری را به دار البوار فرستاد، توگفتی حیدر کرار ذوالفقار به دست کرده و در معرکه صفین قصد قاسطین فرموده تا در این حمله یکصد و بیست تن از فحول رجال را پایمال آجال ساخت ( از شجاعان لشکر را به خاک هلاک انداخت ). (4)

لشکر متفرق شدند، تشنگی هم برش غلبه کرد، سنگینی اسلحه. این وقت هم مادرش لیلا پشت خیمه ها رفته، به روایتی به سفارش سیدالشهداء، به او گفت: برو برایش دعا کن، دعای مادر در حق فرزند مستجاب است، مادر

ص: 244

1- الفتوح: 5/114؛ بحار: 45/43.

2- من علی فرزند حسین بن علی هستم، از گروهی که جد پدر آنان پیامبر آخر الزمان می باشد.

3- در حمایت از پدرم شما را با شمشیر می زنم، آنچنان ضرباتی که جوان هاشمی علوی می زند.

4- تسلیه المجالس و زینه المجالس: 2/311؛ بحار: 45/43.

پشت خیمه ها آمده، سر به درگاه الهی بلند کرده بود، هی می گفت: یا راډ یوسف إلی یعقوب، ای خدایی که یوسف را به یعقوب رسانیدی، و اسماعیل را به هاجر برگردانیدی یکبار دیگر جوانم را به من برسان،(1) دعایش مستجاب شد.

### تشنگی سبب مراجعت علی اکبر خدمت پدر

علی اکبر زخمهای بسیاری بر بدنش رسیده(2)، تشنگی برش غلبه کرد، عنان مرکب به جانب خیمه ها منعطف کرد، صفوف را بشکافت، خدمت پدر آمد(3) پیاده شد. بنابر خبری دستهای پدر را بوسید عرض کرد: یا ابه العطش قد قتلنی و ثقل الحدید أجهدنی بابا تشنگی مرا گشت، سنگینی اسلحه مرا به تعب آورد، آیا به شربتی آب راه هست بنوشم دمار از روزگار این جماعت بر آورم؟(4) و این وقت از رنگینی خون چنان می نمود که لباس سرخ در بر کرده(5). وقتی سیدالشهداء فرزند را به آن حالت دید گریه کرد گریه سختی. مگر علی اکبر نمی داند آب در خیمه ها نایاب است، نه همیشه از پدر معجزه دیده بود، آمده از طریق معجزه از پدر آب می خواست، ندانست که حالا معجزه ظاهر کردن صلاح نیست، بعد هم که متوجه شد پشیمان شد. فرمودش: بنی، هات لسانک(6) بابا بیا زبانت را در دهانم بگذار، علی زبان در

ص: 245

1- ریاض القدس: 2/8.

2- تسلیه المجالس: 2/311؛ بحار: 45/43.

3- معالی السبطين: 383.

4- تسلیه المجالس: 2/311؛ بحار: 45/43.

5- تسلیه المجالس: 2/312؛ بحار: 45/43.

6- تسلیه المجالس: 2/312؛ بحار: 45/43.

دهان پدر، و یک دفعه گریان گریان خود را عقب کشید. گفت: بابا دهان شما از زبان من خشک تر است. فرمودش: ارجع إلی قتال عدوک(1)، برو یکبار دیگر مادرت را وداع کن و بسوی میدان برگرد، امیدوارم عصر نیامده از دست جدت سیرآب شوی، آمد مادر را هم وداع کرد، علی اکبر به میدان برگشت، این دفعه هم رجز خواند فرمود:

الحرب قد بانت لها الحقائق

و ظهرت من بعدها مصادق(2)

والله ربّ العرش لا نفارق

جموعکم أو تغمد البوارق(3)(4)

### رزم علی اکبر

و با تیغی چون صاعقه آتشبار دست از جان شسته و دل بر خدای بسته بر آن قوم اشرار حمله ور گردید، تیغش بر خود آهن(5) خبر از بازار حدّادان(6) همی داد و زمین از خون، یاد از کوزه فصّاد(7) همی کرد، دشت حربگاه را از خون کشتگان لاله زار کرد تا در این حمله هشتاد تن دیگر از شجاعان لشکر را به دار البوار فرستاد، زخمهای بسیاری بر بدنش (پیکر نازنینش) رسیده، خون همی جریان می کرد، اندام علی سست شد.

ص: 246

1- تسلیه المجالس: 2/312؛ بحار: 45/43.

2- حقایق جنگ آشکار شد و پس از آن مصادیقش - یعنی آراسته شدن صفوف و کشیدن شمشیرها - نمایان گردید.

3- سوگند به خدائی که رب العرش است از گروه شما جدا نمی شوم و از شما دست بردار نیستم تا اینکه شمشیرها به غلاف گذاشته شود.

4- مناقب ابن شهر آشوب: 4/9؛ بحار: 45/43.

5- کلاهخود.

6- آهنگران.

7- حجامتگر.

## ضربت شمشیر بر فرق علی اکبر

این وقت منقذ بن مَرّه عبدی ملعون(1) کمین کرد، از کمینگاه برآمد ضربت شمشیری بر فرق علی اکبر فرود آورد که از آن زخمی گران یافت، این جوان از غیرتی که داشت از اسب نیافتاد، دستها را حمایل گردن اسب نمود، و سر فرود آورد بر قربوس زین نهاد، اسب زبان بسته خواست او را به مأمنی برساند هی از این سر به آن سر می زد، یک دفعه لشکر هجوم آوردند دورش را گرفتند اینقدر نیزه و شمشیر بر کمرش زدند تا او را پاره پاره کردند روایت دارد فقطعوه بسیوفهم ارباً ارباً(2).

## افتادن علی اکبر بر زمین

دیگر از بالای مرکب بر زمین افتاد وقتی نزدیک شد رخت به دیگر سرای برد، نَفَس های آخر، از ادبی که داشت هر طور بود برخاست نشست صدا زد: یا ابه، هذا جدی رسول الله قد سقانی بكاسه الاوفی لا اظماً بعدها أبداً(3) راضی به زحمت پدر نبود، نگفت بابا بیا، عرض کرد: بابا منمهم رفتم خدا حافظ، اما این غصه در دلتان نماند، این عقده در دلتان نماند، جدم پیغمبر مرا به جام آبی از حوض کوثر سیر آب کرد جام دیگر در دست دارد انتظار شما را دارد(4) وقتی امام مظلوم بانگ (آواز) جوان ناکام را شنید صیحه عظیمی از دل برکشید(5) سوار شد به طرف میدان آمد، فرمود: قتل الله قوماً قتلوک ما

ص: 247

1- بحار: 45/44.

2- تسلیه المجالس: 2/312؛ بحار: 45/44.

3- تسلیه المجالس: 2/312؛ بحار: 45/44.

4- تسلیه المجالس: 2/312؛ بحار: 45/44.

5- تسلیه المجالس: 2/312؛ بحار: 45/44.

أجرهم على الرحمن و على انتهاك حرمه الرسول، على الدنيا بعدك العفا(1) خدا بکشد جماعتی که تو را کشتند ( خدا بکشد کشتگان تو را فرزند )، اما دیگر سیدالشهداء چشمهایش درست نمی دیدند، لذا علیا مخدره زینب که نگران حربگاه بود می بیند برادر هی از این سر به آن سر می رود، آواز علی از آن طرف می آید، بی محابا زینب آمد سر نعش علی اکبر.

### سید الشهداء علیه السلام بالین علی اکبر

سیدالشهداء به صدای ناله زینب آمد، بالین علی اکبر رسید، دید زنی بالین نعش علی می نالد، ملتفت شد خواهرش زینب است او را به خیمه برگردانید(2) آقا نشست سر علی را به دامن گرفت ( سر زانو گذاشت ) (3) دلش آرام نگرفت، به سینه چسبانید تسلی نیافت ( دلش آرام نگرفت )، پس چه کرد؟ وضع خدّه علی خدّه(4) صورت بر صورت علی اکبر گذاشت، علی اکبر چشمان باز کرد وصیتهایی به پدر کرد، گفت: بابا! مادرم را در مصیبتم دلداری بده، سید الشهداء دید نفس علی به شماره افتاده، محتضر بود، برخاست امام مظلوم پاهای فرزند را به جانب قبله دراز کرد، چشمان شهلایش را بست، دهان لطیفش ( معجز بیانش ) را بهم آورد، شیعیان! شما می دانید جان دادن جوانان غیر از پیران است، چه گذشت بر امام مظلوم هی نگاه به جان دادن جوانش می کند، وقتی تسلیم کرد می فرمود: « إنا لله و إنا

ص: 248

1- تسلیه المجالس : 2/312 ؛ بحار 45/44 .

2- تسلیه المجالس : 2/312 ؛ بحار 45/44 .

3- المنتخب: 432/م 9 ؛ مخزن البکاء: 582/م 8.

4- اللهوف: 114 .

إليه راجعون» (1) حق داشت نوحه گری کند:

یا کوکبا ما کان اقصراً عمره

و کذا تکون کواکب الاسحار (2)

ای ستاره صبح حسین، چه دیر طلوع کردی و زود غروب نمودی،

جاورت اعداء و جاور ربه

شتان بین جواریه و جواری (3)

گر نشینم سر نعشت به نشینم تا کی؟

ور روم خیمه چه گویم به جواب لیلا

حیرانم ای فلک که چه با این جوان کنم

با مادرش چه گویم و با وی چه سان کنم

شیعیان، سیدالشهداء روز عاشورا نعشهای شهداء را در گودی قتلگاه می بُرد، لکن حالا صلاح می بیند نعش علی را در خیمه ها ببرد، در حالیکه تمام از حس و حرکت افتاده است (4) امام مظلوم برخاست، نعش علی را بلند کند، همه می دانید آقا کمک لازم دارد، مگر شیعیان کمک کنند، کمک کنید امام خود را، نعش علی را بردارید، با امامت نعش علی را بلند کنید، آورد در خیمه ها، گوش بدهید، سه ناله به گوشت می رسد، وا ثمره فؤاده، وا مهجه قلباه، ناله زینب است، مادرش لیلاست.

ص: 249

---

1- مقتل ابی مخنف: 106.

2- وقایع الایام خیابانی.

3- من در کنار دشمنان و او در بارگاه پروردگارش جای گرفت چه بسیار فرق است میان جایگاه او و جایگاه من.

4- اشک روان بر امیر کاروان: 325.

نوجوان کشته خیر از دلِ لیلا دارد

بخدا مادر اکبر چه سحرها دارد

هیجده ساله جوان هر که از او کشته شده

خبر از دردِ دلِ حضرتِ لیلا دارد

به گمانت نرسد مرگ جوان آسان است

هر که خون گریه کند بهر جوان جا دارد

چون شب جمعه شود مادر هر کشته جوان

بسر قبر جوان ناله و غوغا دارد

لا حول ولا قوه إلا بالله العلی العظیم.

ص: 250

نحمدك اللهم يا من لا يصفه نعت الواصفين كلت الألسن عن غايه صفته و انحصرت العقول عن كنه معرفته و تواضعت الجبابره لهيبته و عنت الوجوه لخشيتيه و انقاد كل عظيم لعظمتيه و الصلاه و السلام على أشرف أنبيائه و سيد رسله سيدنا و نبينا و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا أبا القاسم محمد رحمة للعالمين و على آله الطيبين الطاهرين سيما الامام المظلوم ريحانه رسول الثقلين دامى الوريدين باكى العينين المقتول بين النهرين، مولانا و مولى الكونين أبا عبدالله الحسين أرواحنا و أرواح العالمين له الفدا، مولاي، ما خاب و الله من تمسك بك و أمن من لجأ إليك يا غريب، يا مظلوم.

### امشب چه شبی است؟

امشب چه شبی است؟ صاحب معالم رحمه الله می گوید: ألیله الحشر؟ امشب شبی است که فردا قیامت بر پا می شود؟ نه، بلکه شب عاشورا است، شبی است که مثل فردای آن فرزند پیامبر را لب تشنه شهید کردند.



أليته الحشر لا، بل ليل عاشورى

أنفخه الصور لا، بل نفث مصدرى(1)

ليل به خسفت بدر الهدى اسفاً

و اصبح الدين فيه كاسف النور(2)

هذا الحسين قتيلاً رهين مصرعه

يبكى له كل تهليلٍ و تكبير(3)

يا وقعه الطف خلدت القلوب أسي

كأتما كل يوم عاشور(4) (5)

عزيزان قتل شاهان است فردا

حسين تا چاشت مهمان است فردا

برای مشک آبی دست عباس

جدا از بهر طفلان است فردا

سواری هر طرف دنبال طفلى

سوي صحرا گريزان است فردا

**اشعار ابن حماد رحمه الله**

أسفاً كما منعوا الحسين بكرى(6)

ماء الفرات و اوسعوه خبالا(7)

وسقوه أطراف الأسنه و القنا

و يزيد يشرب فى القصور زلالا(8)

- 1- یا اسرافیل در صور می دمدمد که زلزله در عالم و شورش در کون و مکان انداخته است؟ نه، نفخه صور نیست بلکه ناله های عزیزان کربلا و آه های اسیران رنج و عنا است که آسمان و زمین را متزلزل و عالمیان را مضطرب کرده است.
- 2- امشب، شبی است که بدر فلک هدایت منخسف و بی نور گشته و صبح فردای آن دین پیغمبر صلی الله علیه و آله تاریک و بی نور گردیده است.
- 3- این حسین علیه السلام است که کشته بر روی زمین افتاده است و هر تهلیل و تکبیر بر او گریه می کند.
- 4- ای واقعه کربلا دلها را بطوری پر از حزن و اندوه کردی که مثل اینکه هر روز روز عاشورا است.
- 5- وقایع الایام خیابانی جلد محرم: 340.
- 6- اشعار ابن حماد. ناسخ التواریخ: 4/174؛ بحار: 45/264 «کما منع الحسین» دارد.
- 7- اوسعوه خیابالا: رنج و مشقت را بر آن حضرت ارزانی داشتند. از روی حسرت و تأسف بسیار باد چنانکه حضرت امام حسین علیه السلام را در بیابان کربلا از آب فرات منع و جلوگیری نمودند و رنج و مشقت را بر آن حضرت ارزانی داشتند.
- 8- زلال: صاف و گوارا. و آنجناب را به عوض آب شیرین از اطراف نیزه ها و تیرهای تیز سیراب نمودند در حالی که یزید در کاخ ها آب زلال و گوارا می نوشید.

لم أنس مولای الحسین بکربلا

ملقی طریحاً بالدماء رمالا(1)

واحسرتاکم یستغیث بجدّه

والشمر منه یقطع الأوصالا(2)

وَعَلَا به فوق السنان و کبروا

لله جلّ جلاله تعالی(3)

فارتجت السبع الطباق و اظلمت

و تزلزت لمصابه زلزالا(4)

یا ویلکم أتکبرونَ لِفَقْدِ مَنْ

قتلوا به التکبیر و التهلّیلا(5)

البته امشب عزاداران سید الشهداء باید رقت دیگری داشته باشند . اگر امشب منتظری کسی تکلیف به گریه ات بکند یا بگوید تباکی کن گریه ات نمی آید پس وای بر ما و وای بر این دوستی که نسبت به اهل بیت ادعا می کنیم.

ص: 253

1- رمال: ممکن است مانند مرمل و بمعنی خون آلوده باشد. و ممکن است جمع « رمل » بمعنی ریگ و شن و از نظر اعراب منصوب بنزع خافض باشد. هرگز فراموش نخواهم نمود در زمین کربلا آقای خود حضرت امام حسین علیه السلام را که با بدن پاره پاره و به خون آغشته در روی خاک گرم افتاده بود.

2- اوصال: أعضاء. چه بسیار حسرت و اندوه می باشد بر حالت مظلومی آن حضرت که استغاثه می نمود وجدّ بزرگوار خود را به یاری می طلبید هنگامیکه شمر رگها و مفاصل گلوی مبارکش را می بُرید.

3- و سر آن حضرت را بالای نیزه بلندی نصب نموده و بلند کرد و اشقیا (لشکر ابن سعد) چون سر آن حضرت را بالای نیزه مشاهده نمودند از روی شادی صداها به تکبیر خداوند عزیز و جلیل بلند نمودند.

4- سبع طباق: هفت آسمان. به سبب کشته شدن آن حضرت هفت آسمان به حرکت در آمده، تیره و تار گردیده و به جهت مصیبت آن بزرگوار متزلزل و مضطرب شدند.

5- ای وای بر شما، آیا تکبیر گفته شادی مینمائید به کشته شدن کسیکه بسبب کشته شدنش تکبیر و تهلیل را کشتند.

## اشعار سید رضی رحمہ اللہ

کربلا لازلت کرباً و بلا

ما لقی عندک آل المصطفیٰ (1)

کم علی تربک لَمَّا صرعوا

من دم سال و من دمع جری (2)

جزروا جزر الأصاحی نسله

ثم ساقوا أهله سوق الإمام (3)

قتلوه بعد علم منهم

انه خامس أصحاب الکسا (4)

یا رسول اللہ لو عایتهم

وهم ما بین قتلی و سبی (5)

لیس هذا لرسول اللہ یا

أمة الطغیان و البغی (6) جزا (7)

و صریعاً عالج الموت بلا

شدّ لحیین و لامدّ (8) ردا (9)

کیف لم یستعجل اللہ لهم

بانقلاب الأرض أو رجم السماء (10)

ص: 254

- 
- 1- ای کربلا! پیوسته محنت و مصیبت و بلا شدی، چه بسیار بلاها و مصیبت ها که آل مصطفی صلی الله علیه وآله در نزد تو دیدند.
  - 2- چه بسیار خونها و اشک دیده ها روی خاک تو جاری شدند هنگامیکه فرزندان مصطفی صلی الله علیه وآله در بیابان ( پر آشوب ) تو کشته گردیدند.
  - 3- نسل کرام آنحضرت را مانند شتران قربانی سر بریدند و اهل بیت او را مانند کنیزان اسیر و دستگیر کردند.

- 4- آن بزرگوار را بعد از آنکه دانستند که پنجمین اهل کسا بود کشتند.
- 5- ای رسول خدا! اگر فرزندان اهل بیت کرام خود را می دیدی در حالیکه یا کشته شده بودند یا اسیر بودند.
- 6- نُقِلَ « وَالغَى ».
- 7- ای امت سرکش و ستمگر، این پاداش و جزای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیست.
- 8- نُقِلَ « وَلَا مَدَّوَا ».
- 9- کشته شده ای که با مرگ دیدار کرد بدون آنکه دهانش را ببندد و یا ردائی بر او بکشند « منظور آداب غسل و کفن ».
- 10- چگونه خداوند با واژگونی زمین یا باریدن سنگ از آسمان در عذاب ایشان تعجیل نه نمود.

### جهت امتياز از ديگران چه عملی انجام بدهيم؟

پس امشب که شب عاشورا است و شب مصيب عظمی است ما که جماعتي از بني نوع بشر هستيم و ادعای دوستی با این خانواده بزرگ را داريم چه عملی انجام دهيم که خود را امتياز دهيم از جمادات و حيوانات و دشمنان این خانواده.

اگر بگویی امشب که شب عاشورا است از سر شب تا صبح می نشينم و خواب را بر خود حرام می کنم و سر بر زانوی غم و الم می گذارم و در این مصيبت عظمی گريه می کنم، عرض می کنم: البته گريه بر سيدالشهداء اجرش بی شمار است حدیث: من بکی أو أبکی در کتب معتبره ذکر شده است(2) لکن به این عمل امتیازی از جمادات و حيوانات و دشمنان این خانواده حاصل نمی شود چرا که در این مصيبت عظمی آسمان گريه کرد زمین گريه کرد(3) دشمنان گريه کردند(4) هر کس که دید واقعه کربلا گريست، هر کس ندید محض شنیدن گريسته.

اگر بگویی امشب که عاشورا است از سر شب تا صبح می نشينم خواب را بر خود حرام می کنم بعوض اشک خون از چشمهايم می ريزم عرض می کنم: البته اجرش بیشتر است اما باز از جمادات امتیاز حاصل نمی شود.

زیرا مگر نشنیده ای در واقعه عاشورا آسمان خون گريه کرد، زمین خون

ص: 255

1- اگر رسول خدا بعد از او زنده می شد امروز عزای حسينش را بر پا می کرد.

2- اللهوف علی قتلی الطفوف : 10 .

3- امالی صدوق: 130/ح 5/م 27 ؛ بحار: 44/286/ح 23.

4- بحار: 45/55 و 82/ح 9.

گریه کرد(1) در بیت المقدس هر سنگی که از محلش حرکت می دادند خون تازه از زیر آن جاری بود.(2)

اگر بگویی بعد از این مصیبت من دست از سر زندگانی بر می دارم رو به بیابان می نهم تا از غصه بمیرم. [ می گویم : ] مأجوری. اما باز امتیاز حاصل نمی شود از دشمنان این خانواده، مگر نشنیده ای عبدالله بن عمر که از دشمنان این خانواده بود وقتی قضیه را برایش نقل کردند دیوانه وار در بیان گردش کرد تا از غصه از دنیا رفت.

پس چه کنیم؟ چه عملی انجام بدهیم که از جمادات و حیوانات و دشمنان این خانواده امتیاز پیدا کنیم.

### قبر سید الشهداء را زیارت کنیم

فکر به اینجا منتهی می شود که ما امشب زیارت کنیم قبر سیدالشهداء را که شب مخصوصی زیارت آن بزرگوار است که من زار الحسین علیه السلام عارفاً بحقه کمن زار الله فی عرشه.(3)

پس زیارت کنیم قبر سیدالشهداء را تا صبح و مجاور قبرش باشیم که در حدیث است کسی که زیارت کند قبر سیدالشهداء را در شب عاشورا و تا صبح مجاور قبرش باشد روز قیامت محشور می شود در حالتی که در خاک و خون خود می غلطد یعنی در عداد شهداء کربلا محسوب می شود.(4)

پس زیارت کنیم سیدالشهداء را امشب که شب مخصوصی زیارت آن

ص: 256

---

1- بحار: 45/211 - 212 و/ج 98/103 ح 3 ؛ اشک روان بر امیر کاروان: 440 - 441.

2- بحار: 45/204 - 205 ؛ کامل الزیارات: 77 ح 2.

3- کامل الزیارات: 149 ح 11 ؛ بحار: 98/77 ح 31.

4- بحار: 98/103 ح 4.

1- گناه مقابل \* مریض شدن مقبل \* ما اگر اینکار را بکنیم. همه با هم پیوسته در یاد آن حضرت بوده باشیم، ان شاء الله حقیقت زیارت را بدست می آوریم، اجر زیارتش در امشب را هم شنیدی، زیارتش و عزاداری کردن برایش، اینها ذخیره آخرتند. فاطمه زهرا خشنود می شود، پیغمبر خشنود می شود، امیرالمؤمنین خشنود می شود، عزاداری، پس جمع کنیم بین عزاداری و زیارتش، حالا که بنا شد قبر مولا را زیارت کنیم و عزاداری کنیم بد نیست قضیه ای برای شما از فضیلت زیارت و عزاداریش عرض کنم، بقدری که وقت اجازه می دهد، شب، شب مصیبت است، شب عزاداری است. مقبل، مقبل شاعر معروف اصفهانی بوده است تخلصش مقبل است ( نامش « محمد شیخا ») بوده است. وقایع الایام خیابانی جلد محرم الحرام ص 64 ) این شخص در ایام جوانی، غرور جوانی، اصفهان بود، اصفهانی بوده، روز عاشورایی می آید، حالا یا خود روز عاشورا بوده یا نهم بوده یا هشتم، دسته های سینه زن از توی کوچه ها که عبور می کنند تا امامزاده ای که داشتند می رفتند، مقبل خانه اش سر راه اینها بود، دسته های سینه زن، اینها وقتی می آیند، این دم در خانه شان ایستاده، وقتی می آیند عبور می کنند سینه زنان، دسته ها، به اشاره توهینی به دسته های سینه زن می کند، و نگاه حقارت می کند، غرور جوانی و جهل و جهالت، هیچ ناخوشی بدتر از جهالت و جهل نیست که انسان را در دره پرتاب می کند. آدم گرفتار می شود وقتی این جور گناهی ازش سر زد. استهزاء کرد به سینه زنان، نه استهزاء کرد، به اشاره مسخره کرد، به مرض جذام گرفتار شد، به مرض جذام مبتلا شد، از خوبیش بود که خدا متنبهش کند توبه کند، ولی اگر خدا، کسی که خداوند نظری باو ندارد نعوذ بالله، نستجیر بالله، او که خیلی بد است او هر چه کند هیچ صدمه ای برش وارد نمی شود، خدا از او صرفنظر کرده، نعوذ بالله، ولی مقبل معلوم می شود که از اولش آدم خوبی بوده است، فلذا به مرض جذام مبتلا شد، مرض جذام دور از جان برادران محترم، یک مرض مسری است و خیلی مرض بدی است و مرض لا علاجی است، علاج هم ندارد و مرض مسری است یعنی اگر کسی رفت نزد کسی که جذام دارد سرایت باو می کند، روایت هم دارد که دور بایستید، خیلی دور بایستید از کسی که باین ناخوشی گرفتار است، نعوذ بالله، این، نه این مرض، مرض بدی و مرض کشنده ای و...، اینها ناچار شدند او را در مزبله ( « گلخن حمام ») وقایع الایام خیابانی، جلد محرم الحرام، ص 64 ) انداختند، همینطور بود، حالا یک غذایی به چه کیفیت برایش می آوردند، می ترسیدند نزدیکش هم بروند، این طول کشید



1- توبه مقبل\* خواب دیدن مقبل\* مرثیه خوانی محتشم به دستور رسول خدا\* تا سال آینده، با کمال ذلت و با کمال خواری در مزبله افتاده بود، متنه شده بود، دانست سر استهزاره کردن به دسته های سینه زن و عزاداران سیدالشهداء این جور مبتلا شده است. این است که مبتلا شد، سال آینده دسته های سینه زن که از راه می گذشتند این گریه کرد، توبه کرد، انابه کرد، و این جور که نوحه می خواندند با آنها نوحه خواند و سینه زد (روزی در زاویه خرابه با دل شکسته نشسته بود که ناگاه جمعی از شیعیان سینه زنان و یا حسین گویان می خواندند: چه کربلاست امروز / چه پر بلاست امروز / سر حسین مظلوم / از تن جداست امروز، مقبل را آتش در نهاد افتاد و بنظر حسرت در ایشان نگریست و گفت: «روز عزاست امروز / جان در بلاست امروز / فغان و شور و محشر / در کربلاست امروز» (وقایع الایام، ص 64) و توبه حقیقی کرد و قصد کرد که خدا باو شفا بدهد برای تدارک این گناه و تقصیر، زیارت سیدالشهداء برود و آنجا در کربلا در حرم تجدید توبه هم کند، چون توبه اش توبه حقیقی بود خداوند او را شفا دارد، مرض لا علاج [را، توجه داشته باشید]، معجزه امام، بعد روی نداری که کرده بود حرکت کرد از اصفهان برود کربلا، وقتی گلپایگان رسید، آنجا فهمید که راه عتبات مسدود شده است، خیلی مهموم و مغموم شد، هی گریه کرد، هی گریه کرد که دید میسر نیست کربلا- برود، شب هم گریه کرد تا بخواب رفت. در خواب دید که در کربلاست و مجلس معظمی در شهر مقدس کربلا، مجلس روضه ای تشکیل شده است، شاعر هم بود، بعد از توبه اش در مرثیه حضرت شعر گفت، که الان اشعارش روی منابر خوانده می شود. خواب دید که آنجا مجلس روضه ایست، خیلی ازدحام است، بعد سؤال کرد، معلوم شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله صدر مجلس (بالای مجلس) تشریف دارند، حضرت صدیقه تشریف دارد، بعد دید کسی آمد و گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: محتشم را بگویند برود منبر، منبری هم نصب بود، پله های زیادی داشت، از اشعارش برای ما مرثیه بخواند، محتشم را خبر کردند، محتشم را ندیده بود، نمی شناخت. دید که یک شخص جلیلی، قد کوتاهی داشت آمد (که این محتشم است) رفت سر پله اول منبر، خواست شروع کند، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره کرد بالاتر برو، رفت پله دوم، بالاتر تا پله نهم، تا عرشه منبر، آنجا اشعاری، اشعار محتشم که معروفند، بر ضریح ها و کتیبه ها و اینطرف و آنطرف:

1- مرثیه خوانی مقابل دستور فاطمه زهرا\* در حربگاه چون ره آن کاروان فتاد شور و نشور واهمه را در گمان فتاد هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید هر کجا که بود طایری از آشیان فتاد هم بانگ نوحه و غلغله در شش جهت فکند هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد شد وحشتی که روز قیامت بباد رفت چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر پیکر شریف امام زمان فتاد بی اختیار نعره هذا حسین از او سر زد چنانچه آتش از او در جهان فتاد پس با زبان پر گله آن بضعه البتول رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول این کشته فتاده بهامون حسین تست وین صید دست و پا زده در خون حسین تست این نخل تر کز آتش جان سوز تشنگی دود از زمین رسانده بگردون حسین تست این ماهی فتاده بدریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست این قامت طپان که چنین مانده بر زمین شاه شهید نا شده مدفون حسین تست (وقایع الایام خیابانی جلد محرم الحرام، ص 65). آنجا که ورود اهل بیت در قتلگاه می گوید:

1- خلعت سید الشهداء برای مقبل\* ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر پیکر شریف امام زمان فتاد بی اختیار نعره هذا حسین از او سر زد چنانچه آتش از او در جهان فتاد پس با زبان پُر گله آن بضعه البتول رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول این کشته فتاده بهامون حسین تست آمدند بهش گفتند ختمش کن پیغمبر خدا از شدت گریه از حال رفت. محتشم از منبر بزیر آمد، کسی از آن مأمورین، از گماشتگان، از طرف حضرت آمد و به عنوان خلعت عبائی بر دوش محتشم انداخت. مقبل همه اینها را می دید، ایستاده و می دید، خیلی دلش گرفته شد، گفت ای وای، اشعار من قبول درگاه پیغمبر صلی الله علیه وآله نشده اند، اشعار من قبول نشده اند و الا به من هم اشاره می شد. طولی نکشید حوریه ای یا ملکی خدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله آمد عرض می کند: فاطمه زهرا عرض می کند بابا، به مقبل بفرماید او هم از برای ما اشعارش را بخواند، آمدند به مقبل گفتند - حالا اینها را خواب می بیند - مقبل سر پله اول این اشعار را خواند، این اشعار از مقبل اند، « روایت است که چون تنگ شد بر او میدان، تا آنجا که خواند « بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد » تمام اشعار این است: روایت است که چون تنگ شد بر او میدان فتاد از حرکت ذوالجناح و ز جولان نه سیدالشهداء بر جدال طاقت داشت نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت کشید پا ز رکاب آن خلاصه ایجاد برنگ پرتو خورشید بر زمین افتاد بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد (وقایع الایام خیابانی جلد محرم الحرام، ص 66). آمدند گفتند مقبل ختمش کن، فاطمه زهرا دلش از حال رفت بیهوش شد، غش کرد، ختمش کرد، از منبر بزیر آمد خبری از خلعت نشد، بعد کسی از طرف حضرت سیدالشهداء آمد. (در وقایع الایام خیابانی جلد محرم الحرام، ص 66 دارد: پس من (مقبل) فرود آمدم و منتظر عطای خیرالایا بودم که دیدم ضریح منور سبط خیر البشر باز شد و شخص جلیل القدری بر آمد اما زخم سینه اش از ستاره افزون و جراحات بدنش از حدّ و حصر بیرون، خلعت فاخری به من عطا نمود، عرض کردم فدایت گردم، تو کیستی؟ فرمود: « حسینم که دوش نبیّ بوده جایم / فرستاد خلعت خدا از برایم ». او گفت: خلعت تو آنست که روز قیامت تو را شفاعت می کنم. به به، اینها در اثر عزاداری است، این همه مقامات، الله الله، عزاداری حسین اکسیر اعظم است، حالا ما که می خواهیم زیارت کنیم ابا عبدالله را باین کیفیت که گفتیم، قدری متوجه باشیم امشب بجانب خیمه های سیدالشهداء، نه شب عاشورا است، حضرت گاهی در رکوع و گاهی در سجود، اصحاب هم مشغول عبادت، اما اهل بیت، زنها چه حالی داشتند؟ حالا طول می کشد اگر بخواهم صحبت کنم از قضایای شب عاشورا در کربلا. علیا مخدره زینب خیمه برادر می رود، می بیند شمع ها روشن است، در اطرافش روشن است، مشغول تلاوت قرآن است، تا صبح، امام مظلوم شب عاشورا را از اشقیاء مهلت گرفت که عبادت کند، همین که سفیده صبح ظاهر شد وجود مقدسش بعد از نماز صبح دست بدعا برداشت، عرض کرد: اللهم أنت تقتی فی کلّ کرب و رجائی فی کلّ شده...

اگر بگویی در این ساعت من چطور خودم را به کربلا- برسانم؟ من کجا، کربلا کجا؟ عرض می‌کنم کربلا دیر نیست و فی قلوب من والاه  
قبره (1) قبر حسین در دل‌های شما شیعیان و دوستانش است.

آقا گرچه دوریم بیاد تو سخن می‌گوییم

بُعدِ منزل نبود در سفرِ روحانی

پس زیارتش کنیم که در مثل امشب هیچکس در خانه حضرت نرفته که مأیوس برگردد، حتی اتفاق شده است در همچین شبی کافر بر در  
خانه

ص: 261

---

1- زاد المعاد ( مفتاح الجنان ): 511.

حضرت رفته، مثل امشب - خوب متوجه باشید - و کارش بجایی رسیده. کافر، کافر هم در همچین شبی از درخانه آن حضرت مأیوس نشده، رفته و کارش بجایی رسیده است.

### قضیه مرد نصرانی

چنانکه علامه دربندی می نویسد: در اکسیر العبادات نقل می کند از شیخ ورع شیخ جواد از پدرش شیخ حسین که گفت: در زمان ما تاجر نصرانی در بصره بود، صاحبِ اموال بود، اتفاقاً عازم شد که به بغداد انتقال بدهد، یعنی برود آنجا سکونت کند، البته بغداد خیلی شهر بزرگتر و مهمتر، این هم تمام ثروت و دارائیش را با اهل و عیالش را برداشت، با کشتی حرکت کرد، آن وقت که قطار نبوده، ماشین هم نبوده، از بصره حرکت کرد بغداد برود، البته عده ای هم در کشتی بودند، حالا کشتی بوده یا چیز دیگر که به آنها مَرگَب می گفتند، اتفاقاً بین راه قطاع الطريق، راهزنان می ریزند در کشتی و غارت می کنند، تمام اموال را غارت می کنند و اهل کشتی را همه را می کشند، تنها تاجر نصرانی زنده می ماند، او را ساحل در کنار آب می اندازند، و می روند. زن و بچه اش هم از بین می روند. آبادی که در آن حوالی بود اعراب بودند، اهل آبادی عرب بودند، شیخ عرب آمد آن شخص نصرانی را در مضیف (1) بُرد، البته می دانید خیلی بی حال و دلشکسته بود، مالش رفته، زن و بچه اش از بین رفته اند، از او پذیرائی کرد و دلداریش می داد. آن نصرانی هم به او گفت: حالا من خودم را تسلّی می دهم به اینکه با تو مأنوس شده ام، در مضیف آن شیخ عرب بود تا اینکه ایام زیارت غدیر پیش آمد، نصرانی

ص: 262

ملتفت شد که شیخ عرب عازم زیارت است، می خواهد نجف برود، خیلی حالش منقلب شد، شیخ عرب ملتفت شد، گفت: خاطرت جمع باشد، من می روم اما سفارش تو را می کنم که از تو پذیرایی کنند تا برگردم. آن مرد نصرانی به او گفت: باید مرا همراه ببری و الا من از مفارقت تو هلاک می شوم. گفت: نمی شود، ما یکدسته زوار هستیم - اینها عادتشان بود پیاده می رفتند - به او گفت: آمدن تو فائده ندارد، زحمت زیاد دارد، ما این زحمات را متحمل می شویم بواسطه این عقیده ای که در مذهب خودمان داریم، امید اجرها داریم، ثوابها داریم. تو از دین ما خارج هستی، این زحمات برای تو نتیجه ندارد. اصرار و خواهش کرد که من هم می آیم و اجابت می کنید و الا تلف می شوم. شیخ عرب قبول کرد، او را هم همراهشان تا نجف بردند، و زیارت کردند، اما نگذاشتند نصرانی را داخل صحن شود، بعد از زیارت غدیریه زوار دو دسته شدند، یک دسته بمنازل خودشان برگشتند، دسته دیگر عازم شدند که از نجف برای زیارت عاشورا که زیارت مخصوصی است کربلا بیایند، شیخ عرب از آنها بود که کربلا آمدند، مرد نصرانی هم همراهش بود، اتفاقاً کمی پیش از غروب روز نهم محرم وارد کربلا شدند، وقتی وارد کربلا شدند کربلا پر بود از زوار، هیچ جا راه نبود، منزل هم نبود، خدا نصیب کند ان شاء الله.

شیخ عرب به نصرانی گفت: چه کنم، ضرورت اقتضا می کند که تو را گوشه صحن ببرم نزد اثاثیه ما بنشین، ما امشب عزاداریم و همه شب به سر و سینه می زنیم، او را متوجه کرد، تو مواظب اثاثیه ما باش، او هم پذیرفت،

اثاثیه را گوشه صحن گذاشتند، نصرانی را هم آنجا نشاندهند، شیخ عرب هم با رفقاییش برای سینه زدن و عزاداری و زیارت رفتند. نصرانی هم داشت نگاه می کرد، یک دفعه می بیند پاره ای از شب گذشته و شهر کربلا از ضجه و گریه و ناله یک آواز شد، بعضی به سر می زنند، بعضی به سینه می زنند، بعضی گاه به سر می ریزند، بعضی خاک به سر می ریزند، بعضی ناله و اماما، بعضی فریاد واحسیناه و اسیدا، بعضی چنان می نالند مثل اینکه از بدن ایشان می بُرند، خیلی متوحش شد، نصرانی گفت که چه شده است؟ همینطور شب، همه شب باین کیفیت تا آخر شب، حالا دارد نگاه می کند، یک باره دید، چراغها یکدفعه خاموش شدند، یکدفعه همه آوازا ساکت شدند، آن همه سرو صداها، یکدفعه سرو صدا بایستاد و چراغها هم همه خاموش شدند، از هیچ جانبی هیچ صدایی حتی صدای نفس هم نمی آید، متعجب ماند.

### شهود نصرانی در حالت بیداری

پس آن همه سر و صدا چطور شد اینها یکدفعه ساکت شدند، در این حیرت بود، تو فکر این مطلب بود، یکدفعه دید که شخصی نورانی از داخل حرم بیرون آمد، آمد داخل ایوان طلا تا مقابل چلچراغ رسید [ در ایوان طلا چلچراغی بوده است ] آنجا ایستاد. دو نفر با لباس سفید فوراً جلویش حاضر شدند، به ایشان فرمود: دفتر به من بدهید. یعنی دفتر زوّار را، آن دو نفر با کمال ادب دفتر تحویل دادند، آقا در دفتر نگاه کرد، دفتر بایشان پس داد. بایشان فرمود: شما همه را ننوشته اید. آن دو نفر عرض کردند: آقا ما هر چه زوّار بوده، در حرم، در صحن، در خیابانها، خانه ها، حرم ابا الفضل، بیرون، داخل، زن، مرد، بزرگ، کوچک، حتی اطفال شیرخواره را هم

نوشته ایم. فرمود: پس دفتر به من بدهید. دو مرتبه دفتر تقدیم کردند، نگاه کرد باز بهشان فرمود: خیر، همه را ننوشته اید. آن دو نفر بدنشان به لرزه درآمد، رعشه شان گرفت، رعشه گرفتند، بعد از تفکر یکی از آن دو نفر رو کرد به دیگری، گفت: بلکه مراد آقا این نصرانی باشد، بله ما این نصرانی را ننوشته ایم. فرمود: بله، مراد این نصرانی است چرا او را ننوشته اید؟ عرض کردند: آقا این که کافر است، از دین اسلام خارج است. فرمود: سبحان الله اما حلّ بساحتها؟ می دانم از دین اسلام خارج است اما نه بر در خانه ما آمده است؟ یعنی چرا مأیوس برود، حالا در بیداری هی نگاه می کند می شنود و می بیند، یکدفعه نصرانی غش کرد، روی زمین افتاد. وقتی شیخ عرب آمد، دید نصرانی افتاده، او را مالش دادند بینند مرده است یا زنده، تا به هوشش آوردند، گفتند: تو را چه می شود، چه شده است؟ گفت: شما را بخدا اول کلمه شهادتین بر زبانم تعلیم کنید تا بر زبان جاری کنم تا حکایت را برای شما بگویم، شهادتین را تعلیمش دادند به شرف اسلام مشرف شد. آن وقت قضیه را برای ایشان نقل کرد، یکدفعه همه بنالیدند، همه بگریستند، فریاد واحسینا، ناله وا اماما سر دادند. (1)

آقا دوستان را کجا کنی محروم

تو که با دشمنان نظر داری

پس زیارتش کنیم در امشب که شب مخصوصی زیارتش است، چطور زیارتش کنیم؟ گفتیم کربلا هم دیر نیست قبر حسین در دلهای دوستانش است، در دلهای شما شیعیان است، حقیقت زیارت و لبّ زیارت پُر کردن دل

ص: 265

---

1- اکسیر العبادات: 69.



است از یاد آن حضرت. پس در امشب که شب مصیبت و شب زیارت امام مظلوم است، بقدر ساعتی با کم و بیش، دل را به جانب آن حضرت توجه بدهیم.

### سیدالشهدا دو قبه دار

بعضی از علماء نوشته اند: سیدالشهداء دو قبه دارد یکی کربلا، یکی در مجلس عزایش، مجلس روضه اش. (1)

پس بینیم مثل فردائی معامله آن حضرت با دشمنان خدا چگونه شد، حالا آیا بخواهیم از قضایای مثل امشب که شب عاشورا است یاد بیاوریم یا سخن را توجه دهیم به قضایای صبح عاشورا یا جمع کنیم.

### قضایای شب عاشورا

بعضی ثقات نقل کرده اند شب عاشورا علیا مخدره زینب از خیمه اش بیرون آمد، آمد در خیمه خود حضرت سیدالشهداء، از بیرون خیمه، نگاهی زیر خیمه کرد، دید که حضرت نشسته، شمعها اطرافش روشن است، به تلاوت قرآن مشغول است، کسی نزد او نیست، با خود گفت: می روم خیمه برادرم ابا الفضل، از او گله می کنم که چرا در چنین شبی برادرم را تنها می گذاری، آمد بسوی خیمه برادرش ابا الفضل، از شکاف خیمه نگاهی کرد، دید ابا الفضل نشسته، بنی هاشم و برادران مادریش را دور خود جمع کرده است، به ایشان می گوید: عزیزان من، فردا مولای ما حسین غریب است باید یاریش کنیم، مبادا بگذارید یکی از اصحاب و انصار پیش از شما به میدان برود، مردم بگویند جمعی به یاری ایشان رفتند، ایشان را پیش مرگ خود قرار دادند، از آنجا به جانب خیمه حبیب بن مظاهر آمد. از شکاف خیمه نظر

ص: 266

کرد، دید حبیب نشسته، اصحاب و انصار را دور خود جمع کرده، میان ایشان خطبه می خواند: ای جان نثاران حسین، فردا مولای ما غریب است، نبادا بگذارید یکی از بنی هاشم پیش از شما بمیدان برود، روز قیامت در پیشگاه رسول خدا سر به زیر خواهیم شد، از آنجا حرکت کرده قصد خیمه خود نمود. (1)

اما راهش را از طریق خیمه بیمار زین العابدین قرار داد، وقتی می خواست از در خیمه عبور کند نگاهی زیر خیمه کرد، دید بیمار خوابیده است، سیدالشهداء و ابوالفضل هر دو بالینش نشسته اند، علیا مخدره زینب داخل خیمه شد، نزد ایشان نشست، آنان از حوالاتش پرسیدند، حمد الهی را بجا آورد. پس از آن عرض کرد: پدر بزرگوار، آخر با این جماعت چطور رفتار کردید؟ فرمود: نور دیده امشب را از ایشان مهلت گرفته ایم تا فردا، که با ما جنگ کنند ما هم جهاد کنیم. عرض کرد: پدر بزرگوار، من میدان جنگ را تنگ می بینم می ترسم فردا وقتی نأثره حرب مشتعل شود بر شما تنگ بیاید. ابوالفضل گفت: نور دیده برادر، گویا میل داری از این سرزمین کوچ کنیم، یک امشب ما را مهلت ده تا فردا بعد از ظهر، دیگر امر این عیال به تو محول می شود، آن وقت خودت دانی، می خواهی اینجا بمان می خواهی از اینجا کوچ کن. وقتی زینب این را شنید دست روی دل گذاشت و از جا راست شد. سیدالشهداء دامنش را گرفت، خواهر زینب به کجا می روی؟ گفت: بگذار بروم در خیمه خودم، بنشینم بر روزگار سیاه خود گریه کنم، نه

ص: 267

تو مرا امر کرده ای که پیش روی تو گریه نکنم؟ مگر نمی بینی برادرم عباس چگونه خبر فراق می دهد.

سیدالشهداء تمام شب عاشورا به عبادت پروردگار مشغول بود و همینطور اصحاب و انصار. (1)

### حضرت بعد از نماز صبح دست به دعا بلند کرد

وقتی صبح میشوم عاشورا سر از افق بیرون کشید امام علیه السلام بعد از اداء فریضه صبح دست بدعا برداشتند عرض می کند: اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَرَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزْلٌ بِي ثِقَةٍ وَعَدَّةٌ تَأْخِرُ دَعَايَ. (2)

### صف آرائی حضرت لشکر خود را

همین که صبح شد حضرت قلیل اصحاب خود را صف آرائی کرد میمنه را به زهیر بن قین داد، و میسره را به حبیب بن مظاهر سپرد و یک علم به دست او داد، علمدار رسمیش ابوالفضل بود، خود حضرت با بقیه اصحاب در قلب لشکر ایستاد، این قلیل اصحاب را اینطور صف آرائی کرد. (3)

### صف آرائی ابن سعد ملعون لشکر خود را

ابن سعد ملعون هم آن دریای لشکر را صف آرای کرد، میمنه را به عمرو بن حجاج زبیدی ملعون سپرد، میسره را به شمر بن ذی الجوشن ملعون داد خود ملعونش با انبوهی از لشکر در قلب لشکر جای کرد، شبت بن ربیع ملعون را سرکرده پیادگان کرد. (4)

### آتش زدن هیزم های خندق به دستور حضرت و هجوم لشکر ابن سعد

حضرت که از پیش دستور داده بود خندقی دور خیمه ها کنده بودند و آن

ص: 268

1- لهوف: 94 ؛ بحار: 44/394.

2- ارشاد: 962 ؛ بحار: 45/4.

3- ارشاد: 2/95 ؛ روضه الواعظین: 1/184 ؛ بحار: 45/4.

4- ارشاد: 2/95 ؛ بحار: 45/4.

خندق را پُر از هیزم کرده بودند، صبح روز عاشورا امر فرمود که آن هیزمها را آتش زدند تا دشمنان راه به طرف خیمه ها نداشته باشند. (1)

### سخنان ابن ابی جویریة ملعون و سرانجامش

یکدفعه لشکر بسوی خیمه ها هجوم آوردند، ابن ابی جویریة ملعون تاخت کرد، بسوی خیمه های حضرت آمد، جمعی از لشکر هم آمدند، وقتی آن آتشها را دیدند ابن ابی جویریة ملعون صدا زد: ای حسین و اصحاب حسین عجلت کردید بآتش دنیا پیش از آتش آخرت. حضرت فرمود: که بود گوینده این کلمات؟ گفتند: ابن ابی جویریة، فرمودش: بسوی خدای کریم می روم، عرض کرد: خداوندا، ابن ابی جویریة را امروز به آتش دنیا بسوزان قبل از آتش آخرت، هماندم اسبش رم کرد، هی او را از این سر به آن سر می بُرد تا اینکه او را از پشت خود بر زمین انداخت، یکپایش چنبر رکاب شد، در حلقه رکاب گیر کرد و بسرعت او را از این سر به آن سر می برد، سر نحس او را به سنگ و سنگلاخ می زد، تا آن ملعون خبیث را آورد، میان خندق آتش انداخت زغال شد. (2)

وقتی اصحاب این معجزه ظاهره را دیدند همه بانگ تکبیر را بلند کردند، هاتقی هم از آسمان ندا داد «گوارا باد تو را سرعت اجابت ای فرزند دختر رسول خدا». (3)

### سخنان تمیم بن حصین و عاقبتش

این وقت تمیم بن حصین ملعون بالا آمد، صدا زد: ای حسین و اصحاب

ص: 269

---

1- ارشاد: 2/96 ؛ بحار: 45/4.

2- امالی صدوق: 30/157 ؛ بحار: 44/317.

3- ناسخ التواریخ ( جلد امام حسین علیه السلام ) : 2/227.

حسین، نگاه کنید به آب فرات، ببینید چگونه مانند شکم مار موج می زند و به دریا می رود، یک قطره بشما نمی دهیم تا با لب تشنه بمیرید. حضرت به اصحاب فرمود: که بود گوینده این کلمات؟ گفتند: تمیم بن حصین است. فرمودش: خودش و پدرش اهل جهنم هستند. آن وقت عرض کرد: پروردگارا، تمیم بن حصین را همین امروز تشنه بکش. فوراً چنان تشنگی گلوگیرش شد که از شدت عطش غش کرد، از بالای اسبش بر زمین افتاد و جان به مالک دوزخ داد. (1)

### هرزه گوئی محمد بن اشعث و نفرین حضرت علیه السلام به آن ملعون

این وقت محمد بن اشعث ملعون از ساقه ابن سعد فراز آمد، راه به خیمه ها نزدیک کرد، صدا زد: ای حسین فرزند فاطمه، مگر تو چه نسبتی به پیغمبر داری که هی لاف می زنی؟ استغفر الله، نستجیر بالله، تو چه نسبتی به پیغمبر داری که دیگران را نیست که هی لاف و گزاف می زنی؟ چه حشمت است تو را از طرف پیغمبر؟ حضرت این آیه را از قرآن مجید تلاوت فرمود: « إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ \* ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ » (2).

این آیه در شأن اهل بیت است. حضرت فرمود: محمد از آل ابراهیم است و عترت از آل محمد است. پس از آن سر در درگاه پروردگار بلند کرد عرض کرد: خداوندا، محمد اشعث قرابت مرا با پیغمبر تو انکار می کند، همین امروز او را لباس ذلت بپوشان که دیگر هرگز عزتی نبیند، هماندم عارضه ای

ص: 270

1- امالی صدوق: 30/157 م؛ بحار: 44/317.

2- سوره آل عمران: 23 و 24.

عارضش شد، از لشکر کناری گرفت، در گودالی برای قضای حاجتش رفت، وقتی نشست خداوند عقربی بر او مسلط کرد، فوراً عقربی از سوراخ بیرون آمد چنان نیش بر حشفه نحسش زد که در میانه پلیدی خویش بغلطید تا جان به مالک دوزخ داد(1)، این یک روایت.

روایت دیگر، عورت نحسش ورم کرد، از شدت درد و وجع آن، دیگر نتوانست بماند - آمد به کوفه، خانه نشین شد از خجالت و درد آن، عورت نحسش، حشفه اش - دیگر نتوانست بیرون بیاید تا به آن ذلت و خواری جان به مالک دوزخ سپرد.

### شهادت اصحاب و بنی هاشم و تنها شدن حضرت

این وقت اصحاب به میدان رفتند، یک یک شهید شدند، بعد از اصحاب بنی هاشم شهید شدند تا سیدالشهداء خودش یکه و تنها ماند.

چونکه خود را یکه و تنها بدید

خویشتن را دور از آن تن ها بدید

قد برای رفتن از جا راست کرد

هر تدارک او دلش می خواست کرد

### عزم حضرت برای میدان رفتن

بالجمله چون روز عاشورا سال 60(2) یا 61 جمعه یا شنبه یا دوشنبه(3) در سپاه سیدالشهداء دیگر کسی باقی نماند که تواند زین بر اسب بندد و بر نشیند یا شمشیری بدست گیرد و رزم زند، آقا فریداً وحیداً عازم میدان شد، روایت دارد: نظر علیه السلام یمیناً و شمالاً فلم یر أحداً من أصحابه و أنصاره(4) به

ص: 271

1- امالی صدوق: 157 ؛ بحار: 44/317.

2- سال 60 یا 61؛ مسبل العبرات، م 10.

3- اعلام الوری باعلام الهدی: 215 ؛ مسیل العبرات: م 10.

4- ریاض الابرار فی مناقب الأئمه الاطهار: 1/228 ( نقل به مضمون ) ؛ اشک روان بر امیر کاروان: 317.

اطراف خود نگاه کرد، چه کسی را می خواهد؟ نه مرکب سواریش را می خواهد همیشه چه کسی مرکب سواریش را می آورد؟ وقتی که حضرت می خواست سوار بشود یا ابا الفضل می آورد یا علی اکبر می آورد یا قاسم می آورد، حالا به عادت همیشه هر طرف نگاه می کند، فلم یر العباس و لا القاسم و لا علیاً الأكبر.

### زینب و ام کلثوم مرکبش را آوردند

پس چطور شد؟ و الهفا، خواهرانش زینب و ام کلثوم آمدند مرکب سواریش را آوردند، زینب آمد با یکدست عنان مرکب برادر، با دستِ دیگر بر سر می زد،

عنان بگرفت شه را زینب زار

شیعیان به عالم کس ندیده زن جلودار(1)

### مرغ سفیدی با منقار رکابش را گرفت

کسی نبود رکابش را بگیرد، به روایتی مرغ سفیدی که جبرئیل بود از آسمان آمد با منقار رکابش را گرفت.(2)

سوار بر مرکب شد، به طنطنه احمدیه و جلاله محمدیه و صوله حیدریه و شعشعه علویه و عصمه فاطمیه و مهابه حسنیه و شجاعه حسینیه.

### هیبت و شکوه این سوار بزرگوار

در حالتی که یک کوه بود از تمکین و وقار، عمامه پیغمبر بر سرش، زره پیغمبر در برش، شمشیر پیغمبر حمایلش.(3)

شیعیان نگاه کنید تماشا کنید این سوار بزرگوار را، نگاه کنید به چشم دل،

ص: 272

1- معالی السبطين: 448/ م 6

2- مسيل العبرات فيما ينجي عن العقبات: م 10.

3- مقتل ابي مخنف: 105 ؛ روضه الشهداء: 274.

به بینید کیست این سوار بزرگوار، آیا آدم صافی الله است که بر منبر علم الاسماء برای تعلیم ملائکه بالا رفته است، یا نوح نجی الله است که بر کشتی نجات نشسته و تن به طوفان بلا- داده است، یا ابراهیم خلیل الله است که نمرود و نمرودیان او را در منجنیق بلا گذارده می خواهند در آتش اندازند به خلعت خلّت سر افراز می گردد، یا موسی کلیم الله است که بر کوه طور برای راز و نیاز با قاضی الحاجات بالا رفته است، یا عیسی روح الله است که یهودیان می خواهند او را به دار زند خداوند او را به آسمان چهارم عروج می دهد، یا محمد حبیب الله است که بر براق و ررف سوار شده به مقام قاب قوسین او آذنی عروج می کند؟ آیا شناخته اید این سوار بزرگوار را، اگر شناخته ای خواهی دانست هم آدم صافی الله است هم نوح نجی الله است هم ابراهیم خلیل الله است هم موسی کلیم الله است هم عیسی روح الله است هم محمد حبیب الله است هم حسین ثار الله است که بر ذوالجناح سوار شده، می خواهد خود را در دریای خون غوطه ور کند تا گناهکاران امت جدش را از آتش سیاه جهنم نجات دهد.

ای تشنه لب و غریب و بی غسل و کفن

سر داده به راه عاصیان بر دشمن

ای کاش نمی شدی تو آن روز شهید

ما را همه می بود به دوزخ مسکن

### حضرت به میدان آمد

بالجمله آقا بمیدان آمد و چون طور شامخ و طود باذخ (1) عنان بکشید

ص: 273

---

1- طود شامخ: کوه بلند. طود: کوه بزرگ. باذخ: بزرگ.



و بایستاد، و به هیچ گونه آلایش تزلزل بر ساحت وجود اقدسش راه نداشت - از دیدن آن همه دریای لشکر یک ذره تزلزل بر ساحت اقدسش راه نداشت - چه اگر تزلزل در حقیقت او ره کردی ارکان عالم متزلزل شدی، اگر چند عالم لاهوت(1) را عزم مسافرت داشت تربیت عالم ناسوت را مهمل و معطل نمی گذاشت، آن مصائب و آلام و اسقام که بر وی فرود آمدی اگر سایه بر جبل بوقییس و کوه حرّافکنندی(2) بپراکندی، و حضرتش به نیروی علم(3) حمل آن بار گران را نمودی و مقام خویش را خالی نفرمودی، چه خداوند قوام آفرینش را به مقام منیع او معلق و مربوط داشته و لوای هستی عالم ایجاد را بدست بقای او افرشته «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (4).

### استغانه حضرت

بالجمله آقا هنوز دست از محبت امت جدّش برنداشته، می خواهد بلکه تنی چند از این گمراهان روی برتابد و به راه بیاید، این بود که به اعلی صوت صدا زد: هل من ناصر ینصرنا، هل من معین یمیننا، هل من موحد یخاف الله فینا، هل من مغيث یرجو الله فی اغاثتنا؟(5)

### اول اجابت کننده حضرت

یعنی « آیا کسی بُود که کند یاری حسین؟»، نه صدا زد هل من ناصر، اول

ص: 274

1- عالم لاهوت: باصطلاح حکماء عالم عقل و مجردات و عالم ناسوت: جهان ماده و طبیعت است و مقصود در اینجا، عالم آخرت و دنیا است.

2- جبل بوقییس: کوهی است در مکه نزدیک خانه کعبه. حراء کوهی است در مکه که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله قبل از بعثت در آنجا اعتکاف می فرمود و در همانجا جبرئیل بر وی نازل شد و او را برسات مبعوث کرد.

3- ناسخ « به نیروی حلم » جلد امام حسین علیه السلام، ج 2، ص 357.

4- سوره مؤمنون: 14.

5- ناسخ ( احوالات سید الشهداء ): 2/357.

یاری کننده اش یعنی اول اجابت کننده اش ذات اقدس خلاق عالم بود.

به هل من ناصر چون شه ندا کرد

خداوندش ندائی بر ملا کرد

که یا عبدی لک لبیک لبیک

بُود لبیک ما خود قاصد پیک

امام پنجم علیه السلام می فرماید: رفر ف نصرت را بالای سرش فرستاد، بین ظفر بر اعدا و دشمنان و لقای خودش مخیرش کرد، لقای پروردگار را اختیار کرد، و به هر چه غیر از خدا بود پشت پا زد. (1)

### اجابت ملائکه و جنیان حضرت را

جنود ملائکه برای نصرتش آمدند، رؤسای ملائکه آمدند، قبایل جن آمدند، سلاطین جن برای نصرت حضرت آمدند که زعفر جنی حکایت کرد برای آن عالم گفت: من وقتی نزدیک کربلا رسیدم دیدم تا یک فرسخ بیشتر جو و فضا مملو از جنود ملائکه، قبایل جن، سلاطین جن می باشد، وقتی آن ازدحام را دیدم، دیدم اصلاً راه نیست که خودم رابه امام برسانم. گفتم پس من کجا، من کی پیدا هستم، من کی مورد توجه امام واقع بشوم یا من چطور خودم را به مولا برسانم و برای نصرتش کسب اجازه بکنم، راه هم نبود، گفت: از همانجا که ایستاده بودم بجانب حضرت توجه کردم، دستها به سینه گرفتم: السلام علیک یا ابا عبدالله، تا این را گفتم آقا متوجه من شد، فرمود: علیک السلام زعفر، آمده ای اینجا چه کنی؟ گفتم: آقا لشکری آورده ام جان خود را قربان شما کنیم، فرمود: زعفر سزاوار نیست شما با اینها جنگ کنید، اینها بشرند، شما جسمی لطیف هستید، شما اینها را می بینید، اینها شما را نمی بیند، این دور از انصاف است. ناله زعفر بلند شد گفت: آقا! عجب دل

ص: 275

مهربانی داری، انصاف بود آب را به روی خودت و عیالت بستند، جوانانت را شهید کردند، اصحاب و انصارت را پاره پاره کردند، اجازه بده ما هم بصورت بشر بنظر بیاییم. از ما بکشند، ما از ایشان بکشیم، ایشان هم از ما بکشند، فرمود: زعفر ضرور نیست، جدم پیغمبر امروز مرا نزد خود طلبیده، پیغمبر دستوری به من داده، من دستور جدم را مخالفت نمی کنم. اگر می خواهی خدمت کنی برو عزای مرا برپا بدار.

زعفر من زنده مانم در سن پیری

اما اکبر بمیرد در نوجوانی؟

فرمود: دلم از دنیا سیر است، اجازه نداد. (1)

رؤسای ملائکه را هم اجازه نداد، همه را به دعای خیر یاد کرد، برایشان دعا کرد، همه را مرخص کرد. و هم استغاثه حضرت اثر کرد در گوسفندان، شبانان گفتند: یکدفعه دیدیم از خورد و خوراک ماندند، مبهوت شده بودند، ما نمی دانستیم چه خبر است، وقتی تطبیق کردند با موقع استغاثه حضرت مطابق آمد.

### اجابت فرزند بیمارش زین العابدین

و هم استغاثه حضرت اثر کرد در فرزندش زین العابدین، با اینکه بیمار بود، در بستر افتاده بود، وقتی بانگ استغاثه پدر را شنید از بستر بیماری برجست، شمشیر و عصائی گرفت افتان و خیزان بطرف میدان آمد و هی صدا می زد: لبیک داعی الله، سید الشهداء صدا زد خواهرش ام کلثوم را فرمود: خواهر، علی را بر گردان که زمین از نسل آل محمد خالی نماند (2)، (3)

ص: 276

1- دار السلام عراقی: 777، مکاشفه نهم بنقل از اسرار الشهاده دربندی.

2- لئلا تبقى الأرض خالية من نسل آل محمد.

3- بحار: 45/46.

و هم استغاثه آقا اثر کرد در اهل حرم - وقتی بانگ استغاثه آقا بلند شد - و هم اثر کرد در طفل شیرخواره اش علی اصغر، نه صدایِ هل من ناصر حضرت بلند شد این طفل شش ماهه شیرخواره در گهواره بی حال، بی آبی و بی شیری، وقتی بانگ آقا بلند به هل من ناصر شد، یکدفعه بند قنذاقه را بُرید، خودش را از داخل گهواره بر زمین انداخت.

## ناله اهل حرم

زنها وقتی این را دیدند ناله شان بلند شد، همه صدا زدند: وا غربتاه(1) نه ناله زنها بلند شد.

## وداع حضرت با اهل حرم و دخترش سکینه خاتون

حضرت به تعجیل آمد در خیمه ها، وقتی آمد در خیمه ها، اهل حرم را وداع کرد و از ایشان خداحافظی می کند، فرمود: یا زینب، یا ام کلثوم، یا سکینه، یا رقیه، علیکنّ منّی السلام، از همه شماها خداحافظی می کنم، یکدفعه دختر سه ساله اش یا چهار ساله اش(2) آمد چادر از سر بر زمین انداخت، گفت: بابا تن به مرگ داده ای؟ پس ما را در این صحرایِ خونخوار به که می سپاری؟ گفت: یا ابه استسلمت للموت فالی من اتکلنا؟ آقا فرمود: « یا نور عینی کیف لا یستسلم للموت من لا ناصر له و لا معین»، ای نور چشم من! چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یاور و معینی نداشته باشد. سکینه در مقام چاره جویی برآمد، می خواهد راه چاره ای پیدا کند گفت: یا اُبه رُدنا إلی حرم جدنا بابا ما را برگردان مدینه جدمان رسول خدا. آقا فرمود: هیهات، لو تُرک القطا لنام، اگر صیاد مرغ «قطا» را آزاد می گذاشت او در آشیانه خود شاد

ص: 277

---

1- ترجمه اسرار الشهادة: 2/1305.

2- اشک روان بر امیر کاروان: 129.

خفته بود(1) یعنی اگر مرا می گذاشتند خود را در این مهلکه نمی انداختم، سکینه، دیگر کار از کار گذشته، چاره از دست رفته، سکینه مأیوس شد، نه مأیوس شد بنا کرد گریه کردن، اما شیعیان، سیدالشهداء نمی تواند سکینه را گریان به بیند، نمی دانم چقدر علاقه به این دختر داشت، نمی تواند سکینه را گریان به بیند، با آنکه به اهل حرم فرمود شما را از گریه منع نمی کنم اما سکینه را نمی تواند گریان به بیند، سکینه بنا کرد گریه کردن، آقا سکینه را بلند کرد و بر سینه مبارک بچسباند گفت:

سیطول بعدی یا سکینه فاعلمی

منک البكاء إذ الحمام دهانی(2)

لا تُحرقی قلبی بدمعکِ حسرۃ

مادام منی الروح فی جثمانی(3)

فإذا قتلت فانت أولى بالذی

تأثینه یا خیره النسوان(4)(5)

سکینه در بغل بابا قرار و آرام نمی گرفت، در بغل بابا آرام نمی گیرد، گفت، عزیز من رها کن دامنم را، نه دامن پدر را ول(6) نمی کند، هی خودش را در دامن پدر می انداخت، گفت:

عزیز من رها کن دامنم را

مسوزان بیشتر زین خرمم را

مده دیگر از این بیشم خجالت

ز ناچاری مدر پیراهنم را

ص: 278

---

1- بحار : 45/47.

2- سکینه جان! بدان پس از من، آنگاه که کشته شدم، گریه تو طولانی خواهد بود.

3- تا جان در بدن دارم دل مرا با اشک حسرت بار خود مسوزان.

4- آن زمان که کشته شدم تو به سوگواری من از هر کس دیگر سزاوارتری.

5- مناقب: 4/109.

6- ول: رها.

## طلب نمودن حضرت کهنه جامه از خواهرش زینب

بعد از دلداری سکینه، آقا صدازد خواهرش زینب را، فرمود: خواهر زینب برای من جامه کهنه پاره پاره ای بیاور، که کسی رغبتی در او نداشته باشد. مخدره زینب کهنه جامه آورد بدست برادر دارد، سیدالشهداء گرفت با دست مبارک هم اطرافش را پاره کرد، نائبه الزهرا دلش بدرد آمد، گفت: آقا جامه کهنه می پوشی دیگر چرا آنرا پاره می کنی؟ فرمود: خواهر، زینب، امروز مرا شهید می کنند اسلحه و البسه ام را به غارت می برند می خواهم این جامه را زیر همه لباسها بپوشم کسی رغبتی در آن نداشته باشد بدنم را برهنه نکنند، می دانست این را هم نمی گذارند، می خواست شقاوت اشقیاء را بر مردم ظاهر کند ( ثابت کند ). کهنه جامه را پوشید. شیعیان این جامه کفن حسین است. کهنه جامه را پوشید و بر بالای آن جامه های دیگر در بر کرد و قطیفه ای از خز که لباس سلطنتی بود بالا پوش فرمود و اسلحه حرب بر تن بیاراست. بانگ ناله و عویل از اهل حرم بالا گرفت. (1)

## وداع حضرت با فرزند شیرخواره اش علی اصغر

آنگاه فرمود: فرزندم علی را بیاورید تا با او هم خداحافظی کنم، مقصودش علی اصغر است، قنداقه شیرخواره را خدمتش آوردند، آقا آن طفل را بگرفت صورتش را بوسید، نگاه کرد دید از بی شیری و بی آبی مشرف به موت است (2) چون مادرش رباب از تشنگی شیر در سینه اش باقی نمانده بود. آقا دلش به درد آمد، به علی اصغر خطاب کرد، فرمود: ویل لهؤلاء القوم إذا کان جدک محمدٌ خصمهم، وای بر این جماعت روزی که جد تو با ایشان

ص: 279

1- مدینه المعاجز: 4/67 ؛ بحار: 45/54.

2- گردنش کج شده، رنگش زرد و افسرده شده.

خصوصیت کند، ناچار شد او را مقابل لشکر آورد، سر دستها بلندش کرد، برایش طلب آب کرد:

فدعا بالقوم یا لله للخطب الفضیع

نبئونی أنا المذنب أم هذا الرضیع؟

گفت: بیایید خودتان این بچه را به برید سیرابش کنید و به من ردّ نمائید.

به طفل بی گنه من دهید قطره آبی

که یادگار بجای علی اکبرم هست این

اگر به زعم شما من گنهکار شمایم

نکرده هیچ گناهی علی اصغرم هست این

### شهادت علی اصغر در آغوش پدر

کسی جوابش نداد، حرمه ملعون تیر سه شعبه از شست بریده رها کرد، آن تیر آمد بر گلوی نازک علی اصغر نشست، یک وقت آقا دید علی از روی دستهای جستنی کرد، نگاه کرد دید گوش تا گوش گلویش شکافته، همان دم بند قنذاقه اش را باز کرد خونس را گرفت به طرف آسمان پاشید، یک قطره برنگشت(1) نقل است کف اول را پیغمبر از روی هوا گرفت بر صورت مالید، کف دوم را فاطمه زهرا از روی هوا گرفت بر صورت مالید، علی اصغر نگاهی به صورت بابا کرد(2) و چشمان بر هم نهاد سر دستهای پدر جان سپرد، آقا دلش به در آمد گفت: مبند چشم.

ص: 280

---

1- مشیر الأحران: 70.

2- علی اصغر نگاهی به صورت بابا کرد و تبسمی کرد. ز ضرب تیر دست و پای خود چنان گم کرد که خواست گریه کند در عوض تبسم کرد علی اصغر نگاهی به صورت بابا کرد و چشمان برهم نهاد سر دستهای...

گفت:

مبند چشم به روی پدر نگاهی کن

به مادرت چه سپردم هر آنچه خواهی کن

خدایا همین الآن این ناله ها را به قبر شش گوشه آقا برسان. الحمد لله مجلس کربلاست ، خدایا همین الآن این ناله ها را به قبر شش گوشه آقا برسان .

مبند چشم که از ضربِ ذوالفقار امروز

مبند چشم و به بین می کنم چکار امروز

گفت مبند چشم تو ای بلبل خوش الحانم(1)

### طلبیدن حضرت ابن سعد را و بیان سه حاجت

بعد از شهادت علی اصغر حضرت به میدان آمد ابن سعد را طلبید، اگر چه ملاقات حضرت با ابن سعد در این وقت خیلی ناگوار بود لکن خواهی نخواهی با کراهتی تمام به خدمت امام آمد، حضرت فرمودش: یابن سعد، سه حاجت از تو دارم. و در میان عرب از قدیم مرسوم بود که هر کسی سه حاجت از کسی طلب کرده بود بر او واجب بود که یا هر سه را اجابت کند یا دو تا را، و اگر دو تا را رد کرده بود ناچار بود سومی را قبول کند و تا آخر سر

ص: 281

---

1- سید الشهداء او را آورد در پشت خیمه ها با غلاف شمشیر گودالی حفر کرد و او را دفن کرد. حق داشت اگر می فرمود: ای شیر خواره اینک براحتمی بخواب رستی ز زحمت عطش و سوز آفتاب دفن تو شد بدست پدر خوش بحال تو کس نیست نعش باب تو را بردارد از تراب (احتجاج: 2/301؛ بحار: 45/49).



حرفش بماند. فرمودش حاجت اولم: اصحاب و انصارم را کشتید، جوانانم را به خون آغشتید(1)، مانده ام خودم و این مشت زن و بچه، راهم بدهید اینها را بردارم به مدینه جدم برسانم . و به روایتی فرمود: ملک عراق و حجاز را بشما وا می گذارم در یکی از سرحدات سکونت می کنم(2)، ابن سعد گفت: این مطلب هرگز اجابت نمی شود. فرمودش: حاجت دوم، پس امر کن ما را آب دهند که جگرهای ما از شدت تشنگی تفتیده است. آن ملعون گفت: این حاجت هم اجابت نمی شود. فرمودش: حاجت سوم: من یک تن بیشتر نیستم، چطور با این همه دریای لشکر جنگ کنم، حکم کن به لشکرت یک یک به جنگ من بیایند خدا هر که را بخواهد غلبه و ظفر می دهد. گفت: این مطلب روا باشد.(3)

به لشکر حکم کرد که اجازه تهاجم عمومی نیست، یک یک به میدان جنگش حاضر شوید، حضرت عازم جهاد شد و این رجز قرائت فرمود:

### عزم حضرت بر جهاد و معرفی خود با رجز

أنا ابن علی الطهر من آل هاشم

کفانی بهذا مَفخرًا حین أْفخر(4)

و جدّی رسول اللّٰه أکرم من مَشی

و نحن سراجُ اللّٰه فی الأرض نَزْهَر(5)

ص: 282

1- جوانانم را به خاک و خون کشیدید.

2- تاریخ الطبری: 4/29.

3- تاریخ طبری: 4/293.

4- من پسر علی پاکم از بنی هاشم، اگر هیچ افتخاری در دنیا نداشتم جز این که پسر علی علیه السلام هستم همین برای من کافی بود.

5- و جدّ من رسول و فرستاده خدا است که گرامی ترین کسی است که بر روی زمین مشی نموده و راه رفته است و ما ئیم چراغ نور افکن خدائی که در زمین می درخشیم.

وفاطِمُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدٍ

وعمی یدعی ذوالجناحین جعفر<sup>(1)</sup>

وفینا کتابُ اللّٰهِ أَنْزَلَ صَادِقاً<sup>(2)</sup>

تا آنکه می فرماید:

و شیعتنا فی الناس أکرّم شیعه

و مُبَغِّضَنَا یَوْمَ الْقِیَامَةِ یَخْسِرُ<sup>(3)</sup>

تا آنکه می فرماید:

فطوبی لعبدِ زارنا بعدَ موتنا

به به! به زوار قبرش بشارتی می دهد، خوشا بحال آن بنده ای که بعد از ما قبر ما را زیارت می کند گوارا باد او را بهشت عدن، بهشت عدن بهشتی است وسط بهشتها، وسط بهشتها واقع است،

فطوبی لعبدِ زارنا بعدَ موتنا

بجَنِّهِ عَدَنَ صَفْوَهَا لَا یُکَدِّرُ<sup>(4)</sup>

### اول کس تمیم بن قحطبه ملعون به جنگ حضرت آمد

اول کس که قدم به میدان مبارزت حضرت نهاد تمیم بن قحطبه ملعون بود گفت: یا حسین تا کی جنگ می کنی؟ اصحاب و انصارت را کشتند جوانانت را تکه تکه و پاره پاره کردند اهل بیت را مستأصل ساختند، تو هنوز هم دل داری جنگ کنی؟ فرمودش: من به جنگ شما آمده ام یا شما به جنگ من؟ من سر راه را بر شما بستم یا شما سر راه بر من بستید؟ بقول خودت اصحاب

ص: 283

1- وفاطمه علیها السلام مادر من است که از سلاله احمد ( و دختر حضرت محمد صلی الله علیه وآله ) است و عموی من جعفر است که به ذوالجناحین ( صاحب دو بال ) خوانده می شود.

2- و در خاندان ما کتاب خدا از ری صدق و راستی نازل شده است.

3- و پیروان ما در بین مردم بهترین پیروان هستند و دشمنان و مبغض ما در روز قیامت زیانکاران خواهند بود.

4- مناقب 4/81؛ ناسخ: 2/365.

و انصارم را کشتید، جوانانم را به خون آغشتید، نمانده بین من و شما مگر این شمشیر، آن ملعون هرزه گویی کرد و مثل برق خاطف بر سر حضرت آمد. این ملعون یکی از شجاعان و دلیران نامدار بود. اما آن جامع شجاعت مصطفی و مرتضی مهلتش نداد، چنان شمشیر بر گردن نحسش زد که سر نحسش هفتاد ذراع به دور افتاد(1).

### بعد از او یزید ابطحی ملعون آمد

بعد از آن ملعون یزید ابطحی که از ابطال شام و پلنگی خون آشام بود قدم به میدان جنگ حضرت نهاد، هم حضرت مهلتش ندارد، چنان شمشیر بر کمر نحسش زد که دو نیمه شد یه نیمش زمین افتاد، نیم دیگر در خانه زین باقی ماند.(2)

### هنوز شجاعت الحسینیه بروز نکرده است

و همینطور شجاعان و دلیران هر یک قدم به میدان مبارزه حضرت می نهادند(3) و همان طور از شربت نخستین می نوشیدند تا زمین کارزار از خون کشتگان لاله زار گشت و عدد مقتولین از شمار افزون آمد. هنوز شجاعه الحسینیه بروز نکرده منتظر تماشای آن باشید. این سعد ملعون دانست که در پهن دشت آفرینش هیچ کس را آن قدرت نیست که بتواند با فرزند حیدر صفدر کوشش کند و مبارزه نماید و در برابر او استقامت کند، سیدالشهداء را می شناخت، می دانست که حجت خدا است، و هیچ کس

ص: 284

---

1- معالی السبطين: 452. پنجاه ذراع دارد.

2- روضه الشهداء: 347.

3- و همینطور شجاعی از دنبال شجاعی، دلیری از دنبال دلیری، دلاوری از دنبال دلاوری قدم به میدان...

در عالم نمی تواند با امام برابری کند و بر او غالب شود، امکان ندارد، دانست اگر کار بر این گونه رود همه را از دم تیغ بگذرانند و بکشند، لذا این بود که عار و ننگ را کناری گذاشت و عهد و پیمان را بشکست،

### فرمان عمر بن سعد ملعون به تهاجم عمومی به لشکر

صدا زد به لشکر: ویلکم اُندرون لمن تقاتلون؟ وای بر شما، می دانید با کی جنگ می کنید؟ این فرزند انزع البطین غالب کل غالب علی بن ابی طالب است، این پسر همان کسی است که شجاعان و دلیران اقوام را بالتمام در خاک و خون کشید و آنها را کشت. چه انتظار دارید از چهار طرف بر او حمله کنید. (1)

وقتی سپهسالار لشکر فرمان عمومی دهد، به یکدفعه آن دریای لشکر به موج آمدند فوجی از پس فوجی چون موجی از دنبال موجی، اما آن یادگار حیدر صفدر از جای حرکت نکرد، عازم جهاد شد و این رجز قرائت فرمود:

### عزم حضرت علیه السلام برای جهاد و رجزهای آن حضرت

كفر القوم وقدماً رغبوا

عن ثواب الله رب الثقلين (2) (3)

قتل القوم علیاً و ابنه (4)

حسن الخیر کریم الطرفین (5)

ص: 285

---

1- ناسخ التواریخ: 2/367.

2- این گروه بی دین گشته و از دیر زمان از ثواب خداوند که پروردگار جن و انس است روی گردان شدند.

3- مناقب ابن شهر آشوب: 4/79.

4- تسلیه المجالس: 2/315.

5- این گروه از روی کینه علی و پسرش حسن نیکوکار را که پدر و مادرش بزرگوارند کشتند.

یا لقوم من أناس رُذِل

جمعوا الجمع لأهل الحرمین(1)

و ابن سعد قد رمانی عنوةً

بجنود کوکوف الهاطلین(2)

لا لشیء کان منی قبل ذا

غیر فخری بضیاء الفرقدین(3)

بعلی الخیر من بعد النبی

و النبی القرشی الوالدین(4)

فاطم الزهرا أمی و أبی

قاصم الکفر ببدر و حنین(5) (6)

فأبی شمس و أمی قمر

فأنا الکوکب و ابن القمرین(7) (8)

ص: 286

- 
- 1- ای قوم! داد از مردمان ناکس و پستی که گروهی را بر علیه اهل حرم خداوند و پیغمبرش صلی الله علیه و آله گرد آوردند.
  - 2- پسر سعد از روی ستم لشکری مانند باران شدید بر من ریخت. یا: پسر سعد از روی ستم با لشکری مانند باران شدید مرا تیر باران کرد. بنا بر معنای حرف (باء) برای تعدیه و متعلق به (رمانی) و بنا بر معنای دوم به معنی (مع) و اشاره به تیراندازی عمر سعد در صبح عاشورا می باشد.
  - 3- کینه اینها بر من (نه برای چیزی (گناه و جنایتی) است که در پیش از من سر زده است بلکه تنها برای افتخار کردن من به روشنی دو کوکب تابان.
  - 4- پیغمبریکه پدر و مادرش قریشی و علی که بعد از پیغمبر بهترین مردمست می باشد.
  - 5- فاطمه زهرا علیها السلام مادر من است و پدرم شکننده و نابود کننده کفر در جنگ های بدر و حنین است.
  - 6- الاحتجاج: 2/301؛ بحار: 45/48.
  - 7- پدرم خورشید و مادرم ماه است پس من ستاره ای هستم که فرزند آفتاب فلک امامت و ولایت و ماهتاب آسمان عفت و طهارت میباشم.
  - 8- بحار الأنوار: 45/48.

فضه قد خلصت من ذهب

فأنا الفضه و ابن الذهبين (1) (2)

تا آنکه می فرماید:

من له عم كعمي جعفر

وهب الله له اجنحتين (3) (4)

اینوقت چون شیر ژیان دست از جان شسته و دل بر خدای بسته بر میمنه لشکر حمله ور گردید و این شعر بفرمود:

القتل أولى من ركوب العار

والعار أولى من دخول النار (5)

### درهم شکستن حضرت میمنه لشکر را

و با تیغی چون صاعقه آتشبار خویش را بر خیل کفار زد تیغ برنده را در پالایش خون ملامت کننده ابر بارنده نمود و زمین را از حسام درخشان کوه بدخشان ساخت میمنه را در هم شکست و مردمش را پیرا کند. آنگاه قصد میسره فرمود و این رجز برداشت:

أنا الحسين بن علي

آلیت آن لا انثنی (6)

أحمي عيالات أبي

امضی علی دین النبی (7) (8)

و چون سیل بنیان کن جانب میسره گرفت و از تکتاز میدان و نبرد گردان

ص: 287

---

1- منم نقره که از طلا- خالص شده و به دست آمده است و من نقره ای هستم که فرزند آن دو طلای ناب ( امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام ) هستم.

2- مناقب ابن شهر آشوب: 4/79 ؛ بحار: 45/48.

3- کیست که عموی مانند عموی من داشته باشد که خداوند دو بال به او بخشیده است.

4- مناقب ابن شهر آشوب: 4/80 ؛ بحار: 45/92.

5- کشته شدن از ارتکاب ننگ بهتر است و ننگ از رفتن به آتش جهنم بهتر است.

- 6- من حسین پسر علی هستم، بر خود واجب شمرده ام که از راه حق برنگردم.
- 7- اکنون از خاندان پدرم حمایت می کنم و مطابق دین پیغمبر صلی الله علیه وآله رفتار می نمایم.
- 8- مناقب ابن شهر آشوب: 4/110؛ تسلیه المجالس: 2/318.

و حرارت خورشید در وسط نهار و حمل اسلحه کارزار و سیلان خون از جراحتهای سیف و سنان سخت عطشان بود و در آن تب و تاب طلب آب می فرمود و زبان مبارک در دهان می گردانید و العطش می گفت، و با آن همه رنج و تعب آن حضرت را هول و هرب نبود. (1)

قال السید: قال بعض الرواه: فوالله ما رأیت مکثوراً قط قد قتل ولده و أهل بيته و أصحابه أربطاً جاشاً منه. (2)

عبدالله بن عماد (3) است گوید: قسم بخدا هرگز ندیدم مردی را که لشکرهای بی حساب او را در پره (4) افکنده باشند و اصحاب و جوانانش را بالتمام کشته باشند و اهل بیتش را محصور و مستأصل ساخته باشند و او همچنان دلداری و قوی القلب، صابر و ثابت پاید و چون شیر دژ قصد رزم کند و گرد اضطراب و اضطراب بر دامان و قارش نشیند.

### پراکنده شدن لشکر، هنوز شجاعه الحسینیه ظهور نکرده است

بالجمله می زد و می کشت و می افکند و لشکر از پیش رویش چون جراد منتشر متفرق می شدند و در پهن دشت حربگاه پراکنده می گشتند، تا اینوقت به روایت ابن شهر آشوب و محمد بن ابی طالب هزار و نهصد و پنجاه کس بغیر از زخممداران با تیغ در گذرانید، (5) هنوز شجاعه الحسینیه بروز نکرده، منتظر تماشای آن باشید.

ص: 288

1- ناسخ ( امام حسین علیه السلام ): 2/373.

2- اللهوف: 120 ؛ بحار: 45/50.

3- ناسخ التواریخ: 2/374.

4- پره: حلقه و دایره لشکر و مردم. ( فرهنگ فارسی عمید: 367 ).

5- ناسخ ( امام حسین علیه السلام ) 2/374 ؛ مناقب: 4/110 ؛ تسلیه المجالس: 2/318.



قدری اطراف حضرت از دشمن تهی شد، ثم رجع إلى مرکزہ (1) محلی آقا معین کرده بود هر وقت حضرت خسته می شود به آن محل می آمد، قدری استراحت می کرد و همانجا الآن قبر مطهر حضرت واقع است.

### تکیه بر نیزه بی کسی به جهت استراحت

آمد تکیه بر نیزه بی کسی داد و فرمود: لا حول ولا قوه إلا بالله العلیّ العظیم. (2)

لشکر که پراکنده شده بودند بار دیگر سرهنگان لشکر، لشکر را جمع آوری نمودند و پراکندگان را درهم آوردند و به مقاتلت و شلیک تیر تحریص و ترغیب نمودند تا توانستند دو مرتبه سی هزار شجاع (3)، کمتر نبودند، فراهم آورند.

### جمع آوری لشکر و حمله به آن لشکر بیکران

و اینها یکدفعه قصد آن تن پاک و سلاله خواجه لولاک نمودند، امام علیه السلام با آنهمه زخمهایی که بر بدن مبارکش رسیده بود، با آن همه زحمت تشنگی و ماندگی یک تنه خود را در میان آن لشکر بیکران انداخت، می زد و می کشت و می افکند، کس ندانست که آن دست و بازو چه صنعت می کند و آتش آبرنگ از درعهای اعادی و خود فولادی چگونه در می گذرد، دیدند نمی توانند برش غالب شوند، آن همه لشکر، چه کردند؟ چهار هزار کماندار تیرها به زه بر نهادند و کمین بگشادند، و سواران حمله های پی در پی کردند، و پیادگان به سنگ انداختن مشغول شدند - می خواستند بر حضرت غلبه

ص: 289

---

1- اللهوف: 119 ؛ بحار: 45/50.

2- اللهوف: 119 ؛ بحار: 45/50.

3- اللهوف: 119 ؛ بحار: 45/50.

کنند - و حضرت را دایره کردار در میان آوردند، و میان حضرت و خیام اهل بیت حائل و حاجز شدند، و جماعتی جانب سرادق عصمت گرفتند. (1)

### هجوم لشکر به خیمه ها و ندای حضرت بی غیرتان را به جنگ با خودش

وقتی امام مظلوم این را بدید صاح الحسین: ویلکم یا شیعه آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و لا تخافون المیعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم إذ کنتم اعراباً، فرمود: ای شیعیان آل ابی سفیان، اگر دین ندارید و از روز معاد نمی ترسید شما که خود را عرب می دانید، حمیت عرب به کجا رفت؟ شمر صدا زد: ما تقول. یابن فاطمه؟ پسر فاطمه چه گویی؟ فرمودش: حرفم این است: أنا الذی أقاتلکم و تقاتلونى و النساء لیس علیهنّ جناح فامنعوا عتاتکم و جهالکم عن التعرض لحرمی ما دُمْتُ حياً، (2) من با شما و شما با من سر جنگ دارید، زنان را در این میانه چه تقصیر است که متعرض ایشان می شوید، تا زنده ام به جانب من گزینید و با من رزم آزمائید.

سید بحر العلوم از دل سوخته گفت است:

### اشعار سید بحر العلوم رحمه الله

يلقى الاعداء بقلب منه منقسم

بين الخيام و اعداء تكافحه

و اللخط كالقلب عين نحو نسوته

ترنوا و أخرى لقوم لا تبارحه

روز عاشورا سیدالشهداء دلش را دو نیم کرده بود، یک نیمه متوجه دشمنان برای دفع ایشان، نیم دیگر متوجه خیمه های زنان برای حراست ایشان،

ص: 290

1- ناسخ ( امام حسین علیه السلام ): 2/374.

2- اللهوف: 119 ؛ تسلیه المجالس: 2/318 ؛ بحار: 45/51.

ترنوا و أُخرى لقوم لا تبارحه(1)

گفت: بیائید اول کار خودم را بسازید، رفتیم از دنیا نزدیک است آثار مرگ بر من ظاهر شده است.

قال أقتدونی بنفسی و اترکوا حرمی

قدحان حینی و قد لاحت لوائحه(2)

شمر صدا زد به لشکر: برگردید، برگردید حسین شخص غیوری است، کفو کریمی است، کسی متعرض خیمه هایش نشود، راست می گوید، برگردید، بیائید اول کار خودش را بسازید. لشکریان برگشتند و صف از پشت صف رده بستند و همگان ساخته قتل امام مظلوم شدند.(3)

### چرا اینطور برای کشتنم جدیت می کنید؟

وقتی حضرت دید این طور برای کشتنش جدیت می کنند در برابر صفوف آمد به اعلی صوت صدا زد: عَلی مَ تقاتلونی؟ علی حق ترکتہ أم عَلی سنه غیرتها أم عَلی شریعه بدلتها؟ چرا اینطور برای کشتنم جدیت می کنید؟ آخر چه کرده ام؟ آیا حلالی را حرام کرده ام یا حرامی را حلال نموده ام یا بدعتی در دین گذاشته ام؟ چیزی که جوابش دادند: قالوا نقاتلک بغضاً متاً لأیک، با تو جنگ می کنیم به سبب کینه و عداوتی که با پدرت علی داریم، پدران ما را در جنگهای بدر و حنین طعمه شمشیر ساخت بغض او از خاطر

ص: 291

1- و چشم های شریفش نیز مانند دل مبارکش به دو قسمت شده بود یک چشم آن حضرت به جانب اهل حرم و زنان و دختران نظر داشت و چشم دیگر به جانب قوم بی حیا که از آن حضرت دور نمی شدند و دست از او بر نمی داشتند، نظر داشت.

2- اشعار سید بحر العلوم رحمه الله.

3- اللهوف: 120؛ تسلیه المجالس: 2/319؛ بحار: 45/51.

## دل سید الشهداء علیه السلام یک دریای از غصه

اینهم جواییه؟ پدرش امیرالمؤمنین کفار را به امر خدا و رسول می کشت. پدران اینها کافر بودند. از شنیدن این جوابهای سخت، خودش دلش یک دریای از غصه، چرا یک دریای از غصه؟ یکطرف می بیند سی هزار جلاذ جرّار و خونخوار مهبیای قتلش هستند، یک طرف نعشهای پاره پاره شهداء را می بیند، این بدنهای نازنین، یکطرف متصل ناله العَطش اطفالش به گوشش می رسد. از دل پُر درد عنان مرکب به جانب قتلگاه منعطف کرد.

## روز عاشورا همه عبادات را بجا آورد

شیعیان، روز عاشورا سیدالشهداء همه عبادات را بجا آورد، به میدان می آید اشقیا را موعظه و نصیحت می کند، به خیمه های بر می گردد داغدیدگان را دلداری و تسلی می هد، گاهی تشییع جنازه می کند، گاهی به عیادت مریض می رود، گاهی به زیارت شهدا می آید.

## استغاثه حضرت از شهدای زنده دل

کنار مصرع شهدا آمد، به بدنهای پاره پاره نگاهی کرد، از بی کسی صدا می زند شهدا را، از دل پُر درد گفت: یا مسلم بن عقیل، یا هانی بن عروه، یا حبیب بن مظاهر، یا ابطال الصفا و یا فرسان الهیجاء، گفت: ای شجاعان روز دعوا و ای سواران وقت هیجاء، چرا شما را می خوانم جوابم نمی دهید، به یاری می طلبم اجابتم نمی کنید، اگر بخواب رفته اید امیدوارم بیدار شوید، گفت: قوموا عن (من) نومتمکم أیها الکرام و اذفوعوا عن حرم الرسول الطغاه اللئام. گفت: برخیزید عیال پیغمبر را یای کنید(2)،

ص: 292

1- مقتل ابی مخنف: 108 ؛ معالی السبطين: 435.

2- مقتل ابن مخنف: 108 ؛ ناسخ: 2/377.

کجا رفتند آن رعنا جوانان

کجا رفتند آن پاکیزه جانان

همه عنبر خط و مشکین گلاله

به بالا همچه سرو و رُخ چه لاله

سرور سینه ام اکبر کجا رفت

چه شد قاسم علی اصغر چرا رفت

ندا از عالم بالا عیان شد

باین مضمون حسین را نوحه خوان شد

آقا همه بار سفر بستند و رفتند

أَمْ حَالَتِ مَوَدَّتُكُمْ عَنْ إِمَامِكُمْ، کلمات دیگر فرموده که سنگ خارا را آب و دل آهنین را کباب می کند در آخر کلماتش فرمود: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ**

### **چیره شدن تشنگی بر حضرت و حرکت به طرف فرات**

راجعون (1) این وقت تشنگی بر حضرت غلبه کرد، عنان مرکب به جانب فرات منعطف کرد، تشنگی بر حضرت خیلی غلبه کرد، عطش سیدالشهداء تا چه اندازه بود؟ که می تواند بگوید، کی می تواند بفهمد؟ وقتی لشکر ملتفت شدند حضرت قصد فرات کرده، موکلین شریعه به لشکر ابن سعد صدا زدند: حسین را بسوی شریعه راه مدهید، لشکر ابن سعد هجوم آوردند، موکلین شریعه جنبش کردند و صف از پشت صف رده بستند و طریق شریعه را از آهن و فولاد و اسلحه سدّی محکم بستند. ابن سعد صدا زد: مادران بر شما بگریند اگر یک آب خورد یکی از شما را زنده نمی گذارد، آن جامع شجاعت

ص: 293

مصطفی و مرتضی چون برق خاطف و صرصر عاصف بر روی ایشان در آمد و بر ایشان حمله کرد، صفوف ایشان را پاشید(1) و اینها را راند تا بالتمام اطراف شریعه را از دشمن تهی کرد.

### تصرف حضرت فرات را

رسید لب شریعه فرات، اسب را به فرات راند، می دانید اسب زبان بسته هم چقدر تشنه است؟ چقدر تاخت کرده؟ ذوالجناح چقدر تشنه است؟ آقا نگاهی به آب فرات کرد اشک از چشمان مبارکش جاری شد اُنت ماء فرات، ای آب فرات تو فراتی؟

ای فرات مگر از دلم خبر داری

که می روی به خروش و کفی به سر داری

أنت ماء فرات جریت فی الفلوات

که تشنگان تو مُردند جمله در حسرات

حلال بر همه غیر از حریم تشنه لب من

أما نصیر حلالاً لأهلی العبرات

به مرکب سواریش فرمود: اُنت عطشان و انا عطشان، زبان بسته تو تشنه ای من هم تشنه ام. آب بخور تا من هم آب خورم، کانه فرس کلام حضرت را فهم کرد، ذوالجناح سرش را بلند کرد یعنی آقا تا تو آب نخوری من هم آب نمی خورم، هر چه حضرت اصرار کرد با ذوالجناح که آب بخورد تا آخر آب نخورد حضرت پیاده شد میانه آب، دستهای مبارک بُرد میان آب، کف های مبارک را پُر از آب کرد و بلند کرد، شیعیان سیدالشهداء آب

ص: 294

1- فرات را به تصرف در آور د.

می خورد؟ اینهمه عزیزانش را با لب تشنه کشتند به یکدفعه تیری آمد بر دهان مبارکش رسید تیر را بکشید و خون جاری شد، از آن طرف ملعونی صدا زد: حسین تو آب می خوری لشکر ریختند میانه خیمه هایت.

### دروغ گفتن ملعونی به حضرت

دروغ می گفت، دروغ می گفت، می خواست که حضرت آب نخورد، حضرت بیرون آمد و سرعت کرد(1). به علم امامت دانست دروغ می گوید، اینها مقامات حضرت را نمی فهمیدند، کسی که شمشیر به روی امام خود بکشد دیگر عقلی و شعوری هم ازش باقی نمی ماند، دیگر حالی نمی شدند علم امامت دارد لذا اعتنا نکرده، اما اگر حضرت اعتنا نکرده بود می گفتند کار برش سخت شده دیگر در قید اهل و عیالش نیست، حضرت هم نمی خواست در نظر آن بی نظران اینطور معرفی بشود، لذا بطرف خیمه ها سرعت کرد، لشکر را متفرق کرد تا رسید در خیمه ها.

بعضی نوشته اند از لب شریعه تا در خیمه ها چهار صد تن از شجاعان را به جهنم فرستاد.(2)

### حضرت بردرب خیمه ها و وداع آخرین

وقتی رسید در خیمه ها، وداع آخرین کرد، این وداع آخری حضرت است، صدا زد اهل بیت را، همگان دور آقا فراهم شدند مثل حلقه، به چه حالت؟ با دل‌های کباب، جگرهای بریان، تشنه، داغ‌دیده، مصیبت زده، در صحرای غربت، چنگ دشمن، فرمود: استعدوا للبلای ان الله حافظکم

ص: 295

1- مناقب: 4/58 ؛ بحار: 45/51 ؛ مخزن البکاء: 649/م 9.

2- روضه الشهداء: 348.

و حامیکم، (1) یعنی چادرها بر سر کنید، بند چادرها محکم به بندید، موزه ها (2) در پا کنید، آماده اسیری و بلا باشید، بعد از من شما را اسیر می کنند، شهر به شهر، دیار به دیار، می گردانند، اما زبان به شکایت باز نکنید که از اجر شما کم نشود و خداوند دشمنان شما را به انواع عذابها گرفتار خواهد کرد، یکدفعه صدای الوداع الوداع، ناله الفراق الفراق از خیمه های ابی عبدالله باوج سماوات رسید.

آن دم که شد بلند صدایِ وداعِ وی

آوازِ بیکسان ز تری رفت تا تری

پوشید همچو شاخِ گلِ نستر ن کفن

پیچید هم عمامه بطرزِ کلاه کی

پس رو نمود جانب زین العباد و گفت

إصبر بما یُصیبک فی الدهر یا بُنی

فرمود: بعد از من لطمه بصورت مزید، موی سر نخرائید، واویلا واثورا مگوئید، اما شما را از گریه منع نمی کنم زیرا همه داغدیده هستید، لکن گریه تان آهسته باشد خصم بر من شماتت نکند. (3)

### وصیت حضرت به خواهرش زینب

خواهر زینب اطفالم را به تو می سپارم تو را بخدا می سپارم، اگر اطفالم بعد از من متفرق شوند خودت ایشان را جمع آوری کن، اگر گرسنه شوند از ایشان پذیرایی نما، اگر بهانه پدر گیرند فرزندم علی را بایشان نشان ده.

هذا علی أبوها إن دَعَتْ بابٍ

و المؤمنون لها فی الله أخوان

اگر برادر می خواهند شیعیان برادران ایشانند. جان شیعیان بقرابت

ص: 296

1- جلاء العیون: 408.

2- موزه: پای افزار، پای پوش، کفش، چکمه.

3- بحار: 45/3؛ محرق القلوب: 476/م 14.



اباعبدالله. روز اسارت از رانندگان درخواست کن، شتران را بسرعت نرانند، اطفالم متوحش نشوند، اگر چه می دانم رحمی در دل اینها نیست.

وإن يشق عليها سير فأندها

فاسترفقيه .....

مسافری که به سفری می رود اهلش را به دو چیز تسلّی می دهد؛ یکی می گوید: سفارش شما را بفلان دوستم کرده ام از شما پذیرایی کند تا برگردم اگر احتیاجی داشته باشید، دیگر اینکه می گوید: عمر سفر کوتاه است می روم و زود برمی گردم. اما این مسافر بزرگوار فرمود: زنها من کسی ندارم که سفارش شما را به او کنم من شما را بخدا می سپارم(1)، دیگر اینکه فرمود: این مرتبه که رفتم دیگر بر نمی گردم،

### وداع با زین العابدین علیه السلام

آمد بسوی بستر فرزندش زین العابدین، نشست بالینش، زین العابدین بیحال بود، سرش را به دامن گرفت، پیشانیش را می مالید.

بر دست راست نبض پسر را گرفت و داد

دست دیگر نهاد به پیشانی عباد

پیشانیش را مالید تا بهوش آمد، نگاهی به صورت پدر کرد، گفت: عمه بیا کمکم کن برخیزم احترام کنم پسر پیغمبر آمده، نگفت: بابایم آمده، نگفت پدرم آمده، نگفت امامم آمده، گفت پسر پیغمبر آمده. آقا از احوالاتش پرسید، حمد الهی را بجای آورد بعد عرض کرد: یا ابه ما صنعت الیوم مع هؤلاء القوم؟ با این جماعت امروز چه رفتاری کردید؟ فرمود: عزیزم، شیطان برایشان غالب شد، ذکر خدا را فراموش کردند، جنگ میانه ما

ص: 297

و ایشان در پیوست، زمین از خونِ ما و ایشان رنگین شد، گفت یا ابه این حییبُ بن مظاهر این مسلمُ بنُ عوسجه، این الأصحاب، این الأنصار؟ در کجایند؟ فرمودش: همه شهید شدند، عرض کرد: یا ابه این ابنُ عمی القاسم؟ فرمودش شهید شده، گفت: یا ابه این عمی العباس؟ عمویم عباس در کجاست؟ فرمودش: عمویت را شهید کرده اند، گفت: یا ابه این أخی علیُّ الأ-کبر؟ برادرم علی اکبر در کجاست؟ علیا مخدره زینب گوید: با خود گفتم حالا برادرم چه جواب می دهد. چه کند سیدالشهداء؟ فرمودش: إعلم أنه لیس فی الخیام رجلٌ حیٌّ إلا أنا و أنت، فرمودش نور دیده اینقدر بدان از مردان در خیمه ها کسی زنده باقی نمانده مگر من و تو، من هم برای خداحافظی آمده ام، جانِ تو، جانِ این مشّتِ عیال. اسرار امامت به فرزند دلبنده سپرد. (1)

طمع ز وصلِ تو ای یوسفِ عزیز بریدم

از آنکه چاره چو یعقوب جز فراق ندیدم

آقا عازم حرکت شد.

وداع آخر شه را شنیدی

شنیدی لیک محشر را ندیدی

بسی فرق است دیدن تا شنیدن

شنیدن کی بود مانند دیدن

چرا محشر بود؟ مستی زن و بچه، محالست، هیچ آفریده ای نمی تواند حال اهل بیت را در آن وقت بفهمد یا تصور کند، مستی زن و بچه داغدیده، بی کس، جوان کشته، در چنگ دشمن، صحرایِ غربت، دلها کباب، جگرها

ص: 298

بریان، هیچ پشت و پناهی ندارند، مگر همین حسین است، می بینند می رود و بر نمی گردد، پس آقا با دلی از درد گفته (1) چون شیر آشفته متوجه میدان شد و یکباره ترک جهان گفت و دل بر مرگ نهاد و مصمم سفر آخرت شد.

### حرکت حضرت به طرف میدان و آمدن زینب عقب برادر

هر طور بود خود را از دست زنها رها کرد، دیگر هر طور بود آقا خود را از دست زنها رها کرد و با دلی از درد گفته به جانب میدان حرکت کرد، حرکت کرد، آقا چند قدم از خیمه ها دور شد. نایب الزهراء زینب یعنی دلش (را) جا می گیرد، قرار می گیرد؟ آرام می گیرد؟ یکدفعه بیهوشانه برخاست، دوید عقب برادر، صدا زد یابن الزهراء مهلاً مهلاً، (2) آقا یک مهلتی، سوی زهرا می روی زینبی هم داشتی و هی می نالیدی، آقا عنان بکشید برگشت، پیاده شد، خواهر را زیر خیمه آورد، خواهر را دلداری داد. خواهر را زیر خیمه آورد، تسلّیش داد، دلداریش داد. دو مرتبه بسوی میدان حرکت کرد، هم زینب دوید عقبش،

برادرا دلم از رفتنت قرار ندارد

آقا مرو که زینب تو تاب انتظار ندارد

به پیش ایست که ما صف کشیم از عقب تو

که ابن سعد نگوید حسین سپاه ندارد

هم سیدالشهداء برگشت همراه خواهر، به خیمه اش برد، دلداریش داد، دو

ص: 299

1- کوفته.

2- سوگنامه آل محمد صلی الله علیه وآله: 344 بنقل از تذکره الشهداء ملا حبیب الله کاشانی: 311.

مرتبّه به سوی میدان حرکت کرد، هم عقيله القريش (1) زينب دويد عقبش، گفت: آقا خواهر بقرانته مرو، زينب بقرانته مرو.

حسين اى يادگار مادر من بيا

بنشين دمي اندر بر من

مكن از من تو جان من جدائي

از آن ترسم روى ديگر نيابى

جدايى مى كند بنياد ما را

خدا از وى ستاند داد ما را

خوش اين ساعت كه تو مهمان مائى

خدا داند كه فردا در كجايى

سيدالشهداء خواهر را برگردانيد آورد در خيمه، او را آورد داخل خيمه نشانيد و دلداريش داد، دو مرتبه حرکت کرد بسوی میدان، هم زينب دويد عقبش، سعی صفا و مروه را كربلا بجا آورد، نه نگذاشتند سيدالشهداء حش را بجا آورد، كربلا آمد حج کرد.

ز خيمه گاه سوي قتلگه رود به چه زينب

طواف حاجى كعبه است ميل هروله دارد

تا شش دفعه عقب برادر آمد، هي سيدالشهداء او را برمي گرداند دلداريش مي داد، دفعه هفتم آقا كه سوي ميدان برگشت ديد ديگر زينب نيامد ديد ديگر خواهر نيامد، با خود گفت: حسين اين نه وفاداريست، شش

ص: 300

1- مقاتل الطالبين: 60.

دفعه خواهر دوید عقب تو، بیا تو هم یک دفعه بسر وقتِ خواهر برو، برگشت، عنان مرکب بجانب خیمه ها برگردانید، برگشت آمد در خیمه خواهرش زینب، پیاده شد، آمد زیر خیمه، دید خواهرش زینب روی خاک

### حضرت زیر خیمه خواهرش زینب

زمین ( خاک سیاه ) نشسته، مثل مار گزیده پیچ و تاب می خورد، هی بسر می زند و هی می گوید: غریبم حسین(1). سیدالشهداء نشست پهلوی خواهر، دلداریش داد، زینب را صبر داد، چطور سیدالشهداء خواهرش را صبر داد؟ دستِ نازینش را روی دل خواهرش زینب کشید. زینب چنان صبری پیدا کرد که زین العابدین را روز یازدهم در قتلگاه دلداری داد. امام را دلداری داد، امام باید او را دلداری بدهد این امام را دلداری داد، آن قلق و اضطراب از علیا مخدره برطرف شد، سیدالشهداء بمیدان آمد.

### آمدن حضرت به میدان و غضب بر اشقیا

ایندفعه که به میدان آمد دیگر بر اشقیا غضب کرد، چون از هدایت ایشان مأیوس شده بود، فلذا حضرت شمشیر کشید و بر آن جماعت بی نام و ننگ حمله گران در داد، و حمله ور گردید، میمنه را بمیسره زد، میسره را به میمنه زد، قلب را بر جناح، جناح را بر قلب، یجمعهم تاره و یفرقهم آخری، آن دریای لشکر را طوماروار پیچ و تاب می داد، و مانند سنگ آسیاب ایشان را دوران می داد.

### ظهور شجاعه الحسینیه

این وقت شجاعه الحسینیه بروز کرد. اگر خواهی به بینی به چشم دل، نگاه کن به سمت راست حضرت، می بینی یک نهر از خون جاریست، نگاه کن بطرف دست چپش، می بینی یک نهر از خون جاریست، نگاه کن بالای

ص: 301

سرش، می بینی سرها و دستهای بریده ( دستها و سرهای بریده ) مثل مرغان در هوا طیران می کند. و چنان در حملاتش صیحه می زد که دل آهنین را آب می کرد . بعضی صیحه حضرت را در حملاتش به نعره شیر در وقت شکار و بعضی به ناله پلنگ در کوهسار و بعضی به صدای رعد در فصل بهار تشبیه کرده اند، لکن این تشبیهات همه بی جا و بی مورد است. کسی که تمامی عالم و عالمیان از طفیل وجودش خلق شده، این تشبیهات سزاوارش نیستند، آن دریای لشکر را طوماروار پیچ و تاب می داد.

نوشتند، تذکره کردند، شجاعه الحسینیه را، ثبت کردند، صفحات تاریخ پر است، مردم شجاعت پدرش امیرالمؤمنین را فراموش کردند، (1) چون برای حضرت امیر همچو پیش آمدی نشد که همچو شجاعتی از آن وجود به ظهور رسد. صدماتی که بر سیدالشهداء وارد شده بود یکی یکی مهلک بودند یکی یکیشان، آن وقت یک همچون حملاتی! الله اکبر! آن دریای لشکر را مثل سنگ آسیاب دوران می داد و مانند حلقه انگشتر به دور انگشت می گردانید، گاهی ایشان را در یک جا جمع می کرد که پشت به همدیگر می دادند، می افتادند پایمال سم مرکبان می شدند، گاهی چنان تفرقه میانه ایشان میانداخت که پنج نفر از ایشان پهلوی همدیگر نمی ماندند. و از هول و هراسی که داشتند فراری ایشان تا نزدیکی دروازه کوفه رسید، (2) زمین

ص: 302

---

1- الدمعه الساکبه : 4/342 .

2- تذکره الشهداء: 324.

و این همه شجاعت بقوه جسمانی و قدرت جسمانی بود، نه بقوه الهی، که اگر می خواست بقوه الهی باشد با یک اشاره همه را کن فیکون می کرد.

ابن سعد ملعون وقتی این را بدید صدا زد به لشکر:

### تیرباران کردن حضرت

وای بر شما، تیربارانش کنید. چهار هزار کماندار تیرها به زه بر نهادند و کمین بگشادند، همه آن تیرها بجانب سینه نازنینش می آمد، چرا؟ چون آن جان جهانیان هیچ وقت پشت به جنگ نمی کرد. دو مرتبه ابن سعد صدا زد مادران بر شما بگریند تیربارانش کنید، چهار هزار کماندار تیرها به زه بر نهادند و کمین بگشادند همه آن تیرها بجانب سینه نازنینش می آمد، تا سه مرتبه، از کثرت تیر، سینه نازنینش چون پشت خار پشت گشت، مثل مرغ پر بر آورد. دیگر طوری بود آقا وقتی نفس می کشید، خون از بُن تیرها جستن می کرد.

زخمش ز ستارگان فزون بود

جسمش غرق محیط خون بود

اندر بدنش، ز زخم کاری

بود هر سر مویش چشمه ساری

ص: 303

---

1- در عدد مقتولین حضرت خلاف هست. بعضی نقل کرده اند اینقدر از ایشان کشت « حتی بانّ منهم النقصان » تا کمی از ایشان ظاهر شد ( مجالس حاج شیخ جعفر شوشتری: مجلس 10، ص 130 ).

هرگاه که یک نفس کشیدی

خونش ز هزار جا جهیدی

از نوک مژه عقیق می سُفت

هر دم به زبانِ حال می گفت

چه می گفت؟ افسوس که مادری ندارم

فرزند و برادری ندارم

کو جدِّ کُبار تاجدارم

کو آن پدرِ بزرگوaram

که چه کنند آقا؟

تا چاک زنند جامه ها را

گیرند ز سر عمامه ها را

یا رب تو بحال من گواهی

جز تو بُود مرا پناهی

این شعر آخر را گذاشتم برایتان بخوانم:

در روز جزا به دوستانم

به شیعیانم، کن رحم که کشته همانم

جان شیعیان به قربانت ابا عبدالله، با این کیفیت شیرازه لشکر بالتمام از هم پاشید، لشکر متفرق شدند.

### **پاشیده شدن شیرازه لشکر و تکیه حضرت بر نیزه بی کسی به جهت استراحت و آمدن سنگ بر پیشانی**

آمد نیزه بی کسی بر زمین استوار کرد، تکیه بر نیزه داد « لیستریح ساعه » تا ساعتی استراحت کند، اما گویا استراحت دنیا نصیب سیدالشهداء نبود، ناگاه سنگی از جانب میدان آمد بر پیشانی نورانش رسید، پیشانی شکست، خون جاری شد، تمام صورت و محاسن حضرت را خون گرفت، می خواست همیشه به خیمه ها نگاه کند، دامن زره به یک طرف زد، دامن





پیراهن بالا آورد که خون از صورت و چشمان پاک کند، روی دل مبارکش

### آمدن تیر سه شعبه بر روی دل حضرت

مثل نقره خام ظاهر شد و یکدفعه تیر سه شعبه زهرآلوده ای آمد روی دل نازنینش نشست، سر از کمرش بدر کرد، هر چه خواست تیر را از پیش رو بیرون بیاورد میسرش نشد، آخر چه کرد؟ خم شد تیر را از پشت سر بیرون آورد، فرمود: بسم الله و بالله و علی مله رسول الله، دست مبارک به زیر خون می گرفت، پُر می شد بطرف آسمان می پاشید یک قطره برنگشت اگر یک قطره برمی گشت یک علف از زمین تا قیامت روئیده نمی شد، کفی دیگر گرفت، بر صورت و محاسن مالید، فرمود: با این حالت که سر و صورت خود را از خون خود سرخ کرده ام بنزد جدّم می روم و قاتلان خود را یک یک برای او می شمارم و عرض می کنم یا رسول الله قتلنی فلان و فلان. (1)

والهفا، شیعیان! خون دلش تمام بیرون آمد، بعضی بقای حضرت و حیاتش را بعد از صدمه تیر سه شعبه، یکی از معجزاتش دانسته اند. خودش دانست که با تیر سه شعبه تمامش کرده اند، ذوالفقار را غلاف کرد، نیروی جهاد با دشمن سستی پذیرفت.

### ضعف حضرت و ترس لشکر

والهفا، ضعف بر حضرت غلبه کرد، و دیگر قدرت جهاد ندارد، نمی تواند شمشیر زند، لشکر هم جرأت پیش آمدن ندارد. چنان می ترسند. لشکر یکطرف، آقا یکطرف، نه آقا قوه جنگ کردن دارد نه لشکر جرأت پیش آمدن. بقدر یک ساعت طول کشید. پس از یک ساعت شمر بن ذی الجوشن ملعون جرأت کرد، چند قدم جلو آمد، از دور نزدیکی نگاهی بصورت آقا

ص: 305

---

1- اللهوف: 120 ؛ تسلیه المجالس: 2/320 - 321 ؛ بحار: 45/53.

کرد، صدا زد: مادران عزای شما را بگیرند، حسینی باقی نمانده، تیر سه شعبه کارش را تمام کرده، رنگ ارغوانیش مبدل به زعفرانی شده، چه انتظار دارید، کارش را بسازید. (1)

### نیزه بر پهلوی و افتادن حضرت از بالای اسب

از آن میان صالح بن وهب مزنی ملعون بگفته از کنار حضرت آمد، نیزه بلندی در دست داشت، نیزه را بقوت بر پهلوی مبارکش زد، چه شد؟ شیعیان چه شد؟ خاک سیاه بر فرق عالم و عالمیان ریخته شده، آقا از میانه زین بر زمین افتاد (آمد)، نگاه کنید زین ذوالجناح از صاحبش خالی مانده، آقا را در میانه

### صورت بر خاک

زین نمی بینید، نگاه دیگر می کنی می بینی طرف راست صورت نازنینش به روی خاک آمده است.

کشید پا ز رکاب آن خلاصه ایجاد

به رنگ پرتو خورشید بر زمین افتاد

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد

اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

صبا برو به نجف بَرگش از جگر فریاد

بگو به حیدر صفدر یا علی حسین ز زین افتاد

نانه الزهراء بالای تلّ معروف خاطرتان جمع باشد، از غیرتی که داشت فوراً برخاست بر سر پا ایستاد (2)، اینوقت نانه الزهراء زینب که نگران حربگاه بود از خیمه بیرون

ص: 306

1- مناقب ابن شهر آشوب: 4/111؛ تسلیه المجالس: 2/322؛ بحار: 45/55.

2- اللهوف علی قتلی الطفوف: 124.

دوید، آمد بالای تل معروف، دستها بر سر گذاشت، گفت: کاش آسمان به زمین می آمد و کوهها پاره پاره می شدند، برادرم را به این حالت نمی دیدم. ابن سعد از آن حوالی می گذشت، صدا زد: یابن سعد، اُیقتلُ ابو عبدالله و أنت تنظر إلیه؟ برادرم را می کشند تو ایستاده ای نگاه می کنی؟ آن ملعون اشک از چشمان نحسش جاری شد، جواب زینب را نداد و در گذشت (1). دید فائده نکرد دخیل لشکر شد صدا زد: أما فیکم مسلم؟ أما فیکم راحم؟ (2) سیدالشهداء ملتفت شد خواهرش زینب از خیمه ها بیرون آمده، صدا زد: أخیه ارجعی إلی الفسطاط لکی لا تنظرینی قتیلا.

خواهر برو به خیمه که کار حسینت تمام شده،

خواهر برو به خیمه که جانم بر آمده

عمرم تمام گشته اجل بر سر آمده

خواهر برو به به خیمه که با خیل اولیا

بابم علی به تعزیه اکبر آمده

خواهر برو به خیمه حسن آمد از بقیع

قدی خمیده حضرت پیغمبر آمده

### ریختن لشکر دور حضرت

این وقت به امر شمر بن ذی الجوشن ملعون لشکر ریختند دور آقا را گرفتند. امام محمدباقر علیه السلام می فرماید: فرقه بالسیوف، فرقه بالنبال، فرقه بالخشب و الاحجار تیر بود، نیزه بود، شمشیر بود، هر کس هر آلت حربی

ص: 307

1- تسلیه المجالس: 2/322؛ بحار: 45/55؛ ارشاد: 2/112.

2- ارشاد: 2/112.

داشت بر بدنش بکار می برد، آنهایی که آلت حرب نداشتند سنگ بر بدن نازنینش می زدند. (1) اینقدر صدمه به حضرت زدند تا بیحالت شد بر زمین افتاد، خواست برخیزد، نتوانست، دو مرتبه بر زمین افتاد، (2)

### حضرت روی زمین و آمدن عبدالله بن حسن نزد عمو

شیعیان نگاه کنید، والهفا، دیگر آقا را ایستاده هم نمی بینید، نگاه کنید، آقا حسین روی خاک سیاه نشسته، این جور که نشسته بود عبدالله بن حسن از خیمه بیرون دوید، هر چه عمه اش خواست او را برگرداند، گفت: قسم به خدا از عمم مفارقت نمی کنم، آمد خودش را کنار آقا انداخت. گفت: عمو بر خیز تو را به خیمه ببرم عمه هایم مرهمی بر زخمهایت بگذارند. یازده سال بیشتر نداشت، هی شیرین زبانی می کرد، اینوقت ابهر بن کعب ملعون شمشیر بلند کرد بر حضرت فرود آورد، عبدالله گفت: یابن الخبیثه، تقتل عمی؟ می خواهی عمویم بکشی؟ میخواهد دفاع کند شمشیر ندارد، نیزه ندارد، دست کوچک خود را جلو آورد و سپر کرد تا به عمویش نخورد آن بی حیا، حیا نکرد شمشیر پائین آورد دست عبدالله را جدا کرد، به پوستش آویزان شد. عبدالله گفت: عمو! دستم را بریدند. سید الشهداء او را در بر گرفت و به سینه چسبانید فرمود: صبر کن الان به آباء صالحینت ملحق خواهی شد، حمله تیری بر گلویش انداخت شهید شد. (3)

### جسارت و ضربت شمشیر مالک بن یسر

اینوقت مالک بن یسر کندی ملعون با شمشیر کشیده آمد، اول بنا کرد

ص: 308

1- مقتل ابی مخنف: 114.

2- مقتل ابی مخنف: 115.

3- ارشاد: 2/110؛ لهوف: 122؛ مثير الاحزان: 73؛ بحار: 45/53.

ناسزا گفتن به زبان بریده، بعد شمشیر بالا بُرد بر فرق مبارک حضرت فرود آورد، سر مبارکش دو حصّه شد، عمامه پیغمبر پُر از خون شد، آقا عمامه را نزدیک خود بر زمین گذاشت. آن ملعون آمد عمامه را ربود و بُرد. حضرت فرمودش: با این دست نخوری و نیاشامی و با ظالمین محشور شوی. (1)

### خوابیدن حضرت روی خاک به واسطه ضعف

و الهفا، دیگر حضرت حالِ نشستن هم برایش باقی نمانده، چه کرد؟ مثنی خاک گرم کربلا جمع کرد، شبه متکائی بعمل آورد، خوابید سر شکافته [ را ] روی خاکهای گرم گذاشت، زمین کربلا یاورم ندارم - خطاب به زمین کربلا:

زمین کربلا یاور ندارم

زمین کربلا مادر ندارم

زمین کربلا پشتم شکسته

دگر عباس نام آور ندارم

گفت: دریغا مادرم زهرا نه اینجاست، اینوقت زبانش متصل به ذکر خدا مشغول بود.

### مناجات حضرت

در طی کلماتش می گفت: صبراً علی قضائک، لا معبود سواک، یا غیاث المستغین (2) گاهی غش می کرد گاهی بهوش می آمد، ابن سعد ملعون صدا زد: لشکر، مادران عزای شما را بگیرند، چرا کارش را تمام نمی کنید؟

### چهل نفر از اشرار دور نعش حضرت

چهل نفر از اشرار کفار، دور نعش آقا جمع شدند صدماتی برش وارد آوردند حصین بن نمیر تیری بر دهان مبارکش زد. ابو الحنوق تیری بر پیشانی مبارکش زد، أبو ایوب غنوی تیری بر حلقوم شریفش زد، عمرو بن

ص: 309

1- مناقب آل ابي طالب: 4/57؛ بحار: 45/302 ح 3.

2- اشک روان بر امیر کاروان: 128 نقل از ذریعه النجاه: 145؛ خصائص الحسینیه: 39.

خلیفه ضربتی بر عاتق شریفش زد، سنان بن انس نیزه بر سینه مبارکش زد(1) پس کمان بکشید تیری بر گردن نازنینش زد(2) صدماتی برش وارد آوردند، زبان یارای گفتن ندارد. ابن سعد صدا زد: مادران عزای شما را بگیرند چرا کارش را تمام نمی کنید؟ ذرعه بن شریک آمد ضربتی بر شانه مبارکش زد، امام با آن همه زخم شمشیر حواله اش کرد ذرعه را به جهنم فرستاد(3)، از عقب ضربت ذرعه، صدماتی بر حضرت وارد آوردند، زبان یارای گفتن ندارد.

ابن سعد صدا زد: کارش را تمام کنید(4). حمایت کنید امامتان را، شیعیان! حراستش کنید، حمایت کن امامت را، نگاه کن به صورت نازنینش، به چشم دل، توشه از دیدارش بردار، دیدار آخرین است. چند نفر از لشکر جدا شدند بقصد قتل حضرت، شبث بود، خولی بود، سنان بود.

### قاتلان حضرت

شبث آمد چند قدم برداشت، نگاهی بصورت حضرت کرد، حضرت روی از خاک برداشت، وقتی حضرت به او نگاه کرد، آن ملعون فرار کرد، گفتند: چرا فرار کردی؟ گفت: چشمانش را معاینه چشمان پیغمبر دیدم، رعشه ام گرفت.(5)

خولی فرار کرد، سنان آمد وقتی نزدیک رسید شمشیر از دستش افتاد

ص: 310

---

1- مناقب: 4/111؛ تسلیه المجالس: 2/322؛ بحار: 45/55.

2- ناسخ التواریخ: 2/389.

3- مناقب: 4/111؛ تسلیه المجالس: 2/322؛ بحار: 45/55؛ ناسخ التواریخ: 2/388.

4- مشیر الاحزان: 75.

5- مقتل ابی مخنف: 116.

و فرار کرد گفتند: چرا گریختی؟ گفت: وقتی رسیدم بالینش صورت از روی خاک برداشت به من نگاه کرد شجاعت پدرش یادم آمد لرزیدم فرار کردم. (1)

### حرکت شمر ملعون به طرف قتلگاه

آه و الهفا، آه وامصیبتا، آه و اسفا، دفعه چهارم شمر بن ذی الجوشن ملعون به قصد قتل حضرت به سمت قتلگاه حرکت کرد. تا قتلگاه چند قدم برداشت، وقتی شمر حرکت کرد هفت قدم برداشت (2) قدم اول که برداشت خدا خطاب کرد به ملائکه، فرمود: عرش مرا بگیرید سرنگون نشود، قدم دوم که برداشت فرمود: آسمانها را بگیرید، قدم سوم که برداشت فرمود: پیغمبر را بگیرید، قدم چهارم که برداشت، فرمود: علی را بگیرید، قدم پنجم که برداشت، فرمود: فاطمه را بگیرید، قدم ششم که برداشت، فرمود: حسن را بگیرید، قدم هفتم را شمر کجا گذاشت؟ نمی گویم شیعیان، آمد در قتلگاه، شمر کجا نشست یا چه کرد، من کاری به اینها ندارم، پناه می برم به خدا، من چند کلمه بطور اشاره بشما می گویم (عرض می کنم) گوش بدهید.

### شمر در قتلگاه

وقتی شمر وارد قتلگاه شد می دانید کجا نشست؟ اولاً بدانید این میثوم هیکل نحسش بقدر چهار پنج نفر، از سر تا پا اسلحه و آهن و فولاد، از آن طرف آقا حسین سینه نازینش پر از تیر، شیعیان، شما را بخدا انصاف دهید همچو سینه ای طاقت دارد اینقدر بار بردارد؟ فهمیدید شمر کجا نشست؟ وقتی نشست زمین از زیر پایش تکان خورد، آقا حسین دید سینه اش

ص: 311

1- مقتل ابی مخنف: 116 - 117؛ ناسخ التواریخ: 2/389.

2- مزامیر الاولیاء: 1/171.





ابتاه، وا علیّ، وا عقیلاه، وا عباساه، وا قلّه ناصراه(1). این دفعه نورهایی می بینید، نور اول جبرئیل است مابین زمین و آسمان صیحه می زند خبری می دهد، نور دوم ملکی است از گودی قتلگاه بالا آمد شیشه زمردین در دست دارد پُر از خون است شیشه را به آسمان می برد نگاه می کنی می بینی خون حسین است(2) به آسمان می برد، نور سوم پیغمبر است با سر برهنه مضطرب الا-حوال گرد آلود، هر کس هرکجاست سر خود را برهنه کند تأسی کنید به پیغمبر، پیغمبر با سر برهنه از آسمان به زیر آمد.

### خورشید بر بالای نیزه

نور چهارم از زمین بطرف آسمان بالا رفت بقدر یک نیزه، نگاه کنید خورشیدی است مابین زمین و آسمان، می بینید سر حسین است بالای نیزه(3)، شیعیان پیغمبر می نالد: وا ولداه، شما هم بگوئید وا اماماه، به سر بزنید، وا اماماه، وا اماماه، وا اماماه...

لا حول ولا قوه إلا بالله العلیّ العظیم.

ترسم جزای قاتلِ او چون رقم زنند

یکباره بر جریده رحمت قلم زنند

ص: 313

---

1- مقتل ابی مخنف: 119.

2- شیشه سبز (در مجالس شیخ شوشتری مجلس دهم ص 132 « زمردی » دارد.)

3- مجالس شیخ شوشتری، م 10، ص 132.



و بعد فمن كلام لأمير المؤمنين عليه السلام: « وَ اللَّهِ لَأَنْ أُبَيِّتُ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا أَوْ أُجْرُ فِي الْأَعْلَالِ مُصَدَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِبًا لِلشَّيْءِ مِنَ الْحَطَامِ وَكَيْفَ أَظْلِمُ أَحَدًا لِنَفْسِي يُسْرِعُ إِلَى الْبَلَى قَوْلُهَا وَيَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أَمْلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرُكْمِ صَاعًا وَرَأَيْتُ صَبِيَانَهُ شَدَّ عَثَ الشُّعُورِ غَيْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَأَنَّمَا سُودَتْ وَجُوهُهُمْ بِالْعِظْلِمِ وَعَاوَدَنِي مُؤَكَّدًا وَكَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّدًا فَاصَّغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي فَظَنَّ أَنِّي أبيعُهُ دِينِي وَاتَّبَعُ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَهُ ثُمَّ أَدْبَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا فَصَجَّ صَجِجَ ذِي دَنْفٍ مِنْ أَلْمِهَا وَكَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِيسَمِهَا فَقُلْتُ لَهُ تَكَلَّتْكَ الثَّوَاكِلُ يَا عَقِيلُ أَتَيْتُنْ مِنْ حَدِيدِهِ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعِبَةِ وَتَجُرَّنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِعُصْبِهِ أَتَيْتُنْ مِنَ الْأَدَى وَلَا أَتُنْ مِنْ لَطَى؟! «(1)

### ترس امير المؤمنين عليه السلام از ستم نمودن

مولی المتقین امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: قسم بخدا اگر شب را بر روی

ص: 315

خار سعدان(1) بگذارنم و ( دست و پا و گردن ) مرا در غلها بسته، ( به این سو یا آن سو ) بکشند نزد من محبوبتر و خوشتر است از اینکه خدا و پیامبرش را در روز قیامت ملاقات کنم در حالی که بر بعضی از بندگان ظلم کرده و چیزی از مال دنیا را غصب کرده باشم، و چگونه ستم کنم برای نفسی که با شتاب بسوی کهنگی و پوسیده شدن پیش می رود ( زود از جوانی و توانایی به پیری و ناتوانی مبدل می گردد ) و زمانی طولانی در زیر خاک می ماند. سوگند بخدا ( برادرم ) عقیل را دیدم که فقیر و پریشان گردیده بود باندازه ای که درخواست یک صاع ( سه کیلو ) از گندم شما ( از بیت المال ) را از من نمود. و کودکش را دیدم که از گرسنگی دارای موهای ژولیده، رنگشان تیره شده، گویا با نیل رنگ شده بودند، پی در پی مرا دیدار و درخواست خود را تکرار می کرد . من گفتارش را گوش می دادم از این جهت گمان کرد دین خود را به او فروخته و دنبال او رفته و به دلخواه او رفتار نموده و از روش حق ( طریقه حقه ) خود دست برمی دارم پس پاره آهنی را برای او گرم کرده و آن را به بدن ( جسم ) او نزدیک کرده تا موجب و باعث عبرتش شود ( چون حرارت آن قطعه آهن به بدنش رسید ) از درد آن مانند شخص بیمار ناله کرد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد به او گفتم: ای عقیل، زندهای فرزند مرده، عزای تو را بگیرند، از آهن پاره ای که انسانی به بازیچه آن را گرم کرده ناله می کنی و مرا به آتشی که خدای جبارش برای خشم خود فروخته می کشانی؟ تو از این رنج و اذیت ( اندک ) آهن پاره گرم شده

ص: 316

---

1- گیاهی است دارای خار سرتیز.

می نالی و من از زبانه آتش جبار ننالم؟

## حُسن و قبح عقلی احسان و عدوان

بدانکه حسن احسان و قبح عدوان و خوبی عدل و زشتی ظلم هر دو از مستقلات عقلیه هستند به این معنا که اگر هیچ پیغمبری یا وصی پیغمبری به حسن اول و قبح ثانی خبر نداده بود، عقل هر عاقلی حکم به آن می نمود و لذا تمامی مردم و عموم اهل ملل و نحل این دو مطلب را قبول داشته و تسلیم دارند. حتی جماعت دهریین و مادیین که معتقد به شرعی و دینی نیستند نمی توانند این دو مطلب را انکار بنمایند.

## آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام فرمان به عدالت می دهند

و مخفی نماند که فوائد اخرویه و دنیویه مترتبه بر وصف عدل و احسان بی شمار است و در قرآن و روایات بسیار و اخبار فراوان و بی شمار بدان امر و فرمان داده شده و بسیار بر آن ترغیب گردیده است چنانچه می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (1) و هم می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (2) و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت شده است: یک ساعت به عدالت رفتار کردن و عمل نمودن، از هفتاد سال عبادت بهتر است که همه روزهای آن را روزه بدارد و شبها را به عبادت و طاعت احیا نماید. (3)

و آن حضرت فرمود: که هر صاحب تسلطی صبح کند و قصد ظلم به احدی نداشته باشد خداوند همه گناهانش را می آمرزد. (4)

ص: 317

1- سوره نساء: 58 .

2- سوره نحل: 90 .

3- مشکاه الأنوار: 316 ؛ بحار: 72/352 ح/61 .

4- نهج الفصاحه: 740/ش 2848 ؛ جامع الأخبار: 154 .

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: هیچ ثوابی نزد خداوند عالم از ثواب سلطانی که عادل باشد بزرگتر نیست. (1)

و از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است: پادشاه عادل بی حساب داخل بهشت می شود. (2)

### پادشاه یک ساعت عمل به عدالت میان رعیت

گویند یکی از سلاطین را شوق طواف خانه خدا و جا آوردن اعمال حج غلبه کرده بود، عازم سفر حجاز شد، چون ارکان دولت مطلع شدند عرض کردند: اگر با حشم و سپاه عزیمت این راه نمایید تهیه اسباب آن ممکن نیست، و اگر مخفف توجه نمایید مناسب نیست، علاوه بر اینکه چون مملکت از وجود پادشاه خالی گردد ملک در خطر باشد و رعیت پایمال شوند. سلطان گفت چون این سفر میسر نمی شود چه کنم که ثواب حج دریابم، گفتند: در این ولایت عالمی هست که سالها مجاور حرم بوده و ادراک سعادت چندین حج نموده، شاید ثواب حجی از او توان خرید، سلطان خود بنزد آن عالم رفت و فیض صحبت او را دریافت و اظهار مطلب خود نمود. عالم گفت: ثواب حج های خود را به تو می فروشم. پادشاه گفت: من بیش از اندکی از دنیا ندارم و آن خود بهای یک قدم نمی شود. عالم گفت: آسان است، ساعتی که در دیوان دادخواهی به عدالت پردازی و کار بیچارگان سازی ثواب آن را به من ده تا من ثواب شصت حج خود را به تو ارزانی دارم و در این معامله هنوز صرفه با من است.

ص: 318

1- تصنیف غرر الحکم: 339 ش 7745.

2- خصال 6/2/80 ح 1؛ بحار: 72/337 ح 5.

اگر کسی دیده بصیرت بگشاید و بنظر حقیقت بنگرد می بیند که لذت سلطنت و حکمرانی و شیرینی شهریاری و فرماندهی در عدل و داد و کرم و فریادری است.

عدل و کرم خسروست ورنه گدایی بود

بهر دو ویرانه ده طبل و علم داشتن(1)

بالجمله فوائد بسیار اخرویه و ثوابت جزیه صفت خجسته عدل و دادخواهی بالاترین فوائد است و از فواصل باقیات صالحات است.

اگر عدل کردی در این ملک و مال

بمال و بملکی رسی بیزوال

خدا مهربانست و بس دادگر

ببخشا و بخشایش حق نگر(2)

### رسیدگی ملکشاه به شکایت پیره زنی و نتیجه آن

حکایت کرده اند سلطان ملکشاه سلجوقی در کنار زاینده رود شکار می کرد، ساعتی در مرغزاری آسایش نمود. یکی از غلامان خاص وی گاوی در کنار نهری دید چرا می کرد آنرا ذبح کرده و پاره ای از گوشت آنرا کباب نمود. آن گاو از پیرزنی بود که چهار یتیم داشت و وجه معیشت ایشان از شیر آن گاو حاصل می شد. چون آن عجوزه از این واقعه مطلع شد دود از نهاد او برآمد و مقنعه از سر کشید و بر سر پلی که گذرگاه سلطان بود نشست تا سلطان به آنجا رسید. با قدی خمیده از جای بجست و با دیده گریان متوجه سلطان شده گفت: ای پسر آلب ارسلان اگر داد مرا در سر این پل ندهی در سر پل صراط دست دادخواهی بردارم و دست خصومت از دامت

ص: 319

1- معراج السعاده: 372.

2- معراج السعاده: 372.



برندارم بگو از این دو پل کدام را اختیار می کنی؟ سلطان از هیبت کلام این عجززه لرزه بر اندامش افتاد پیاده گشت و نشست. گفت: مرا طاقت سر پل صراط نیست بگو تا چه ستم بر تو شده؟ پیره زن صورت حال عرض نمود. سلطان متغیر گشت. اول دستور داد غلام را به سیاست رسانند و به عوض آن ماده گاو هفتاد گاو و به روایتی دویست گاو از سر کار خاصه به آن پیره زن دادند. گویند چون ملکشاه از دنیا رفت پیره زن بر سر قبرش نشست و گفت: پروردگارا من بیچاره بودم او مرا دستگیری کرد امروز او بیچاره است تو او را دستگیری کن، یکی از نیکان سلطان را در خواب دید گفت خدا با تو چه کرد؟ گفت: اگر دعای آن پیرزن نبود مرا عذابی می کردند که اگر بر اهل زمین قسمت می نمودند همگی هلاک می شدند. (1)

پس عاقل باید بداند که مقصود از حیات دنیوی استیفای حظوظ نفسانیه و پیروی لذائذ شهوانیه و متابعت هوای جسمانیه نیست. عنان خود را به لجام ملامهی و مناهی نبسته و در کف نفس اماره نهد و همه همّت او بر آسایش و آرایش دنیا نباشد و قدری روز در ماندگی و بیچارگی خود را به نظر بیاورد که آن روز دست رسی به تلافی آن نداشته باشد. (2)

### فوائد دنیویه عدل و داد

و اما فوائد دنیویه عدل و داد بیش از آن است که به توان شرح آن داد. و بر هر خبیر و بصیر مخفی نیست که به عقل و نقل و تجربه ظاهر شده که این شیوه پسندیده مایه تحصیل دوستی دور و نزدیک است و باعث رسوخ

ص: 320

1- معراج السعاده: 380.

2- مسیل العبرات: 114؛ معراج السعاده: 382.

محبت است اگر پادشاه مثلاً نسبت به رعایا عدل را پیشه خود قرار دهد، می بینی که محبوبِ قلوبِ سپاه و رعیت خواهد بود.

شهر و سپه را چه شوی نیکخواه

نیک تو خواهد همه شهر و سپاه

و به این صفت خجسته نام نیک پادشاه در اطراف و اکناف عالم مشهور و تا صفحه قیامت به بلند نامی مذکور می گردد و هر لحظه دعای خیری عایدِ روحش می شود. نمی بینی که بعد از سالهای سال که انوشیروانِ عادل که از دنیا گذشته زبان اهل عالم بنام نامیش گوینده است.

و عدل و دادخواهی باعث دوام دولت و خلود سلطنت می گردد. (1)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: که هر که از ملوک به عدل و داد عمل کند خداوند دولت او را در حصار امن خود نگاه می دارد و هر که ستم نماید بزودی او را هلاک گرداند. (2)

و فرمودند حسن السیاسه یستدیم الریاسه. (3)

چون سلطان بفرمان داور بود

خدایش نگهبان و یاور بود

گزندِ کسانش نیابد پسند

که ترسد که در ملکش آید گزند

دیگر آنکه اگر پادشاه عادل باشد مملکت آباد گردد و نعمتها فراوان، حتی آنکه حسن نیت پادشاه را در این معنی تأثیری عظیم و دخلی تمام است. (4)

ص: 321

---

1- معراج السعاده: 373؛ مسیل العبرات: م 13.

2- معراج السعاده: 373.

3- تصنیف غرر الحکم: 331/ش 7617.

4- معراج السعاده: 373؛ مسیل العبرات.

چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: إذا تغيرت نية السلطان فسد الزمان (1) یعنی چون پادشاه نیت بد در حق رعیت کند ملک و احوال زمانه فاسد و اوضاع روزگار تباہ گردد. و بر عکس صفت عدل و احسان که وصف ظلم و عدوان است از اقبیح قبائح و ارذل اوصاف رذیله است چنانچه شنیدی از کلمات امیرالمؤمنین که چقدر از این صفت قبیحه ترسان و هراسان بود.

### مجازات ظالمین در قرآن

کافیست از برای طائفه ظالمین که پروردگار عالم درباره ایشان می فرماید: « وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخَّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ \* مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْرِدَتُهُمْ هَوَاءً » (2) یعنی گمان مکن که خدا از کرده ظالمان و ستمکاران غافل است بلکه این مهلتی است که به ایشان داده شده تا عذاب و سزای ایشان را قرار دهد در روزی که چشمها بکاسه سر بجهد و همه مردمان در آن روز شتابان خواهند بود و از حیرانی و سرگردانی آرام نخواهند داشت که چشمهای خود را بهم گذارند و دلهای ایشان از شدت خوف و جزع پریده خواهد بود. (3)

و فرمود: « وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ » (4) یعنی زود باشد بدانند آنانکه ظلم و ستم به بندگان خدا کردند که بعد از موت بازگشت ایشان به کدام مکان خواهد بود،

ص: 322

1- تصنیف غررالحکم: 343/ش 7848.

2- سوره ابراهیم: 42 - 43.

3- معراج السعاده: 363.

4- سوره شعراء: 227.

آری بازگشتِ ظالم البته به آتش سوزنده و مار و عقرب گزنده خواهد بود و ستم بر بندگان خدا و چشم آمرزش داشتن در روز قیامت نیست مگر از حمق و سفاهت.

مکن بد که بد بینی ای یار نیک

که ناید ز تخم بدی بار نیک

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی (1)

### مجازات ظالمین در کلام معصومین علیهم السلام

و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت شده است: پست ترین و ذلیل ترین خلق نزد خدا کسی است که امر مسلمانان در دست او باشد و میانه ایشان به راستی و عدل رفتار نکند. (2)

و در حدیثی دیگر از آن حضرت روایت است: ظلم و جور کردن در یکساعت از شصت سال گناه نزد خداوند بدتر است. (3)

و از جانب خداوند معبود به حضرت داود وحی رسید که به اهل ظلم بگو مرا یاد نکنند که هر که مرا یاد کند بر من واجب است او را یاد کنم و یاد کردن ظالمین به لعن کردن ایشان است. (4)

هنگامی که زمان وفات حضرت سجاد علیه السلام رسید به حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ای فرزند زنهار ظلم نکنی بر کسی که دادرسی به جز خداوند

ص: 323

---

1- معراج السعاده: 363.

2- جامع الأخبار: 154 ؛ بحار: 72/352.

3- جامع الأخبار: 154 ؛ بحار: 72/352.

4- جامع الأخبار: 155 ؛ بحار: 72/319.

نداشته باشد زیرا که چون او را کسی نباشد دست به درگاه مالک الملوک برمی دارد و منتقم حقیقی را بر سر کار می آورد. (1)

و در فقره دعا می خوانی: « وأیقنت أنّك أنت أرحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمة و أشدّ المعاقبین فی موضع النکال و النقمه. (2)

منجیق آه مظلومان بصبح

زود گیرد ظالمان را در حصار

### اقسام و مراتب ظلم

ظلم به همه اقسامش بد است اقسام ظلم همه اش بد است لکن البته بد و بدتر هم دارد، ظلم به احیاء و اموات هر دو بد است، اما ظلم به اموات بدتر است، چرا؟ چونکه اموات دستشان از دنیا کوتاه شده است، ظلم به صحیح و مریض هر دو بد است اما ظلم به مریض بدتر است، ظلم به بزرگان و اطفال هر دو بد است، به زنها و مردها هر دو بد است، اما ظلم به زن بدتر است چون ضعیف است.

### ارتکاب اهل کوفه و شام تمام اقسام ظلم را نسبت به اهل بیت

خدا لعنت کند اهل کوفه و شام را، در مثل امروز گذشته همه اقسام ظلم را در صحرای کربلا نسبت به اهل بیت پیغمبر مرتکب شدند، ظلم به احیا کردند، ظلم به اموات کردند، ظلم به مردان کردند، ظلم به زن ها کردند، ظلم به اطفال کردند، ظلم به صحیح کردند، ظلم به مریض کردند. تفصیل این اجمال به قدری که وقت اجازه می دهد - درست ملتفت باشید - ظلم به امواتشان چه بود؟ ظلم به زن ها چه بود؟ وقتی حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه به درجه رفیعہ شهادت رسید ظلمت عالم را گرفت نزدیک بود عالم از

ص: 324

1- امالی صدوق: 182/م/34/ح/10 ؛ بحار: 72/308/ح/1.

2- مصباح المتعجد: 2/577.

بین برود، لشکریان آماده عذاب بودند، بعد وقتی هوا قدری روشن شد. ذوالجناح پیدا شد، ابن سعد ملعون به لشکر گفت: این اسب پیغمبر است تبرک است او را بگیرد نزد من بیاورد. (1)

پسر پیغمبر را شهید می کند اما اسب پیغمبر را برای تبرک می خواهد.

قرآن کنند حفظ و به طه کشند تیغ

یس کنند حرز و امام مبین کشند

جماعتی از لشکر آمدند که ذوالجناح را بگیرند، ذوالجناح با دندان و لگد به ایشان حمله کرد چهل نفر از اشقیاء را به جهنم فرستاد. (2)

### ذوالجناح با کاکل خونین بر در خیمه ها و سر انجاشی

وقتی این کیفیت را دید گفت: بگذارید به بینم چه می کند. اطرافش را گذاشتند، دیدند آمد کنار نعش سیدالشهداء هی سر به زمین می زد، هی سر خود را بر زمین می کوبید، یال و کاکل خود را از خون حضرت رنگین کرد، به طرف خیمه ها سرعت کرد، مانند صاحب درد شکم می نالید در شیهه خود می گفت: الظلمیه الظلمیه من أمه قتلت ابن بنت نبیها، آمد و آمد طرف خیمه ها (3) در زیارت ناحیه مقدسه، امام زمان عرض می کند: یا جداه و أسرع فرسک شاردأ إلى خيامک قاصداً مُحَمِّماً باکیاً، فلَمَّا رَأَيْنَ النساءِ جوادک مخزياً، و نظرن سر جک علیه مَلُویاً، بَرَزَنَ مِنَ الخُدُور. (4)

ذوالجناح نزدیکی خیمه ها رسید، صدای ذوالجناح به گوش زنها رسید اهل بیت همه از خیمه ها بیرون دویدند، به چه حالت؟

ص: 325

1- ناسخ التواریخ ( امام حسین علیه السلام ): 3/2.

2- مناقب ابن شهر آشوب: 4/58 ؛ بحار: 45/57 ؛ لمعات الحسین: 93.

3- مناقب: 4/58 ؛ بحار: 45/57.

4- المزار الکبیر: 504 ؛ بحار: 98/240 و 98/322.

امام زمان است: فَخَرَجْنَ النِّسَاءَ حَافِيَاتٍ بَاكِيَاتٍ (3) همه با پای برهنه بیرون دویدند علی الخدود لاطمات (4) همه لطمه به صورت می زدند و هُنَّ يَقْلُنَّ: آه واجداه، وا محمداه، دور ذوالجناح را گرفتند، ذوالجناح به چه حالت بود؟ زینش واژگون، یالش غرقه به خون. یکی می گفت: ذوالجناح مولایم را کجا گذاشتی؟ یکی می گفت: برادرم را بردی و نیاوردی، سکینه آمد یال ذوالجناح را گرفت گفت: زبان بسته می دانم پدرم را شهید کردند. اما بگو به بینم وقت کشتن آبش دادند یا ندادند؟ آن زبان بسته سه مرتبه سر را بالا کرد و پایین آورد یعنی بی بی، تشنه سر بریدند، سر به زمین زد تا مرد. (5)

### غار اسلحه و البسه حضرت

و بنا به روایتی ذوالجناح خودش را به فرات انداخت. (6)

اینوقت ابن سعد ملعون در قتلگاه آمد، این خبیث میثوم اول کس بود، کنار نعش سیدالشهداء آمد کمر بند حضرت را گشود، وقتی لشکر این را دیدند، بر سر آن جسد مطهر ریختند، هر چه دیدند به غارت بردند، یکی عمامه اش با نیزه بر بود، تمام اسلحه و البسه آقا را تاراج کردند.

یکی عمامه اش با نیزه بر بود

کشید از پای او نعلین یکی زود

قبایش را یکی از تن به در کرد

یکی دیگر شقاوت بیشتر کرد

ص: 326

---

1- از وسط پرده ها بی اختیار ظاهر گشته صیحه ها می کشیدند و در مصیبت سبط محمد صلی الله علیه وآله صاحب فضیلت بی شمار و مناقب بسیار، نوحه و ندبه می کردند.

2- بحار الأنوار: 45/265.

3- اللهوف: 132 ؛ بحار: 45/58.

4- المزار الكبير: 504 ؛ بحار الأنوار 98/322.

5- تسلیه المجالس: 2/327 ؛ بحار: 45/60.

6- مقتل ابی مخنف: 124 ؛ انوار الشهاده: 23.

چه کرد؟(1).

بُرون کرد از بدن پیراهنش را

چو گل در خون فکند عریان تنش را(2)

بعد به حکم ابن سعد ملعون لشکر آمدند در قتلگاه، به بیند چطور ظلم به اموات کردند حکم کرد سرهای شهدارا از بدنها جدا بکنند، ریختند در قتلگاه هفتاد سر بریده قسمت کردند.(3)

### آتش زدن خیمه های حضرت

وقتی آخر روز عاشورا شد - می خواهیم از این قضایا یاد کنیم تا همین حالا به چشم دل به حال اهل بیت نگاه کنیم - آخر روز عاشورا نزدیک خیمه ها آمدند، آتش به خیمه های ابی عبدالله زدند، شعله آتش بالا گرفت ، علیا مخدره زینب نزد حضرت سجاد آمد [ عرض می کند: ] فرزند برادر! به مانیم بسوزیم یا فرار کنیم؟ فرمود: من قوه حرکت ندارم، عمه علیکن بالفرار(4) شما همه سر به بیابان گذارید، زنان از این خیمه به آن خیمه فرار می کردند آخر همه سر به بیابان نهادند، ظالمین عقب ایشان دویدند خشت و آلات ایشان را تاراج کردند، ملعونی گوشواره از گوش فاطمه نو عروس کشید گوشش را درید مدهوش بر زمین افتاد، گفت وقتی بهوش آمدم دیدم سرم در دامن عمه ام زینب است فرمود: نور دیده برادر، بر خیز به خیمه برویم به بینیم بر سر برادر بیمار ت چه آمده؟ گفت: عمه یک پارچه کهنه ای

ص: 327

1- اسحاق بن حوَّیه ملعون بود.

2- اعلام الوری: 250 ؛ مناقب: 4/111 ؛ بحار: 45/57.

3- مناقب: 4/112 ؛ بحار: 45/62.

4- معالی السبطين: 2/506.



هست سرم را از نامحرمان بپوشم؟ فرمودش: و عمتکِ مثلک. (1)

اینوقت جماعتی داخل خیمه زین العابدین شده بودند، ظلم به مریض کردند سیدالساجدین روی پوست گوسفندی خوابیده بود، حمید بن مسلم گفت: من با آن جماعت بودم وقتی او را دیدند یکی گفت به کُشید این علیل بیمار را که دیگر نسل علی بن ابی طالب از زمین بر کنده شود. من به اینها گفتم: وای بر شما چرا او را بکشید، گذشته از این مریض است (2) ردّ نشدند تا پوست گوسفند از زیر پای امام بیمار کشیدند. (3)

### مردن دو طفل از تشنگی

اطفال در صحرا پراکنده شده بودند . جدّ اعلیٰ مرحوم علامه جزایری رضوان الله علیه در مقامات النجاه می نویسد: دو طفل از اطفال ابی عبدالله عطش بر ایشان غالب گردید، نه رو به بیابان نهاده بودند بیحال شدند اینها دیگر نمی توانستند به دوند، بعد هم نمی توانستند راه بروند، آمدند در میان گودالی یا بالایی تلی، هر دو دست در گردن یکدیگر درآوردند. وقتی علیا مخدره زینب به تفحص اطفال برآمد دید آن دو طفل پیدا نیست، گفت: خواهر ام کلثوم خوب وصیت برادرم را به جا آوردم هنوز روزش به آخر نرسیده دو طفل از اطفالش پیدا نیست، به جستجوی این دو طفل بر آمدند از اینطرف به آن طرف، رفتند طرف فرات ایشان را نیافتند، آمدند کنار قتلگاه گفتند بلکه به هوای نعش پدر به قتلگاه رفته اند، ایشان را نیافتند. تفحص

ص: 328

1- بحار: 45/61.

2- ارشاد: 2/113 ؛ بحار: 45/61 ؛ روضه الشهداء: 360.

3- مقتل ابی مخنف: 125 ؛ معالی السبطين: 2/504.

کردند تا رسیدند میان آن گودال. گفت: خواهر بیا در این گودال اینها را پیدا کردم اما به خواب رفته اند، آهسته بیا نلرزند و نترسند، دیدند زیر بوته خاری اینها افتاده دست در گردن یکدیگرند. آمدند ایشان را صدار زدند دیدند جواب نمی دهند، نشستند ایشان را حرکت دادند، دیدند هر دو روح در بدن ندارند، از تشنگی هر دو مرده بودند، چه حالی بر زینب و ام کلثوم رخ داد؟ یکی را زینب بلند کرد یکی را ام کلثوم.

### عرض تسلیت به رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی:

حالا تصور بکنیم حال این بیکسان را در مثل امشب، اگر بگویم تعزیت بگویم ما آن لیاقت را نداریم، لکن عرض می کنیم السلام علیک یا رسول الله أحسن الله لك العزاء فی مصیبه ولدک الحسین، السلام علیک یا امیرالمؤمنین أحسن الله لك العزاء فی مصیبه ولدک الحسین، السلام علیک یا فاطمه الزهراء أحسن الله لك العزاء فی مصیبه ولدک الحسین، السلام علیک یا ابا محمد أحسن الله لك العزاء فی مصیبه أخیک الحسین. (1)

در مثل این ساعت این داغدیدگان چه حالی داشتند؟ همه غارت زده، خیمه ها سوخته، آمدند خیمه نیم سوخته ای بر سر و پا کردند همه را زیر یک خیمه یا دو سه خیمه جمع کردند.

### پاسداری زینب و ام کلثوم خیمه ها را در شب یازدهم

زینب فرمود: خواهر ما هر شب عباسی داشتیم علی اکبری داشتیم، برادرم ابا الفضل حراست خیمه ها می کرد، دور خیمه ها گردش می کرد، امشب دیگر ابا الفضل نیست حراست خیمه ها کند، حراست خیمه ها با من

ص: 329

فرمود: من از سمت راست، تو هم از این سمت، گردش می کنیم، خواهر اگر کسی دیدی، سیاهی به نظرت آمد، صدا بزن سیاهی نیا که مائیم مصیبت زدگان مائیم غارت زدگان، دیگر چیزی از ما باقی نمانده است، بگو منم دختر امیرالمؤمنین. منم اگر سیاهی دیدم به او می گویم برگرد منم دختر فاطمه زهرا. این وقت زینب از سمت راست، ام کلثوم از سمت چپ، چند قدمی برداشتند که تا صبح دور خیمه ها بگردند. ام کلثوم چند قدم رفت یک دفعه سیاهی به نظرش آمد صدا زد: سیاهی کیستی؟ نیا، برگردد، مائیم داغدیدگان، مائیم مصیبت زدگان، مائیم غارت زدگان، دیگر چیزی نمانده است. ناله سیاهی بلند شد دختر برو در خیمه ات قدری استراحت کن، تو برو در خیمه ات، من آمده ام حراست کنم خیمه ها را، حق داری پدرت را نمی شناسی منم پدرت علی. زینب از سمت راست چند قدم برداشت سیاهی به نظرش آمد صدا زد سیاهی کیستی؟ برگرد، نیا، که مائیم مصیبت زدگان، منم دختر فاطمه زهرا. ناله آن سیاهی بلند شد زینب حق داری مرا نمی شناسی، تو برو در خیمه ات، من حراست می کنم، منم مادرت زهرا.

لا- حول ولا- قوه إلا بالله العلی العظیم اللهم تقبل منّا و اغفر لنا ولوالدینا یا الله و لمن وجب حقه علينا، اللهم ارزقنا خیر الدنیا و الآخرة، اللهم ارزقنا العافیة یا ولیّ العافیة عافیة الدنیا و الآخرة، بمحمد و عترته الطاهرة و اجعل عاقبه امرنا خیراً بالنبی و آله.

ص: 330

و بعد قال مولينا الصادق عليه السلام: المسلم أخو المسلم و عینه و مرآته و دلیله، لا- یخونه ولا- یخدعه و لا یظلمه و لا یکذبه و لا یغتابه. (1)

مسلمان برادر مسلمان است، و عینه: چشم او است یعنی نسبت به برادر مسلمان حال چشم را دارد، همینطوری که چشم به صاحب خود اطراف را نشان می دهد این زمین مسطح است، اینجا گودال است، اینجا پله دارد، اینجا چاه است تا اینکه حفظش می کند و راهنمایش می کند، مسلمان با مسلمان همینطور است، اگر اینطور نباشد برادرش نیست، و مرآته: مسلمان آینه مسلمان است یعنی همینطوری که آینه عیب را نشان می دهد، وقتی که آینه را گرفت دستش اگر برگ کاهی مثلاً بر صورتش باشد آینه به او نشان می دهد، آن وقت با دست آن را برطرف می کند مسلمان نسبت به برادرش همینطور است البته مسلمان حسابی، مسلمان کیست؟ مسلمان آن کسی

ص: 331

است که با برادرش اینطور باشد لا یخدعه و لا یخونه: مسلمان با برادر مسلمانش خیانت نمی کند، اگر کرد این برادری را از بین برده است و لا یظلمه: بر او ستم نمی کند و لا یکذبه: مسلمان آن کسی است که با برادر مسلمانش دروغ نمی دهد، اگر با او دروغ بدهد رشته برادری را با او قطع کرده است.

### بهترین خلق

در حدیث است بهترین خلق آن کسی است که بیشتر به مردم نفع می رساند، مردم عیال خدا هستند هر که به عیال خدا بیشتر نفع رساند نزد خدا محبوبتر است (1). تأمل کنید که نفعش بیشتر به مردم می رسد، آنکه بیشتر می رسد بهتر و بالاتر است از آن کسی که نفعش به مردم کمتر می رسد.

### شاد کردن دل مؤمن و اذیت کردن او

لذا ادخال سرور در قلب مؤمن خیلی فضیلت دارد، یعنی خوشحال کردن مؤمن به هر وسیله شرعی که باشد. کما اینکه اذیت کردن مؤمن نعوذ باللّه یک گناه کبیره ای است که پناه بر خدا؛ من اذی مؤمناً فقد بارزه، دو چیز تشبیه شده به محاربه با خدا، یکی گرفتن و خوردن ربا، در قرآن می فرماید: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (2) اگر شنوائی ندارید پس اعلان جنگ کنید با خداوند.

یکی هم اذیت کردن مؤمن (3).

ز خود هرگز نیازم دلی را

از آن ترسم در آن جای تو باشد

ص: 332

---

1- قرب الاسناد: 120/ح 421؛ بحار: 93/118/ح 15.

2- سوره بقره: 279.

3- عن هشام بن سالم قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال الله عز وجل ليأذن بحرب مني من آذى عبدي المؤمن (كافي: 350/2/ح 1؛ بحار: 72/152/ح 22).

## خواص شاد کردن دل مؤمن

چه خواصی دارد؟ در عالم هیچ چیز بی خاصیت نیست، کار خوب، کاربرد، ملاحظه کنید یک اثرات و یک خواصی دارد، هر چه باشد، تنها دواها خاصیت دارند؟ خیر، شاد کردن دل برادر مسلمانان، دل مؤمنی را شاد کنی خاصیتش چیست؟ ورود در قبر هول عظیمی از برای میت است - خداوند ما را پناه بدهد و ما را از عقبات قبر در امان نگه بدارد - وقتی که می خواهند میت را سرازیر قبر کنند آن موقع سخت است، خیلی هول و ترس اینها دارد، کسی که قلب مؤمنی را شاد کند هر وقت می خواهند او را در قبر بگذارند خداوند این ادخال سرور را بصورت نورانی مجسم می کند، این رفتارها، این کردارها، اینها همه مجسم می شوند، اما خواب غفلت، پنبه غفلت در گوشهای مردم است.

بالجمله موقعی که می خواهند او را در قبر کنند آن ادخال سرور به امر پروردگار به صورت نورانی مجسم می شود و هماندم آنجا حاضر می شود، به او می گوید هیچ ترس، من همراهت در قبر می آیم، هی خاطر جمعش می کند که نه ترس، من خودم با تو هستم، با او در قبر وارد می شود و با او انس می گیرد. (1)

حضرت رسول صلی الله علیه وآله می فرماید: که هر کس احتیاج به انیسی دارد (2) بین چگونه کسی را انیس خود در قبر قرار می دهی، عمل صالح بصورت نورانی

ص: 333

---

1- کافی: 2/191/ح 12؛ بحار: 71/296/ح 25.

2- خصال: 1/114/ح 93؛ بحار: 68/171/ح 1.

در قبر با صاحبش مجسم می شود اگر نعوذ بالله عمل ناشایست، بصورت‌های دیگر، حکایت مار و عقرب است.

الحاصل با او وارد قبر می شود با او انس می گیرد روز قیامت که زنده شد با او بلند می شود، از قبر بیرون می آید تا صحرائِ محشر جلو او هست، همه اش هول و خوف و ترس، هر هول و هر خوفی که جلوی او می آید به او می گوید که ترس، هی خاطر جمعش می کند، هول دیگری جلوش آمد، نگاه می کند احوال و شدائد صحرائِ محشر را می بیند باز وحشت می کند، به او می گوید: وحشت نکن، ترس. همینطور او را خاطر جمعش می کند تا او را تا در بهشت می رساند. به او می گوید: خدا ترا رحمت کند تو کیستی که از اول تا حالا با من همراهی کردی و پیوسته مرا خاطر جمع کردی. گوید: من همان ادخال سرور در قلب مؤمن هستم، تو در قلب مؤمن ادخال سرور کردی، خداوند مرا به این شکل در آورد، من همان عمل صالحم، مأمورم کرد با تو باشم، انیسِ تو باشم. (1)

گر همچو خلیل کعبه بنیاد کنی

وی را به نماز و روزه آباد کنی

روزی دو هزار بنده آزاد کنی

بہتر نبود که خاطری شاد کنی

### اذیت کردن مؤمن

این شاد کردن مؤمن بود. اما اذیت کردن مؤمن چطور؟

کعبه خراب کردن وانگه بجای آن

کردن کلیسا و نهادن بنای کشت

ص: 334

وز بام قدس بهر خرابات و میکده

وز مسجد رسول کشیدن ستون خشت

چندان گناه نیست که آزرده دلی

خواهی بقول فاحش و خواهی به فعل زشت

چه به زبان، چه به عمل. غفلت، خواب غفلت، ولی خوب، مردم همه بر یک روش نیستند. یکی صبح بلند می شود بیرون می آید، از این طرف و از آن طرف، فحشی به این، فحشی به آن می دهد، یکی به عکس است. این اجرها و ثوابها که برای ادخال سرور و آن گناهایی که برای ایذاء مؤمن گفتم برای احترام مؤمن است. چون که مؤمن خیلی محترم است.

### **احترام میت مؤمن**

همینطور که مؤمن زنده اش محترم است میتش هم محترم است، بلکه بیشتر احترام می شود، دستور خداوند است، دین اسلام حکم فرموده است. میت مسلم خیلی محترم است. این بدن بواسطه روح که به او تعلق داشته است محترم است. مثل قرآن خودش محترم است جلدش، غلافش هم محترم است. بواسطه ارتباطش با خود قرآن خیلی هم محترم است. جسد هم چون روح به آن ارتباط داشته خیلی محترم است، و لذا بعد از وفاتش این همه تجهیزات و تشریفات مؤمن، تمام برای احترام این میت است که خداوند دستور داده است غسلش بدهند، کفنش بکنند، کافور استعمالش کنند، به چه کیفیت نماز بر او بخوانند، دفنش بکنند، مشیعین هم برایشان این قدر ثواب معین کرده، برای همه ثواب است.

### **پاداش تشییع جنازه مؤمن**

کسی که می رود زیر جنازه مؤمن به هر گوشه ای که می رود جنازه را

ص: 335



برمی دارد بیست و پنج حسنه در نامه عملش نوشته می شود. (1)

وقتی دفن کردند خداوند به او می فرماید: اول احترامی، اول تفضلی، اول عطایی که به تو کردم این است که همه تشیع کنندگان تو را آمرزیدم. (2) مشیعین تو را آمرزیدم.

### پاداش غسل دادن میت مؤمن

کسی که مؤمنی را غسل دهد خداوند او را از گناه می شوید، خدا از گناه غسلش می دهد. مثل روزی که از مادر متولد شده باشد تمام گناهانش شسته می شود. (3)

### پاداش کفن کردن میت مؤمن

کسی که مؤمنی را کفن کند و یا کفن مؤمنی را بدهد مثل این است که لباس او را تا روز قیامت داده است (4) در صورتی که یک لباس دادن زمستانی یا تابستانی، این قدر ثواب و فضیلت دارد که حد ندارد مثل این است که تا قیامت لباسش را داده است.

### پاداش حفر قبر مؤمن

کسی که قبر مؤمنی را حفر کند خداوند در بهشت خانه ای را ملکش می کند. (5)

اینها همه احترام مؤمن است و این معطل کردن مشیعین، راه رفتن تشیع کنندگان عقب جنازه یا اینطرف آنطرف جنازه، اما فرموده کسی جلو جنازه

ص: 336

1- کافی: 3/174 ح 2؛ بحار: 78/263 ح 15.

2- روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه: 1/418 ح 456؛ کافی: 3/173 ح 3.

3- کافی: 3/164 ح 4؛ بحار: 78/298 ح 12.

4- کافی: 3/164 ح 1؛ وسائل الشیعه: 3/48 ح 1-2993.

5- مسکن الفؤاد: 115؛ بحار: 79/94.

نرود، خوب نیست. (1)

نهی شارع است، نهی کرده کسی جلو جنازه راه برود، اینها همه احترام میت مؤمن است، میت مؤمن این قدر محترم دارد. کافر را ببرند دور بیندازند، سگها او را بخورند. دستور فرموده که اگر بزرگی است که از دنیا رفته است همه پای برهنه عقب جنازه اش بروند.

### رسول خدا صلی الله علیه وآله در تشییع جنازه سعد بن معاذ

چنانچه رسول خدا صلی الله علیه وآله در تشییع جنازه سعد بن معاذ - که یکی از بزرگان بو - عبایش را بیرون آورد، بدون عبا پای برهنه زیر جنازه سعد رفت، گاهی این گوشه جنازه، گاهی آن گوشه جنازه، عرض کرد: چرا چنین عمل می کنید؟ فرمود: دستم با دست جبرئیل است. (2)

### مراتب ثواب تشییع جنازه مؤمن

فی الجمله این است که اگر شخص بزرگی از عالم رفته مشیعیان باید پای برهنه عقب جنازه اش بروند، همه دستور دین اسلام است. اینها همه در صورتی که آن میت مؤمن باشد این قدر، احترام دارد حالا اگر که عالم باشد البته این فضیلت ها و ثوابها بیشتر است، اگر سید باشد ثوابها بیشتر می شوند، همینطور که درجه بالا برود ثوابها بیشتر می شوند، اگر اصحاب امام باشد، اگر فرزند امام باشد، اگر شهید باشد، اگر غریب باشد، ثوابها مضاعف می شوند. اگر آن متوفی امام المؤمنین باشد حدّ و حساب ندارد. یک جماعتی هستند همه مقربان درگاه خدا از مثل دیروز تا مثل فردا. اینها بی غسل و بی کفن افتاده اند، نه تجهیز می، نه تشییع جنازه ای، در اینها امام

ص: 337

1- کافی: 3/باب المشی مع الجنازه/169.

2- علل الشرایع: 1/310/ح 4؛ بحار: 6/220/ح 14.

هست، فرزند امام هست، اصحاب امام هست. همه شهیدند همه غریب اند. به این اوصاف که گفتم نیستند مگر شهدای صحرائِ کربلا سیدالشهداء و اصحاب و انصارش. کسی که از عالم می رود منادی ندا می کند، سابق منادی بود، الآن بلندگو و وسایل امروزه، تا مردم از فوتش خبردار بشوند، برای تشییع جنازه و تجهیزش بیایند، اما یک منادی صحرائِ کربلا نبود که یک ندایی بکند. بله یک دلسوخته، یک مصیبت زده، نایب الزهراء زینب، او ندا کرد، روز یازدهم وقتی که شتران برهنه را آوردند تا حرکتشان دهند بسوی کوفه، عمداً آنها را از راه قتلگاه آوردند که نعشهای شهدا را به بیند بیشتر اذیت شوند، وقتی شتر برهنه را آوردند هنگام سواری نایب الزهراء زینب جای بلندی آمد، ندا داد، دختر زهرا ندا می کند: اما فیکم مسلم، اما فیکم راحم گفت: یک مسلمانی نیست این ابدان مطهره را دفن بکند؟ زینب این ندا را کرد اما کی اعتنا کند، پس خوب است در این مجلس ما این ندا را بکنیم به ندای دختر ابوذر.

### **ابوذر و دخترش در ربذه**

ابوذر با دخترش در صحرائِ ربذه زندگی می کرد عثمان تبعیدش کرده بود. ابوذر هم مالش رفته بود گوسفندانی داشت همه از بین رفته بودند. زن و فرزندش هم از دنیا رفته بودند. پیر و فرتوت هم شده بود. خیلی هم شکسته شده بود. خود و دخترش با علف صحرا زندگی می کردند علف خوردنی. روزی خودش و دخترش آمدند علفی پیدا کنند ابوذر خسته شد خوابید، وقتی دختر نزدیکش آمد، نگاه کرد دید چشمانش در دورانند، مثل حالت موت است. دختر دستپاچه شد به ناچاری گفت: پدر اگر تو

## خبر دادن رسول خدا از مرگ ابوذر

طوری شدی اینجا من چه کنم؟ یک دختر بیش نیستم. به او گفت: دختر نترس حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از مردنم خبر داده است، وقتی من وفات کردم عبا را به رویم بکش و سر راه قافله می روی. خبر پیغمبر خُلفی ندارد، می نشینی قافله ای از راه می گذرد، ایشان را ندا می کنی که ابوذر مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته آنها می آیند مرا تجهیز می کنند این را گفت، وفات کرد. دختر قدری بالای نعش پدر گریه کرد، بعد برخاست سر راه قافله آمد. آنجا که ابوذر بهش گفته بود، نشست طولی نکشید سواد قافله پیدا شد، بالای بلندی آمد، وقتی نزدیک رسیدند صدا زد: یا عباد الله المسلمین هذا أبوذر مصاحب رسول الله قد توفی بواد الغربه، ای مسلمانان، ای بندگان خدا، اینک ابوذر مصاحب رسول خدا در اینجا صحرائِ غربت از عالم رفته، در تجهیزش کمک کنید، در قافله عبدالله بن مسعود بود، مالک اشتر بود، جمعی از صحابه بودند. وقتی این را شنیدند همه قافله بار انداختند آمدند دور

## گریه اصحاب پیامبر بر جنازه ابوذر

نعش ابوذر آمدند، ابوذر از بزرگان اصحاب پیغمبر بود. دور نعشش نشستند. اول بر فوت ابوذر گریه کردند، بعد برخاستند که مشغول تجهیزش شوند مشغول غسل دادند شدن شدند. سر کفنش نزاع شد هر کس می گفت من باید کفنش را بدهم تا مالک اشتر کفنش را داد(1) و عبدالله بن مسعود نمازش را خواند.(2)

او را به عزت و احترام دفن کردند. آن شب بخاطر دختر آنجا ماندند تا

ص: 339

1- رجال کشی: 65/ش 117 و 118؛ بحار: 22/399/ح 6 و 7 و بحار: 22/430/ح 37.

2- رجال کشی: 65/ش 117 و 118؛ بحار: 22/399/ح 6 و 7.

فردا صبح. هنگام حرکت دیدند دختر سر قبر پدر آمده، هی می نالد، گریه می کند، آمدند با ملاحظت و مدارا و مهربانی او را برداشتند، تسلی و دلداری دادند. دختر را همراه خود به مدینه بردند. (1)

حالا من هم به شما عرض می کنم: یا عباد الله المسلمین هذا حسین بن علی و هذا علی بن الحسین و هذا عباس بن علی بضعات رسول الله توفوا بواد الغربه.

### ندای زنان بنی اسد برای دفن شهدای کربلا و آمدن بنی اسد به کربلا

همین ندا را زنان بنی اسد کردند. وقتی آمدند نعشهای شهدا را دیدند برگشتند به مردانشان گفتند: آخر این نعشهای نازنین تا کی روی زمین بمانند؟ چرا اقدامی به دفن شهداء نمی کنید؟ اگر شما اقدام نمی کنید ما زنان حاضریم می رویم شهدا را دفن می کنیم. مردان به غیرت آمدند برخاستند کلنگ و زنبیل و بیل برداشتند به کربلا آمدند کنار قتلگاه تا کنار نعش خود امام مظلوم، گفتند: خود امام را دفن کنیم دست بردند هر چه خواستند که هر عضو از اعضای حضرت را حرکت بدهند آن جماعت با تمام قوت نتوانستند، بلند شدند. بزرگ ایشان گفت: بیایید پس اول باقی شهدا را، اصحاب را، بنی هاشم را دفن کنیم تا به بینیم با نعش آقا چه باید کرد. بعد آن بزرگشان گفت: صبر کنید عجله نکنید ما چطور شهدا را دفن بکنیم، ما نمی شناسیم، آخر بدن یا به لباس شناخته می شود یا به سر، اما متأسفانه شهدای کربلا نه سر در بدن داشتند نه لباس در بر، لباسهایشان را به غارت برده بودند. گفت: این شهدا نه سر دارند و نه لباس دارند ما دفنشان بکنیم

ص: 340

فردا کسی از ما پرسید قبر فلان کدام است؟ ما چه جواب بدهیم.

## آمدن سوار نقابدار

در این حیرت بودند که ناگاه دیدند سوار نقابداری از طرف قبله (کوفه) پدیدار شد. آمد و آمد پیاده شد. به سوی نعش سیدالشهدا آمد، خم شد مانند کسی که به رکوع رود تا کنار جسد آقا رسید، خودش را روی نعش امام مظلوم انداخت، بنا کرد بوسیدن و گریه کردن، هی می بوسید هی اشک مثل بارون از چشمان سرازیر کرد. بعد سر مبارکش را بلند کرد به بنی اسد فرمود: آمده اید اینجا چه کنید؟ ترسیدند گفتند: آمده ایم تماشای کشته ها کنیم، فرمود: نه! یک خیال دیگری دارید. عرض کردند: حقیقت آنست آمده ایم شهدا را دفن کنیم ولی نمی شناسیم، می ترسیم از ما سؤال کنند قبر فلان کدام است؟ ما چه می دانیم چه بگوییم. بلند شد چند قدم آنطرف تر فرمود: بیاید اینجا ضریحی منشق کنید، طبق دستورش حفر کردند.

## دستور ترتیب دفن شهدا

امر فرمود هفده تن بی سر در میان آن حفیره گذاشت که بعضی را نزدیک تر به خود آقا امام مظلوم دفنشان کرد، بعد فرمود: پایین تر حفیره ای دیگر حفر کردند باقی شهدا را در آن حفیره دوّم دفن کرد الا یک تن، دستور داد قدری آن طرف تر روبه بالای سر امام مظلوم، آنجا قبری برایش حفر کردند و او را در آنجا دفن کردند.

## دفن امام علیه السلام و فرمایشات آن ناشناس

بعد فرمود: حالا باید خود امام را دفن کنیم. بنی اسد به کمکش آمدند. فرمود: نه، شما کنار بگیرید من خودم او را دفن می کنم، امام را خودم دفن می کنم. گفتند: آقا ما این جماعت همه نتوانستیم دفن کنیم شما یک تن بیشتر نیستید. فرمود: کسانی هستند مرا کمک می کنند شما آنها را نمی بینید

کنار بگیرد. بنی اسد کنار رفتند، دیدند خاک زمین را این طرف آن طرف کرد قبری آماده لحدی مهیا پیدا شد دست برد زیر کمر آقا بلندش کرد سرازیر قبرش نمود وقت دخول قبر فرمود: بسم الله و بالله هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله، وقتی در قبرش گذاشت دهانش را برد نزدیک حلقوم بریده فرمود: طوبی لأرضی تضمنت جسدک الشریف یعنی خوش بحال زمینی که تو در آن دفن شدی، اما الدنیا فبعدک مظلّمه و أمّا الآخره فبنورک مشرقه، رفتی دنیا را تاریک کردی آخرت را به نور جمالت روشن کردی، أمّا اللیل فمسهد دیگر شبها از غصه تو خواب نمی روم گریه من دائمی است، فعلیک السلام منی یابن رسول الله ورحمه الله وبرکاته، سلام من بر تو ای فرزند پیغمبر، نگفت: ای پدر. خشت لحد را چید قبر را هموار کرد نشست سر قبر، با انگشت مبارکش نوشت: هذا قبر الحسین بن علی الذی قتلوه عطشاناً، این قبر حسین بن علی است که او را با لب تشنه شهیدش کردند. بعد به بنی اسد فرمود: کس دیگری مانده است؟ عرض کردند: بله، شجاعی کنار مُستّاه، افتاده است ما وقتی خواستیم اعضایش را بگیریم آن قدر تیر به بدنش خورده بود نتوانستیم بلندش کنیم، دو نعش دیگر هم پهلویش هستند فرمود: برویم به بینیم.

### دفن ابا الفضل علیه السلام و دو نفر دیگر

با بنی اسد تشریف برد، وقتی نگاهش به آن نعش مبارک افتاد خودش را روی نعش او انداخت و هی گریه می کرد و هی می نالید: علی الدنیا بعدک العفا یا قمر بنی هاشم، او را هم خودش تنها دفن کرد و آن دو نفر هم که آنجا بودند دفنشان کرد. بعد خواست که برود سوار بشود، بنی اسد عقبش آمدند، روی

مبارک بایشان گردانید فرمود: قبر خود امام را که می دانید و اما آن حفیره اول بنی هاشم در او دفن شده اند و آن که از همه بخود امام نزدیکتر است او جوان 18 ساله اش علی اکبر است. حفیره دوم اصحابند باقی شهداء، و آن کسی که بالای سر جداگانه دفنش کردیم حامل علم حسین حبیب بن مظاهر است. کنار مسناه آن شجاع که دفنش نمودیم قمر بنی هاشم ابا الفضل است. آن دو نفر، دو تا از اولاد امیرالمؤمنینند. هر کس از شما پرسید همینطور جوابش بدهید. بعد گفتند: آقا تو را قسم می دهیم به همان بدنی که خودت تنها دفنش کردی و نگذاشتی ما کمکت بکنیم بما بفرما تو کیستی؟ فرمود: منم امام شما زین العابدین آدمم پدر بزرگوام و اصحابش را دفن کنم این را گفت و از نظر ایشان غائب شد. (1)

ما غسّلوه و لا لّفوه فی کفن

یوم الطّفوف و لا مدّوا علیه ردا(2) (3)

عار اللباس قطع الرأس منخمدم

الانفاس فی جندل کالجمر مضطرم(4) (5)

شیعیان کفن نبود مگر در همه جهان خراب

که تا سه روز نعش حسین عریان بود

ص: 343

- 
- 1- معالی السبطين: فصل 11، م 4، ص 488؛ الدمعه الساكبه: 5/11.
  - 2- سيد الشهداء را در واقعه كربلا (روز عاشورا) نه غسل دادند و نه در کفن پیچاندند.
  - 3- معالی السبطين: فصل 15/م 4/611.
  - 4- و نه عبائی بر او کشیدند، بدون لباس، سر بریده (بدون سر) خوار و زبون کرده شده در زمینی مانند آتش فروزان رها کردند.
  - 5- شجره طوبی: 2/م 21/290.





ضمیمه

اشاره

ص: 345



شهادت طفلان مسلم (1)

نحمدك اللهم يا من لا يصفه نعت الواصفين، كلت الألسن عن غايه صفته وانحصرت العقول عن كنه معرفته وتواضعت الجبابره لهيبته وعنت الوجوه لخشيتيه وانتقاد كل عظيم لعظمته والصلاه والسلام على أشرف أنبيائه وسيد رسله سيّدنا ونبينا وحبیب قلوبنا وطیب نفوسنا أبی القاسم محمّد صلی الله علیه وآله، رحمه للعالمين وعلى آله الطيبين الطاهرين.

وبعد، فمن كلام لمولانا أميرالمؤمنين عليه السلام: « دارٌ بالبلاء محفوفه وبالغدر معروفه لا تدوم أحوالها ولا تسلم نزالها أحوال مختلفه وتراه متصرفه العيش فيها مذموم والأمان منها معدوم ». (2)

دنيا سراي ناخوشی ها

خوشی در دنیا نیست، اگر خوشی باشد دفع آلامد آنها موقتند، اون خوشی هم اگر در دنیا پیدا شود با انواع و اقسام ناملايمات و گرفتاریها

ص: 347

- 
- 1- این سخنرانی در ماه صفر المظفر در مسجد آیت الله آل طیب ایراد شده است.
  - 2- نهج البلاغه ( ترجمه دشتی ): خ 226/462 ( ترجمه فیض الاسلام ) خ 217/716.

و ناراحتی ها توأم است، آن کسی که به خوشی بگذراند آن خوشیش هم به ناراحتی های گوناگون و ناملایمات غیر عدیده مخلوط است. مولا- أميرالمؤمنين صلوات الله عليه می فرماید: دار بالبلاء محفوفه وبالغدر معروفه، احوالش هیچ دوامی، ثباتی ندارند، احوال مختلفه و تاراه متصرفه دنیا با ساکنینش خیلی بد رفتاری می کند، مخصوصاً نسبت به اهل بیت عصمت، اگر نزد خداوند دنیا بقدر بال مگسی محبوبیت داشت هر آینه کافر را یک شربت آب هم نمی داد. دنیا مبعوض پروردگار است. چون همیشه خوبان در دار دنیا گرفتار بوده اند، پیغمبرانش همیشه در دار دنیا گرفتار شدند، دوستانش، مقربان درگاهش.

هر که در این بزم مقربتر است

جام بلا بیشترش می دهند

البلاء للأنبياء ثم الأولياء ثم الأمثل فالأمثل. مخصوصاً دنیا یک عداوت خاصی با آل عصمت با محمد و آل محمد صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين داشته است.

امام سجّاد علیه السلام فرمود:

نحن بنو المصطفى ذو غصص

يجرعها في الانام كاظمننا

عظيمه في الانام محنتنا

أولنا مبتلياً و آخرنا

يفرح هذا الوري بعيدهم

ونحن أعيادنا ماتمننا

آری مصیبت آل عصمت، عیدها را مستهلک کرد، بدرفتاری دنیا با اهل بیت رسالت عیدی باقی نگذاشت.

اخنی علی عتره الهادی فشتتهم

فماتری جامعاً منهم بشخصین(1)

خوب گفته شاعر در مذمت دنیا که این جور رفتار کرد با آل رسول:

اخنی علی عتره الهادی فشتتهم

فماتری جامعاً منهم بشخصین

بعض بطیبه مدفون وبعضهم

بکربلاء وبعض(2) بالغریین(3)

وأرض طوس وسامرا وقد ضمنت

بغداد بدرین حلاً وسط قبرین(4)

امشب بقدر ربع ساعت ملتفت باشید، مصیبتی از مصائب آل عصمت را برای شما یاد آور شویم، امید است که ان شاء الله همه به فیض برسیم.

مصیبت دو تا طفل یتیم که مصیبتشان هم خیلی سنگین است.

از هر حیث مظلوم واقع شده اند، خیلی مصیبتشان سنگین است.

### لرزش عرش از گریه یتیم

اذا بکی الیتیم اهتزّ العرش(5) یتیم محبوب قلوب رؤوفه است، یتیم اینقدر نزد خدا عزیز و محترم است و مورد ترحم است که وقتی یتیم گریه بکنند عرش خدا به لرزه می آید، اذا بکی الیتیم اهتزّ له العرش.

دو طفل یتیم از خاندان پیغمبر گرفتار شدند، چه کسانی بودند؟ دو طفل یتیم مسلم بن عقیل که از دست ظالمین، گرفتار شدند، امید است ان شاء الله، امید واثق، اینکه از برکت توسل به ایشان که از خاندان آل عصمتند خداوند

ص: 349

1- جفا کرد بر خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله که به هر دیار ایشان را پراکنده ساخت بطوریکه دو تن از ایشان را یک جانمی بینی.

2- و آخری (ن خ).

3- گروهی در مدینه مدفون گشته اند و جمعی به کربلا و برخی در نجف.

4- وارض طوس، و سامرا که مانند بغداد دو بدر تابان آن را در میان گرفته.

5- من لا يحضره الفقيه: 1/188 ح/573؛ بحار: 79/80 / ذح 16.

بر ما رحم بکند و ما را عفو و عواقب امور ما را ختم به خیر فرماید. بحق این خانواده بزرگ.

### همراهی محمد و ابراهیم با پدر در سفر کوفه

تفصیل حال این دو بچه بقدری که وقت اجازه می دهد و ذکری از مصیبت ایشان بشود. اگر چه مصیبتشان خیلی سنگین است. لکن فرمودند: بخوانید مصیبت های ما را برای شیعیان ما و الا خود مصیبتشان را نمی خواندم.

فی الجمله محمد و ابراهیم فرزندان مسلم که اولی هشت ساله و دومی هفت ساله بودند همراه پدرشان کوفه بودند. حضرت مسلم به خانه هانی بن عروه آمد، اینها هم با پدرشان آنجا بودند، این قضیه بود تا موقعی که ابن زیاد ملعون هانی را گرفت حضرت مسلم هم خبردار شد که هانی را گرفته اند حضرت مسلم برای رهائی هانی و دفع ابن زیاد، و دفع دشمن، از خانه هانی بیرون آمد و منادیش ندا کرد که لشکر جمع شوند و بروند جنگ بکنند و هانی را رها کنند.

### ورود به خانه شریح قاضی

در این موقع که حضرت مسلم از خانه هانی بیرون آمد این دو تا فرزند خود را، محمد و ابراهیم را خانه شریح قاضی فرستاد که شریح از ایشان پذیرائی کند و اینها از خطر و آسیب محفوظ بمانند. لذا این دو تا بچه در خانه شریح بودند. شریح هم از ایشان پذیرائی می کرد تا حضرت مسلم را شهید کردند. شریح هم این بچه ها را از شهادت پدرشان خبر نکرد. شاید منظورش این بود که نشوند تا اینها را به مدینه بفرستد.

بالجمله به ابن زیاد خبر دادند که پسران مسلم بن عقیل در کوفه هستند و مردم کوفه اینها را مخفی می کنند. ابن زیاد در غضب شد منادیش را امر



کرد ندا در داد که هر کس پسرهای مسلم را در خانه اش جا داده باشد و ما را خبر نکند و یا کسی که اطلاع دارد پسران مسلم در خانه چه کسی هستند و ما را اطلاع ندهد، چنین کسی خانه اش خراب خواهد شد و او را خواهیم کشت، چون قضیه کشف خواهد شد و خانه او را خراب خواهیم کرد این حرفهای وحشتناک البته به گوش شریح رسید. شریح حالش درهم و برهم شد. اگر چه آن ملعون هم قاضی بود اما مع هذا از این زیاد می ترسید. وقتی این کلمات وحشت آور گوشزد شریح گردید شریح بچه ها را نزد خود طلبید. اینها وقتی آمدند، شریح بنا کرد به های های گریه کردن. ایشان گفتند: ای شریح این گریه چیست؟ گفت پدرتان را شهید کردند. وقتی این را شنیدند این دو بچه هم گریبان ها را چاک زدند یقه های خود را پاره کردند بر سر و صورت زدند فریاد و ابته و اغربتاه از ایشان بلند شد. شریح قدری با ایشان گریه کرد بعد به ایشان گفت: فرزندان! شما اینطور سر و صدا نکنید و صدا را به ناله بلند نکنید زیرا این زیاد در طلب شماست، نه خودتان را در خطر اندازید و نه خانه مرا خراب کنید شما هر دو روشنی چشمان من و چراغ دل من هستید. (1)

### اندیشه شریح برای فرستادن پسران مسلم به مدینه

من چنین فکر کرده ام و چنین رأی زده ام که مخفیانه شما را به امینی بسپارم تا شما را به مدینه برساند، پس پسرش اسد را صدا زد. اسد پیش آمد گفت: شنیده ام امشب بیرون دروازه عراقین قافله ای هست که به مدینه می رود، غروب و مغرب اندکی که تاریک شد ایشان را بردار و آنجا در قافله

ص: 351

1- من هستید.

ببر و به امینی بسپار تا بوجهی نیکو ایشان را به مدینه برساند. و هر یک را کیسه ای که پنجاه اشرفی طلا در آن بود بر کمر ایشان به بست. همین که آفتاب غروب کرد، اول شب شد، اسد پسر شریح به امر پدرش ایشان را برداشت از راه و بیراه تا بیرون دروازه عراقین برد که آنجا به امینی بسپارد.

### نرسیدن طفلان به کاروان و گرفتار شدن ایشان

وقتی همان محل رسیدند اسد دید که قافله حرکت کرده است اما سواد قافله نمودار است. به ایشان گفت: نگاه کنید به بینید آن سواد قافله است، شما در راه رفتن سرعت کنید، خودتان را به قافله برسانید. این را گفت و برگشت و ایشان هم دنبال همان سواد قافله رفتند. بچه بودند، دویدن ایشان را بجائی نمی رساند. اینها قدری رفتند و رفتند تا سواد قافله ناپیدا شد و بجائی هم نرسیدند. شب!!!

آن شب همی راه رفتند، راه رفتند، یکدفعه آخر شب شد یا صبح دمید چند نفر از کوفیان و منافقین را دیدند، معلوم شد اینها همان گرداگرد کوفه بودند. ایشان را دیدند، دستگیر کرده و تحویل ابن زیاد دادند.

### زندانی شدن طفلان مسلم نزد ابن زیاد

ابن زیاد ملعون ایشان را به مشکور زندانبان سپرد و گفت: ایشان را در زندان نگاه دار. نامه ای به یزید ملعون نوشت که پسران مسلم بن عقیل در زندانند درباره ایشان چه حکم می کنی؟

این جا دو روایت شده بنا بر روایتی مشکور ایشان را نمی شناخت و این مشکور هم شیعه خالص بود تا اینها در زندان به تنگ آمدند بعد یکی به دیگری، محمد به ابراهیم گفت: برادر ما تا کی زندان بمانیم؟ بیا وقتیکه نهار برایمان آورد ما خودمان را معرفی بکنیم بلکه این بر ما رحم بکند. چون با

اینها خوش رفتاری می کرد.

وقتی نهار برایشان آورد، به او گفتند: تو پیغمبر را می شناسی؟ گفت یعنی چه، این سؤال چیست من مسلمانم یعنی مسلمان می شود پیغمبر را نشناسد؟

### طفالن مسلم خود را به زندانبان معرفی کردند

گفتند: خیلی خوب، حالا که مسلمانی و پیغمبر را میشناسی آیا جانشینش را میشناسی؟ علی مرتضی را؟ گفت: چگونه شناسم من هم که شیعه هستم، هر شیعه ای میداند که امام اول او علی مرتضاست. گفتند: میدانی که علی مرتضی برادرش عقیل بوده؟ گفت: بله این را هم می دانم. گفتند: پسر عقیل که مسلم باشد چطور شد؟ گفت: او را شهید کردند.

گفتند: پس او را هم شناختی؟ گفت: بله. گفتند: ما دو پسر مسلم بن عقیلیم از خاندان پیغمبریم، آیا تو بر ما رحم نمی کنی؟ وقتی مشکور این را شنید، خودش را سر قدمهای ایشان انداخت، بنا کرد پاهای ایشان را بوسیدن، گفت عزیزان من، من شما را شناختم، شما را به مأمنی خواهم رسانید و شما را رها می کنم.

### اعزام زندانبان طفلان را به قادسیه نزد برادرش

بنا بر خبری مشکور از اول ایشان را شناخت و از آه و ناله این دو کودک خیلی غمگین بود بعد سیراً به ایشان گفت: عزیزان من، شما هیچ غصه نخورید من خود شما را هم از زندان رها می کنم و هم شما را به مأمنی خواهم رسانید ایشان هم خوشحال شدند همین که شب شد مشکور ایشان را برداشت مخفی از ابن زیاد، بیرون دروازه به یکی از دهات کوفه که قادسیه نام داشت آورد. در مسیر قادسیه به ایشان گفت: در قادسیه برادری دارم،

اینک من انگشترم را به شما می‌دهم علامتی باشد پیش شما، قادسیه می‌روید آنجا می‌گوئید: برادر مشکور را می‌خواهیم همان وقت برادرم را به شما نشان میدهند. شما این انگشتر را به برادر من نشان بدهید و به او بدهید و بگوئید که برادر تو مشکور ما را به علامت این انگشتر نزد تو فرستاده است تا تو ما را به مدینه بفرستی. آن وقت برادرم به وجهی نیکو شما را از همانجا به مدینه خواهد فرستاد. و انگشتر خود را به ایشان داد و راه قادسیه را به ایشان درست نشان داد و گفت: این راه را بگیرید همین که رفتید به قادسیه منتهی می‌شود. آنگاه مشکور مراجعت کرد، ایشان هم آن شب راه قادسیه را گرفتند و رفتند و رفتند و رفتند یکدفعه راه را گم کردند.

### طفلان راه را گم کردند

بچه هفت ساله و هشت ساله، باز هم راه را گم کردند ولی به رفتن خود ادامه دادند همه شب به راه رفتن مشغول بودند یکدفعه سفیده طلوع کرد، دیدند نزدیک کوفه هستند. اینها از ترس اینکه مبادا دو مرتبه دچار زندان بشوند خیلی مضطرب شدند از چپ و راست نگاه کردند، آمدند سرچشمه آبی کنار کوفه رسیدند، چند تا نخل، نخل خرما در آنجا بود، اینها بالای درخت نخل رفتند که کسی ایشان را نبیند. از اون طرف ابن زیاد ملعون مشکور را پیش طلبید گفت: پسرهای مسلم چطور شدند؟ گفت من ایشان را آزاد کردم. گفت: مشکور تو از من نترسیدی؟ گفت من از غیر خدای نمی‌ترسم، ای پسر زیاد تو دیروز پدر اینها را شهید کردی امروز از این دو طفل بیگناه چه میخواهی؟

### دستور کشتن زندانبان توسط ابن زیاد

ابن زیاد گفت: الان حکم می‌کنم سر از تنت جدا کنند. گفت: آن سر که در

راه محبت مصطفی و اولادش نباشد، آن را نمی خواهیم. ابن زیاد ملعون حکم کرد اول او را پانصد تازیانه بزیند، بعد گردش را بزیند. او را در عقابین (1) کشیدند که به زدن او مشغول شوند در ضرب اول گفت: بسم الله الرحمن الرحيم . در ضربِ دویم گفت: خدایا به ما صبر و شکیبائی ده. در ضربِ سیّم گفت: خدایا مرا در راه حبّ و دوستی محمد و آل محمد می کشند. در ضرب چهارم و پنجم گفت: خدایا مرا به مصطفی و اولاد طاهرینش ملحق کن. دیگر هیچ حرف نزد تا پانصد تازیانه تمام شدند. آنگاه گفت: تشنه ام مرا آبی دهید. ابن زیاد ملعون گفت: تشنه او را بکشید. عمرو بن حارث قدم التماس و زاری و ضراعت (2) پیش نهاد بنا کرد التماس کردن از ابن زیاد و شفاعت کردن مشکور تا ابن زیاد را راضی کرد و مشکور را برداشت به خانه خود آورد که او را مداوا کند. بستر بیماری برایش پهن کردند که او را بخواباند و آبی برایش بیاورد و مشغول معالجه و مداوای او شود. همین که او را در

## شهادت زندانبان

بستر خوابانیدند بدون مهلتی هماندم چشمان خود را گشود گفت: بشارت باد شما را که مرا از حوض کوثر سیراب کردند این بگفت و روح از بدنش مفارقت کرد.

## کنیز حارث پسران مسلم را دید

این قضیه مشکور، اما از آن طرف پسران مسلم بر بالای درخت خرما بودند، اتفاقاً کنیزک حبشی سر چشمه آمد، وقت چاشت بود چاشتگاه که آب بردارد و بخانه ببرد ، وقتی لب آب رسید دید عکس دو بیچه مثل دو پاره

ص: 355

---

1- عقابین: دو عذاب ( که مراد از آن در اینجا تازیانه و گردن زدنیست ).

2- ضراعت: فروتنی و خواری.

ماه در آب منعکس است . سر بلند کرد دید دو طفل مثل دو تاقرص ماه بالای درخت دید. ایشان را شناخت، بنا کرد اظهار مهر و حفاوت(1) و مودت و مرحمت و اظهار دوستی و مودت و محبت خود را، و مودت و محبت و علاقه خانم اش را به ایشان اظهار کرد. گفت: من و خانمم از دوستداران شما اهلبیت هستیم. شیعه بودند و با ایشان سخن گفت و ایشان خاطر جمع شدند. به ایشان گفت: من شما را نزد خانمم می برم از شما پذیرائی خواهد کرد و شما را به بهتر و جهی به مأمنی خواهد رسانید. این دو نیز خاطر جمع پائین آمدند، ایشان را برداشت نزد خانمش آورد، قضیه را برای مالکه خود گفت. خیلی آن زن خشنود شد، خودش را سر پاهای ایشان انداخت ، بنا کرد صورتهای ایشان را بوسیدن، هی سر و صورت اینها را می بوسید، می بوئید و آن کنیز را هم از جهت این خدمت در راه خدا آزاد کرد.

### بسران مسلم در خانه حارث

این زن حارث ملعون بود، این دو تا طفل را خاطر جمعشان کرد ، از شما پذیرائی خواهم کرد تا بعد اینها را به مأمنی بسپارد به مدینه برساند. به کنیزش سفارش کرد که این راز را پوشیده دار و این سر را از شوهر من مخفی بدار . نهار برای اینها آورد و خوردند، تا شب شد، شب هنگام برای ایشان شام آورد و از اینها خیلی پذیرائی کرد و خیلی دست و پای اینها را بوسید، و سر و صورت اینها را می بوسید. شیعه خالص بود تا اینکه اینها را شام داد و در رختخوابی که برای ایشان در آن اتاق پهن کرده بود ، خوابانید.

ص: 356

نزدیک نیمه شب حارث ملعون پیدا شد. آمد در را زد، زن درب را باز کرد و آن ملعون بالا آمد، وقتی آمد دید مثل اینکه حارث خیلی کوفته و خاطرش خسته و بدنش خسته است. زن گفت: تو را چه میشود؟ این چه حالت است؟ گفت: امروز صبح در دار الاماره امیر عبیدالله بن زیاد بودم. منادیش ندا کرد که مشکور زندانبان پسران مسلم بن عقیل را از زندان آزاد کرده است، هر کس اینها را به بیند و نزد ما بیاورد یا ما را به سوی آنها راهنمایی کند اینقدر از عطای امیر بهره مند شود که برای همه عمرش غنی و با ثروت خواهد بود. من تا این را شنیدم بر جستم و بر پشت اسبم سوار شدم و هر محله و برزن و کوی را نگذاشتم الا اینکه در دنبال اینها بودم تا اینکه گرداگرد تمام شهر را در طلب اینها درگذرانیدم، اینها را ندیدم تا اینکه اسب به ترکید و بیفتاد و من از پشت اسب بر زمین افتادم.

### خستگی حارث و مردن اسبش از جستجو برای پسران مسلم

نه به جایی رسیدم نه کسی را دیدم اسب هم از بین رفت. این است که می بینی با تمام زحمت و خستگی و ماندگی و کوفتگی، گرسنه، تشنه خود را به خانه رساندم. زن وقتی این کلمات را شنید گفت: ای مرد از خدا به ترس و بر خاندان پیغمبر بیرون نیا، این کلمات چیستند که می گوئی، این چه حرفهائی هستند که می زنی، از خدا حیا کن و از روز قیامت به ترس و بر فرزندان رسول خدا و آل عصمت بیرون نیا، قدری از این گونه کلمات.

حارث او را نهیب داد گفت: تو را با عمل من چکار است؟ و گفت: برخیز برای من شام بیاور تو را با کار من کاری نیست قدری نهیبش داد، زن بیچاره شد، برخاست شام آورد، به قدری زهر مار کرد حارث هم خوابید، به خواب مرگ رفت.

بعد از نیمه شب محمد از خواب بیدار شد ابراهیم را که برادر کوچک بود بیدار کرد گفت: برادر برخیز ما هم کشته می شویم، چرا که همین الان در خواب دیدم بهشت عنبر سرشت را و دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وعلی مرتضی و سیده کونین و حسن و حسین علیهم السلام را که راه می رفتند، در دنبال ایشان پدر ما مسلم بن عقیل قدم می زد. از دور رسول خدا چشمش به ما افتاد روی مبارک به عقب کرد به پدرم مسلم فرمود: مسلم تو را چگونه دل داد که به نزد ما آمدی و این دو تا بچه را میان دشمنان گذاشتی؟ پدرم عرض کرد: یا رسول الله اینها هم فردا بر ما وارد می شوند و به نزد ما می آیند. ابراهیم گفت: قسم بخدا من هم همین خواب را بی کم و زیاد دیده ام. گفت: حالا که ما هم کشته می شویم پس بیا سیر یکدیگر را به بینیم، دست در گردن یکدیگر در آوردند به های های بگریستند، از صدای گریه ایشان حارث ملعون از خواب بیدار شد. گفت: ای زن این سر و صدا در آن اتاق چیست، برخیز به بینیم، برخیز چراغ را روشن کن به بینم کیست.

### متوجه شدن حارث به پسران مسلم

زن قوه کمر نداشت که بلند شود. حارث ملعون گفت: خودم برمی خیزم. برخاست شمع و چراغی روشن کرد آمد تا به در همان اتاق رسید، دو بچه دید که دست در گردن یکدیگر، دارند گریه می کنند. گفت: شما کیستید؟ اینجا چه می کنید؟ اینها هم او را صاحب خانه می دانستند، گفتند: ما یتیمان مسلم بن عقیلیم. وقتی این را شنید گفت: به به من امروز از صبح تا شام در طلب شما اسب خود را کشتم و خود را به زحمت به خانه رساندم شما خانه مرا وطن کرده اید و اینجا آسوده خفته اید.



آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم

یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم

دستهای کوچک اینها را گرفت . بنا به روایتی با مشت سر و مغز اینها را به کوفت و بنا بر خبری چنان سیلی به صورت هر یک از ایشان زد که دندانی از محمد کنده شد، زنش بدوید آمد خودش را روی پاهای حارث انداخت، هی پاهای حارث را می بوسید و التماس می کرد و او را موعظه و نصیحت می نمود و از عذاب روز جزا می ترساند. اما نصایح آن زن اصلا در حارث اثر نمی کرد.

دست های اینها را بست و در همان اتاق بیانداخت بر در قفل زد، آمد به اتاق دیگر، علی الصباح برخاست سلاح بر تن نحس خود بیاراست دو بچه را برداشت که کنار آب ببرد، گردن بزند. وقتی زن حارث این را دید، زن، غلامی هم داشت، پسری هم داشت، اینها عقبش آمدند که نگذارند، او در راه به سرعت می رفت زن عقبش می دوید و هی گریه می کرد و التماس می کرد

### تلاش حارث برای کشتن پسران مسلم

وقتی زن نزدیک می رسید، حارث با شمشیر بر او حمله، می کرد بوسیله شمشیر او را به عقب می راند تا کنار آب رسیدند، لب آب که رسیدند شمشیر را به دست غلامش داد گفت: این دو پسر را گردن بزن. غلامش به او گفت: مرا از مصطفی شرم می آید که دو طفل بیگناه از خاندان او را گردن به زنم. حارث گفت: اول تو را می کشم، آهنگ غلام کرد قصد غلام خود کرد، غلام دانست که رحمی در دل حارث نیست ناچار این هم باید حمله بکند، این هم بر او حمله کرد، اینها با همدیگر گلاویز شدند تا حارث بر زمین افتاد، غلام

ص: 359

شمشیر از نیام بر کشید که بر حارث فرود آورد حارث شجاع و جنگی بود آن شمشیر را با سپر از خود دور کرد.

### کشتن غلام

پس حمله بر غلام کرد، شمشیر به راند دست غلام را قطع کرد. این وقت زنش باپسرش رسیدند. پسر کمربند غلام را گرفت و گفت: ای پدر چه می کنی این غلام، برادر رضاعی من و فرزند خوانده مادر من است، این بیهوشی چیست که بر سر تو آمده است؟ حارث هیچ سخن نگفت شمشیر فرود آورد و غلام خود را بکشت.

آن گاه به پسرش گفت: بیا این دو طفل را گردن بزَن. پسر گفت: من هرگز دو طفل بیگناه از خاندان پیغمبر نخواهم کشت و تو را هم نمیگذارم که ایشان را بکشی. حارث مأیوس شد، دید که پسر اقدامی نمی کند و نمیگذارد، گفت: خودم ایشان را می کشم. به طرف پسران مسلم آمد، زنش دوید با او گلاویز شد و به او چسبید تا بلکه نگذارد. گفت: چرا این دو طفل بیگناه را باید تباه کرد. پس اینها را زنده به نزد ابن زیاد ببر. گفت شیعیان و دوستان اینها فراوانند ایشان را از چنگ من می ربایند و من از عطای امیر محروم میمانم.

### حارث پسر و زن خود را هم کشت

حارث دید که زن از او جدا نمی شود با هم گلاویز شدند بالاخره حارث شمشیر فرود آورد و زخمی منکر بر زن خود وارد آورد. پسر دوید آمد که مبادا مادرش را به زخم دیگر هلاک بکند، دست پدر نحس خود را گرفت گفت: ای پدر این بیهوشانگی چیست که بر سر تو آمده است؟ چرا خویشاوند را از بیگانه تشخیص نمی دهی؟ و او را مورد ملامت و شناعة قرار داد، در آن غلوائی غضب، حارث ملعون شمشیر فرود آورد پسر خود را هم بکشت. آن گاه مانند گرگ دیوانه سراغ پسرهای مسلم آمد، دست هر

یک را می گرفت که او را شهید کند دیگری التماس می کرد که بیا اول مرا بکش، من نمیتوانم کشته برادرم را بینم. هر چه التماس کردند گفتند: بیا بر کودکی ما رحم کن. گفت: رحمی در دل من نیست. گفتند: پس بیا ما را زنده به نزد ابن زیاد ببر شاید او بر ما رحم کند. گفت: من سرهای شما را نزد امیر می برم. گفتند: پس اگر مقصود تو مال دنیاست پس بیا سرهای ما را به تراش ما را به بازار ببر ما اقرار به غلامی تو می کنیم ما را بفروش قیمت ما را بردار. گفت: قبول نمی کنم من شما را می کشم و عطای امیر را میخواهم. گفتند: پس ما را مهلت دو رکعت نماز بده. گفت: مهلت نمیدهم. بنا بر خبری گفت هر چه میخواهید نماز بخوانید این دو طفل کوچک هر یک دو رکعت نماز بجای آوردند پس از نماز دستهای کوچک به درگاه خدا بلند کردند می گفتند یا احکم الحاکمین یا أعدل العادلین.

جزی اللّٰه عنا قومنا شری ما جزی

شرار الموالی بل اعق واطلما(1)

### شهادت فرزندان مسلم توسط حارث

دیگر اینها را مهلت نداد محمد را زیر تیغ نشانید سر از بدنش جدا کرد، ابراهیم خودش را روی نعش برادر انداخت، هر چه میخواست او را از نعش برادرش جدا کند نتوانست، بنا بر خبری همینطور که روی نعش محمد بود از قفا سر ابراهیم را هم از بدن جدا کرد، تن های اینها را در آب انداخت. یکدفعه این تن ها از زیر آب بالا آمدند از گلوی بریده گفتند: ظالم ما به تو چه کرده بودیم؟ لا حول ولا قوه الا باللّٰه العلی العظیم اللهم اغفر لنا ولوالدینا ولمن وجب حقه علینا یا اللّٰه.

ص: 361

---

1- خداوند قوم ما را از جانب ما سخت ترین کیفر را که به بدترین بلکه عاقبتین و ستم کارترین ایشان خواهد داد، بدهد.

























بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

